

تاریخ معاصر

۲

حیات یحیی

جلد دوم

تألیف یحیی دولت آبادی

تهران - ۱۳۶۱



خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، تلفن، ۶۴۹۳۲۳



خیابان مجاهدین، شماره ۲۴۲ - تلفن، ۳۶۰۲۳۳

حیات یحیی (جلد دوم)

تألیف یحیی دولت آبادی

چاپ اول : ۱۳۲۸ - تهران کتابخانه ابن سینا

چاپ دوم : ۱۳۶۱ تهران

چاپ سوم : ۱۳۶۱ - تهران

چاپ : چاپخانه رودکی - تهران

تیراژ ۲۰۰۰ دوره

همه حقوق محفوظ است.

بنام ایزد مهربان

اکنون که پس از گذشتن ده سال از رحلت پدر بزرگوارم بفضل الهی و مجاهدت و اراده‌ی نخستگی ناپذیر مادر فداکارم که پس از فوت شوهر ارجمند خود دقیقه‌یی از خیالی طبع کتب و آثار او نیاورد و همچنین بسمی وجدیت و علاقه‌ی بی‌حد و حصر یکی از جوانان دانشمند و فعال خانواده، آقای ناصر دولت‌آبادی که چه در زمان حیات و چه پس از مرگ پدرم عشق و علاقه‌ی بی‌پایانی بجمع‌آوری و نشر آثار او ابراز و اکنون در فراهم آوردن وسایل چاپ کتاب حیات یحیی بیش از هر کس جدیت و مساعدت نموده‌اند، موفن بتقدیم این اثر نفیس به هموطنان گرامی می‌شویم. نگارنده بسی سرشار است که با قلم ناتوان و شخصیت ناچیز خود در مقابل عظمت این کتاب و نویسنده‌ی آن بخویش اجازه‌ی نوشتن مقلعه بدهد ولی چون شوق ولذت اینکه می‌بینم با چاپ این اثر یکی از آرزوهای پدرم برآورده شده به من جرأت این جسارت را داده، امیدوارم خوانندگان گرامی هم عذر مرا از این نظر که محرکم مهر فرزندی است نه حس خودنمایی بپذیرند.

پدرم مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی که هشتاد سال عمر گرانمایه خود را صرف خدمت به ملت و مملکت نموده و حیات خویش را سراسر در راه نشر معارف و تنویر افکار عمومی و قارع از منافع وطن و مبارزه با بیگانگان و بیگانان پرستان سپری ساخت خوشبختانه معروف‌تر از آنست که من در اینجا نیازمند بمعرفی و شناساندن او باشم خصوصاً که او خود با قلم شیوای حق نویسنده، داستان زندگی پرافتخار خویش را در چهار جلد بنام حیات یحیی برشته نگارش درآورده که کتاب حاضر جلد دوم آنست و امید است بحسن توجه و استقبال عامه به چاپ و نشر مجلدات دیگر این اثر نفیس نیز توفیق بیابیم.

اما علت آنکه چاپ این جلد را مقدم داشتیم این بود که در سالهای اخیر دیده شد هموطنان عزیز علاقه‌ی مخصوصی بدانستن تاریخ صدر مشروطیت ایران و چگونگی این انقلاب تاریخی ابراز و به نوشته‌جات و کتب مربوط بآن توجه خاصی مبذول میدارند و چون در این جلد نویسنده آن که خود یکی از اعضاء فعال حوزه مرکزی انقلاب بوده، مشهودات روزانه خویش را بتفصیل نگاشته، بر آن شدیم که این مجلد را مقدمتاً بعنوان نمونه تقدیم علاقمندان نموده سپس بطبع جلدهای دیگر کتاب پردازیم. ضمناً در اینجا بطور اجمال یادآور

می‌شود که جلد اول حیات یحیی یک قسمت مشتمل است بر گزارش ایام شباب و دوران تحصیل نویسنده و بقیه آن تاریخ گویای تأسیس و ایجاد فرهنگ نوین ایران است و جلد سوم آن دنباله حوادث مربوط به مشروطیت راحاکی است و جلد چهارم به مهاجرت ملیون در اوایل جنگ بین‌المللی اول آغاز و تا انقراض سلطنت قاجاریه و دوران پادشاهی رضاخان امتداد دارد و بدین ترتیب چهار جلد کتاب مزبور یکدوره کامل تاریخ سیاسی ایران در نیم قرن اخیر بشمار می‌رود و در اینجا به‌مناسبت آثار دیگر پدر بزرگوارم راهم فهرست وار نام می‌برم که آنچه از قلم شیوای او بیادگار مانده کتاب علمی اولین کتاب کلاسی است که در ایران برای تدریس در مدارس جدید در ۵۳ سال پیش نوشته شده و طبع و نشر گردیده؛ دوره زندگانی یاغصب حق اطفال - ارمغان یحیی - نهال ادب ایران حقیقی بزبان فرانسه - راهنمای انتخاب حقایق - تذکر حقیقت - داستان شهر ناز - سرگذشت درویش چخته - لبخند فردوسی - کنگره نژادی - کتاب اردیبهشت در دو جلد - شرح احوال قائم مقام فراهانی - شرح حال میرزا تقی خان امیر کبیر - اصفهان و بیگانگان - مکتوب به آکادمی تربیت - اراده - روان نامه (دو کتاب اخیر از کتب فلسفی است که بتقاضای وزارت فرهنگ از فرانسه بفارسی ترجمه کرده‌اند) آئین در ایران و زندگانی علی ابن ابیطالب که تا روز آخر عمر بنگارش آن اشتغال داشته و ناتمام ماند.

از آثار مزبور کتابهای سرگذشت درویش چخته - لبخند فردوسی - جلد دوم اردیبهشت اصفهان و بیگانگان - تربیت اراده - روان نامه - آئین در ایران - زندگانی علی ابن ابیطالب تا کنون به چاپ نرسیده و بقیه هم که چاپ شده نسخه‌های آنها اینک کمیاب گردیده.

اما برای چاپ کتاب حاضر پدرم عکسهای تاریخی گردآورده بود لکن چون سه سال پیش که برادر ناکام مرحوم مهندس علی اکبر دولت آبادی به اروپا رفت بعزم چاپ این کتاب آنها را همراه خود برده و متأسفانه در همان روز ورود به بروکسل غفلتاً بدرود حیات گفت ؛ عکسهای مزبور از بین رفت و ناگزیر بگراور کردن عکس بعضی از رجال عهد مشروطیت که در دسترس عموم است در این جلد اکتفا گردید و هم در غلط گیری چاپ کتاب چون دقت کافی بعمل آمده دیگر برای اغلاطی که باز در آن راه یافته و همه چیزی است و هیچیک معنی را تغییر نمی‌دهد غلطنامه تنظیم نشد .

در پایان سخن، آرزومی کنم هموطنان گرامی و خصوصاً جوانان ایران از شرح زندگی و خلوص نیت و وطن پرستی نویسنده این کتاب سرمشق گرفته هر يك بنوبه خود کوشش کنند با عملیات مثبت و از خود گذشته گیهای روز افزون خدمات شایسته به بهین عزیز کرده نام خود را در دفتر خدمتگزاران مملکت بنیکی ثبت نمایند .

فروش دولت آبادی

فهرست مطالب جلد دوم

۱	ریشه‌های انقلاب سیاسی	فصل اول:
۱۰	واقعه گران‌ی قند و فتنه مسجد شاه طهران	فصل دوم:
۲۲	اقدام و خطر	فصل سوم:
۳۴	سکوت دولت و مطالبه ملت	فصل چهارم:
۴۱	نقشه تازه دولتیان	فصل پنجم:
۵۲	مجلس، دربار و اختلاف کلمه رجال دولت	فصل ششم:
۶۵	مقدمات بلوا و عزل عین الدوله	فصل هفتم:
۷۹	صدارت میرزا انصراالله خان مشیرالدوله و مقدمات تأسیس مجلس	فصل هشتم:
۸۶	مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه	فصل نهم:
۹۹	سلطنت محمدعلی شاه قاجار	فصل دهم:
۱۱۰	فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار	فصل یازدهم:
۱۱۸	عزل میرزا انصراالله خان مشیرالدوله و نصب امین السلطان	فصل دوازدهم:
۱۲۹	شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر	فصل سیزدهم:
۱۳۲	وقایع بمباران قتل امین السلطان	فصل چهاردهم:
۱۵۱	مطالبه متمم قانون اساسی و وقایع دیگر	فصل پانزدهم:
۱۵۲	نقشه سعدالدوله و اختلال امور	فصل شانزدهم:
۱۶۲	فتنه میدان توپخانه طهران	فصل هفدهم:
۱۸۰	وقایع بمباران صلح بی اساس	فصل هجدهم:

۱۸۹	فصل نوزدهم:	مجازات اشرار و حوادث دیگر
۱۹۹	فصل بیستم:	بمب اندازی برای شاه
۲۰۷	فصل بیست و یکم:	احوال معارف و اوضاع حکومت ملی
۲۱۹	فصل بیست و دوم:	تغیر رئیس و تبدل احوال
۲۲۸	فصل بیست و سوم:	مذاکرات صلح و نتیجه معکوس
۲۳۶	فصل بیست و چهارم:	تصمیم شاه و درباریان بخوابی مجلس
۲۴۴	فصل بیست و پنجم:	مقدمه اجتماع در خانه عضد الملك
۲۵۲	فصل بیست و ششم:	تشکیل باغشاه در مقابل مجلس
۲۶۱	فصل بیست و هفتم:	گرفتاری امراء و بی احترامی به عضد الملك
۲۷۰	فصل بیست و هشتم:	مداخلای مجلس و تفاوت احوال
۲۷۸	فصل بیست و نهم:	طرفداری صلح و سختی احوال
۲۸۵	فصل سی ام:	تدبیر و کلاء و تهدید بامدت
۲۹۲	فصل سی و یکم:	تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن
۳۰۰	فصل سی و دوم:	تحصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن
۳۰۷	فصل سی و سوم:	قطع روابط و تصمیم بجنگ
۳۱۷	فصل سی و چهارم:	جنگ و غارت و بدبختی
۳۲۵	فصل سی و پنجم:	قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران
۳۳۵	فصل سی و ششم:	قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه
۳۴۸	فصل سی و هفتم:	در ولایات بعد از خرابی مجلس
۳۵۵	فصل سی و هشتم:	تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران
۳۶۴	فصل سی و نهم:	تعرضات بشاه و قتل دو آزادیخواه
۳۷۴	فصل چهلم:	شرح حال نگارنده در مدت ۷۵ روز

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل یکم

ریشه‌های انقلاب سیاسی

بمناسبت آغاز انقلاب سیاسی مملکت بهتر چنان دیدم جلد اول کتاب خود را پایان داده بنگارش جلد دوم پردازم از اینجهت بتاريخ اول شوال هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) هجری بنگارش این جلد شروع نموده از خداوند متعال در اتمام آن توفیق و سعادت میطلبم و برای روشن نمودن ذهن خوانندگان در موجبات تغییر اوضاع سیاسی ایران لازم است در مقدمه بیان نمایم:

مقدمه اول - بعد از آنکه از دولت جوان ژاپون در سنه ۱۳۲۲ هـ شکستهای فاحش در بر و بحر بدولت روس رسید هیجانی در آن ملت هویدا گشت و آن هیجان از شاگردان مدارس بود که بر ضد استبداد دولت سخن میگفتند و بر ترقیات معیر العقول دولت ژاپون حسد میبردند هیجان مزبور روز افزون گشته دولت با تمام قوای خود بر ضد محصلین ایستادگی کرد و هرچه بر مقاومت دولت افزوده شد هیجان ملت بر زیادت گشت و هرچه خون جوانان بیشتر ریخته شد قوه منور الفکر مملکت بیشتر بهیجان آمد و کار انقلاب در سر تاسر مملکت وسیع روسیه بجسائی رسید که دولت مجبور شد تسلیم ملت شده تا یک اندازه مطالب او را بپذیرد اما وقتی دولت برای قبول مطالب ملت حاضر شد که کار انقلاب بالا گرفته بود و دیگر ملیون برای صلح و سازش بادولت حاضر نمیشدند.

چون این هیجان از قوه جوانان منور الفکر ناشی بود دولتیان دهاتیان و عوام

فصل اول

بی خبر از دنیا را و داشتند بحماییت شاه علم سیاه برافراشته بر ضد هیجان منور افکاران قیام نمایند در این حال نایب جدال سه شعبه پیدا کرد و در هیئت مجموعه دولت و ملت روس صورت مہیمی نمودار گردید که کمتر دیده شده بود و بالاخره با تلفات جانی و مالی بسیار شعله آتش این غائله عظیم موقتاً فرو نشست

و ہم پیش از این انقلاب بتحریر دولتیان میان مسلمانان فقار و ارامنه چندین مرتبہ زد و خورد سخت واقع شده جمعی از مسلمانان و ارامنه کشته شدند و خانه های بسیار از طرفین غارت شد و در یکی از واقعه ها ارامنه بیرحمانہ بمدارس مسلمانان رفته جمعی از اطفال کوچک مکعب را گوشه بینی بریده با انواع شناعت بقتل رسانیدند و فوج این وقایع جانکداز در همسایگی مملکت ما و متعاقب شدن آنها بواقعه شکست روس از ژاپون و انقلاب شدید در روسیہ با فکر منجمد شدہ ایرانیان تکانی داده ترس ملت از دولت خرد و از دولتی کہ حامی استبداد او شمرده میشد ضعیف میگردد زبانها با تشقاد از عملیات جابرانہ دولت تایلند از گشوده میشود نویسندگان آشکارا تعریف قانون میکنند خوانندگان میخوانند و میشنوند و میپسندند

اگرچه از سی سال پیش در میان خواص ملت ما بواسطہ نگارشهای خصوصی چند تن از دانشمندان از قبیل ملکم خان، میرزا علیخان امین الدولہ، بدرش میرزا محمد خان، سید جمال الدین اسد آبادی، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا یوسف خان مستشار الدولہ تبریزی و بعضی دیگر از این قبیل سخنان گفته و شنیده میشدہ اما در زیر پرده و بطور مخفی اکنون آشکار شدہ با بیازار نہادہ است، بلی چنانکہ بلوای عام روسیہ و ضدیت آن ملت بادولت خود بنظر میآید سی چهل سال طول داشته باشد تا صورت بگیرد و شکستهای پی در پی روس از دولت جوان ژاپون آن مدت را نزدیک کرد در ایران ہم حوادث داخلی و نشر اخبار خارجی خصوصاً باشاخ و برگهایی کہ جراید فارسی زبان طبع شدہ در ممالک خارجه مانند اختر استانبول، حبل المتین کلکتہ و نریا و پرورش مصریان اخبار میگذاردند بہ ہیجان افکار ملت ایران کمک کردہ راہ دور آنہا بمقصد نزدیک نمود. از یک طرف رسیدن این اخبار بگوش مردم و از طرف دیگر دامن زدن اشخاصی

ریشه‌های انقلاب سیاسی

از ملیون کسه در تحت فشار ستمکاری دولتیان و روحانی نمایان ستمگر بودند بآتش ضدیت ملت با دولت زمینه هائی برای انقلاب فکری ملت مهیا ساخت .

مقدمه دوم - بعد از عزل میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم و اشتغال سلطان عبدالعزیز میرزا عین‌الدوله بشغل صدارت میان رؤسای روحانی طهران خلف شدید حاصل شد و سببش این بود که در زمان حکومت عین‌الدوله در تهران چند نفر از روحانیان که از جمله آنهاست حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران و حاجی شیخ فضل‌الله نوری با او همدست بودند و عزل میرزا علی اصغر خان و صدارت عین‌الدوله به همراهی آنها شد و قتی عین‌الدوله صدراعظم میگردد این دو نفر ملا و دوستان آنها نزد او منزلتی پیدا میکنند مقاصدشان قرین انجام شده بر روحانیانیکه با میرزا علی اصغر خان مربوط بودند اعتنائی نمیشود و مقاصد آنها انجام نمیگیرد آنجماعت هم بر ضد او کار میکنند و سر دسته آنها آقا سید عبدالله بهبهانی است که بیشتر از دیگران از پیش افتادن امام جمعه و حاجی شیخ فضل‌الله دلتنگ است و بر علیه آنها و صدراعظم حامی ایشان میکوشد یکی بواسطه رقابت او با همکارانش و دیگر بسبب خصوصیت او با میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان .

عین‌الدوله برای آسایش از جنجال روحانیان مخالف خود آقا سید علی اکبر تفرشی را که مسن‌تر از دیگر روحانیان طهران است به روسیله بوده با خود همراه کرده بواسطه همراهی او کارشکنی مخالفینش را کم اثر میسازد این کشمکش طول میکشد تا ماه ذی‌الحجه هزار و سیصد و بیست و دو هجری که در آن ماه آقا سید علی اکبر تفرشی وفات میکند بعد از فوت او میان آقا سید عبدالله و حاجی شیخ فضل‌الله رقابت شدید میشود و هر یک از این دو نفر میخواهند شخص اول روحانیان طهران بوده باشند آقا سید عبدالله بملاحظه سیادت و پیشقدمی که همه وقت از شیخ فضل‌الله داشته خود را مقدم میدانسته و شیخ فضل‌الله بملاحظه اتحاد با صدارت و همراه بودن دولت با او اسباب ریاست روحانی را برای خود فراهم تر میبیند اهل منبر و خطباهم یکدسته در مجامع عمومی آقا سید عبدالله را شخص اول میخوانند و دسته دیگر شیخ فضل‌الله را مقدم داشته ستایش

فصل اول

میکنند، شیخ فضل الله از روی زیرکی امام جمعه را که در رفاقت با صدارت شريك او است و بستگی تام بدولت دارد در ظاهر برخورد مقدم داشته مقاصد خویش را بدست او اجرا میکند امام جمعه هم که جوان و جویای نام میباشد فریب او را میخورد و نصیحت هشفتمیش باو اثر نمیکند چه روحانیاتش و ریاست طلب است و اظهار زهدیکه در اول ورودش از نجف بطهران مینموده ساختگی و بی اساس بوده چنانکه بزودی پرده بالا رفته حقیقت احوال او آشکار میگردد

امام جمعه اوایل ورود از عتبات بطهران در شکه سوار نمیشد با دیوانیان کمتر معاشرت میکرد صورت ظاهر ملائی خود را حفظ مینمود ولی بعد از فوت پدرش بهمه آن کارها که در ظاهر نمیکرد اقدام کرده و بعد از عزل میرزا علی اصغر خان اتابك اعظم کمال همراهی را با عین الدوله نمود و در همه کار با حاج شیخ فضل الله همراهی وهم خیال بود تا ماه محرم هزار و سیصد و بیست و سه (۱۳۲۳) آقاسید عبدالله و جمعی از روحانیان که هريك بغرضی با او همراه شده اند دسته بندی کرده بر ضد عین الدوله و روحانیانیکه با او همراهند صحبت میداشتند و از طرف بعضی از رجال دولت که طرفدار میرزا علی اصغر خان بودند حوزه آنها ماده و مهناً تأیید میشد.

در موقع عاشورا که نفوس مہیای شورش و بلوا است این جمع از روحانیان موقع را مغتنم شمرده میخواستند طبل مخالفت بکوبند و چون هیچ بهانه در دست ندارند عکسی از مسیونوز بلجیکی رئیس گمرکات که چند سال است جزو رجال ایران میباشد در حالتیکه در يك مهمانی رقص (بال ماسکه) ناشناس بلباس عبا و عمامه در آئینه خود را بصورت آخوندی در آورده بدست میآوردند و آنرا متعدد نموده انتشار میدهند و میگویند قصد این اروپائی توهین نمودن با اسلام بوده است جمعی از طلاب علوم دینی را و میدارند این عکس را بدست گرفته در مجالس روضه خوانی ورود کرده داد و فریاد نمایند که ای وای دین از دست رفت مسلمانان تمام شد اسلام پایمال گشت روضه برای چه میخوانید و مجالس را برهم میزنند آقایانی هم که اصحاب حوزه مخالف دولند با ناله و امجد با آنها اظهار همدردی مینمایند مخصوصاً در خانه آقا

ریشه‌های انقلاب سیاسی

سید عبدالله و در مجلس روضه خوانی او فریاد طلاب در این موضوع بلندتر است و دولت هیچ اعتنا نمی‌کند بلکه تصور مینماید به بی‌اعتنائی بهتر می‌گذرد تا شب عاشورا میشود و شاه بمصلحت دستخط مهر آمیزی به آقا سید عبدالله کرده وعده میدهد مقاصد او را انجام نماید و آن هنگامه موقتاً آرام می‌گیرد اما بعد از چند روز که از وعده شاه خبری نمیشود محرکین باز دست بکار زده چرخ فتنه را براه انداخته در مجالس و محافل حکایت نوز و تعدیات گمرک را عنوان کرده و پای کسبه و تجار را هم باین عنوان در میان می‌آورند تا آن هنگام که مسافرت مظفرالدین‌شاه بسفر سیم فرنک نزدیک میشود حوزه مزبور اسباب فراهم می‌آورد که جمع کثیر از تجار و محترمین بعنوان تعدیات گمرک بحضرت عبدالعظیم رفته آنجا متحصن شوند رئیس تجارت در این وقت میرزا جوادخان سعدالدوله است که با میو نوز میانه ندارد و بدش نیاید و هنی باو برسد تجار هم این مطلب را دانسته با کمال اطمینان چند روز آنجا توقف میکنند و چون ایام مسافرت شاه میرسد ناچار بدست محمدعلی میرزای ولیعهد که از تبریز برای نیابت سلطنت در ایام غیبت شاه بهر آن آمده تجار را اطمینان داده از تحصن در آورده قصه در ظاهر کوتاه میشود شاه و صدر اعظم میروند، ولیعهد نایب السلطنه میگردد و بعضی از رجال دولت روی کار می‌آیند که با آقا سید عبدالله خصوصیت دارند ولیعهد هم در ظاهر با سید مهربانی میکند و تقاضا مینماید تا موقع مراجعت شاه صدائی بلند نشود حضرات هم ساکت شده انتظار مراجعت شاه را میکشند در هنگام مراجعت شاه مخالفین در صدد میشوند اسبابی فراهم بیاورند بلکه نگذارند عین الدوله با شغل صدارت بسرحد ایران وارد شود از آنطرف هم عین الدوله هر چه توانسته اسباب چینی کرده تا از بعضی روحانیان نوشته و تلگراف تبریک ورود برای او بسرحد فرستاده شود و بهمه اظهار مهربانی نموده است با این تفصیل بعد از ورود او بطهران از حوزه مخالفین هیچ کس بدیدن او نمی‌رود و هم پس از ورود بطهران و استقرار در کار خود بنای بی‌اعتنائی را بمخالفین می‌گذارد - فقط برای رفع فتنه مسیونوز را مأموریتی بفرنک داده روانه میکند رفتن مسیونوز از طهران خاصه که عباسی را هم میبرد بهانه را از دست مخالفین میگیرد و ناچار چندی

فصل اول

سکوت مینمایند تا ماه رمضان میرسد و اجتماعات در مساجد زیاد میگردد سید جمال الدین صدرالمحققین اصفهانی در این ماه رمضان بمناسبت توجه خاطر خلق بوقایع روسیه و هیجان ملت روس و آزادیخواهی آنها و وقایع دیگر دنیا که اشاره شد در منبر بیشتر مطالب سیاسی میگوید و مردم را از خواب بیدار کرده تا يك اندازه بحقوق ملی خود آگاه میگرداند سید جمال الدین (۱) در کمال بیناکی نسبت برجال مستبد دولت و روحانی نمایان سخن میگوید و دست رد بسینه احدی نمیگذارد حتی مساری اعمال امام جمعه را هم که همه روزه پای منبر وی نشسته میگوید و او را ملامت میکند امام جمعه از یکطرف خوش ندارد در مجلس او این درجه هتاکي از رجال دولت بشود و از طرفی ملاحظه میکند اگر سید را منع نماید مردم متفرق میگرددند و حوزه ریاست او در ماه رمضان از رونق میافتد یکی دو مرتبه در مقام نصیحت باو میگوید این درجه تند نروید زیرا من بعد از ماه رمضان نمیتوانم از شما نگاهداری نمایم ولی سید باشوریکه در سر دارد اعتنا نمیکند و حرف خود را میزنند و تا آخر ماه رمضان ولوله در میان خلق افتاده عموماً از خرابی کار دولت سخن میگویند و در حقیقت سید جمال الدین زبان مخالفین دولت شناخته شده است

روحانیان مخالف دولت هم از این تنفر عمومی استفاده نموده باهم اتفاق کرده در اواخر ماه رمضان در مساجد خود پرده را از روی کار برداشته هر يك بنوبه خود بالای منبر رفته از ظلم و ستم دولتیان و بی قانونی مملکت شکایت میکنند در این اثنا از کرمان خبر میرسد که شاهزاده ظفر السلطنه حاکم کرمان میرزا رضای کرمانی که از علمای محترم آن بلد است بواسطه مخالفتی که از او بروز کرده چوب زده اخراج بلاد نموده است و هم اخبار ظلم و تعدی حکام دیگر از ولایات پی در پی بطهران میرسد و عسکر

(۱) سید جمال الدین واعظی است که بزبان عوام صحبت میدارد مذاکرات منبری او مطلوب خاص و عام شده و اعظم مخصوص مسجد شاه طهران است و اجماع پای منبر او زیادت میشود سید چنانکه در چند اول آن کتاب در فصل دهم گفته شده شاگرد شیخ محمد واعظ یزدی و پیرو سبک و سلیقه اوست

ریشه‌های انقلاب سیاسی

نام گاریچی که راه شوسه قم بطهران بدست اوست در راه قم مست بوده بزن عقیقه ای که مسافرت هینموده بیحرمتی میکند پیرمرد محترمی که جزو مسافرین بوده او را نهی میکند عسکر سید را آزار نموده ریشش را میبرد این خبر بروحانیان قم میرسد اجماع کرده عرایض شکایت آمیز بدولت مینویسند ولی دولتپان گوش به حرف آنها نمیدهند این وقایع هم مزید بر علت شده روحانیان مخالف را جرئت میدهد که علناً با دولت طرف شوند.

در این وقت رؤسای حوزه روحانی مخالف چهار نفرند آقا سید عبدالله بهبهانی آقا سید احمد طباطبائی میرزا محمد جعفر صدر العلماء شیخ مرتضی آشتیانی جمعی هم از درجه دوم و سوم روحانیان با آنها همراه میشوند و بنمعیتهشان زیاد میگردد و این جمعیت قوت میگیرد وقتی که آقا سید محمد طباطبائی هم داخل این حوزه میشود.

وارد شدن آقا سید محمد که از جمله رؤسای محترم روحانی است و مرد خارجه دیده تایلک درجه آگاه با وضاع روزگار است موجب قوت مخالفین میشود روزیکه آقا سید محمد در مسجد خود بالای منبر رفته داد و فریاد میکند در ضمن اشاره مینماید که خرابیها همه بواسطه استبداد دولت است اگر امر دولت در تحت قاعده و قانونی بود البته اینطور نمیشد این سخن در دهان مردم افتاده شاخ و برگها بر او نهاده عنوان میکنند که آقا سید محمد گفته است دولت باید مشروطه باشد یکی دو روز بعد از این مذاکره واعظ آن مسجد بالای منبر میرود و میگوید ایها الناس میان شما معروف است که آقا گفته اند دولت باید مشروطه باشد خیر آقا چنین حرفی نزده اند بلکه گفته اند دولت باید مشروعه باشد

از طرف دیگر در این ایام واقعه بانک روس اتفاق میافتد و شرح آن این است که اداره بانک استقراضی روسی بخیال افتاده در مرکز بازار طهران عمارت ملکی داشته باشد قبرستانی کهنه در وسط بازار امیر که از بازارهای معروف طهران است میباشد آن قبرستان را در زمان حیات حاجی میرزا حسن آشتیانی شخص دلالی بعنوان مجهول الممالک از میرزای آشتیانی خریداری نموده ببانک روس میفروشد بانک روس هم

فصل اول

ادامی دیگر بر آن ضمیمه نموده میگذارد که در موقع خود بنا نماید بعد از فوت حاج میرزا حسن نوشته خرید زمین قبرستان را برای اینکه مجتهد زنده ای هم امضا کرده باشد با دادن هفتصد تومان وجه نقد میدهند حاج شیخ فضل الله نوری امضاء مینماید در ایام وبائی سنه (۱۳۲۲) هزار و سیصد و بیست و دو هجری با اینکه از جانب حکومت غوغا بود جنازه در شهر دفن نکنند همسایگان آن قبرستان شبانه چند جنازه در آن زمین دفن میکنند و کسی آگاه نمیشود در این ایام که اداره بانک روس در آن فضا بنائی میکند اتفاقاً در موقع کندن يك پی جنازه هائیکه هنوز متلاشی نشده پیدا میشود و آنها را بطور بی اعتنائی در چاهی میریزند این خبر بحوزه مخالف دولت میرسد و می بینند که از این راه میشود ضربتی بحاج شیخ فضل الله زد که پول گرفته قبالة فروش قبرستان را امضا کرده است از این روح حاج شیخ محمد واعظ طهرانی را که شخصاً بحاج شیخ فضل الله طرفیت دارد و در این موقع جزو حوزه مخالفین دولت است را میدارند سر منبر در ضمن موعظه از حاج شیخ فضل الله بدگویی کرده مردم را بر ضد او تهییج نماید واعظ مزبور هم قصه قبرهای نبش شده را بهانه این مذاکره قرار داده يك روز با آخر ماه رمضان مانده بعنوان مشاهده کردن جنازه های تازه از قبور در آمده مردم را وادار میکند بروند عمارتهای ساخته شده در آن فضا را خراب نمایند، مستمعین از پای منبر واعظ برخاسته مردم بازاری هم بواسطه اتصال محل بیازار اجتماع نموده چند هزار نفر میریزند بفاصله يك ساعت تمام آن بنا ها را خراب کرده با زمین برابر مینمایند و هر چه مصالح و آلات در آنها است به یغما میبرند با فحاشی بسیار که نسبت بحاج شیخ فضل الله و نسبت بدولت مینمایند بانك روس بدولت عارض شده خساراتیکه بر او وارد شده میگیرد و ساکت میشود اولیای دوات میخواهند حاج شیخ محمد و یکی دو نفر از ملازادگان و حواشی آقاییان را در این مقدمه متعرض شوند که حفظ صورتی کرده باشند چند روزی هم بتوسط علاء الدوله که حاکم طهران است جواب و سوال میشود ولیکن احتیاط میکنند و اقدامی مینمایند روز عید قربان آقا سید عبدالله بعد از نماز عید در حالتیکه کفن بگردن کرده بالای منبر رفته از عین الدوله

ریشه‌های انقلاب سیاسی

بد گوئی مینماید دولتیان میشنوند و باز اعتنا نمیکند تنها اقدامی که برای رفع این غائله مینمایند این است که عضدالملک قاجار را که محترمترین رجال دولت است و با آقایان روحانی هم الفتی دارد واسطه قرار میدهند که با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و سایر آقایان مذاکرات اصلاح آمیز بنماید آقا سید عبدالله عضدالملک را وکالت میدهد که هر طور صلاح میداند کار اصلاح را تمام کند روی این اساس که دولت در اجرای مقاصد خصوصی سید و رفقایش مساعد باشد و برای حفظ صورت معزول بودن مسیو نوز را اعلام کند عضدالملک آقا سید عبدالله را باین ترتیب راضی میکند چون بسراغ آقا سید محمد طباطبائی میرود او میگوید مقصود من حصول امنیت است برای خلق بصلح و جنگ کسی کار ندارم این تجافی آقا سید محمد از اصلاح با عین الدوله ساخته های عضدالملک را خراب میکند و زحمات او بی نتیجه میماند اینجاست که تفاوت نظر دو سید محترم بهبهانی و طباطبائی نیکو هویدا میشود بهبهانی عزل عین الدوله و آوردن میرزا علی اصغر خان اتابک و پیشرفت کار ریاست خود و غلبه نمودن بر رقیب روحانی خویش حاج شیخ فضل الله نسوری را میخواهد و طباطبائی در ضمن هر چه بخواهد عقیده آزادیخواهی خود را هم آشکار میسازد.

فصل دوم

واقعه قند و قنده مسجده شاه طهران

در خلال این احوال بواسطه انقلابات روسیه مسئله گرانی قند روی میدهد که بدو برابر قیمت معمولی میرسد چند نفر از دلالهای بازار با هم شریک شده قراردادی با بانک روس می بندند و این قرار دادهم در گرانی قند مداخلت مییابد اولیای دولت فکر میکنند که چون مردم عموماً بارزانی قند علاقه دارند بعنوان جلوگیری از قرارداد مزبور و سیاست نمودن بمرتکبین آب چشمی از حوزه آقایان مخالف و تجاریکه با آنها همراهند بگیرند و پای بعضی از تجار را هم که در موقع مسافرت شاه بفرنگ در حضرت عبدالعظیم تحصن یافته بودند بمیان آورده آنها باین بهانه تنبیه بشوند و مقرر میشود این کار بدست علاءالدوله اجرا بگردد علاءالدوله که روحاً برای اینگونه کارها حاضر است روز سه شنبه پانزدهم شهر شوال هزار و سیصد و بیست و دو (۱۳۲۲) میفرستد جمعی از تجار را که داد و ستد قند دارند و جمعی از دلالها و سقط فروشان را با بعضی از تجار که هیچ رابطه با کار قند ندارند احضار کرده بمحض ورود آنها بدار الحکومه رجواب و سؤال مختصری هر دو نفرشان را بفلک بسته بقدریکه انصاف او حکم میکرده خوب میزنند در صورتیکه میان آنها سید محترم و اشخاص آبرو مند متعدد هستند پسر جوان سیدی هفتاد ساله که پدرش زیر چوب غش کرده نزد حاکم استغاثه میکند علاءالدوله حکم میکند پدر را باز کنند و پسر را بچوب ببندند و پاهای جوانرا بجرم شفاعت از پدر مجروح میسازند بالجمله حاکم بعد از سیاست شدید و تشفی خاطر مضرورین را که اغلب در حال ضعف هستند در محضر خود آورده تکلیف ناهار خوردن بآنها میکند و چون حاضر نمیشوند و یا نمیتوانند حاضر شوند با شتم و ضرب آنها را بصرف ناهار مجبور میسازد خلاصه جماعت مضرورین طرف عصر مرخص میشوند غوغا در بازار

واقعه قند و فتنه مسجد شاه طهران

افتاده بستگان آنها و تجار دیگر بشورش آمده دستهای غیبی بلوا طلب هم جنبش کرده زمینه انقلاب حاضر میگردد آقایان مخالف دولت هم با آتش بلوا دامن میزنند خیر خواهان عین الدوله باو میگویند مگذار شب بر سر اینکار بگذرد و بهر صورت هست امشب آتش فتنه را خاموش کن مضروبین و لا اقل اشخاص بی تقصیر را استمالت کن اعتنا نمیکند تا صبح روز چهارشنبه شانزدهم شوال هزار و سیصد و بیست و دو (۱۳۲۲) که خیالات شبانه بلوا طلبان را بموقع اجرا میرسد مضروبین در مسجد شاه جمع شده بامام جمعه متظلم میگرددند امام جمعه دفع الوقت میکند ولی حوزه آقایان مخالف باین دست آویز قیام کرده یکدسته به پیشوائی آقا سید عبدالله بهبانی در مدرسه خان مروی جمع میشوند و دسته دیگر بواسطه نبودن نقشه در کار آنها به پیشوائی صدر العلماء بمسجد شاه میروند در صورتیکه صلاح آنها نبوده است آنجا رفته باشند بواسطه انتساب این مسجد بامام جمعه که رفیق دوانیسانست ولی ملتفت این نکته نشده میفرستند خواه و ناخواه آقا سید عبدالله را هم از مدرسه مروی بمسجد شاه میآورند بازارها بسته میشود و مسجد شاه مرکز بلوا و اجتماع مردم میگردد و جمعیت میروند آقا سید محمد طباطبائی را هم بمسجد شاه میآورند امام جمعه هم خود را داخل کرده در مجمع آقایان می نشیند در صورتیکه باطناً با آنها مخالف است آقایان زبان اعتراض بدولت میکشایند و صدای خلق رفته رفته بلند میشود و از طرف دولت پیغام میآورند که خواسته ایم قند را ارزان کنیم این داد و فریاد برای چیست کسی گوش نمیدهد چونکه مقصد حقیقی دولت آشکار شده است خلاصه چند مرتبه از طرف دولت آمد و رفت میشود که بنصیحت اجماع را بر همزنند صورت نمیگیرد عاقبت تدبیری میکنند و آن این است که امام جمعه این جمع را معطل کند تا شب در رسد اول شب چراغهای مسجد را روشن نمایند و بیک بهانه امام جمعه خود را از جمع خارج کند در آنحال نوکرهای علاء الدوله بصورت آدمهای امام جمعه که باجوب و قداره در خانه امام جمعه حاضرند بمسجد ریخته مردم و آقایان را زده از مسجد خارج نمایند امام جمعه هم از علاء الدوله فریب خورده برای اجرای این تدبیر حاضر میشود امام جمعه ملاحظه

مصل دوم

نمیکنند که مسجد شاه علاوه بر اینکه بست است در واقع خانه او است و آباء و اجداد او این مسجد را محترم نگاه میداشته پناهگاه شرافت و سیادت خود قرار میداده اند نباید مردم را از آنجا با ضرب چوب و قداره بیرون کرد بهر صورت بی تجربگی و حجب جاه و مغرور شدن بنویدهای اولیای دولت امام جمعه را از دایره وظیفه شناسی بیرون میبرد خصوصاً که مدتی است در صدد گرفتن مدرسه خان مروی است از دست اولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی دولتیانهم این نوید را باو داده اند خلاصه امام جمعه که در باطن با دولتیان همخیال است در ظاهر با آقایان گرم گرفته حتی آنها را وقت عصر از مسجد بخانه خود که جنب مسجد است برده جای داده مهربانی کرده انتظار وقت و فرصت را میکشد در موقعیکه آقایان یعنی آقا سید محمدالله و آقا سید محمد در خانه امام جمعه جای میخورند آقا سید محمد بد خیالی امام جمعه را حس کرده برفقای خود که در مسجد هستند پیغام میدهد من از اوضاع این خانه باره مطالب استنباط میکنم و گمان ندارم این شخص باما همراه باشد بهتر این است من از اینطرف بمنزل خود بروم و دیگر بمسجد نیایم جوانان بی تجربه باین پیغام واقعی ننهاده اصرار مینمایند که حتماً باید حاضر شوید آقا سید محمد هم نمیتواند مخالفت کند ناچار حاضر میگردد ساعتی بروز باقیمانده امام جمعه بمسجد آمده در مشورت آقایان حاضر و اظهار کمال مساعدت را بآنها مینماید و طوری خیالات باطنی خود را مستور میدارد که مخالفتش احساس نمیشود جمعیت بسیار از آقایان تجار و کسبه و طلاب در شبستانی نشسته اند و جمعی در صحن مسجد گردش میکنند نزدیک غروب آفتاب آقایان رؤساء و غیره از شبستان بیرون آمده در مجمع عام میباشینند و یک نفر از واعظ بمنبر رفته مسوعظه میکند و میگوید بهتر این است مردم امشب بخانه های خود بروند و فردا دوباره جمع شوند تا کار آنها اصلاح شود و هم اظهار میکند که قصد گرانی و ارزانی قذنیست بلکه مقصود عمده کندن ریشه ظلم و ستم و استدعای حکومت عادلانه است بعد از او سید جمال الدین واعظ دائمی مسجد شاه بالای منبر رفته قبلاً امام جمعه آهسته باو میگوید شاه را دعا کن از صدر اعظم حرفی مزن و نسبت بعلاء الدوله هر چه میخواهی بگو و

واقعه قتل و فتنه مسجد شاه طهران

سید جمال الدین میگوید اطاعت دارم در اینحال سخن مسجد شاه پر است از جمعیت و همه سلاکت میشوند که صدای سید را بشنوند سید بعد از حمد و ثنای الهی این آیه را از قرآن میخواند اقمین یدی الی الحق احق ان بتبع امن لایهدی الا ان یدی در معنی این آیه قدری صحبت داشته تعریفی از شاه میکند و بعد شروع مینماید بشمردن کارهای بد علاءالدوله حکمران و بد گوئی بسیار از او میکند و در ضمن غمخواری برای اسلام و اهل اسلام و شکوه بیعد از ظلم و ستم اهل جور میگوید حکومت شرع و عرف هر دو باید تابع قانون اسلام باشد هر کس در هر لباس از این حوزه مقدس که مجمع علمای اعلام است خارج باشد و برضد این حوزه قدم بر دارد از ربه اسلام خارج است ما تابع کسی هستیم که او تابع اسلام باشد اگر پادشاه هم تابع اسلام نباشد ما تابع او نخواهیم بود سخن سید باین مقام که میرسد بیانه بدست امام جمعه میآید از پای منبر صدا میزند سید فضولی مکن سید جواب میدهد آخر شما درس خوانده اید مواد دارید من قضیه شرطیه گفتم از قبیل لئن اشرکت لیبطن عملک که خداوند به پیغمبرش میفرماید امام جمعه باین جواب مقرون بصواب سید اعتنا نکرده فحاشی شدید نسبت باو میکند و برخاسته روانه میشود آنچه آقایان میخواهند او را آرام نمایند نمیشود هر چه التماس میکنند که آقا القای کلمه خلاف مکن و بجای خود بنشین اعتنا نمینماید و چون روانه میشود امر میکند واعظ از منبر فرود آید ولی آقایان واعظ را از فرود آمدن نهی نموده میگویند سخن خود را تمام کن امام جمعه چند قدم رفته بر میگردد نگاه میکند میبیند سید هنوز بالای منبر است فریاد میزند سید بایی را از منبر بکشید باقداره بدعانش بزنید با طپانچه او را بکشید سید ناچار از منبر فرود آمده مجلس بهم میخورد مسجد تاریک است تمام خلق در حال تحیرند چه بود چه شد واعظ بیچاره چه حرف بیحساب زد امام جمعه مقدس این چه رفتاری بود با او کرد و هیچکس از حقیقت امر خبردار نیست امام جمعه میرسد بقدره زندان علاءالدوله و جویدارها که منتظر امر او هستند آنها را امر میکند بمسجد ریخته مردم را بزنند از آنجا بیرون نمایند آنها هم میریزند و بهر کس میروند میزنند جمعی

فصل دوم

هجروح میشوند سرودستهایشکند از سر بامهای مسجدچند نفر فریاد میکنند و اندام با تنگ میرسد و یکی دو تیرهوائی هم خالی مینمایند که مردم را بترسانند مردم طوری مضطرب میشوند که نمیدانند از کدام در فرار کنند علمای روحانی هم هر يك از راهی بمنزلهای خود روانه میشوند سید جمال الدین را هم انبوه خلق احاطه کرده او را بخانه آقا سید محمد طباطبائی میرسانند مسجد خالی میشود امام جمعه بخیال خود قطع کرده به علاءالدوله اطلاع میدهد و او بانابك و شاه میرساند مردم و آقایان و علماء درجه دوم بعد از واقعه مسجد شاه بعضی بخانههای خود میروند و بعضی در خانه آقا سید محمد و آقا سید عبدالله جمع میشوند و بالاخره دو ساعت از شب رفته همه در مدرسه خان مروی تجمع مینمایند یکی دو ساعت آنجا مشورت نموده قرار میگذارند پیش از طلوع آفتاب روز یکشنبه بیستم شوال ۱۳۲۲ اجتماعاً بروند بحضرت عبدالعظیم آنجا بمانند که هم در شهر فتنه نشود و هم مقاصد خود را در محل امن انجام بدهند سید جمال الدین هم احتیاط میکند در خانه طباطبائی بماند و معلوم باشد کجا است لهذا شب بعد در آخر شب با لباس مبدل از آنجا خارج شده در منزل نگارنده مخفی میگردد تا وقتی که حوزه آقایان در حضرت عبدالعظیم گرم میشود و سید هم خود را بآن حوزه میرساند. صبح فردا آقایان دسته دسته روانه حضرت عبدالعظیم میشوند خبر بامام جمعه میرسد برای جلوگیری از اجتماع مردم در زاویه مقاصد از حکومت استمداد مینماید و جمعی از مأمورین حکومتی و از نوکرهای امام جمعه بدم دروازه فرستاده میشوند که از مردم جلوگیری نمایند مأمورین شرع و عرف هم مشغول انجام خدمت شده متعرض مردم میگردند از جمله آقا سید جمال الدین افجه که پیر مرد عالم محترمی است از کالسکه بیرون آورده باو بی احترامی میکنند و این جلوگیری از مردم بیشتر تهییج فتنه مینماید به عین الدوله خبر میدهند که اوضاع دم دروازه حضرت عبدالعظیم بتدبیر حکومت مشترك علاء الدوله و امام جمعه عاقبت وخیم خواهد داشت عین الدوله میفرستد نزد امام جمعه و او را از این اقدام منع مینماید مأمورین از دروازه شهر برداشته میشوند و مردم فوج فوج روانه حضرت عبدالعظیم میگردند از طرف دیگر علاءالدوله تمام همش مصروف

واقعه فتنه مسجد شاه طهران

است که روز پنجشنبه بازار طهران باز باشد حتی آنکه از کدخدایان و رؤسای اصناف التزام میگیرد و خود صبح پنجشنبه به بازار آمده خواه ناخواه و امیدارد مردم کاکین را باز کنند روز جمعه هم که معمول است بازار بسته باشد حکومت نمیگذارد بسته شود مبادا مردم در حضرت عبدالعظیم اجتماع زیاد بنمایند ولی بازاری که بر ضد خیال مردم بقوه جبریه باز باشد پیدا است حالش چگونه است.

امام جمعه در این قضیه آن اعتماد را که مردم بیاینت او داشتند از دست میدهد و عملیات او باسید و اعظم در مسجد شاه بیش از هر کار او را در نظر خاص و عام منفور میسازد اما او باین اندازه اهانت که بر خود وارد میآورد قناعت نکرده در صدد میشود بر حسب وعده که دولتیان باو داده اند در این موقع ریاست مدرسه خان مروی را برای خود از دولت بگیرد ریاست این مدرسه همه وقت با اعلم علمای طهران بوده است و در زمان ناصرالدینشاه بر خلاف ترتیب بحاج میرزا زین العابدین امام جمعه داده شده بمناسبت آنکه داماد شاه است و هر کس ریاست آن مدرسه را دارد طلاب علوم دینی اطراف او هستند و حوزه ریاستش گرم میشود بعلاوه فواید مادی هم دارد که همه آنرا طالبند.

در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه در ایام ریاست امین السلطان بواسطه کدورتی که او از امام جمعه حاصل کرده بود و بواسطه خصوصیتی که با حاج میرزا حسن آشتیانی داشت مدرسه را از امام جمعه گرفته بحاج میرزا حسن داده است و بعد از مردن حاج میرزا حسن در دست اولاد او مانده تا این زمان که باز بواسطه مساعدتی که امام جمعه کنونی در قضیه مسجد شاه با دولت کرده پیاداش آن این ریاست را باو میدهند امام جمعه در هفدهم شوال در مسجد شاه مجلسی منعقد میسازد حاج شیخ فضل الله نوری را که طرف حقیقی قضیه است یعنی دعوی اعلم العلمائی دارد و چنانکه گفتیم امام جمعه را آلت اجرای مقاصد خویش قرار داده با چند نفر دیگر از ملاحا که با او همراه هستند بآن مجلس دعوت کرده جمعی از طلاب را هم خبر مینماید و یکی از وعاظ را بالای منبر نموده اظهار میکند جمعی از منتسبین بلباس

فصل دوم

روحانیت بنای فساد را داشتند ما نگذاریم مردم آسوده باشند و بشل و کار خود پردازند مجلس ختم میشود و جمعی قلیل از مردم که حاضرند سخریه و استهزاکنان روانه میشوند فردای آنروز باز در مدرسه خان مروی مجلس فراهم میآورند طلاب مدرسه سپهسالار ناصری را که ریاست آن اخیراً از طرف شاه به حاج سید جواد ظهیر الاسلام برادر امام جمعه واگذار شده بآن مجلس دعوت میکنند و هر قدر بتوانند از طلاب و پیش نمازها و غیره آنجا جمع کرده یکی از معاریف واعظین منبر رفته بتقویت دولت و طرفداران آن برضد متحصنین حضرت عبدالعظیم سخن میرانند و عنوان این مجلس تصرف نمودن در مدرسه خان مروی است از طرف امام جمعه بر ضد آقایان آشتیانی امام جمعه باین کار هم قناعت نکرده مسجد خازن الملك را که شیخ مرتضی آشتیانی امام جماعت آنجا است و ملا محمد آملی یکی از روحانیان مقدس خود را اولی بامامت آن مسجد میدانسته علی رغم آشتیانی تصرف کرده مدعی مزبور را با مأمورین دولت بامامت آن مسجد منصوب میسازد و هم موقوفات را که بدست هریک از روحانیان مهاجر بوده است ضبط میکند و مساجد آنها را میان اشخاص مخالف ایشان تقسیم مینماید بدیهی است هر چه از این کارها بیشتر میکند برانزجار خاطر خلق از این دسته روحانی نما و دولتیان حامی آنها افزوده میشود اما حال و کار آقایان مهاجر بعد از رفتن بحضرت عبدالعظیم در ظرف دوسه روز جمعی از تبعه ولحقه ایشان بآنها پیوسته و کمی از تجار هم بآنها همراهی میکنند روزها در صحن و در مسجد آنجا جمع شده واعظها بمنبر رفته تظلم و طلب یاری از مردم مینمایند خاصه در شب و روز جمعه که موقع ازدحام زوار طهرانی است که فریاد و دادها بر زیادت است و انتظار میکشند خلق طهران بآنها همراهی کامل بنمایند اما مردم طهران از طرفی بواسطه سردی زمستان و از طرف دیگر بواسطه منع حکومت از اجتماع نمودن در آن مکان مقدس از یاری کردن آنها خود داری میکنند خصوصاً که چندان دلخوشی هم از آقایان مهاجر ندارند و فقط از قصه بیرون کردن آنها از مسجد دلشکسته بطرف مقابل آنها بد میگویند ولی چیزیکه بجان آنها میرسد این است که

واقعه قندوقتنه مسجد شاه طهران

بیداران طهران موقع رامق قضی دانسته در زیر پرده نازکی با آنها همراهی میکنند اوراق و کتابچه ها نوشته میرسانند و تأکید میکنند جز صحبت عدل و امنیت و قانون صحبتی ندارید که پشیمانی دارد و وجوه نقدی هم از طرف بعضی اشخاص بآنها میرسد که ایشانرا مجبور میکند بافکار صاحبان آن وجوه همراهی نمایند و رضای خاطر آنها را منظور دارند بعلاوه شبها در شهر حوزه های متعدد از اشخاص منورالفکر منعقد میشود و از قول آقایان عریضه ها بشاه مینویسند و منتشر میسازند بطوریکه بدست آقایانهم رسیده بخوانند و تکلیف خود را در مذاکرات بدانند از جمله در یکی از آن عرایض بشاه مینویسند ما پاره سؤالات داریم که جوابهای آنها مقدر است از روزیکه سلطنت بقاجاریه رسیده تا کنون در این یکصد و چند سال چند نفر صدر اعظم روی کار آمده است و هر يك که بمسند صدارت رسیده است روز اول چه مبلغ دارائی داشته و از دولت چه مواجب گرفته مدت صدارتش چقدر بوده در این مدت مخارج چه داشته و روزیکه معزول شده دارای چه اندازه مکنت بوده است و اگر اضافه داشته این اضافه از کجا آمده است بدیهی است این اقدامات بر اهمیت متحصنین در انظار مردم میافزاید زیرا که توجه داشتن آنها را بمصالح مملکت میفهماند خلاصه دوروز بعد از رفتن آقایان بحضرت عبدالعظیم نگارنده بمنزل امام جمعه میروم بلکه اورا نصیحت کنم با اینکه احتمال میدهم بی ثمر بوده باشد قبلا بابرادرش ظهیر الاسلام ملاقات میکنم در اول ملاقات میگوید آقا ملاحظه میکنید با يك مشت ملت بیچاره چه میکنند و کجا رامیزند برای ما که بد نشد بلکه بهتر شد ولی آنها بملت خیانت کردند پیش از آنکه نگارنده جواب بدهد شیخ محمد علی طهرانی از آقا زادگان منورالفکر طهران حاضر است میگوید برای شما هم خوب نشد مردم بشما خوب نمیگویند ظهیر الاسلام از من میبرد آیا اینطور است میگویم بلی میل نداشتم این حرف را در غیر مجلس خلوت بگویم ولی حالا که اظهار شد میگویم مردم بشما بسیار بد میگویند و تصور میکنند شما خانواده چند صد ساله خود را بیاد دادید که خلق را از مسجد شاه که بست دولت و ملت است با ضرب چوب و چماق بیرون کردید ظهیر الاسلام از شنیدن این

فصل دوم

حرفها بی‌فانحال میشود شیخ طهرانی از تصدیق من جری شده میگوید آقا چه خبر دارید مردم برای کشتن برادر شما کمر بسته اند ظهیرالاسلام میگوید موت و حیات بدست خداست دیگر برای شنیدن این حرف حاضر نمیباشم و از نگارنده میپرسد حالا ما چه باید بکنیم میگویم با اعتقاد من باید فردا صبح شما و برادران بحضرت عبدالعظیم رفته در حوزه آقایان بنشینید و بگورید ما از شما ایم و شما از ما هستید هرگز. راضی میشویم و هنی بر شما وارد شود و اگر قصه مسجد را دیدید پیش آمد در ظاهر باشما مخالفت کردیم برای این بود که خون مردم بیگناه ریخته نشود ارباب غرض مقاصد شخصیه خود را انجام ندهند حالا که آن خطر گذشته ما در مقاصد ملی باشما شرکت داریم و هر قدر هم که بشما بی اعتنائی نمایند تحمل کنید و در صدد اصلاح کار آنها بر آمده این بیحرمتی را که بدست خود بر خود وارد کردید باز بدست خود جبران نمایند میگوید من حاضرم ولی گمان ندارم امام جمعه حاضر بوده باشد و راست گفت چه در ملاقات امام جمعه میبینم بقدری او را غرور گرفته است که جای نصیحت دادن نمیباشد باید گذارد تا روزگار کار خود را انجام دهد در عین شب در خانه میرزا اسمعیل خان ثقة الملك کیلانی که یکی از اشخاص وطن خواه است جمعی از دوستان و تجدد خواهان جمعند برای استفاده نمودن از موقع و کمک کردن بآقایان صحبت سید جمال الدین واعظ بمیان میآید میگویند بیچاره مخفی شده جرئت ندارد از خانه‌ای که هست بیرون بیاید و معلوم نیست کجا است و بهر صورت آیا صلاحش این است که برود بحضرت عبدالعظیم بآقایان ملحق شود یا همینطور مخفی باشد تا عاقبت امر دیده شود نگارنده بآنها مژده میدهد که سید را میدانم کجا است و در ظرف امشب و فردا میرود بحضرت عبدالعظیم همه مشغوف میگردند و قرار میشود از جانب آن جمع مساعدتی بخانواده او بشود و آنها را نگاهداری نمایند چونکه دارائی درستی ندارند و هم از کیفیت استفاده نمودن از موقع برای انجام يك کار اساسی مذاکره میشود و برای هر يك تکلیفی مبین میگردد دیگر يك مجلس خصوصی داریم که از اعضای آن حاجی میرزا نصرالله واعظ اصفهانی ملك المتکلمین است که شخص وطن

واقعه قتل و فتنه مسجد شاه طهران

دوست بسا غیرتی است و سالها است در بلاد ایران در ترویج معارف و خدمت بملت و غمخواری وطن داد مردانگی داده و میرزا محمد علی خان نصره السلطان است پسر مرحوم میرزا حسینخان مصباح السلطنه که هم پدرش مرد غیور و وطن پرست ملت خواه بوده و هم خودش دارای این صفات و با فضل و کمال است و برادرم حاجی میرزا علی محمد است که شخص معتقد وطن دوست میباشد مقصود ما این است بلکه بتوان بزبان این جمع و بتوسط آنها کاری که موجب آسایش خلق باشد فراهم آورده حرف حق گفته شود که ریشه استبداد کنده شده نور عدل اگر چه بظلم بالسویه باشد تابش نماید اتفاقاً میان نگارنده و اغلب رؤسای حوزه آقایان بواسطه کار معارف جدید و مخالفت سلیقه و یا بواسطه حسادت بعضی از آنها کدورت حاصل است از این جهت سه نفر سابق الذکر هر يك بنوبه خود میروند صحبت میدارند آقایان را تشویق و راهنمایی مینمایند و بر میگردند در مجمع خصوصی مذاکره مینمائیم و بمجامع دیگر اطلاع میدهم و نگارنده از رفتن بحضرت عبدالعظیم خود داری مینماید تا کم کم آقایان بفهمند در کارهای عمومی خصوصیت یا خصوصتهای شخصی را نباید دخالت داد و بعلاوه موقع مناسبی برای ورود نگارنده در جریان کار بدست آید يك روز سید عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمصین العلماء که از بستگان من است و با خانواده آقا سید محمد طباطبائی هم الفت دارد میروند بحضرت عبدالعظیم و با بعضی از آقایان صحبت داشته میگویند یکی از اشخاصی که میتواند کاری بکند و حاضر است اگر شما مطلب صحیح قرون بحسابی داشته باشید که بحال ملت مفید باشد بهر وسیله هست بشاه برساند اگر چه او نام مرا نمیرد ولی آنها ملتفت میشوند و میگویند اگر بتواند سفیر کبیر عثمانی را دوستانه حاضر کند که او من غیر رسم در صدد اصلاح اینکار بر آید میتوان اطمینان حاصل نمود نگارنده برای مذاکره نمودن با سفیر کبیر حاضر میگردد چون خصوصیت و الفت با یکدیگر داریم سفیر کبیر شمس الدین بيك از مردمان آگاه خبر خواه است سالها است مأمور سیاسی دولت عثمانی است در ایران و در این مدت که در طهران است هر وقت خدمتی بدولت و ملت ایران از دستش بر آمده دوستانه اقدام کرده

فصل دوم

۱۰

معرضه نمودن می رسد. اما بخائیکه در دستار همیشه اجداد دارند
 هست بهما کرام و خاصه یک درستی و معافیت قدیم با جنبه مستطاب
 شریفان آنکسید عباده بهرگاه سدها به نقاد دارم در معافیت
 بعد از عصر آمدن با جنبه و بر در حق مجادری کرام بمقام شاه
 عبدالعظیم مذاکرات توسط کارانه وقوع یافت در نتیجه آثار کمال
 همراهی و مساعدت من آمده نموده خوشحال بشدم از تأملیات واقع
 مستبان است که برابر شریف فرمای ایابان کرام با کمال تقدیر و احترام
 بیشتر مرخص لازم است در آن اقدام خواهد شد بنا بر این خیر مأمول
 و متعنا است که از آن طرف هم معامله مجامعه مساعد کارانه ارزانی
 داشته امر بحکم که سیدالاحکام است منتوی گردیده مسکنی انجام
 بشود چون در دستار آن رات رضا شکست عاذا از شفاعت
 اصرار رات ابین می رانم از کیفیت مستحضر می کنم تا مرخص
 لازم آن است مجرب فرمایند زیاده شکت می دهد ایام اقبال مستدام

بستب عره زرقه کشم
 محمد علی

گراور نامه شمس الدین بیک بخط خود او

واقعه قند و فته مسجد شاه طهران

انجام داده است از سفیر مزبور میپرسم شما برای اصلاح کار آقایان اقدامی مینمائید یا خیر میگوید آقا سید عبدالله شرحی بمن نوشته و یکی از کتاب خود را نزد من فرستاده است ولی چون اقدام در این کار خارج از وظیفه مأموریتم میباشد اقدام نکردم میگویم چون آن جماعت اگر شما واسطه باشید اطمینان حاصل کرده اقدام باصلاح مینمایند شاید دولتیانهم مضایقه نداشته باشند شما واسطه اصلاح ذات البین بگردید از وزارت خارجه استیذان نمائید اگر اذن دادند منم با آن طرف صحبت داشته آنها را راضی میکنم که اقدام باصلاح بنمایند و تمام قصد من اینست که بتوسط سفیر کبیر عثمانی چند کلمه که برای آسایش عموم مفید باشد بشاه گفته شود سفیر کبیر این ترتیب را قبول نموده قرار میشود برود اذن بگیرد و اطلاع بدهد سفیر کبیر همان روز وزیر خارجه را ملاقات کرده رخصت حاصل مینماید و خطی بمضمون ذیل بنکارنده مینویسد:

«از آنجائیکه دوستدار همیشه اخلاص و ارادت نسبت بعلمای گرام و خاصه یک دوستی و مناسبت قدیمه با جناب مستطاب شریعتدار آقا سید عبدالله سلمه الله تعالی دارم در ملاقات بعد العصر امروز با جناب وزیر در حق مجاورین گرام بمقام شاه عبدالعظیم مذاکرات توسط کارانه وقوع یافت در نتیجه آثار کمال همراهی و مساعدت مشاهده نموده خوشحال شدم از تأمینات واقعه مستبان است که برای تشریف فرمائی آقایان گرام بشهر هرچه لازم است در آن اقدام خواهد شد بنابراین خیلی مأمول و مستحسن است که از آن طرفهم معامله محابیه مساعدت کارانه ارزانی داشته امر بحکمی که سید الاحکام است منتهی گردیده مسکی الختام بشود چون دوستدار ذات فضایل سمات عالی را از سعاة اصلاح ذات البین میدانم از کیفیت مستحضر میکنم تا هرچه لازمه آنست مجری بفرمائید زیاده زحمت نمیدهم فی سبت غره ذی قعدة ۱۳۲۳ شمس الدین این خط که میرسد مشعوف میشوم که راهی برای وارد شدن در اینکار بدست آمده باشد که بتوانم برای سعادت آئینه مملکت قدمی بردارم.

فصل سوم

اقدام و خطر

خط سفیر کبیر را بتوسط برادر من بحضرت عبدالعظیم میفرستم بر رؤسای حوزه و مخصوصاً آقایان بهیانی و طباطبائی نشان داده مذاکرات بسیار بمیان میآیند. آقایان اطمینان حاصل میکنند که نگارنده صمیمانه برای آنها کار میکند و از گذشته‌ها صرف نظر نموده است برادر من صورت مطالب آقایان را مسوده کرده برای من میآورد. عینم چند مطلب نوشته‌اند: اول عزل علاءالدوله از حکومت طهران - دوم عزل نوز از ریاست گمرکات و غیره - سوم امنیت دادن بهمراهان ایشان بعد از آمدن بشهر - چهارم بر گردانیدن مدرسه خان مروی باولاد حاجی میرزا حسن آشتیانی - پنجم سیاست نمودن از عسکر نام کاریچی را مقم بواسطه شرارتی که در راه کرده - ششم تجلیل نمودن از میرزا محمد رضا یکی از علمای کرمان که از طرف حکومت کرمان باو بی احترامی شده است - هفتم برداشتن قیمت تبر دولتی از مستمریات روحانیان چونکه معمول شده است قبض مستمریها را تبر کرده و مختصری بعنوان پول تبر از آنها بصرفه دولت کسر مینمایند دیدن مطالب آقایان نگارنده را بحیرت فرو میبرد یکی بواسطه بی فکری و کوتاه نظری ایشان و دیگر متحیر میمانم که من بسفیر کبیر گفته‌ام مطالب آقایان نوعی است و همه در راه اصلاح حال عامه و صلاح ملک و ملت است چگونه میشود این مطالب را باو گفت و از او مساعدت خواست که بشاه برساند اما ناچار بودم نتیجه اقدام خود را بسفیر اطلاع بدهم میروم بر او وارد میشوم بعد از تعارف معمولی سفیر میپرسد جواب رسید میگویم بلی و میخواهم ورقه را باو بدهم وزیر مختار ایتالیا وارد میشود سفیر احتراماً از من اجازه میخواهد که او را پذیرفته روانه کند و بعد با هم

اقدام و خطر

صحبت بداریم در اینحال بخاطر نگارنده میرسد چه بهتر که این ورقه را عوض نموده يك مطلب نوعی هم در آن بگنجانم از طرفی اندیشه میکنم مبادا آقایان پس از اطلاع انکار کنند و برای من خطرناك باشد باز توکل بر خدا کرده کاغذی از روی میز سفیر برداشته يك يك مطالب را روی آن کاغذ بهمان صورت که هست مسوده مینمایم مگر مطلب هفتم را که تغییر داده بصورت ذیل مینویسم قراردادی در اصلاح کلیه امور با رعایت حقوق علما و پیش خود خیال میکنم این جمله مجمل است و لابد توضیح خواهند خواست آنوقت در موقع توضیح هرچه باید گفته شود خواهد شد ورقه بسفیر داده میشود که صحبت بدارد و نتیجه را اطلاع بدهد فردای آنروز سفیر کبیر مرا میطلبد و میگوید جواب این است علاءالدوله را معزول میکنند در باب عزل نوزهدتی است آقایان در این موضوع حرف میزنند و دولت تکلیف ندارد قبول کند امنیت آقایان داده میشود و در ورود آنها بشهر تجلیل کرده میشوند برگردانیدن مدرسه مروی بآقایان آشتیانی را گفتند صورت نمیگیرد ولی من گفتم چون در عنوان مکافات از آنها گرفته شده حالا وقت مرحمت است باید رد شود قبول کردند عسگر گاریچی تنبیه میشود از عالم کرمانی تجلیل بعمل میآید اما هفتم اگر مراد قرارداد در اصلاح کار علماء است که میشود و اگر مراد اصلاح کار عموم است یعنی دوات و ملت این کلمه بزرگ است و توضیح لازم دارد جواب چه خواهد بود نگارنده میگوید مذاکره میکنم و جواب میدهم در صورتیکه نگران هستم بآقایان چه بگویم و آنها چه جواب بدهند بالاخره صورت جواب و سؤال را نوشته بتوسط برادرم بحضرت عبدالعظیم میفرستم و میگویم چون سفیر کبیر بعنوان مصالح عمومی در اینکار دخالت کرده صلاح ندیدم عین آن صورت را بدهم چونکه مطالب آن اغلب شخصی بود لهذا در ماده هفتم تغییری داده شد شما هم اگر توضیحی ندهید که عام المنفعه باشد مناسب نخواهد بود و موجب پشیمانی است و هم در مجلس مشورت صورت توضیحی که باید بدهند بخط ملك المتكلمين بصورت ذیل نوشته میشود :

مراد از قرارداد در اصلاح کلیه امور تأسیس دیوان عدالتی است بر طبق شرع مقدس

فصل سوم

اسلام از روی کتاب و تشکیل يك مجلس مشورتخانه ملی برای اجرای قانون مساوات در تمام بلاد ایران که فرق فیما بین وضع و شریف گذارده نشود و هر ذیحق بحق خود برسد آن صورت را هم برادرم بحضرت عبدالعظیم میبرد. بلکه آقایان را راضی کند بهمان صورت توضیح بدهند برادرم میرود صحبت میدارد و کامیاب مراجعت مینماید چه بخط آقا سید محمد پسر آقا سید عبدالله در زیر هر يك از مواد شرحی نوشته شده و در ذیل ماده هفتم تقریباً همان صورت که یاد داشت شده نوشته میشود و با مروتا کید آقا سید عبدالله مسئله الغای تمیر از اوراق مستمری آقایان روحانیان بر ماده هفتم افزوده میگردد و بهر حال نگارنده را نگرانی از تصرفی که نموده است رفع گشته آسوده خاطر میشوم غافل از اینکه بواسطه تدبیری که دوستان عین الدوله میکنند حقیقت امر آشکار میشود و میفهمند مطلب هفتم آقایان که بصرافت طبع نوشته بودند غیر از آنچه بود که بتوسط سفیر عثمانی بدوات رسیده و از لحاظ بهمایونی گذشته است و هم از سفیر کبیر تحقیق کرده میفهمند کی نزد او آمد و شنیدند که سفیر مزبور از نگارنده در این موضوع عذرخواهی کرد که نمیتوانسته است پنهان نماید خلاصه فردای آنروز میروم سفیر را ملاقات نموده جوابها را برای او میخوانم همینکه بتوضیح مطلب هفتم میرسد تعجب کرده میگوید گمان نمیکردم در این جماعت کسی باشد که این سخنان را بگوید مطلب همین است و هر چه هست در کتاب و قانون است پیغمبر فرموده خافوا الکتاب ولا تخافونی محال است ملتی زندگانی با شرف نماید مگر آنکه عهدی داشته باشد چنانکه خدا با بندگانش عهد مینماید قدرت کامله خود را محدود میسازد عقل کل محمد مصطفی (ص) با امت خود عهد مینماید و از آنها عهد میگیرد پس چگونه میشود مابین دولت و ملتی عهد نباشد که هیچك از حدود آن تجاوز نکنند بالجمله بعد از صحبت زیاد قرار بر این میشود که سفیر کبیر آن صورت توضیح شده را جوف خط خود بگذارد و بوزارت خارجه بفرستد که بر حسب مرسوم وزیر خارجه آن خط را در حضور شاه بخواند و جواب بگیرد سفیر کبیر این اقدام را میکند و کاغذ را میفرستد و در روز جواب نیاید ولی از حضرت عبدالعظیم خبر میرسد که از طرف عین الدوله کسی آمده یکی از

اقدام و خطر

آقایان درجه دوم از متحصنین را (آقا سید احمد طباطبائی) به باغ دوشان تپه نزد اتابك میبرد آقای بیخبر هم مسوده از مطالب آقایان را که همراه داشته برطبق صورت سابق به اتابك میدهد نگارنده بی اطلاع از تدبیری که دولت برای کشف حقیقت امر نموده است شرحی بسفیر کبیر مینویسد اگر جوابی رسیده باشد مرقوم دارید تا برای آقایان فرستاده شود سفیر کبیر در جواب من مینویسد مطالب بمقام بابهالی رسیده است و جواب داده اند که آقایان متحصنین بطریق دیگر هم عرایض خود را فرستاده اند منحصر بطریق شما نیست و ما بهمان طریق جواب آنها را داده ایم و بعد مینویسد که در اینجا وظیفه ما علی الرسول الاالبلاغ باتنها رسید .

از جواب سفیر معلوم میشود که او را جواب داده در صد تدبیر دیگر بر آمده اند بهر حال نگارنده کاغذ سفیر را برداشته بحضرت عبدالعظیم میروم آقا سید عبدالله را ملاقات مینمایم پیش از آنکه از من اظهاری بشود میگوید سفیر را که جواب دادند میبرسم از کجا خبر دارید میگوید از وزارت خارجه اطلاع حاصل نمودم کاغذ سفیر را میخواند و صحبت بسیار میشود عاقبت تقاضا میکند يك بار دیگر سفیر را ملاقات کنم و حقیقت حال را از زبان خودش بشنوم در این روز ها آقایان صبح و عصر در صحن مقدس مجلس منعقد مینمایند چون امروز روز جمعه است بملاوه از متحصنین دستجات مخصوص هم از طهران برای شنیدن مذاکرات آقایان جمع شده اند در هر مجلس چند هزار نفر حاضر میشوند واعظها منبر رفته از دولتیان شکایت و تظلم بسیار مینمایند طرف عصر بعد از ختم مجلس آقا سید عبدالله در رواق و حرم محترم گریه و زاری واستغاثه غریبی میکند که مردم را منقلب میسازد این خبر ها پی در پی بشاه و صدراعظم و رجال دولت میرسد احتمال میدهند اگر يك جمعه دیگر آنها در حضرت عبدالعظیم بماتند شاید مفسده بزرگ شود و نتوانند جلوی گیری نمایند از این جهت شاه باتابك اعظم حکم میکند که باید آقایان را دلجوئی کرده بشهر برگردانی اگر چه شاه بواسطه رفتاری که آقایان با امیر بها در جنگ فرستاده او نموده بودند و ذیلا شرح داده میشود از آقایان بسیار مکدر است اما در این مقام چاره ندارد مگر از آنها دلجوئی کرده قضیه تحسن

فصل سوم

را پایان بخشید . و اما شرح رفتن امیر بهادر وزیر دربار به حضرت عبدالعظیم چون يك هفته از توقف آقایان در زاویه مقدسه میگذرد از طرف دولت امیر بها در مأمور میشود برود آقایان را تهدید نماید و بهر وسیله هست جمعیت را متفرق کرده آقایانرا بشهر بیاورد امیر بهادر جمعی از سوارهای کشیکخانه را برداشته به حضرت عبدالعظیم میرود و جمعی از همراهان خود را هم برخلاف معمول با تفنگ وارد صحن میکند آنها اطراف صحن میایستند و او خود میرود در مقبره امینه اقدس که جنب کفش کن ایوان جنوبی واقع است با آقایان مجلس کرده بمذاکره میپردازد در این صحبت امیر بهادر تند روی کرده خشونت میکند سید جمال الدین انچه که از همه آقایان پیر تر است بر آشفته نسبت بدولت و اتابك و وزیر دربار هتاکي نموده نام شاهرا هم به خفت میرد وزیر دربار متوحش شده دست و پای خود را گم میکند اگر چه تفنگچیان او در اطراف صحن تفنگها را سر دست گرفته و انمود می کنند که منتظر رسیدن فرمان شلیک نمودن بطرف آقایان هستند ولی از طرف دیگر زنهای حضرت عبدالعظیم با سنگ بالای بامهای صحن رفته انتظار دارند اگر بخواهند شلیک کنند چون بی احترامی بمرقد مقدس شده است تفنگچیان را سنگ باران نمایند امیر بهادر میبیند چاره ندارد مگر غش کند و بگوید چون اسم مبارك شاه را آنطور که باید با احترام ببرند نبرند لهذا من تاب نیاورده در عالم شاه پرستی از خود بیخود شده غش کردم آب یخ میآورند بصورتش میپاشند و او را مالش میدهند تا سردار نامدار ایران را بحال میآورند امیر بها در پس از بهوش آمدن باز اصرار میکند که آقا سید محمد و آقا سید عبدالله را در کالسه نشانده بشهر بیاورد اما آنها قبول نمیکنند وزیر دربار با حال پریشان نا امید از انجام مأموریت بشهر مراجعت مینماید آقایان بعد از این واقعه بتصور اینکه کار سخت شود همه از خانه های متفرقه که هستند خارج شده در خانه های داخل بست منزل میکنند و با احتیاط حرکت مینمایند و بعلاوه هم قسم میشوند که تا آخر نفس ایستادگی نمایند و از هم مخالفت نکنند و در واقع بعد از این واقعه کار تحسن آقایان سخت تر میشود و آشکارا بادولت طرفیت مینمایند .

اقدام و خطر

برگردیم بحال و کار خود روز جمعه دوازدهم ماه ذی القعدة الحرام ۱۳۲۳ نزدیک غروب آفتاب است نگارنده از حضرت عبدالعظیم بشهر میآیم و میبینم در این وقت ملاقات سفیر کبیر مشکل است همان بهتر که مشیرالدوله وزیر خارجه را ملاقات کنم بفهمم او در چه خیال است و از اقدامات من راجع بسفیر چه میگوید و دولتیان از من چه اندازه دلتنگ شده اند مطلبی را هم که میخواهم از سفیر تحقیق کنم از مشیرالدوله تحقیق نمایم خصوصاً که حدس میزنم مشیرالدوله یا طناً با آقایان همراه باشد و زمینه صدارت خود را بعد از عین الدوله دارد حاضر میکند و نظر بارتباط او با میرزا علی اصغر خان انابک و غایب بودن وی از مملکت مخالفین عین الدوله و مؤالفین میرزا علی اصغر خان همه با صدارت او موافق بوده باشند خلاصه بهر ملاحظه هست میروم بمنزل مشیرالدوله یکساعت از شب گذشته است مشیرالدوله و علاءالدوله و یکی دو نفر دیگر نشسته اند مشیرالدوله بطور خصوصی میگوید سفیر کبیر چنین و چنان اقدام کرد اینطور جواب دادیم و او اظهار مینمود که شما در کار بوده اید میگویم بلی صحیح گفته است و بهتر این بود دست او را هم بکلی کوتاه نمیکردید چون خودتان رخصت داد بودید او دوستانه واسطه اصلاح باشد و فایده اش این بود که آنها بهر وعده ای که بتوسط سفیر کبیر میدادید مطمئن میشدند و کار زود تر انجام میگرفت مشیرالدوله علاءالدوله را صدا میکند که در این مذاکره شرکت داشته باشد چونکه علاءالدوله با وجود اینکه با مشیرالدوله منسوب است در سیاست با عین الدوله همراه میباشد و یک قسمت از مخالفت آقایان با دولت بواسطه دلتنگی از اوست مشیرالدوله هم از او ملاحظه دارد مشیرالدوله میگوید فلانی از حضرت عبدالعظیم میآید و شاهد وقایع امروز بوده است خواستم شما هم باشید صحبت بداریم نگارنده شرح اجماع و هیجان مردم و مذاکرات آقایان را نقل میکند علاءالدوله میگوید دولت باید اقدام کند بزند و ببندد اخراج کند و بقوة قهریه این غائله را رفع نماید میگویم اینطور نیست امروز هر اقدام از طرف دولت بر ضد این اجماع بشود موجب مزید علت میشود هیجان خلق امروز محض

فصل سوم

هر گاه جاهلانۀ امیر بهادر است که چند روز پیش شدیدا اقدام دیگری اگر بشود کار سختتر خواهد گشت و خونریزی شده عاقبت کار وخیم میگردد علاء الدوله میگوید عقیده شما اینست دولت باید هر چه چهار نفر آخوند میگویند بشنود جواب میدهم خیر بلکه میگویم روزگار تغییر کرده است و این ملت ملت سابق نیست و تا يك اندازه چشم و گوش مردم باز شده امنیت و عدالت میخواهند دولت هم ضعیف است در اینصورت صلاح اینست با ملت ملازمت کند و هر قدر از خواهشهای مشروع او که قابل قبول باشد بپذیرد غائله بملازمت برطرف گردد علاء الدوله میگوید خواهش آنها یکی عزل من است من خود استعفا میدهم میگویم خیر گمان ندارم عقلای قوم چندان نظری بعزل شما داشته باشند میگوید پس مقصود عزل میونوز است میگویم خیر آنها بهانه است پس مطلب چیست میگویم مطلب تأسیس عدالت خانه جواب میدهد این حرف را شما میزنید آنها خودشان مختل عدل و امنیت هستند ما هر وقت بخواهیم دست باینکار بزنیم همین اشخاص مانع خواهند بود حالا خودشان عدالت خواه شده اند میگویم بلی روزگار آنها را مجبور کرده است عدل و داد بخواهند میگویند دروغ میگویند جوانهای آنها دلشان میخواهد پیش پایشان مانند زمان امین السلطان تا محضراتا بک اعظم صاف باشد هر ساعت بخواهند بروند روزی چند توسط بکنند و مبلغی قایده ببرند عدل کدام است حساب و کتاب چیست میگویم تصدیق دارم اکنون که مجبور شده اند این حرف را بزنند چه ضرر دارد دوات حرف آنها را بگیرد عدالتخانه قانونی تأسیس نماید و شر هر صاحب شری را دفع نماید مشیرالدوله در تمام این مدت سکوت کرده سخن باینجا که میرسد حرف نگارنده را تصدیق کرده میگوید البته اگر بشود خوب است شاه هم برای اینکار حاضر است اتابك اعظم هم گمان ندارم مخالف باشد منهم اعتقادم این است که نباید با قوه قهریه در مقام رفع این غائله برآمد یکی از وزرای خارجه سابق ما در موقعی که شاه با بعضی از روحانیان اظهار بیماری داشت و میخواست آنها را گوشمال بدهد دو موقع توسط نمودن از آنها بشاه گفت ما هر کار که صلاحمان نباشد بکنیم و فرنگیها از ما بخواهند میگوئیم علماء مانعند اگر دیدند ما میتوانیم علماء را بقوه قهریه ساکت نماییم هر وقت بخواهیم

السلام و خطر

با این بیجاست در برابر خواجه توسل بجویم جواب میدهند چرا در فلان قضیه توانستید آنها را ساکت کنید حالا هم همان کار را بکنید علاء الدوله میگوید اگر راحت میگوید و جز عدالت چیزی نمیخواهند این مطلب را بنویسند تا ببریم اتابك اعظم را با خود همراه نمایم و باتفاق بشاه عرض کرده انجام بدهیم میگویم گمان ندارم از نوشتن مضایقه نمایند میگوید بروید صحبت بدارید و جواب بیاورید فردای آن روز میروم بحضرت عبدالعظیم میبینم امیرخان (۱) سردار و سرور و جیه الله میرزا برادر زادهٔ عین الدوله را حاکم حضرت عبدالعظیم نموده اند او هم با جمعی سوار و سرباز ابو اجمعی خودش وارد شده از آقایان دیدن کرده جوانها را بمنزل خویش دعوت ناهار نموده است و بدست آنها دارد در افکار آقایان نفوذ حاصل میکند ملتفت میشوم عین الدوله با انتخاب این مأمور از دخالت نمودن مشیر الدوله و دیگران جلوگیری کرده و اختیار را بدست خود گرفته و برای اینکار شخص خوبی را انتخاب نموده است چونکه از یکطرف جوانی بی باک و مورد ملاحظهٔ آقایانست و از طرف دیگر با جوانهای آقایان میسازد آنها را تطمیع مینماید چنانکه آنروز تا عصر معطل شدم که جوانهای آقایان را ملاقات کنم نشد و حاکم جدید آنها را رهان کرده نگذاشت با دیگری ملاقات نمایند خلاصه آقا سید عبدالله را در خلوت دیده بهر عنوان بوده است نوشته مختصری بخط پسرش از او میگیرم حاصل مطلبش اینکه حاجز عدالتخانه مطلب دیگر نداریم آن شب نمیتوانم مشیر الدوله را ملاقات کنم فردا شب بمنزل او رفته نوشته را میدهم اظهار مسرت میکند و میگوید حالا دیگر امید است بشود قدمی رو بسعادت برداشت در اینوقت که چهار ساعت از شب گذشته است مشیر الدوله بفوریت از طرف عین الدوله احضار میشود مشیر الدوله بانگرانی میرود و فردا صبح زود بنگارنده مینویسد دیشب امیرخان سردار چهار نفر از آقا زادگان را با خود بشهر آورده بمنزل اتابك اعظم وارد نموده است تا در باب اصلاح کار و آمدن آقایان بشهر صحبت بدارند و قراری بدهند در اینصورت دیگر رفتن شما امروز بحضرت عبدالعظیم لازم نیست و آن

(۱) - امیرخان سردار جوانیست پدرمردی بدولت رسیده با جوانهای آقایان ارتباط

و خصوصیت دارد.

فصل سوم

چهار نفر میرزا مصطفی آشتیانی میرزا ابوالقاسم طباطبائی سید علاء الدین بهبهانی و آقا میرزا محسن برادر صدر العلماء هستند .

امیرخان سردار این چند نفر را بخانه اتابك اعظم وارد کرده تا عنوان مطلب را منتقل نمایند و بگویند آقایان پسران و کسان خود را بخانه اتابك فرستادند و از او تقاضای اصلاح کار را نمودند دولت هم بصرافت طبع با آنها همراهی کرده مقاصد شان را هر طور خودش خواست پذیرفت نگارنده از شنیدن این خبر متالم میشوم زیرا که از یکطرف از روحیات آقازادگان بیخبر نیستم و از طرف دیگر عین الدوله را میشناسم که مرد زیرك کارکن است و راه کار را نیکو بدست آورده آقازادگان را که رام و موافق گرد کار آقایان را ساخته و دیگر نه از از مشیرالدوله ها کاری ساخته است و نه از کسانی که برای مصالح مملکتی و تحصیل قانون میخواستند از این اوضاع استفاده کرده باشند تنها يك چیز موجب امیدواری است و آن این است که کم کم مردمی که در حضرت عبدالعظیم هستند و جمعی از کسانی که در شهر میباشند در این کشمکشها با حرف قانون و عدل و مساوات گوششان آشنا شده شیرینی این کلمات را احساس نموده اشتباهی کاذبی هم باشد بهمرسانیده اند و اقبالی هم که با آقایان از طرف مردم شده برای این بوده است که آنها حرف قانون و عدالت زده اند در این صورت اگر برای حفظ ظاهر هم باشد ناچارند مسئله تاسیس عدالتخانه را هم تا يك اندازه تعقیب نمایند خلاصه آقازادگان شب را در خانه اتابك میمانند و پذیرایی کامل از آنها میشود اتابك که سابق زیر چشمی هم با آنها نگاه ندید کرد حالا دوستانه در کمال خوشروئی و رفاقت با آنها سلوک میکند و از تعلق گویی هم دریغ ندارد معلوم است چقدر موجب خوشحالی آنها است فردای آنروز اتابك میرود بدربار برای گرفتن دستخط شاه و انجام مقاصد آقایان خبر آمدن آقازادگان بخانه اتابك در شهر منتشر میشود برای اینکه در ورود آقایان تعطیل عمومی بشود جمعی زن و مرد میریزند بیازار و شهرت میدهند که آقازادگان را در خانه اتابك توقیف کرده اند و با هیاهوی بسیار بازار را تعطیل میکنند در صورتیکه توقیفی در کار نبوده است اتابك اعظم از بسته شدن بازار متوحشی

اقدام خطر

شده باتلفون از دربار با آقا زادگان صحبت داشته اظهار مهربانی میکند و میگوید دستخط همایون را فوراً خواهم آورد و بعد از ساعتی آمده دستخطی از شاه میآورد که حاصل آن اجازه تأسیس دیوان عدالت دولتی برای احقاق حقوق ملت است. آقا زادگان بدون اینکه ملتفت نکته مطلب بوده باشند قبول کرده میگیرند و میروند بحضرت عبدالعظیم و آقایان میگویند کار تمام شد باید فردا شهر رفت اما در همان شب که فردای آن بنا است کالسکه شاهی را ببرند و آقایان را با سلام و صلوة بشهر بیاورند و مجمع خصوصی مادر خانه نصره السلطان است در آن مجمع رأی داده میشود که دو نفر شبانه بحضرت عبدالعظیم رفته آقا سید محمد طباطبائی را که بیش از رفقای دیگرش طرفدار کارهای ملی و قانون است ملاقات کرده حيله دولتیان را در خصوص عدالتخانه دولتی حالی نمایند تا دولتیان دستخط را عوض کرده دستخطی که مطلوب است صادر نمایند و مذاکره میشود که توقف آقایان دو روز دیگر وقتی عملی میشود که مخارج دو روزه آن جمعیت که لااقل پانصد تومانست بآنها داده شود این مبلغ در اینوقت شب از کجا تهیه میگردد ملك المتكلمين دست در جیب خود برده يك اسکناس پانصد تومانی در آورده میگوید این پول را روز گذشته سالار الدوله فرستاده است که بمصرف اینگونه کارها برسد بهتر این است همین وجه بآنها داده شود برای تعیین دو نفر که بروند بحضرت عبدالعظیم قرعه کشیده میشود بنام ملك المتكلمين و نصره السلطان در میآید بیدرنگ در حالیکه برف شدت میبارد يك درشکه کرایه پیدا کرده میروند بحضرت عبدالعظیم آقا سید محمد طباطبائی را از خواب بیدار نموده پیغام حوزه را با اسکناس پانصد تومانی باو میدهند و قول میگیرند که نگذارد فردا آقایان بشهر بیایند بلکه دو روز دیگر بماتند و آن دستخط را رد کنند تا دستخط مطلوب صادر گردد نوشته هم از آقا سید محمد میگیرند مشعر باین قول و قرار داد و تزويك صحیح مراجعت مینمایند موفقیت آنها موجب خوشحالی رفقا شده مشعوف میشویم. فردا همه انتظار دارند که آقایان بشهر بیایند دولتیانهم تدارك استقبال میکنند که خبر میرسد آقایان این دستخط را قبول نکرده تا دستخط مطلوب صادر نشود بشهر نخواهند آمد و در این قضیه تنها ایستادگی و مخالفت آقا سید محمد طباطبائی مؤثر

فصل سوم

واقع گشته نظریات او بر نظریات آقابان دیگر و آقا زادگان غالب میشود.

خلاصه دولت مجبور میشود دستخط مفصلی بصورت ذیل صادر نماید :

جناب اشرف اقبال اعظم چنانکه مکرر این نیت خودمانرا اظهار فرموده ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجبتراست و اینست که بالصراحه مقرر میفرماییم برای اجرای این نیت مقدس قانون ممدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسه ایران عاجلا دایر شود و بروجیه که میان هیچیک از طبقات رعیت مطلقاً فرقی گذاشته نشود و در اجرای عدل و سیاسیات بطوریکه در نظامنامه



این قانون اشاره خواهیم فرمود ملاحظه اشخاص و طرفدارهای بیوجه جداً ممنوع باشد البته بهمین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آنرا مرتب و بعرض برسانند تا در تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آنهم بر وجه صحیح داده شود البته این قبیل مستدعیات علمای اعلام که باعث مزید دعاگوئی است همه وقت معمول خواهد بود این دستخط ما را هم بعموم ولایات ابلاغ کنید شهر ذی قعدة ۱۳۲۳ دستخط

رامیبرند بحضرت عبدالعظیم جمعیت زیاد از اهل طهران آنجا جمع میشوند دستخط برای مردم خوانده میشود همه اظهار خوشحالی میکنند روز جمعه شانزدهم شهر ذی قعدة جمعی از رجال دولت از طرف شاه با کالسکه مخصوص میروند بحضرت عبدالعظیم مردم بطیب خاطر

اقدام و خطر

تعطیل عمومی کرده آقایان را با نهایت احترام بشهر میآورند مردم همایی اندازه مسرورند و یکدیگر مبارکباد میگویند ولی اغلب از روی تقلید بدون اینکه بدانند این خوشحالی برای چیست آقایان میل دارند بخانه های خود بروند و بدروازه طهران که رسیدند سوار اسب و استر شده مردم تماشائی و استقبال کنندگان اطراف آنها جمع شوند و بجلال ملای معمولی مملکت و دست بوس و پا بوس وارد شوند ولی دیوانیان تدبیری کرده نمیگذارند مقصود ایشان حاصل شود و آن تدبیر اینست که نزدیک دروازه شهر بکالسکیان امر میرسد سرعت حرکت کنند خاصه که امیر بهادر هم در کالسگه شاه پیش روی آقا سید عبدالله و آقا سید محمد نشسته وارد دروازه که میشوند مردم ورود آنها را از خط بازار انتظار دارند ولی امیر بهادر بکالسکی فرمان میدهد از خط خیابان برود و یکسرایشان را بدربار باطاق عین الدوله ورود داده بعد حضور شاه رفته مورد مرخصت شده و از آنجا هر يك با جمعیت بخانه های خود میروند.

فصل چهارم

صکوت دولت و مطالبه ملت

بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم تا مدتی عموم آقایان مورد توجه زیاد از طرف مردم هستند و آنها هم بر شئون خویشتن میافزایند مخصوصاً آقا سید عبدالله

که فوق العاده خود را بالا گرفته و ضاع ریاست را وسعت میدهد آقا سید عبدالله تا اینوقت در واقع ریاست عامه نداشت و مردم از او بواسطه مداخله بی ترتیبی که در امور شرعیه میکرد راضی نبوده اند طلاب و اهل علم هم با سبب چینی نزد او آمد و شد داشته اند ولی در اینوقت که شیخ فضل الله نوری از مقامی که داشته بواسطه مخالفت با



مرحوم آقای میرزا سید محمد طباطبائی

سکوت دولت و مطالبه ملت

هیجان ملی و طرفداری از اتابك اعظم تنزل نموده و امام جمعه بواسطه قصه مسجد شاه و مخالفت با اصلاح خواهان خفیف شده زمینه ریاست شرعی برای آقا سید عبدالله مهیا است و خود را شخص اول میداند اگرچه در ظاهر از آقا سید محمد طباطبائی احترام زیاد میکند ولی باو هم در باطن اعتنائی ندارد تمام علماء و اعیان و رجال دولت و عموم



شیخ فضل الله نوری. آقا سید عبدالله بهبهانی

طبقات خلق باین دو نفر روحانی اقبال کرده خانه آنها مرجع عامه شده ببرکت اظهار عدالتخواهی سیدین سندین میشوند کدورتی هم که میان نگارنده و هریک از دو سید محترم بوده است در این موقع بظاهر برطرف میگردد و آمدوشد دوستانه مینمائیم بالجمله آقایان مشغول دید و بازدید میشوند اتابك اعظم بیده آقایان اظهار مهر بانی مینماید امیر خان سردار سر آقازادگان را بمهمانی و خصوصیت زیاد گرم میکند بحدی که بفکر اجرای دستخط همایون و تأسیس عدالتخانه هم نمیافتند و اگر گاهی

مذاکره از این مطالب در میان میآید دولتیان وعده میدهند که مشغول انجام مقدماتش هستیم آقایان هم قانع میشوند و دنبال نمینمایند کم کم مردمیکه یا خود بحالت انتظار بوده اند و یا اصلاح خواهان آنها را تکان میدادند بنا میکنند بشب نامه نوشتن و از آقایان بدگویی نمودن که عدالتخواهی شما چه شد مجلس خواهی شما کجا رفت پس شما ما را فریب دادید که اسباب ریاست برای خود فراهم کنید حالا که ریاست رسیدید ما را فراموش کردید آقایان میبینند مردم دست بر نمیدارند ناچار

فصل چهارم

بخیال میافتند که مسئله را دنبال کنند از شیخ فضل الله و امام جمعه هم ملاحظه دارند و تصور میکنند اگر مردم روی دلشان از اینها برگردد آنها شاید با مساعدت اتابك اعظم پیش یفتند این است که حوزه ای تشکیل میدهند بنام حوزه اسلامی و جمعی از درجه دوم ملاها را در آن حوزه شريك نموده در باب گرفتن عدالتخانه و اجرای دستخط شاه مذاکره میکنند عین الدوله قدری بدست و پا افتاده هر چه میخواهد این حوزه را برهمزند صورت نمیگیرد آقا زادگانرا در خلوت میخواهد نوازش میکند پول میدهد اما کار تا يك اندازه از تحت قدرت آنها خارج است و اصلاح خواهان بوسیله دیگر نمیگذارند آقایان از این خط خارج شده گوش بحرف اتابك و اتابکیان بدهند بقیه ذی القعدة و ماه ذی الحجه بهمن منوال میگذرد روزی در خانه نشسته ام شیخ سیف الدین میرزا که شاهزاده آخوندی است از بستگان مخصوص اتابك بر من وارد شده میگوید نمیدانم چه کرده اید اتابك اعظم بینهایت از شما دلشک است و تصور میکند تمام اینکارها که شده با اقدام یکی دوسه نفر بوده و شما را از آن دوسه نفر میداند خوبست بهتر ترتیب ممکن باشد کدورت او را رفع نمایید میگویم من کاریکه خلاف مصلحت دولت و ملت باشد نکرده ام نمیدانم دلتگی اتابك اعظم از چه راه است شما هر طور مرا شناخته اید یاو حالی کنید که من اهل غرض نیستم و اگر کاری کرده ام برای خدمت بملت بوده است از جاهای دیگر هم مکرر خبر میرسد که اتابك از من بینهایت رنجیده خاطر گشته و من به بی اعتنائی میگذرانم فقط کاری که میکنم بدو ملاحظه داخل حوزه اسلامی نمیشوم یکی اینکه مخلوط است بهوای ریاست و مداخل و من چون در خط هیچکدام نیستم نمیخواهم دامانم آلوده گردد دوم آنکه بدگمانی اتابك اعظم از من بعد کمال است و برای من آشکارا داخل کار آقایان شدن خطرناک میباشد در اینصورت بهتر این است اگر خدمتی از دستم بر آید در خفا بنمایم و در ظاهر وظائف معارفی خود را انجام میدهم و در باطن برای مقصد سیاسی قدم برمیدارم و از بی نتیجه ماندن اقدامات افسرده خاطر هستم بخیال میافتم حوزه تشکیل داده شود مرکب از اصلاح خواهان حقیقی مملکت که غرض و مرضی ندارند و جز استقبال سعادت آتیه ملت قصدی در وجود

سکوت دولت و مطالبه ملت

آنها نیست همان شب نظامنامه آنها در سی و شش ماده نوشته آقا سید محمد طباطبائی را برای ریاست آن جمعیت در نظر میگیرم و مینویسم وارد شوندگان این جمعیت باید آقا سید محمد را رئیس روحانی خود بدانند و نزد او قسم یاد نمایند که از مواد نظامنامه تخلف نمایند در دفتری که نزد آقای سابق الذکر است نام خود را قید نمایند فردای آنروز برای ملك المتكلمين میخوانم پسند میکند و میگوید خوبست ببرم بنظر آقا سید محمد برسانم بلکه بتوان جمعی از وطنخواهان را باینوسیله جمع کرده کاری از پیش ببریم ملك میرود آقا سید محمد را ملاقات میکند او هم تصرفات مختصری در نظامنامه کرده چندروز بانجام اینکار میپردازیم ولی نتیجه گرفته نمیشود چونکه رشته امور در واقع بدست آقا سید محمد نیست و آقا سید عبدالله و کسان او او را بازی میدهند و او هم کمال ملاحظه را از آنها دارد و نميخواهد کار خصوصی کرده باشد و هم در این ایام رساله ای بنام راز نهانی بصورت سرگذشت مینویسم و از عملیات آقایان و دولتیان هر دو تنقید مینمایم و نسخه متمد از آن نوشته شده منتشر میگردد بهر حال اتابك اعظم در کمال جد و جهد با آقایان معارضة باطنی میکند و خیال مینماید میتواند آنها را راضی کرده دیوان عدالت مختصری مرتب کند که دستخط شاه اجرا شده باشد بی آنکه در اساس دولت تغییری داده شود ولی اصلاح خواهان آرام نمیگیرند کسانی هم که یگانه مقصدشان بر هم زدن عین الدوله است آنها را آرام نمیگذارند و بی دربی از طرف حوزه اسلامی تأسیس عدالتخانه و اجرای دستخط همایون جداً مطالبه میشود عین الدوله ناچار شده چند نفر را معین میکند بروند بخانه نظام الملك وزیر عدلیه بنشینند و در باب قانون عدالت صحبت بدارند آن چند نفر صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مشیر الملك و مؤتمن الملك هستند این جمع چند روز میروند و مینشینند گفتگو میکنند صورتی نوشته باتابك اعظم میدهند نتیجه این مجلس این میشود که اتابك بحوزه اسلامی پیغام میدهد که ما بنوشتن نظامنامه عدلیه شروع کرده ایم رسیده است بفصل قضاوت در امور شرعیه این فصل نگارشش در عهده علمای اعلام است اتابك میداند در این موضوع مابین علماء گفتگو در خواهد گرفت و بسزوی

فصل چهارم

نمی‌توانند قرار قطعی بدهند در این صورت تعویق در اصلاح کار از جانب آنها شده تا مدتی خیال دولتیان آسوده خواهد بود حوزه اسلامی جواب می‌دهند شما معطل این فصل نشوید باقی مطالب را تمام کنید ما خود قرار این فصل را خواهیم گذارد اگر چه نمی‌توانستند بزودی قراری بگذارند ولی تدبیر اتابک را رد کرده از خود دور می‌نمایند چند روز باین منوال می‌گذرد تا ماه محرم میرسد اتابک برای جلب قلب مردم در خانه خود روضه خوانی مفصلی می‌کند هر شب جمع کثیر از طلاب علوم دینی را دعوت کرده هر نفری را پنجقران پول داده آتش و بلوی مفصلی می‌خوراند معلوم است معممین طهران هم چه اندازه اقبال بورود اینگونه عزابخانه‌ها دارند رجال دولت و اعیان شهر هر شب در خانه اتابک جمعند این مراوده زیاد طلاب و غیره بخانه اتابک قدری اهمیت حوزه اسلامی را کم می‌کند ولی رؤسای آنها قرار می‌دهند بروضه خوانی اتابک نروند شیخ فضل الله و امام جمعه رئیس دسته مخالف بموضع آنها مکرر می‌روند و خصوصیت زیاد می‌کنند یکی دو روز از انتقاد این مجلس گذشته است بترتیبی که دارند يك عده بلیت برای من می‌فرستند که بدهم بطلاب و آنها را همراه خود ببرم بمجلس سوریا سوگواری می‌پرسم اتابک اعظم خود در مجلس حاضر است می‌گویند خیر بواسطه نقرس پا که دارد حاضر نمیشود نگارنده بلیتها را بطلاب می‌دهد که بروند خودم نمی‌روم چند روز می‌گذرد یکی از دوستان می‌آید مرا ملامت می‌کند که از یکطرف خود را از حوزه آقا دور می‌گیری با آنها خلطه و آمیزش نمی‌کنی از اینطرف هم هیچ ملاحظه از این آدم ، حالا مصدر کار است نداری با اینهمه دشمن که دارای این شرط عقل نیست لااقل یکدفعه بروضه خوانی او برو که قدری آتش کینه‌اش ساکت شود دو شب است باحالت کسالت خودش هم در مجلس حاضر میشود نصیحت دوست مشفق را شنیده همانشب می‌روم میبینم اتابک در رختخواب خوابیده روحانیان درجه دوم و رجال و غیره جمعی نشسته‌اند او هم اعتنائی بکسی ندارد رجال بزرگ دولت می‌آیند تعظیم می‌کنند بگوشه چشم اظهار مرحمتی بآنها می‌کند با اشاره اذن جلوس می‌دهد با نگارنده هم مانند دیگران رفتار می‌کند مینشینم و هیچ باو توجه نمی‌کنم جای می‌آورند نمی‌خورم یکوقت میبینم

سکوت دولت و مطالبه ملت

اتابك متوجه من است نگاه میکند تبسم مینماید که من از این حالت بی اعتنائی بیرون بیایم باز اعتنا نمیکنم تا خبر میکنند وقت شام است همه بر میخیزند بروند سرشام من نمیروم اتابك میگوید چرا سرشام نمیروید میگویم میل بشام ندارم میگوید شام نخوردن بد است میگویم برای من امشب شام خوردن بد است و کنار بستر او مینشینم و میپرسم بشیخ سیف الدین میرزا در باره من چه گفته بودید میگویند در این اطاق خلوت یکی من بر سر شما میزنم یکی شما بر سر من اما بیرون اطاق نباید کسی بداند ما چه کرده ایم میگویم ظاهراً قصه سفارت عثمانی است و مطالب آقایان جواب میدهد بلی چرا باید پای سفارت خارج در کار آمده باشد میگویم مداخله سفیر کبیر دوستانه و برای اصلاح بوده تصور نمیشده که توسط او مضرتی داشته باشد بهر صورت من بقصد خدمت بدولت و ملت اقدام باینکار کرده ام اگر خطا بوده عمداً نشده میگوید حالا که بحمدالله کار اصلاح شده گذشت میگویم اگر ناتمامی هم داشته باشد بتوجه شما تمام خواهد شد مدتی بملازمت صحبت میدارد و اظهار مهربانی میکند و پیش از آنکه مهمانها برگردند و موقع بول دادن برسد معذرت خواسته روانه میشوم و روضه خوانی اتابك تمام میشود و هیچیک از آقایان حوزه اسلامی بآن مجلس نمیروند کدورت افزوده میشود بطوریکه در مجالس عمومی علناً آقایان و اتباع آنها از استبداد دولتیان شکایت و از آنها بدگویی مینمایند نگارنده هم در يك مجلس عمومی که صحبت میداشتم میگویم .

یک نفر که خیانت بوطن کرد ضرر این خیانت بتمام اهل وطن میخورد مانند بدن انسان که یکی از اعضای آن اگر خیانت کند تمام بدن دچار زحمت میگردد مثلاً چشم برای دیدن خلق شده اگر چشم بیش بای خود را ندید و بدن در جاه افتاد آنچه بر تمام بدن وارد شده بواسطه خیانت چشم است فردای آن روز بatabك میگویند چون عین الدوله هستی نظر گوینده بشما بوده است که خیانت تو بدولت و ملت سبب خرابی کار مملکت است این تفتین هم بر کدورت او از من میافزاید از گوشه و کنار خبر میرسد هر وقت نزد اتابك از آقایان و از عدالت خواهی آنها صحبت میشود از من

فصل چهارم

دلتنگی مینماید و میرساند که من و امثال من آنها را تحریک مینمایم عین الدوله این مطلب رامیگوید و اما نمیخواهد بروی خود بیاورد که بیشتر تحریکات از طرف کسانی است که مدعی صدارت او هستند بهر صورت نگارنده هم با او متار که کرده برای اجرای دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه علناً اقدامات نموده مخصوصاً بعضی از خلوتیان شاه را مانند شکرالله خان معتمدخاقان که جوان وطنخواهی است و غیر او را وادار میکنم شاه را برای دادن مجلس عدالت و قالمون ترغیب نموده محسنات اینکار را باو حالی کنند آنها هم بهیچوجه کوتاهی نمیکند تا کار بجایی میرسد که شاه از اتابك اعظم مؤاخذنه میکند که چرا در اجرای دستخط کوتاهی داری اتابك میگوید مشغول اقدامات آن هستم یکروز شاه بتندی بلو میگوید تأخیر در اینکار صحیح نیست و عاجلاً باید در تمام ولایات عدالتخانه تأسیس شود عرض میکند اگر صلاح میدانید در پنج مرکز از ولایات بزرگ ابتدا تأسیس نمایم و بعد بجایهای دیگر بپردازیم شاه هم سکوت مینماید اتابك اعظم از اصرار شاه تمجب دارد حدس میزند که چون خبر متار که کردن آقایان با دولت و داد و فریاد نمودن آنها در راه اجرای دستخط عدالتخانه بشمار سیده است خیال میکند اگر تأخیر شود باز اسباب زحمتی فراهم گردد اما واقع امر این نیست بلکه خلوتیان شاه از روی مقاصد خود و تحریک اصلاح خواهان او را آسوده نمیکذارند کم کم عین الدوله میفهمد در خلوت هم از این صحبتها هست بعضی از روی وطنخواهی بعضی از روی ضدیت با او بعضی بخصوصیت با میرزا علی اصفرخان امین السلطان که میخواهند او را بایران بیاورند و عین الدوله مدعی بزرگ اینکار است شاه را آسوده نمیکذارند لذا معتمدخاقان و نظام السلطان را که با اصلاح خواهان از دیگران مربوط ترند بهیچانه ای چوب زده تبعید میکند بعضی دیگر را هم از خلوت اخراج مینماید بخیال خود از فساد دربار و خلوت شاه جلوگیری میکند در صورتیکه این اقدامات آتش کینه بدخواهان او را شعله ور تر میسازد و بر ضدیت خود میافزایند.

فصل پنجم

نقشه تازه دولتیان

در این ایام میرزا محمود خان احتشام السلطنه (۱) از سفر مراجعت میکند و بتوسط غیرالدوله که با او نسبت دارد و تازه حکومت طهران را باو داده اند با عین الدوله مربوط میشود احتشام السلطنه وجهه ملی دارد و با نگارنده هم نظر بخصوصیت سابق مربوط است تصور میکنم بدست او میشود رو بمقصد قدمی برداشت در صورتیکه زمینه مساعدی دیده نمیشود.

دیگر از اشخاصی که در کار تأسیس عدالتخانه و وضع قانون با اصلاح خواهان اظهار همدردی میکنند حاجی حسین آقا امین الضرب است که از تجار درجه اول شمرده میشود و بسامیرزا علی اصغر خان رابطه خصوصی دارد و تازه از سفر آمده در ضمن صحبت بنکارنده میگوید امین السلطان برای انجام مقاصد ما از همه کس بهتر است میگویم باور ندارم زیرا مذاق او را مخالف با این ترقیات میدانم و گمان نمیکنم در این مسافرت هم تغییر حالی برای او حاصل شده باشد زیرا مخبر السلطنه همسفر او برای من نقل کرد بعد از دیدن اوضاع زاپون و ترقیات فوق العاده آن ملت و دیدن مکاتب و مدارس آنجا خواستم بینم آیا امین السلطان اعتقادی بمکتب و مدرسه پیدا کرده است یا باز مثل ایامیکه در ایران بود بی اعتقاد است باو گفتم راستی هر چه خیر است از مدرسه بیرون میآید گفت بلی هر چه شر هم هست از مدرسه بیرون میآید معلوم شد با دیدن آن اوضاع هنوز تغییر اعتقادی نداده است در این صورت او چگونه حاضر خواهد شد با ملت مساعدت

۱ - در جلد اول این کتاب در قسمت معارف مکرر نام برده شده است.

فصل پنجم

کند و بساط عدل و داد بگسترانند امین الضرب میگوید چون من او را تازه در لندن دیده‌ام و از عقایدش نیکو مطلع شده‌ام میدانم بالمره نظریات او بر خلاف سابق است صریح میگوید من يك خبط کردم که جزء خطاهای بزرگ من شمرده میشود و آن اینست که در گذشته شدن ناصرالدین شاه ملترا وادار نکردم مظفرالدین شاه را با اساس مشروطیت و قانون اساسی بسلطنت قبول نمایند در صورتیکه اینکار در آنوقت در کمال آسانی صورت میگرفت امروز هم بقای استقلال مملکت در این است که مشروطه بوده باشد میگویم گمان میکنم آب و هوای لندن اقتضای این سخنانرا کرده باشد در اینصورت اگر از آن آب و هوا خارج شد و در ایران بمسند ریاست رسید همه را فراموش خواهد کرد میگوید یقین بدانید که تغییر حال پیدا کرده است - معلوم شد میخواهد برای آوردن امین السلطان زمینه سازی کند .

وهم در این ایام محمدعلی میرزا ولیعهد از تبریز تلگراف سختی بعین الدوله نموده او را تهدید کرده از اینکه باخیالات اصلاح خواهان و حوزه اسلامی همراهی کند بعضی میگویند عین الدوله اصلاح خواه است و دلش میخواهد يك کار اساسی بکند اما از ولیعهد ملاحظه دارد زیرا ولیعهد بی اندازه از او مکدر است بعضی میگویند شاه بااصلاحات رضایت ندارد اما عین الدوله راضی نیست و این تلگراف ولیعهد را هم بهانه کرده است که بزودی اقدام نکند و نزد شاه عذر داشته باشد بعضی میگویند امیر بهادر و حاجب الدوله و بعضی دیگر از درباریان مانعند و نمیگذارند اواقدام نماید چیزی که مسلم است این است که ولیعهد جداً با اجرای این دستخط شاه مخالف است عین الدوله نگرانی خود را از طرف ولیعهد ببعضی محارمش گفته است و هم اظهار داشته که بتوسط روحانیان اقدام کردن باینکار صلاح نیست چه اگر بتوسط آنها بشود دخالت‌های بیمعنی میکنند و موجب سلب قدرت دوات شده هرج و مرج در مملکت روی میدهد اصلاح خواهان تصور میکنند اگر شخص شاه جداً اصلاحات ملکی را بخواهد و امر کند از عقلا و دانشمندان مملکت جمعی انتخاب شده مجلسی برپا نموده قانون اساسی برای مملکت بنویسند و وزارتخانه ها را از روی قانون مرتب نمایند و حدود دولت و ملت را معین نموده مالیه مملکت در تحت نظارت مخصوص آن مجلس

هفته تازه دولتیان

قرار گیرد و قشون مکفی نگاهدارد و صحیه مملکت را منظم دارد دایره معارف را وسعت کامل بدهد کم کم خرابی مملکت بآبادی مبدل گشته حیات ملیت و قومیت ما که بموئی آویخته شده مستحکم میشود هیچکس هم از هر طبقه باشد چون شخص پادشاه میخواهد جرئت مخالفت نخواهد کرد خارجه هاهم غیر از منافع شخصی خود منظوری ندارند والبته در آبادی و امنیت مملکت بهتر میتوانند از تجارت خود فایده ببرند اما اینها تصوراتست شاه باین کسالت مزاج و بیحالی فطری که دارد باتسلطی که درباریان و خلوتیان بر او دارند کی و کجا میتواند اینگونه اقدامات را بنماید و اگر صدراعظمی بخواهد اقدام فوق العادای بکند کدام اطمینان را بشاه دارد که ازشر مخالفین خود ایمن خواهد بود درست است که عین الدوله اختیار دربار را بقبضه قدرت خود در آورده میتواند هر مطلب مهم را که روی دهد مدتی بر شاه مخفی بدارد حتی آنکه بعضی از دستخطها را از طرف شاه مینویسد و خود صحنه مینماید بمنوان اینکه مزاج شاه علیل است و ملاحظه اش لازم است ولی باوجود این در خلوت مدعیانی دارد که هر وقت باشد و بهر زبان بعضی مطالب را برضد او گوشزد شاه میکنند و با اینکه میدانند بقدری شاه کم ظرف است که بمحض ملاقات هرچه شنیده است باو میگوید اعتنائی ندارند و اتابك نمیتواند مدعیان خود را در خلوت شاه بکلی قلع و قمع نماید این است که از این دربار و این دولت انتظار اصلاح امور مملکت داشتن بطور عادی بیجا است چه رسد که توقع اصلاح امور اساسی فوق العاده بوده باشد خلاصه اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ یکروز بخیال میافتم احتشام السلطنه را ملاقات نموده بما هم درد دل نمایم اتفاقاً اوهم در اینوقت ملاقات مرا تقاضا مینماید احتشام السلطنه از نگارنده میپرسد کار آقایان بکجا رسید میگویم جوانهای آنها بمقصود خود رسیدند بالاتابك اعظم راه پیدا کردند و اسباب دخل برای آنها فراهم شد پیر مرد ها را هم بازی میدهند و هر وقت کاری مخالف میل آنها بشود حوزه مقدس اسلامی را که بمنزله مترسی است برای دولت تشکیل داده مقصود خودشانرا حاصل مینمایند و ساکت میشوند.

احتشام السلطنه میگوید حالا حرف بزرگتر داریم و آن اینست که بدانیم حقیقتاً

فصل پنجم

اصلاح طلبان کیانند آنها را پیدا کرده دست بدست هم داده کاری از پیش ببریم من این مطلب را که بشما میگویم باحسبی نگفته‌ام مگر بکنفر که آنهم رفیق شما است و او ملك المتكلمين است شما دونفر ناخوش نیستید دلتان می‌خواهد کار اساسی بشود ولی باید بدانید که اگر موفقیتی حاصل گردد فقط بدست اشخاص صحیح با اطلاع ممکن است بشود و گرنه بدست چهار نفر محمم از همه جا بیخبر چه طرفی بسته میشود باید همه دست دولت شد و بارجال دولتی که هواخواه عدل و دادند مساعدت کرده آنها را از علت مطمئن ساخته دست بکار زد. در اینحال ملك المتكلمين هم وارد شد صحبت ما طولانی می‌گردد و باینجا منتهی میشود که باید میان آقا سید محمد طباطبائی و اتابك اعظم الفتادان توافق نتیجه گرفت و مقرر می‌گردد که ملك المتكلمين واسطه حصول این مقصود بوده باشد و او سید را برای ملاقات عین الدوله حاضر نماید و باید دانست که در این ایام اتابك حاضر شده است مجلسی در دربار اعظم منعقد ساخته از تمام علمای طهران و رجال دولت دعوت نموده در آن مجلس تأسیس عدالتخانه را عنوان نماید و بواسطه خلف شدید که میانه امام جمعه و شیخ فضل الله با حوزه اسلامی هست جمع میان این دو دسته ممکن نمیشود آقایان حوزه اسلامی تصور میکنند این تدبیری است از طرف دولتیان می‌خواهند این مجلس را منعقد کنند و همرا دعوت نمایند اگر یکطرف نیایند بگویند چون یکطرف حاضر نمیشود دولت ناچار است ملاحظه آنها را هم داشته باشد و اگر هر دو دسته آمدند لابد در مجلس میان آنها نزاع میشود آنها بجان یکدیگر میافتند و دولتیان آسوده می‌گردند بهر صورت اتابك اعظم با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد پیغام میدهد در این مجلس باید همه علما حاضر باشند آقایان جداً انکار کرده و میگویند اگر مخالفین بیایند ما نخواهیم آمد چند روز این کشمکش طول میکشد و آقا سید محمد کمال ضدیت را با اتابك اظهار میدارد آنچه خواسته‌اند او را ساکت کنند صورت نگرفته است حتی آنکه یکروز شعاع السلطنه پسر شاه از آقا سید محمد بخانه خود دعوت کرده و قرار داده است اتابك اعظم بیاید آنجا او را ملاقات کند آقا سید محمد بخانه شعاع السلطنه می‌رود می‌فهمد مقصود از این دعوت چیست پیش از آمدن اتابك روانه می‌گردد و اصرار شعاع السلطنه

فصل پنجم

اصلاح طلبان کیانند آنها را پیدا کرده دست بدست هم داده کاری از پیش ببریم من این مطلب را که بشما میگویم باحسبی نگفته‌ام مگر بکنفر که آنهم رفیق شما است و او ملك المتكلمين است شما دونفر ناخوش نیستید دلتان می‌خواهد کار اساسی بشود ولی باید بدانید که اگر موفقیتی حاصل گردد فقط بدست اشخاص صحیح با اطلاع ممکن است بشود و گرنه بدست چهار نفر محرم از همه جا بیخبر چه طرفی بسته میشود باید همه دست دولت شد و بارجال دولتی که هواخواه عدل و دادند مساعدت کرده آنها را از علت مطمئن ساخته دست بکار زد. در اینحال ملك المتكلمين هم وارد شد صحبت ما طولانی می‌گردد و باینجا منتهی میشود که باید میان آقا سید محمد طباطبائی و اتابك اعظم الفتادان توافق نتیجه گرفت و مقرر می‌گردد که ملك المتكلمين واسطه حصول این مقصود بوده باشد و او سید را برای ملاقات عین الدوله حاضر نماید و باید دانست که در این ایام اتابك حاضر شده است مجلسی در دربار اعظم منعقد ساخته از تمام علمای طهران و رجال دولت دعوت نموده در آن مجلس تأسیس عدالتخانه را عنوان نماید و بواسطه خلف شدید که میانه امام جمعه و شیخ فضل الله با حوزه اسلامی هست جمع میان این دو دسته ممکن نمیشود آقایان حوزه اسلامی تصور میکنند این تدبیری است از طرف دولتیان می‌خواهند این مجلس را منعقد کنند و همرا دعوت نمایند اگر یکطرف نیایند بگویند چون یکطرف حاضر نمیشود دولت ناچار است ملاحظه آنها را هم داشته باشد و اگر هر دو دسته آمدند لابد در مجلس میان آنها نزاع میشود آنها بجان یکدیگر میافتند و دولتیان آسوده می‌گردند بهر صورت اتابك اعظم با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد پیغام میدهد در این مجلس باید همه علما حاضر باشند آقایان جداً انکار کرده و میگویند اگر مخالفین بیایند ما نخواهیم آمد چند روز این کشمکش طول میکشد و آقا سید محمد کمال ضدیت را با اتابك اظهار میدارد آنچه خواسته اند او را ساکت کنند صورت نگرفته است حتی آنکه یکروز شعاع السلطنه پسر شاه از آقا سید محمد بخانه خود دعوت کرده و قرار داده است اتابك اعظم بیاید آنجا او را ملاقات کند آقا سید محمد بخانه شعاع السلطنه می‌رود میفهمد مقصود از این دعوت چیست پیش از آمدن اتابك روانه می‌گردد و اصرار شعاع السلطنه

نقشه تازه دولتیان

فایده نمیبخشد اتابك وارد میشود از رفتن سید دلتنگ شده میپرسد که چارفت میگویند بمنزل کامران میرزا برادرشاه (کامران میرزا تازه سپهسالار شده است) اتابك بیفاصله بمنزل سپهسالار میرود که سید را آنجا ملاقات کند و باینکه بهم برمیخورند سید برای صحبت داشتن با او حاضر نمیشود در اینحال احتشام السلطنه دامن بر کمر زده میخواستند بتوسط نگارنده و ملك المتكلمين اتابك و طباطبائی را صلح بدهد و خدمت بزرگی بآتابك نموده باشد و هم باید دانست که در این ایام اغتشاش مرکز حواس رجال دولت را مختل ساخته خصوصاً که بواسطه بی پولی کار دولت بسختی کشیده و راه چاره از تمام جهات بسته شده است خواسته اند مجدداً از دولت روس قرضی بنمایند صورت نگرفته خواسته اند از انگلیس بگیرند آنها هم بعد از اطمینان از اینکه روسها قرض نخواهند داد جواب یأس داده اند از بعضی دول دیگر خواسته اند قرض کنند آنها هم بملاحظه روس و انگلیس نداده اند از یکطرف دولت عثمانی در سرحد آذربایجان پیشقدمی کرده آنچه میخواهند او را رد کنند نمیشود ناچار بروس و انگلیس متوسل میشوند که آنها اقدام کرده او را عقب بنشانند آنها هم مسلم است در این وساطت استفاده خواهند کرد و همه بر ضرر حال و استقبال مملکت تمام میشود سرحدات دیگر بواسطه انقلاب مرکز و گرفتاری دولت بکشمکش با ملت همه جا در حال اغتشاش است انگلیسها در سرحد سیستان و در خلیج فارس خود را قادر مطلق دانسته هر چه میخواهند میکنند روسها از سرحدات گرفته تا مرکز همه جا فعال مایشاء هستند داخله مملکت بواسطه تعدی حکام و نبودن قانون مجازات در حال انقلاب است روزنامه های فارسی مخصوصاً حبل المتین هر هفته داد سخن میدهند و راجع بلزوم قبول نمودن دولت مقاصد ملی را از اجرای قانون مساوات و تأسیس عدالتخانه آنچه لازمه نگارش است مینگارند در شهر طهران شبها اوراق زیاد منتشر میشود پر از نکوهش رجال دولت و روحانیان که چرا در مقام اجرای قانون مساوات که حیات ملت و دولت بآن بسته است مسامحه دارند بعضی از اشخاص منور الفکر تصور میکنند جلو گیری نکردن اتابك از روزنامه ها باینکه میتوانند جلو گیری کند دلیل است که او شخصاً مایل است پای عدالت و قانون در میان بیاید ولی بجهاتی

فصل پنجم

خودداری میکند:

۱- آنکه جمعی از رجال دولت که ولیعهد مملکت در رأس آنها واقع است با او غرض شخصی دارند و حرف آنها در وجود شاه اثر دارد میترسد که آنها خاطر شاه را آزرده کرده صدارتش از دستش برود.

۲- آنکه ملتفت شده است در این پیش آمدها دست طرفداران میرزا علی اصغر خان داخل است چه از وزراء و چه از علماء و چه از تجار و با اقدام کردن او با اجرای دستخط شاه آنها دست بر نمیدارند و مقصد خود را که برهم زدن صدارت او و آوردن امین السلطانست بهر بهانه باشد تعقیب خواهند کرد.

۳- آنکه اختلاف کلمه روحانیان را در مرکز و ولایات با جهل ملت و ضعف دولت مشاهده نموده میترسد اگر سست شده تسلیم یکدسته از روحانیان بشود نتواند از هیجان مخالفین آنها جلوگیری کند کار بهرج و مرج بکشد و بیگانگان استفاده نمایند و البته این عقیده اشخاصی است که باتأبک اعظم خوش بین هستند و او را مرد عاقل و وطن دوست تصور مینمایند.

اینک برگردیم برشته مصاحبه با احتشام السلطنه بدیهی است احتشام السلطنه بهیچ عنوان نمیتواند مقصود را که دارد بدست نگارنده و ملك المتكلمين اجرا کند مگر آنکه ما را اطمینان بدهد که با این اقدام بمقصد اصلی خواهیم رسید او هم در این زمینه هر چه میتواند صحبت میدارد و وعده میدهد در پایان مجلس از نگارنده میخواهد ملاقاتی از نیرالدوله بنمایم میگویم برای چه میگوید چون حاکم شهر است با ما در اینکار همراه باشد بهتر است من با او و بلکه باتأبک اعظم گفته ام که با شما و ملك المتكلمين در اجرای این مقصود همدست خواهیم شد از این بیان معلوم میشود نقشه تازه کشیده شده تا بدست آزادیخواهان از طرفیت طباطبائی با تأبک جلوگیری شود بلکه او را بجانب خود ببرند و سایر اعضای حوزه اسلامی را که کمتر مقصد آزادیخواهی دارند بهر صورت ممکن باشد مقهور بسازند ولی نظر بسابقه آزادیخواهی احتشام السلطنه در دخالت او در کار این نقشه دیده نمیشود بلکه فقط نظر او در ظاهر لزوم تفکیک

نقشه تازه دولتیان

آزادبخواهان حقیقی است از روحانی نمایان که دخالت آنها در امر سیاست بعقیده عموم آزادبخواهان مضر است و اگر مساعدتی بآنها میشود برای پیشرفت مقصد میباشد تاوقت معین بهر صورت قرار میشود ملاقاتی از نیرالدوله بشود در صورتیکه نگرانی دارم و حیرت میکنم که شاهزاده نیرالدوله آزادبخواه و عدالت پرور شده باشد گاهی تصور میکنم احتشام السلطنه را فریب داده باشند و میخواهند بدست او اقدامات مآرایی اثر نمایند و یا آنکه مآرا از اقدامات برضد دولتیان باز دارند خصوصاً که یکدفعه از دست احتشام السلطنه و عملیات او در کار معارف صدمه خورده ام و نمیباید احتیاط را از دست بدهم ولی علاقمندی رسیدن بمقصد این اندیشه ها را عقیم میگذارد بهر حال عصر آن روز نیرالدوله را ملاقات میکنم میپرسد از آقایان چه خبر دارید کار عدالتخانه بکجا انجامید میگویم عادل عدل میخواهد ما هنوز عادل نیستیم چگونه میشود هوس عدالتخانه داشته باشیم میگوید پس این حرفها کدام است که میزنند میگویم اشتباهی کاذبست ولی خیال نکنید همه اینطور هستیم خیر در میان ما هم اشخاصی هستند که بر راستی هواخواه عدل و دادند میگوید آقا سید محمد اینطور است ولی ریش او هم بدست اولاد او است که آنها هم از جنس دیگرانند و این برای او عیب بزرگی است بعد از آن راجع باوضاع دولت و ملت و مقتضیات وقت در اصلاح امور مملکت مذاکره طولانی میشود در نتیجه مقرر میگردد نگارنده بعضی از آقایان را ملاقات کرده راضی نمایم با اتابك اعظم همخیال شوند و متفقاً باصلاح کار پیگردازند بعد از این مجلس نگارنده میرزا محمدجعفر صدر العلماء را که از دیگران سلیم النفس تر است ملاقات نموده در این زمینه صحبت میدارم صدر العلماء میپذیرد ولی میرزا حسن برادر وی که از کارکنان حوزه اسلامی و داماد آقا سید عبداللّه بهبهانیست بعلاوه از طرفداران میرزا علی اصغر خان است و مقصد عمده اش عزل عینالدوله و آوردن امین السلطان میباشد مخالفت نموده میگوید اتابك اعظم بر ضد ما است و آنچه میگوید از اصلاح خواهی و حاضر بودن برای تأسیس عدالتخانه دروغ است اگر راست میگوید و حقیقتاً میخواهد دستخط شاه را اجرا کند چه اصراریست که او در حاضر بودن مخالفین ما.

فصل پنجم

در مجلس دربار میکند پس تعلیق میکند بر کاریکه میداند صورت نمیگیرد میگویم برای شما بودن آنها مخالف مقصود است ولی برای اصل کار البته اگر مخالفین هم همراه باشند بهتر خواهد بود پس این رأی اتابك دلیل نخواستن او نیست بلکه دلیل خواستن است که نمیخواهد اینکار اساسی داخل کشمکش شما روحانیان با یکدیگر شده زیر دست و پای اغراض اشخاص نساخته خراب گردد.

خلاصه فردای آنروز بعد از مشورتی که میشود احتشام السلطنه و ملك المتكلمین میروند آقا سید محمد طباطبائی را ملاقات نموده باو اظهار میکنند که اگر شما با اتابك اعظم اتفاق نمائید و این بینویتی برطرف شده از همدگر اطمینان حاصل نمائید بدست اتابك مجلس ملی تشکیل میگردد و بتدریج هر طور وقت و زمان اقتضا کرد پیش میرویم بعد از گفتگوی بسیار از او قول میگیرند که يك جمعیت مخفی از اشخاص هوا خواه عدل و داد و اصلاح طلب حقیقی از رجال دولت و ملت تشکیل داده شود و او هم عضویت این جمعیت را قبول نماید در ظاهر هم با حوزه اسلامی مخالفت نکند بلکه صلاحای آنها را هم بتدریج داخل این جمعیت نموده بد هارا طرد نماید و بر این ترتیب احدی حتی پسرهای او آگاه نگردند و هم او را حاضر میکنند که در باغ نیرالدوله ملاقات محرمانه با اتابك اعظم نموده در آن مجلس از یکدیگر اطمینان حاصل نمایند و قرار بر این میدهند که اول شب آقا سید محمد بعنوان مهمانی بیاید بخانه احتشام السلطنه و چون قدری از شب گذشت محرمانه بانفاق صاحبخانه بروند بملاقات اتابك اعظم احتشام السلطنه از این قرارداد بسیار مسرور است اتابك هم که مطلع میشود خوشحال میگردد و احتشام السلطنه را تمجید مینماید احتشام السلطنه دو مجلس با اتابك اعظم در تشویش او با اقدام در گذاردن قانون اساسی صحبت میدارد آنچه لازمه ترغیب است بجامعاً آورد اتابك هم باو وعده صریح میدهد که با آزادیخواهان مساعدت نماید و مقاصد آنها را انجام دهد از این پیش آمد ها هر سه نفر مسروریم فقط نگرانی که داریم این است که چون آقا سید محمد حالت تلون مزاج دارد مبادا رأی او برگردد و جرئت با اقدام در اینکار نکند و از رفقای خود ملاحظه بنماید و از این سبب

نقشه تازه دولتیان

ملك المتكلمين را مراقب حال او میکنیم که نگذارد او از وعده که داده نگول نماید ملك المتكلمين از صبح رفته که مراقب سید بوده باشد سید او را در خلوت میخواند و میگوید من از آمدن آنجا منصرف شدم و صلاح خود را نمیدانم بآن وعده وفا نمایم ملك بالتماس میافتد ای آقا برای رضای خدا مگر باز بچه است صدر اعظم دولت را با این مقدمات بانتظار گذاردن احتشام السلطنه را در این میان مفتضح نمودن مرا و رفقای مرا خجل و شرمندہ کردن چه صورت دارد میخواستید دیروز وعده ندهید و حالا که وعده داده اید حق خلف کردن ندارید آنقدر میگوید که سید راضی میشود به مهمانی احتشام السلطنه بیاید و آنجا تجدید مذاکره بشود دو ساعت از شب گذشته بر حسب قرار داد ملك المتكلمين بمنزل نگارنده آمده واقعه خانه احتشام السلطنه را نقل کرده میگوید اول شب سید وارد شد بعد از تعارفات رسمی از یکطرف من و از طرف دیگر احتشام السلطنه او را هرفتن بملاقات اتابك اعظم ترغیب کردیم و گفتیم رشته حیات ملی ما مثل موباریك شده اگر امشب شما مخالفت نمائید و بایك ملاقات با اتابك اعظم آنرا محکم نسازید گسسته خواهد شد و در تاریخ این مملکت شما را خود خواه یاد خواهند کرد و اگر خلاف نفس کرده بروید این شخص را با خود همراه نمائید و با هم بسازید مردم صالح را دور خود جمع کنید و متفقاً رو با صلاح امور جامعه قدم بردارید روح ملت را از خود شاد کرده نام نيك خود را پایدار مینمائید .

بالاخره سید راضی میشود که با قرآن استخاره کند اگر مساعدت کرد برود و اگر مساعدت نکرد منصرف گردد قبول کردیم مشغول نماز شد بعد از نماز سجده طولانی نمود و گریه کرده بعد استخاره نمود آیه مناسبی آمد این استخاره سید را منقلب کرده حاضر نمود از همه چیز چشم پوشیده روانه خانه اتابك بشود اما خالی از ترس و راهمه نبود که مبادا او را تنها بدست آورده کارش را بسازند و یا تبعیدش نمایند قطاطمینانش بواسطه بودن احتشام السلطنه بود و توکل بر خدا کرده بی اطلاع نوکر هایش که در بیرون انتظار او را دارند از در دیگر رفتند بملاقات اتابك و من آدم بشما اطلاع بدهم از این خبر بینهایت مسرور گشته او را دعا کردم فردا صبح زود هر دو میرویم احتشام السلطنه

فصل پنجم

را خیلی تردماغ ملاقات مینمائیم میگردد مجلس دیشب بخوشی گذشت و هیچکس ملتفت نشد اتابك اعظم و آقا صید محمد از یکدیگر اطمینان حاصل کردند ورقه از طرف



احتمال السالانه

اتابك اعظم بعنوان دعوت از علما و رجال واعیان نوشته میشود آن ورقه را میفرستد ما بخوانیم آقا صید محمد ملاحظه کند اگر پسند شد طبع شده برای رجال دولت

نقشه تازة دولتيان

و علماء و تجار فرستاده شود که روز معين بدر بار بيايند و از ميان آن مجلس چند تن از دانشمندان از رجال دولت و ملت که از اوضاع عالم باخبر باشند منتخب شده بنشينند مطابق شرع اسلام با رعایت ملاحظات زمان و هماهدات دول قانونی مرتب نمايند بصرحه همایون برسد و اجرا گردد فردای آنروز نوشته مزبور از طرف اتابك اعظم ميرسد متضمن اظهار شکر گذاری خداوند بر موفقیت خود بانجام این کار خير تمجید زیاد از شاه و بیان نمره عدل و داد در مملکت و عاقبت دعوت نمودن بحضور در مجلس دربار و ترغیب زیاد بحسن موافقت ملت با دولت نوشته را ميخوانيم و مقرر ميشود پس از آنکه از نظر سيد هم گذشت و اصلاحاتی در آن شد بعلبع برسد ولی این رقعہ از جانب اتابك اعظم برای دعوت فرستاده نشود بلکه رقعہ مختصر بعنوان ذیل نوشته و ارسال گردد .

(بر حسب امر قدر قدرت ملوکانه روز فلان ساعت فلان در دربار معدلت مدار حاضر شده او امر ملوکانه را اصفا نمايند) و بعد از انعقاد مجلس آن ورقه از جانب شاه خطاب با اتابك اعظم و عموم ملت در مجلس خوانده شود و هم مقرر میگردد که احتشام السلطنه از سایر آقایان اعضای حوزه اسلامی هم ملاقاتی کرده باشد که اگر معلوم شد با طباطبائی مذاکراتی هست تصور نکنند اختصاصی در میان است و این واقعه روز شنبه سوم شهر ربیع الاول ۱۳۲۴ است .

فصل ششم

مجلس دربار و اختلاف کلبه رجال دولت

روز یکشنبه چهارم ربیع الاول ۱۳۲۴ تمام روز انتظار میکشیم که رقه دعوت برای انعقاد مجلس اول تأسیس عدالتخانه برای رجال دولت و ملت برود تا شب خبری نمیشود شب دو شنبه با احتشام السلطنه ملاقات میشود میگوید اتابك اعظم صلاح میداند قبل از انعقاد مجلس عمومی مجلسی از وزراء و امراء منعقد ساخته آنهارا با خود همراه کند و فردا این مجلس منعقد خواهد شد مجلس مزبور منعقد میشود مرکب از چهارده نفر عین الدوله اتابك اعظم - امیر بهادر جنگ وزیر دربار - ناصر الملك وزیر مالیه - مشیر الدوله وزیر خارجه - حاجب الدوله فراشباهی شاه علاء السلطنه وزیر مختار لندن - مشیر العلك - احتشام السلطنه - محتشم السلطنه - اقبال الدوله و یکی دو نفر دیگر.

اتابك اعظم رو به حاضرین کرده میگوید خیال داریم مجلسی تشکیل بدهیم برای اصلاح عدلیه و اجرای دستخط همایون شرحی در این باب نوشته شده باید بخوانید و هر کس رأی خود را بیان نماید ورقه که نوشته شده و انتظار طبع آن میرود بتوسط محتشم السلطنه خوانده میشود امیر بهادر وزیر دربار میگوید رأی شاه باید بر همه این مطالب مقدم باشد اگر بفراید فلان شهر را بچاپید یا فلان آدم را بکشید نباید گفت این خلاف قانون است زیرا امر شاه بر همه چیز مقدم است این حرف را که وزیر دربار میزند سکوت طولانی در مجلس حکمفرما میگردد زیرا اگر بخواهند رد کنند با نوکری آنها منافات دارد بخواهند قبول کنند خلاف حس و وجدان آنها است در اینحال

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

احتشام السلطنه میگوید آقای وزیر دربار بچه میفرماید همه حرفها بر سر همین يك کلمه است که باید شاه نتواند برخلاف قانونی که خودش میگذارد رفتار کند وزیر درباری که اگر اسم شاه را کسی به بی احترامی ببرد غش میکند چگونه بشود بگویند اختیارات شاه باید محدود گردد اینست که با احتشام السلطنه مواجهه و مکابره سخت میکند احتشام السلطنه هم سخت جواب میدهد وزیر دربار میخواهد بعنوان قهر از مجلس برود نمیگذارد وزیر دربار میگوید احتشام السلطنه شما قجر هستی حمایت شاه با شما است نه اینکه خودت بگوئی قدرت شاه را باید محدود کرد احتشام السلطنه جواب میدهد بلی من قجرم و حمایت شاه با من است فرق من و شما این است که من میخواهم شاه امپراطور آلمان باشد شما میخواهید او امیر بخارا بشود حاجب الدوله بحمايت وزیر دربار در آمده میگوید احتشام السلطنه شما میگوئید دولت باید هر چه چهار نفر آخوند رشوه خوار میگویند قبول کند احتشام السلطنه - خیر من میگویم دولت باید کار خود را بسازد و این بناراکه روی خاکستر گذارده شده روی اساس محکم بگذارد چهار نفر آخوند هم اگر بهوای نفس خواستند حرفی بزنند قدرت داشته باشند از آنها جلوگیری کنند آقای حاجب الدوله آخوند اگر رشوه میخورد دو تومان و سه تومان است دعوا بر سر این دوسه تومان نیست بلکه دعوا بر سر سی چهل هزار تومان گرفتن ماه است سخن که باین مقام میرسد اتابك اعظم میگوید بس است باید رأی هر کس در این باب معلوم شود رأی وزیر در بار معلوم شد حاجب الدوله رأی شما چیست میگوید رأی منم رأی وزیر در بار است این دو نفر که رأی خود را میگویند اتابك میگوید رأی من اینست که باید بشود و تشکیل این مجلس صلاح دولت و ملت است میرزا نصر الله خان مشیر الدوله هم با او همراهی میکند سایر اعضای مجلس هم با اتابك همراهی میکنند و از رجال دانشمند يك نفر با وزیر در بار همراهی میشود و او میرزا ابوالقاسم خان قاصر الملك همدانی وزیر مالیه است .

ناصر الملك در میان رجال دولت ما اول عالم معلوم جدید و اول باخبر از اوضاع

فصل ششم

عالم است ناصر الملك در مدارس عالی انگلستان همدرس رجال نامی دنیا است و برای هر کار از وزارت خارجه و داخله و مالیه و معارف که سر اغمرد گرفته میشود قلم از ناصر الملك تجاوز



نمیکنند در این صورت نمیشود گفت ناصر الملك با قانون و عدالت و حساب و کتاب مخالف بوده باشد پس چه مصلحت اقتضا کرده است که در این مجلس همراهی امیر بهادر

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

جنگ میشود و بتأسیس عدالتخانه و نوشتن قانون مخالفت مینماید معلوم نیست .
چند سال پیش با یکی از باخبران در ملک صحبت بودم و از ناصرالملک تهریف
نمودم گفت درست است این شخص عالم و با اطلاع است ولی بقدری جبون میباشد که
نهایت ندارد از این جهت هر وقت حرف اصلاح احوال ایران بمیان میآید میگوید
نمیشود این مملکت قابل اصلاح نیست کارش گذشته است .

این صحبت رفیق با اطلاع من موجب حیرت شد چه از یکطرف باو اعتقاد
داشتم و از طرف دیگر بناصرالملک بی اعتقاد نبودم از آنوقت گاهی که او را ملاقات
میکردم درضمن صحبت امتحانش مینمودم هرچه امتحان کردم دیدم حق بجانب رفیق
من بوده است بواسطه جبن ذاتی که دارد زیاد اظهار یأس میکند و یأس او مضر است
زیرا که مردم همینکه از زبان مثل ناصرالملک کسی سخن نو میدی شنیدند قهر آنا امید
میگردند از طرف دیگر وقتی رجال دولت و اتابک اعظم مشاهده نمایند ناصرالملک
میگوید تشکیل مشورتخانه ملی صلاح مملکت نیست براین حرف اثر مترتب مینمایند
و حرف او غیر از حرف زید و عمر و است و بهر حال همراهی شدن ناصرالملک در این مجلس
با امیر بهادر از روی هر سبب و بواسطه هر صفت بوده باشد دلیل است که او احساس کرده این
مجلس و این مذاکرات مواضعه است و حقیقت ندارد یعنی دانسته است که اتابک اعظم
برای مصلحت رأی موافق داده است از این جهت صلاح خود را چنان دیده که همراهی
امیر بهادر گردد و البته اگر آن جبن ذاتی را نداشت عقیده خود را اظهار میکرد و
صلاح ملک و ملت را بیان مینمود و از هر ضرری که بر اظهار حقیقت تصور میشد باو
برسد نحاشی نمیکرد مگر آنکه بگوئیم حقیقتاً این مردم را لایق این صحبتها
نمیدانند .

بالجمله برویم بر سر اصل مطلب مجلس دربار برهم میخورد وزیر دربار خبر
مجلس را بشاه میدهد شب آنروز با احتشام السلطنه ملاقات میشود او را میبینم با صورت
بر افروخته گویا چشمهایش میخواهد از کاسه سر بیرون بیاید میگوید رفقا امروز
گفتم هر چه باید بگویم امروز حرفی را که پنجاه هزار نفر باید پشت سر یکدیگر

فصل ششم

بایستند و بگویند من تنها گفتم هر چه بادا باد و بعد شرح مجلس را نقل میکنند.
نگارنده بنخاطر میآورم مجلس معارف را در سنه هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶)
و آن تهوریرا که از این شخص در آن مجلس ظاهر شد و نزدیک بود جمعی را گرفتار
نماید فرقی که هست این است که آنروز بانیرالملک وزیر علوم پیرمرد کم حال طرف
شد و امروز با استبداد دولت طرف گشته است تا عاقبتش برای او و کسانی که با او کار
میکند چه بوده باشد.

خلاصه فردای آنروز مذاکرات مجلس دربار در تمام شهر شایع شده مردم
از اتابك اعظم و احتشام السلطنه تمجید میکنند و باهیر بهادر جنگ و همراهای او بد
میگویند روز بعد از این مجلس نگارنده و جمعی از رفقا در باغ امان الله خان ضیاء السلطان
مهمان هستیم حاضرین تصور میکنند در حقیقت شاه و اتابك اعظم با تأسیس مشورتخانه
موافقت و مخالف فقط بعضی از رجال دولت هستند و از روی این تصور حاضر میشوند
بولی جمع کرده مجسمه شاه را بسازند تا تشویق گردد و بهتر با مقاصد ملت همراهی
کند طرف عصر بخانه میآیم یکی از همراهان میگوید من میروم از باطن کار آگاه شده
خبرش را میآورم میروم و بر میگردد و میگوید عجب فریبی خورده اید این خبر هائیت
شاه تغیر بسیار نموده و گفته است کی و کجا این حرفها بوده من گفتم دیوانخانه عدلیه
منظمی درست نمائید این صحبتها کدام است رفیق من میگوید صحبتهای مجلس دربار
هم تمام مواضع بوده است که مطلب را عنوان نمایند اتابك اعظم موافق رأی بدهد و
وزیر دربار مخالف زیرا اگر غیر از این باشد اتابك اعظم مخالفت کند ملتیان با او
طرف میشوند و کسی نیست او را نگاهداری نماید اما وزیر دربار یادگیری اگر مخالف
شد اتابك اعظم او را حفظ میکند.

شنیدن این مطالب ما را نگران و پریشان میسازد در ملاقات احتشام السلطنه
میبینم او هم پریشان حال است اگر چه بطور قطع میگوید مواضع در کار نبوده است
ولی پیدا است که فوق العاده نگرانی دارد در این دو روز مکرر از هر کسی تحقیق میکنم
که بدانم آیا حقیقتاً شاه و اتابك موافقت یا مخالف از جمله از یکی از خواص

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

در باریان بطور خصوصی استفسار میکنم جواب میدهد البته مخالفند و اگر مخالف نبودند نه امیر بها در و نه هیچ کس از هم رأیهای او جرئت مخالفت نمیکردند بالاخره میگوید احتشام السلطنه را هم در سر این کار از طهران دور خواهند کرد اگر اینطور شد آنوقت تصدیق خواهید نمود که موافقی در کار نمیباشد در همین روز با احتشام السلطنه ملاقات میشود و میگوید من رفتنی شدم - بکجا؟ بریاست کمیسیون سرحدی آذربایجان برای رفع اختلاف با عثمانیان از شنیدن این سخن پریشان حال شده میگویم دیدید شما را هم فریب داده بودند و مجلس دربار هم دروغ و مواضعه بود میگوید خیر دور نروید یقین بدانید مواضعه نبوده و این مأموریت با وقوع این واقعه تصادف کرده است آسوده خاطر باشید و دنبال خیالات خود را بگیرید.

در اینحال یاد میآورم سنه هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶) را که احتشام السلطنه را از کار مجلس معارف خارج کردند و بحکومت کردستان فرستادند در همین خانه از برهم خوردن مجلس معارف دلتنگیها کردیم و از یکدیگر مفارقت نمودیم.

خلاصه یکی دو روز با فسر دگی میگذرد یکروز ملك المتکلفین میآید و میگوید احتشام السلطنه را دیدم اظهار بشاشت میکرد و میگفت آثار خوش نمایان است و قرار شده امشب برویم نزد اتابك اعظم حضوراً جواب سؤال نمایم.

و در این ملاقات اتابك طوری صحبت میکند که ملك المتکلفین میگوید دلم بحالتی سوخت و یقین کردم بیچاره دلت میخواهد برای مملکت کاری بکند ولی مترسد مفسده بشود و نتواند از عهده رفش بر آید ملك میگوید اتابك اعظم در آخر مجلس مرا اطمینان داد که با خیالات ما همراه است قرار شد باشما و آقا سید محمد هم صحبت بداریم و با هم کار بکنیم تا نتیجه بدست آید این ملاقات و این مذاکرات باز رایحه امیدواری بهشام من میرساند و اندکی از حال نا امیدی که بودم خارج میگردم.

یکروز با احتشام السلطنه میگویم میل دارید سفیر کبیر عثمانی را دوستانه ملاقات کرده رشته الفت میان شما و او را محکم نمایم که در این سفر باطناً با شما

فصل ششم

همراه باشد میگوید البته خوب است برای اینکار بمنزل سفیر کبیر میرویم آقا سید حسن شوشتری را آنجا میبینیم .

آقا سید حسن از سادات شوشتر است سالها پدرش در طهران اقامت داشته او هم طهرانی شده خود را از علمای روحانی میشمرد با سفیر کبیر عثمانی اظهار خصوصیت مینماید در این حال بهاء الدین بیك مستشار سفارت که مردی متعصب و خود خواه است وارد میشود سفیر کبیر میپرسد مأموریت خود را بانجام رسانیدید یا خیر ؟ میگوید بلی خانه آقا سید عبدالله بهبهانی و صدرالعلماء رفتم جای دیگر فرصت نشد بروم سفیر کبیر میگوید منزل این آقایانهم نتوانستید بروید جواب میدهد خیر آفندم مجال نشد فردا خواهم رفت سفیر میگوید حالا اینجا مطلب را عنوان بنمائید حسن کنجکاوی من مرا و میدارد خوب توجه کرده بدانم سفیر کبیر بار و ساری روحانی چه مطلب داشته که توسط مستشار سفارت در آن کار ضرورت یافته مستشار کاغذی را از پاکت در آورده میگوید استفتائی است از علمای طهران شده باین مضمون چه میفرمائید علمای اعلام اگر طایفه از مساهین قومی را که عناد و اجاج آنها با مسلمین محقق باشد تحریک نمایند که با طایفه دیگر از مسلمین جنگ کنند و یا طایفه جنگ واقع گردند آیا این کار جایز است یا خیر ؟ در ذیل این ورقه آقا سید عبدالله نوشته است جایز نیست و این اوضح افراد سیل کافر بر مسلم است بحکم لن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سیلا .

این عمل حرام است صدرالعلماء هم این نوشته را امضاء نموده است آقا سید حسن بیدرنگ جواب را تصدیق کرده میگوید بلی همین طور است که نوشته اند و من مفصل تر خواهم نوشت نگارنده بی نهایت از این استفتاء و جواب در حیرت می شوم تصور میکنم مطلب مهمی است و در این موقع اختلاف مابین دولتی ایران و عثمانی در سرحد این سؤال و جواب مضر خواهد بود این است که از یکطرف به آقا سید حسن اشاره میکنم تأمل کنید ببینیم مطلب چیست و از طرفی سفیر رو کرده میگوید اولاً موضوع مطلب باید معین باشد تا حکم مسئله معلوم شود میگوید موضوع معین است

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

و بمستشار خطاب میکند تلگراف را بخوانید وزارت خارجه عثمانی تلگراف میکند بمضمون ذیل :

بشوت پیوسته دولت ایران طایفه اراسته را که دشمن مسلمانان هستند تحریک کرده است که در این اختلاف سرحدی آنها را طلیعه جنگ خود قرار بدهد و با ما بجنگند شما از علمای ایران استفتاء نمائید که اینکار جایز است یا خیر؟

تلگراف که خوانده میشود سید را آهسته در بی تأمل تصدیق کردن جواب ملامت کرده بسفیر میگویم این مطلب حقیقت ندارد سفیر کبیر میگوید بلی اتابك اعظم وزیر خارجه تکذیب کرده اند من تکذیب آنها را بیابعالی تلگراف کرده ام جواب میدهند مطلب طوری در استانبول انتشار دارد که قابل انکار نیست و امر شده این استفتاء بشود ناچار اقدام شده است.

آقا سید حسن انکار مرا هم از بطلان موضوع تصدیق میکند ولی آیه شریفه ان طائفان من المسلمین اقتلا را تا با آخر میخواند .

نگارنده رشته سخن را از دست سید گرفته بسفیر میگوید اولاً قضیه بی اساس است و اگر حقیقت داشته باشد هم جواب استفتاء این نیست که آقایان نوشته اند زیرا اگر طایفه از مسلمین بر طایفه دیگر بغی کنند آن طایفه نتواند دفاع نماید آیا باید القای نفس در تهلکه کند یا میتواند از بابت الغریق یتشبت بکل حشیش بهر کس و بهر چیز متوسل شده از خود دفع شر نماید سخن نگارنده باینجا که میرسد مستشار کاغذها را در پاکت و در بغل میگذارد چه مأیوس میشود که من بگذارم اینجا در این ورقه چیزی که موافق میل اوست نوشته شود .

بعد بسفیر میگویم شما چند سال در این شهر زحمت کشیده حتی در مجالس روضه خوانی حاضر شده اید برای اینکه رشته الفت ما بین دو دولت اسلامی را محکم نمائید تا یکدرجه موفقیت هم حاصل کرده اید چه دلیل دارد بسبب القای مغرضانه که از دشمنان دو دولت شده است اسباب کدورت فراهم شود مؤالفت بمخالفت مبدل گردد و زحمات چندین ساله شما هدر برود سفیر کبیر تصدیق میکند و میگوید شما خیر خواه دولت

فصل ششم

و ملت هستید که این حرف را میزنید اما آنها خودشان ملتفت این مطلب نیستند اول این حرف را گفتند که ما را بترسانند بعد دیدند عاقبت خوش ندارد حالا انکار مینمایند. این مجلس تمام میشود چون از سفارتخانه با اتفاق سید خارج میشوند باو میگویم آمدن ما باین مجلس از اسباب الهی بود میگوید بلی ولی خوب است مستور بماند از این سخن میفهمم سید باطناً با ما همراه نیست و حفظ ظاهر کرده است خاصه که دیدم در مجلس بمستشار سفارت گفت فردا بعد از ظهر در خانه هستم اگر بخواهید بیایید مرا ملاقات نمایید.

شب این روز احتشام السلطنه از مذاکرات مجلس سفارت آگاه شده با اتابك اعظم صحبت میدارد اتابك میبیند وسیله خوبی است برای تاخت آوردن به آقاسید عید الله بهبهانی از این جهت احتشام السلطنه را تشجیع میکند که بر ضد او قیام نماید.

خلاصه فردای آن روز احتشام السلطنه در حال عصبانی ما را ملاقات میکند و میگوید باید طباطبائی را دید و از این خیانت که آقاسید عبدالله بهبهانی کرده است آگاه ساخت و خیانتکار را رسوا نمود آنقدر حرارت بخرج میدهد که نگارنده و ملك راهم تحريك مینماید بر ضد آقاسید عبدالله اقدام نمائیم خود میرود بملاقات طباطبائی و ماهم هريك دنبال کاری میرویم اما من با احتیاط قدم برمیدارم چونکه زحمت پیروی خیالاتند او را دیده ام و بعلاوه غرض اتابك را به بهبهانی میدانم و صلاح نمیدانم در این وقت او مقهور سیاست اتابك بگردد اینست که برادرم را میفرستم آقاسید عبدالله را ملاقات کرده او را بر جوابی که غفلتاً در استفتای عثمانیان نوشته ملامت کند و تهدید نماید که اگر او خود این قضیه را جبران ننماید حربه بزرگی بدست دشمنان داده است برادرم میرود و میبیند و هر چه باید بگوید میگوید و در نتیجه مقرر میگردد آقاسید عبدالله بسفارت عثمانی رفته نوشته خود را پس بگیرد و این کار در همان روز انجام داده میشود بعد از پس گرفتن نوشته معلوم میشود در ظرف همان روز مستشار سفارت نوشته را داده است آقاسید حسن شوشتری و حاج میرزا ابوطالب

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال

زنجانى که جزو روحانیان تهران است هر يك شرح مفصلى مطابق میل عثمانیان جواب نوشته اند نگارنده این اقدام خود را بر فقا نمیگوید و بعد از دو روز مطلع میشود که موضوع از میان رفته است.

خلاصه عصر همان روز احتشام السلطنه بمن اطلاع میدهد که امشب باید اتابك اعظم را در مجلس خلوت ملاقات نمائیم وقت مغرب احتشام السلطنه و ملك المتكلمين و نگارنده میرویم بمنزل اتابك اعظم اتابك با نیرالدوله حاکم تهران در وسط خیابان باغ بی چراغ نشسته اند می نشینیم و اتابك مهربانی زیاد مینماید مدتی صحبت میداریم اتابك قضیه جواب نوشتن بهبهانی را از استفتای عثمانیان عنوان کرده بدگویی مینماید و ما را تحريك مینماید بضدیت نمودن بابیهایی و او را خیانتکار بدولت و ملت شناختن در صورتیکه نمیداند موضوع از میان رفته و نوشته را مسترد داشته اند اتابك اعظم مدتی هم از دیوانخانه عدلیه و مجلس عدالت مذاکره میکند و اظهار مینماید که عنقریب مجلس منعقد خواهد شد اتابك طوری صحبت میدارد که تصور میشود حقیقتاً میخواهند کاری بکنند و تنها مانع غرض شخصی آقایان است اگر آنها باهم اسلح کنند دیگر محذوری نخواهد بود اتابك شخص بهبهانی را بیشتر مخمل کار میداند و میگوید او غرض شخصی دارد میخواهد مرا معزول کند و کسی را روی کار بیاورد که از او حرف شنوی داشته باشد در آخر این مجلس باز بخاطر نگارنده میرسد که تمام این مذاکرات برای اغفال ما و اغفال طباطبائی است که از روی ایمان و عقیده قدم برمیداریم میخواهند ما را ساکت نگاهدارند و کسانی را که اغراض دیگر دارند مضمحل سازند ولی بروی خود نیاروده بر احتیاط خود بعد از این مجلس میفرایم.

در خلال این احوال مظفر الدین شاه سکتة ناقص نموده يك شق بدانش سست میشود تمام حواس دولتیان بمعالجه شمام مشغول میشود احتشام السلطنه هم با کمال ناامیدی بسرحد آذربایجان روانه میشود بعد از رفتن احتشام السلطنه آقاسید محمد طباطبائی هییند که احتشام السلطنه رفت و اتابك پوینده خود وفانکرد عصبانی شده کاغذ سختی باتابك مینویسد و دیوان عدالت را مطالبه میکند اتابك اعظم جواب کاغذ

فصل ششم

اورا نداده زبانی پیغام میدهد من صاحب مملکت نیستم مملکت پادشاه دارد هرطور فرمودند آنطور باید کرد آقا سید محمد از این جواب بی نهایت متغیر شده سواد کاغذ تهید آ میز را که باتابك نوشته است بدست مردم میدهد و هم حوزه اسلامی مجلس کرده قرار میدهند وقت خواسته بعنوان عیادت نزد شاه رفته در خصوص عدالتخانه حضوراً با شاه مذاکره نمایند اتابك اعظم خبردار شده پیش دستی مینماید و قبل از آنکه آنها وقت بخواهند آقا سید عبدالله را برای تشریف بحضور همایونی دعوت مینمایند آقای سید عبدالله با وجود قرار دادی که در حوزه اسلامی شده صلاح نمیداند تنهارود تقاضا میکند حوزه اسلامی همه شرفیاب گردند جواب می آید چند نفر بیایند و این چند نفر را خود دعوت میکنند و از دعوت نمودن طباطبائی خود داری مینمایند مبادا بواسطه صراحت لهجه که دارد در حضور شاه بر ضد اتابك سخن بگوید یا بملاحظه اینکه باین وسیله میان او و بهبهانی القای خلاف نمایند آقا سید محمد را دعوت نکرده باو بی اعتنائی مینمایند .

بهر حال آقا سید عبدالله و سه نفر دیگر از آقایان بحضور شاه میروند آقا سید عبدالله در این مجلس دل شاه را بدست آورده باو دعا میکند در ضمن دعا گریه میکند شاه بواسطه عارضه کسالت و رقت قلبی که دارد متأثر شده باو اظهار مهربانی مینماید.

آقا سید عبدالله از آن مجلس بیرون می آید در حالی که یقین دارد شاه باو همراه است و اتابك اعظم مخمل است و نمیگذارد جداً در صدد مخالفت با اتابك برمی آید آقا سید محمد هم که کتباً مخالفت خود را با اتابك اظهار کرده بود حوزه اسلامی متفق الکلمه بر ضد اتابك اعظم قیام مینمایند .

در این حال نگارنده چنان بهتر دیدم که بعد از مجلس دربار و دور شدن احتشام السلطنه و عانی شدن مخالفت آقایان با اتابك اعظم بطور خصوصی از او ملاقات کرده او را هم نصیحت بنمایم و تخویف کنم بوخامت عاقبت امر و ضمناً حال او را نسبت بخود بدانم وقت میخواهم بین الطلوعین را معین میکند هوا تاریك است میروم قدم میزنیم و صحبت میداریم تا پاسی از روز بر می آید میگویم صورت حاضر عاقبت خوشی ندارد زیرا که روز بروز خیالات مردم قوت میگردد و از این طرف ضعیف حاصل میشود چرا

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

زود تر اقدام در اصلاح کارها نمینمائید میگوید چهل سال است رو بهر کاری رفته ام موفقیت دیده ام نمیدانم چه سری است که در اینکار هر اقدام که میکنم نتیجه نمیدهد میگویم مردم بیچاره شده روزگار بر آنها سخت است چاره بحال و کار مردم باید کرد مردم از شدت ظلم و بی اعتدالی بدرخانه زید و عمر میروند میگویند بلی ظلم من است که مردم را در خانه آقایان میکشاند با اینکه اعتقادی بآنها ندارند و از اعمال آنها خشنود نیستند میگویم این ملت رز و وبال بسیار دارد شما چرا و زر ملت را بدوش خود ش نمیگذارید میگوید امروز نمیشود مداخله بملت داد کاری که میتوان کرد همان اصلاح دیوانخانه عدلیه است میگویم تصور میفرمائید با این دیوانخانه میتوان رفع ظلمی کرد در زمان ناصرالدین شاه دیوانخانه تأسیس شد بدست عضد الملك رئیس ایل قاجار شاه محکوم واقع شد و بدیوانخانه احضار گشت اما برای اصلاحات مملکت و آسایش ملت آن دیوانخانه با عظمت چه نتیجه داد نام شاهزادگان بزرگ را برده میگویم مأمورین عدالتخانه در مراکز حکومت آنها چه خواهند کرد الا اینکه در عداد نوکر های ایشان ایستاده تعظیم نمایند پس چاره نیست مگر آنکه قوت ملت در کار بوده باشد باید از تمام طبقات خلق جمعی را خودشان انتخاب نموده به مجلس معدلت بفرستند میگوید خیال داریم بهر وزارتخانه بسپاریم دوسه نفر را روانه کنند میگویم تجارت از میان خود چند نفر انتخاب کرده بفرستند میگوید بلی اما بتوسط وزیر تجارت هر چه نگارنده صحبت از انتخاب ملت میکنم او بدولت و وزارتخانه ها بر میگردداند صحبت علمای روحانی میشود میگوید حرف آنها را مزید چند نفر قاضی معین مینمائیم در مسائل شرعی قضاوت کنند و احکام آنها در عدلیه اجرا گردد بالاخره میگویم اعتقاد من اینست که شما خیر خواه ملت و طالب آسایش رعیت هستید باین جهت همراهی با شما را بر خود لازم میدانم ولی آن ساعت که بدانم شما دارای این عقیده نیستید و همراهی در اصلاح حال ملت ندارید اول دشمن شما من خواهم بود اوضاع کنونی خطرناک است میگوید بلی خطرناک است و اشخاص مغرض دارند آن خطر را بدست خود نزدیک مینمایند میگویم همه قسم اشخاص یافت میشوند مردمی هستند که مقصودی جز خدمت بدولت و ملت ندارند

فصل ششم

میگوید خدا نیامرزد کسی را که این ملت را باین روز نشاند همه را گدا و پریشان کرد مرادش امین السلطان است همه کارهایش مانند قرضی است که برای دولت کرد قرض کردن بد نیست ولی قرضیکه صحیح باشد نه اینطور قرض که حالا دست مرا روی دستم گذارده باشد نتوانم هیچ کار بکنم مرادش شرط نتوانستن قرض کردن از دولت دیگر است مادام که این قرض ادا نشده باشد که این شرط در ضمن قرض ایران از روس شده است باز رشته صحبت را میآورد بحوزه اسلامی و میگوید دولت سالی سه کرویر تومان کسر محل دارد و باز هم دست بر نمیدارند هر چه از هرجا میرسد میگویند بما بدهید و حرف پنجشاهی پول تمبر را میزنند مرادش تقاضای آقایان است که از مستمریات آنها چیزی کسر نشود چنانکه سابق نوشته شد میگویم اذن بدهید جواب بدهم اولاً چرا جمع و خرج دولت را چاپ نمیکنید و بدست مردم نمیدهید تا دیگر کسی توقع زیادی نداشته باشد و همه کس بدانند چه خبر است آقایان حرفشان این است که سید دعا گو ماهی سه چهار تومان وظیفه میخواهد نه سالی هفتاد هشتاد هزار تومان مرادم سید بحرینی است که از دعاگویان شاه است سالی صد هزار تومان فایده میبرد و یک دینار وجودش برای ملت ثمر ندارد آقایان نمیگویند صد تومان بما بدهید بلکه میگویند از آن صد هزار تومان صد تومانش را بما بدهید - اتابك را شنیدن این حرف خوش نمیآید و اندکی درهم و برهم میشود اما اظهار نمیکند میگویم در صورتیکه من وظیفه و مستمری از دولت ندارم حاضر هستم عباي خود را بفروشم بدولت بدهم ولی میخواهم بدانم بچه مصرف رسیده است میگوید افسوس میخورم که مثل شما کم است خلاصه مجلس طولانی میشود و باز تأکید میکنم که هر چه زود تر اصلاحات شروع شود و اسباب آسایش خلق فراهم آید میگویند تند نمیشود رفت جواب میدهم کند هم نمیشود رفت میگوید بلی من معتقدم که ما امروز باید یا کار بکنیم یا بمیریم امروز غیر از روزهای گذشته است سخن باینجا قطع شده روانه میشوم و تا یکدرجه اطمینان حاصل نمیمایم که از طرف من نگرانی ندارد و خیال بدی در باره من نخواهد کرد و بعد از رفتن احتشام السلطنه نگارنده و ملك المتكلمين هر دو در خانه نشسته کمتر آمد و شد نموده انتظار نتیجه عملیات خود را میکشیم .

فصل هفتم

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

اواسط ماه ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) روزی از طرف دولت جار میزنند که از امشب هر کس ساعت چهار از شب گذشته از منزل خود بیرون بیاید پاسبانان شهر او را با گلوله خواهند زد سوار و پیاده زیاد در شهر میگذارند که تا صبح در کوچه و بازار گردش میکنند و مسلم است که این اقدام برای دو چیز است یکی جلوگیری از شبنامهای بسیار که شبها بر ضد دولت منتشر میشود و دیگر آنکه اگر بخواهند کسی را دستگیر نمایند از طرف مردم مزاحمتی نشود يك شب مأمورین دولت سه نفر را از خانه های خود بوضع بد دستگیر نموده بکلات تبعید میکنند بجرم شبنامه نویسی و آن سه نفر مجدداً اسلام کرمانی است مدیر روزنامه ادب که سر پرشوری دارد میرزا آقا تاجر اصفهانی است و حاجی میرزا حسن مدیر سابق رشديه که هر سه نفر با حوزه آقایان مربوطند شب دیگر از دیوار خانه یکی از بستگان آقا سید عبدالله بالا رفته او را دستگیر نمایند و در گرفتن او بخانواده و همسایگانش آزار میرسانند برای ترسانیدن آقایان و آنها هم تا یکدرجه ترسناک میشوند در خلال این احوال امام جمعه و شیخ فضل الله بواسطه قضایای خصوصی از اتابك اعظم کدورت یافته با آقایان مخالف نزد يك میشوند و بنای بدگوئیرا باتابك میگذارند اتابك اعظم هر قدر سعی میکند با آنها صلح نماید نمیشود و او هم اعتنالی بمخالفت آنها نکرده خیالات و عملیات خود را تعقیب مینماید شاه بواسطه کسالت مزاج از تمام قضایا بیخبر است و اتابك هر چه میخواهد میکند و در حقیقت تمام کارها با خود اتابك است .

فصل هفتم

ایام وفات صدیقه طاهره میرسد چون قوت و قدرت روحانیون با اجتماع عوام و عوام بغیر از عنوان روضه خوانی کمتر جمع میشوند از این جهت آقایان رسیدن ایام وفات زهرا را وسیله نموده در خانه آقا سید عبدالله و آقا سید محمد مجلس روضه خوانی برپا میشود و روضه خوانها هر چه میتوانند بر ضد دولت صحبت میدارند. آقایان هم هر کدام میتوانند بمنبر رفته مانعین اجرای عدل و داد را عموماً و شخص اتابك اعظم را خصوصاً امن و طعن مینمایند تا شب چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) که از طرف دولت حکم میشود دو نفر از اهل منبر را شبانه دستگیر نمایند.

یکی حاج شیخ محمد واعظ که محترمترین واعظ تهران است و دیگری حاج میرزا نصرالله ملك المتكلمين نگارنده پیخبر از صدور این حکم تقاضای ملاقاتی از عین الدوله کرده ام صبح چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی را معین نموده است که برای ملاقات او بمبارك آباد بروم (مبارك آباد عمارت ییلاقی عین الدوله است در جنوب شمیران واقع و دو فرسخ از شهر طهران دور است) روز مزبور وقتی که مصمم رفتن بمبارك آباد هستم خبر دار میشوم دیشب ساعت شش از شب گذشته ریخته اند بخانه ملك المتكلمين که در همسایگی ما واقع است برای گرفتن او خودش در خانه نبوده دو پسر او را گرفته بداره نظمیّه برده اند. این خبر مرا پریشان میکند معاهدات چه شد آنهمه خصوصیت اتابك اعظم با من و ملك المتكلمين کجا رفت معلوم است هیچیک واقعیت نداشته والا چگونه متعرض ملك المتكلمين میشدند دیگر چگونه من اطمینان بحرفهای اتابك اعظم داشته باشم در این حال مردد میشوم بمبارك آباد بروم یا بروم بالاخره مصمم میشوم بروم و بخود میگویم مرا در خارج شهر بگیرند بهتر از این است که شب بخانه من بریزند اولاد کوچکم ترسناک شوند و تا این وقت خبر ندارم حکم دستگیری در باره ملك و حاج شیخ محمد هر دو صادر شده است بهر حال بمبارك آباد روانه میشوم عین الدوله را میبینم در ایوانی نشسته مشغول کاغذ خوانی است و چند ذرع فاصله يك صندلی رو بروی او گذارده اند وارد میشوم مینشینم بی آنکه اندك احترامی از من

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

بنماید شروع میکند بیدگویی کردن نسبت با آقایان و میگوید ما مثل یهودی شدیم (مرادش اینست که ملتی که با دولت خود مخالفت کند مثل این است که بی دولت باشد و ملت بیدولت یهود است) دولت برای حرف چهار نفر آخوند دست از حکومت خود برنمیذارد من نمیخواهم پاره‌تی اقدامات بکنم والا میزدم می‌کشتم می‌بستم بعد بنگارنده باعتاب میگوید آرام نمیگیرید و مرا تهدید میکند مثل اینکه سابقه عهد و پیمانی در میان نبوده است میبینم جای سکوت نیست میگویم وقتی دولت با ملت خود اینطور رفتار کرد آنوقت چه میشود اگر در يك خانه هر کس هست در خواب باشد يك طفل دوازده ساله میتواند اسباب آنخانه را بباد فنا بدهد یعنی از دیوار فرود آمده درخانه را بگشاید دزدان وارد شده هرچه هست بیرندولی اگر در آنخانه طفل دوساله بیدار باشد دزدان نمیتوانند دستبردی بآنخانه بزنند زیرا که آن طفل گریه میکند از گریه او خوابها بیدار میشوند و اسباب خانه را محافظت مینمایند آقای اتابك اعظم اگر اعتقاد شما این است که در تمام ایران يك طفل دو ساله هم بیدار نیست اشتباه کرده‌اید و اگر احتمال میدهید يك طفل دو ساله بیدار باشد بیداری او را رعایت نمائید این سخن در وجود او سخت اثر میکند و مثل این است که در صندلی خود فرو رفته باشد انگشت خود را به پیشانی نهاده در سکوت عمیقی فرو میرود نگارنده هم قوای خود را جمع کرده برای هر پیش آمد ناگوار حاضر میگردم در این اثنا صدای زنگ تاقن که در راهرو همین عمارت است بلند شده پیشخدمت وارد شده میگوید از دربار (یعنی دربار بیلاقی نیاوران) میگویند بدربار بیایید و بعد بآنجا که مهمان هستید بروید اتابك هنوز در حال تفکر است سر را بلند کرده میگوید پیرس چه تازه روی داده بنا نبود من امروز به نیاوران بینیم جواب می‌آورد که بتعجیل بیایید اتابك مضطرب شده کالسکه خود را بغوریت طلب میکند بعد از چند دقیقه پیشخدمت خبر حاضر بسودن کالسکه را میدهد و در این چند دقیقه اتابك اضطراب خاطر خود را مخفی نگاهداشته با نگارنده بآرامی و ملایمت صحبت‌های نصیحت آمیز میکند چون باتفاق از باغ بیرون رفته میخواهیم از یکدیگر جدا شویم میگوید حرف من با شما تمام نشد فردا صبح زود

فصل هفتم

باز بمبارك آباد بيايد انابك ميرود و نگارنده بطرف زرگنده روانه میگردد در راه سردار اسعد بختیاری علیقلیخان رسیده خبر شهر را میدهد و میگوید مأمورین گرفتن حاج شیخ محمد مانند مأمورین گرفتن ملك المتكلمين در شب آنها را پیدا نکردند اما مأمورین دستگیری حاج شیخ محمد ساعتی پیش او را در کوچه دیدند که سواره میگذاشت اطراف مرکب او را گرفته خواستند بدارالحکومه اش ببرند صدا بلند شد مردم اجماع کردند طلاب مدرسه حاج ابوالحسن (یکی از مدارس طلبه نشین طهران است) در آمده ممانعت کردند که مأمورین واعظ را جلب نمایند مأمورین شیخ را از قاطر فرود آورده در قراولخانه حبس نمودند مردم و طلاب هجوم آورده در اطاقی را که حاج شیخ محمد آنجا حبس بود شکسته او را بیرون آورده بودند در این حال مأمورین حکومت دوسه تیر تفنگ شلیک نموده سید طلبه ای کشته شد چند نفر مجروح شدند مردم نعش سید را به مدرسه حاج ابوالحسن بردند خبر بخانه علماء رسید همه بهیجان آمدند.

میرزا جعفر صدرالعلماء با جمعی کثیر از خانه خود به مدرسه حاجی ابوالحسن رفت طلاب نعش سید را برداشته پیراهن خون آلود او را سرچوب کرده قرآن بالای آن بستند چندین هزار نفر دنبال نعش اجتماع کرده گریه کنان و گاه بر سر ریزان در کوچه و بازار طهران گشتند دکانها بسته شدند نعش را بمسجد جامع بردند آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و دیگر آقایان همه در آنجا اجتماع کردند و بلوا بزرگ شد از شنیدن این خبر دانستم کار انابك اعظام گذشت و دیگر او را در صدارت نخواهم دید فوراً خود را بشهر رسانیده شاهد و شریک در قضایا می شوم و اما عملیات دواتیان در فرونشاندن آتش بلوا- انابك اعظام و رجال دولت که در نیاوران جمع شده بودند همه بشهر می آیند. محمد ولیخان نصرالسلطنه که در اینوقت سپه دار است مداخله تام در کارها دارد از طرف دولت مأمور میشود مردم را متفرق کند و بلوا را بخواباند آفریزکاری از دواتیان پیشرفت نمیکند دکانها بسته مردم دسته دسته بمسجد میروند علماء مردم را تهییج میکنند که دست از کارها کشیده حاضر شوند تا کاری از پیش برده تکلیف خود را با دولت معین نمایند.

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاولی بازهنگامه شورش گرم است نعش سید مقتول را در مسجد جامع امانت سپرده مردم خاصه زنهار که رقت قلب دارند و بعلاوه دستور هم بآنها داده میشود صدای خود را بگریه و زاری در اطراف نعش سید طوری بلند کرده اند که تمام مردم را متأثر میسازند شب جمعه باز اوضاع بهمین منوال است دولتیان چند فوج سوار و سرباز را که در خارج شهر ذخیره دارند وارد شهر نموده تمام معبرها را میگیرند و صبح جمعه بملاحظه اینکه اجتماع زیادتر نشود بر محاصره اطراف مسجد میافزایند سپهدار سربازها دستور میدهد اگر جماعت خواستند بطور اجماع از مسجد بیرون بروند شلیک نمایند دو ساعت از روز بر آمده مسجد جامع و بازارها و کوچه‌های اطراف آن بر است از جمعیت سرچهارسوق شهر که معروف است بچهارسوق بزرگ سرباز و مستحفظ زیاد ایستاده يك وقت دسته با جمعیت میخواهند از مسجد خارج شده برای تهییج خلق در خیابانها گردش نمایند سربازها با سرنیزه و چوب آنها را مانع میشوند ایندفعه جمعیت زیاد شده دوسه هزار نفر مهابی حرکت میشوند جمعی از سادات را طایفه دسته قرار داده هر يك را قرآنی بدست میدهند بخیال آنکه بسید قرآن بدست گرفته کسی شلیک نخواهد کرد از مسجد خارج میشوند نزدیک چهارسوق صدای صاحب منصب سربازان بلند میشود که نیاید میز نیم جماعت اعتنا نکرده روانه میشوند صاحب منصبان امر بشلیک میدهند سربازها تیرها را بطاق بازار میزنند ولی جمعیت اعتنا نکرده میخواهند بگذرند که رو بجمعیت شلیک میشود اول کسی که کشته میشود حاج سید ح-ین مجرب که پیر مرد فقیری است و خالی از هنگامه طلبی نمیباشد تیر بر گلویش رسیده از پا در میآید بلوائیان نعش او را بمسجد میبرند شصت نفر تقریباً از تماشاچی و بلوا طلب کشته و مجروح میگردند سربازها نعش کشتگانرا در سرداب محبس سرچهارسوق و مسجد خرابه‌ئی که نزدیک است میبرند که بدست بلوائیان نیفتد مردمیکه جنگ ندیده صدای توپ و تفنگ کمتر شنیده اند فرار مینمایند دولتیان محاصره مسجد را سخت میکنند هر کس بخواند بیرون برود میگذارند و هر کس بخواند وارد شود مانع میگردند.

فصل هفتم

بلواییان نعش حاج سید حسین را آورده پهلوی نعش سید مقتول اول میگذارند خون از اطرافش جاریست صدای ضجه وزاری زن و مرد بآسمان میرود .
در اینحال علماء باهم نشسته مشورت میکنند و بالاخره رأی آنها بر این قرار میگیرد که بالای منبر رفته مردم را امر کنند از مسجد يك يك خارج شده بر سر شغل و کار خود بروند و آنها خود در مسجد بمانند بهر طریق که میدانند با دولت جواب و سؤال نمایند .

آقاسید عبدالله و آقاسید محمد منبر میروند و بقرآن و بهر چه مقدس است مردم را سوگند میدهند که از مسجد بیرون بروند حاج شیخ فضل الله نوری را هم مردم رفته بمسجد آورده اند که اختلاف کلمه در میان روحانیون نباشد او هم در ظاهر با آقایان همراهی کرده و این چند روزه در مسجد جامع میماند ولی در باطن موافقتی با آنها ندارد شیخ نوری هم در این موقع منبر رفته حرف آقایان را تعقیب مینماید مردم متفرق میشوند .

روز شنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی بازارها باز میشود ولی علماء بزرگ مسجد جمع هستند و در این چند روزه معلوم نیست تا چه اندازه شرح وقایع بشاه عرض شده است .

دیوانیان تدبیری بنظرشان میرسد که دایره محاصره مسجد را تنگ نمایند که آمد و شد خاق بدانجا قطع گردد روز یکشنبه دایره محاصره را بقدری تنگ میکنند که نظامیان بدرهای مسجد و بامهای آنجا میرسند در این حال از طرف دولت پیغامهای تهدید آمیز به علماء داده میشود که برای اصلاح با دولت حاضر گردند و آنها نمیپذیرند بالاخره جواب میدهند اگر دولت خواهشهای ما را اجابت کند چه بهتر والا اذن بدهد ما همگی بعبات عالیات برویم جواب از طرف دولت میآورند که راه باز است کسی متعرض شما نخواهد بود .

روز دوشنبه بیست و سیم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) تمام آقایان باین بابویه که چند میل راه در جنوب طهرانست میروند که از آنجا بقم روانه گردند مگر شیخ فضل الله که بخانه خود رفته و یکصورتی با دولتها محفوظ

مقدمات. بلوا و عزل عین الدوله

میدارد و بعد از دوزخ روانه شده با آقایان ملحق میگردد.

علماء در این مقام بحضرت عبدالعظیم نمیروند برای اینکه تصور نشود میخواهند آنجا مانده اوضاع سابق را برپا کنند خلاصه آقایان یکروز در این بابویه مانده از آنجا بقم روانه میگردند دولتیان میخواهند نگذارند شیخ فضل الله با آنها ملحق شود او خود نمیپذیرد چونکه در نظر عوام برای او بدناما است.

بعد از مسافرت روحانیان از طهران عین الدوله و کارکنانش تصور میکنند کار اصلاح شد و راحت شدند همه از شهر بعمارت ییلاقی خود میروند و از رؤسای اصناف التزام میگیرند دکان خود را نبندند و خیالشان بکلی راحت میشود ولی مسلم است که این آسایش موقتی است و عنقریب صدا بلند خواهد شد.

چند کلامه از شرح حال خود بنویسم در این موقع برهن کار سخت شده زیرا که از یکطرف بملاحظه مدرسه ها نمیتوانم خود را یک جهت جزو مهاجرین قرار داده با دولتیان که مساعدتشان برای حفظ مدارس از مرض روحانی نمایان لازم است صریحاً مخالفت نمایم بهلاوه در حوزه آقایان هم اشخاصی هستند که با آنها دمخور نیستم و بودن در سلك صحبت آنها را خوش ندارم از طرف دیگر از روی آزادیخواهی نمیخواهم خود را دور بگیرم این است که برادرم حاج میرزا علی محمد را روانه قم مینمایم که بعلماء ملحق شود و خود در طهران توقف مینمایم بی آنکه ملاقاتی از انابك اعظم بنمایم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه شهر طهران آرام است و دکان باز روز پنجشنبه طرف عصر کم کم دکان بسته میشود.

شب جمعه چند نفر از کسبه و طلاب سفارتخانه انگلیس رفته متحصن میشوند. شنیده میشود که آقا سید عبدالله به بعضی از خواص خود دستور میداده است که بعد از رفتن ما بقم باید در سفارت انگلیس متحصن شد و بدیهی است که این دستور بی سابقه قراردادی با کسانی از رجال دولت که در خفا با او کار میکنند و بالاخره با کارکنان سفارت نبوده است تا عصر جمعه پانصد نفر تقریباً از طلاب و کسبه در سفارتخانه مزبور جمع شده بشکایت از تعدیات دولت آغاز سخن مینمایند.

فصل هفتم

اجزای سفارت هم خالی از انتظار ورود جمعیت نبوده اند و باین سبب حسن قبول از آنها ظاهر شده نیکو پذیرایی مینمایند خبر در شهر منتشر میشود که در سفارت انگلیس بروی واردین باز است از آنها پذیرایی میکنند و بآنها امنیت میدهند بدیهی است انتشار این خبر در میان مردمیکه مدتی است رنگ آسایش و امنیت را ندیده شبها خواب راحت ننموده اند چه اثر میبخشد خصوصاً که جمعی از آنها بیگناه کشته شده اند. محاکم شرعی که محل حاجت مردم است بواسطه مسافرت آقایان تعطیل شده تحریکات و تبلیغاتهم از چند راه میشود این است که مردم تحصن در سفارت را فرج بعد از شدت و از وظائف ایمانی دانسته صنف صنف و دسته دسته راه سفارت انگلیس را پیش گرفته باغ سفارت که یکی از باغهای بزرگ تهران است پر میشود از تجار و کسبه و طالب و غیره اداره مأكول و مشروب این جمعیت و هر قدر جمعیت که در این فضا بگنجد منظم است از طرف يك کمپانی مجهول اگر چه اشخاص مباشر معلومند و عمده آنها دو نفر تاجر درجه سیم هستند حاج محمد تقی و حاج محمد حسن معروف به بنکدار که در ایام توقف آقایان در حضرت عبدالعظیم بازمین دو نفر ناظر و وکیل خرج بوده طوری اداره را بزرگ گرفته بودند که اگر بیست هزار نفر هم آنجا جمع میشد میتوانند از عهده خرج آنها بر آیند بدیهی است این خرج گزاف محل معین و قابل لازم دارد عجب آنکه آن محل بنگارنده مجهول است بعد از این اگر معلوم شد خواهیم نوشت بعضی معتقدند که دست سیاست خارجی کمک ی مادی هم مینماید تا چه اندازه صحیح باشد. (۱)

بالجمله اجزای سفارت هر چه بتوانند از واردین دلربائی کرده نوح خواهی و رأفت خود را نسبت به مردم حالی مینمایند.

(۱) - تحقیقات بعد بنگارنده محقق داشت که هیچگونه کمک مادی از خارج نمیشده است و قسمت عمده این مخارج را رؤسا و تجار طرفداران و کارکنان امین السلطان میداده اند برای بر سر کار آوردن او و شاید از پول خود امین السلطان هم بوده است دیگران هم بمقتضای مختلف کومکهای مکرر داده اند.

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

گراندوف شارژدافر انگلیس که در این وقت بجای وزیر مختار است روز اول آمده خلق را مخاطب کرده میگوید :

تشکر میکنم از دولت متبوع خودم که در فاصله سه ماه راه خبر ورود شما را بسفارتخانه باتلگراف بلندن دادم بفاصله شش ساعت جواب گرفتم که کمال پذیرائی را از شما بنمایم .

بعد میگوید از مسجد جمعه تهران تارک همایونی سیصد قدم زیاده فاصله نیست مش روز خلق آنجا متحصن بودند و جوابی از دربار همایون نشنیدند .

خلاصه هر دسته از طلاب و کسبه وارد میشدند بکدستگاه چادر مخصوص از طرف سفارت برای آنها مریبا میشود و از آنها انواع پذیرائی بعمل میآید و چون چادر در سفارت یافت نمیشود هر دسته که میآیند چادری همراه خود میآورند و روی هر چادر نوشته میشود که متعلق بکدام صنف است تا روز شنبه هفتم شهر جمادی الاخر که عده متحصنین به بیست هزار نفر میرسد .

اگرچه کار گذاران سفارت آنقدر که ممکن است در انتظام داخل سفارت سعی میکنند ولی مردم هم گویا روح تازه در آنها حلول کرده مختصر کار بقاءده از ایشان سر نمیزند نماز جماعت میخوانند مجلس شوراتی که از هر صنف چند نفر در آن باشند تشکیل داده مقررات آن مجلس را همه اطاعت میکنند اینجا سه مطلب را باید دانست یکی آنکه متحصنین سفارت انگلیس بدولت چه میگویند و از او چه جواب میشوند دیگر آنکه دولت در رفع این غائله چه اقدام میکند سیم آنکه اشخاص آزادیخواه خارج از حوزه از این اجتماع چه استفاده مینمایند و عاقبت امر بکجا میانجامد .

این جماعت بعد از ورود بسفارت بتوسط شارژدافر سفارت گراندوف عرضحالی بدولت میدهند مشتمل بر سه مطلب :

یکی آنکه تمام کار زندگانی و دادرستی که داریم از روی شرع اسلام است و در نبودن علماء که زمام امور شرع بدست آنهاست امور زندگانی ما مختل است از

فصل هفتم

اینجهت تا علمای روحانی ما مراجعت نکنند بکار و شغلی دست نمی‌زنیم.
دوم آنکه مجلس عدالت که شاه در چند ماه پیش دستخط آن را بجا داده
چرا اجرا نشده است

سوم آنکه ما امنیت مالی و جانی نداریم و امنیت میخواهیم.
این عریضه بتوسط گراندوف بمشیرالدوله وزیر خارجه داده میشود و او میفرستد
نزد اتابك اعظم که اگر اذن میدهد عریضه را بحضور شاه بفرستد بدیهی است اتابك
دیگر اینجا نمیتواند رخصت دهد این است که اجازه میدهد و اطمینان دارد که جواب
عین مسوده‌ئی خواهد بود که بقلم او نوشته میشود بعد از دو روز جواب عریضه بدست
گراندوف میرسد بمضمون ذیل:

خطاب بمشیرالدوله که در جواب متحصنین بگوید:

ما علمای شمارا نگفته‌ایم بروند بلکه خودشان رفته‌اند و خواهند برگشت بملاوه
تمام علماء رفته‌اند و بقدریکه کارشریعیات شما مختل نماند در شهر هستند اما دستخط
عدالتخانه که اجرای آنرا خواسته‌اید آنهم نظامنامه اش نوشته شده است در صدد
تشکیل مجلس عدالت هستیم و اما امنیت که خواسته‌اید بحمدالله شهر طهران امن
است و ما هم که سرباز و مستحفظ در شهر گذارده بودیم برداشتیم که شما آسوده باشید.
این جوابها غیر از خندیدن متحصنین نفعی نمیکند و فرستادنش بسفارت جز اینکه
مزید هیجان شورشیان بشود فایده‌ئی نمیبخشند.

اما اقدامات آزادیخواهان - آزادیخواهان که حوزه های متعدد دارند بیشتر
افراد آنها بعنوان تماشاچی در جزو متحصنین سفارت دیده میشوند و مراقب هستند
که این دواى سعوى يعنى توسل به بيگانه بقدر حاجت استعمال شود دست آخر هم
کار خود را کرده نگذارند آنطور که انگلیسان میخواهند (از این التجای خلق بسفارتخانه
آنها استفاده کنند) کامیاب گردند.

و اما اقدامات دولت در رفع غائله از طرف دولت حاج میرزا حسنخان
محشم السلطنه رئیس وزارت خارجه بسفارتخانه میرود و دستخطی از شاه میبرد برای
مردم بخواند اما هیچکس حاضر نمیشود او را ملاقات کند فقط یکنفر میآید باو میگویی

مقدمات بلوا و هزل عین الدوله

ما شکایتهای خود را بتوسط شارژدافر گفته ایم جوابی دارید باو بگوئید او بما خواهد گفت محتشم السلطنه ما یوس مراجعت مینماید.

بعد از این جمعی از رؤسای تجار را که بسفارت نرفته اند و در امر بازار و داد و ستد مرجعیت دارند از قبیل حاج حسین آقا امین دار الضرب حاج محمد اسمعیل آقا تبریزی حاج محمد علی شالچی حاج عبدالرزاق اسکویی حاج محمد تقی شاهرودی حاج سید محمد صراف حاج آقا محمد معین التجار بوشهری آقا سید محمد باقر کاشانی بصاحبقرانیه احضار کرده آنها را بحضور شاه میبرند شاه اولاً خطاب عتاب آمیز میکند که این اراذل چرا حرکات وحشیانه میکنند این اشخاص ورشکسته بی سرو پا کیستند بسفارتخانه انگلیس رفته اند.

تجار همه ساکت میمانند مگر امین الضرب که میگوید ما هر چه داریم از دولت است جان و مال ما متعلق بیادشاه است.

بعد از این سخن شاه ملایمت کرده اظهار مرحمت بتجار مینماید و از آنها میخواهد بروند آن جمع را از سفارتخانه متفرق نمایند.

تجار هم بظاهر اظهار اطاعت میکنند و خارج میگردند.

اتابك اعظم تصور میکند کار گذشت این جمع میروند مردم را متفرق مینمایند مراجعت دادن علماء هم مال المصالحه خواهد شد خونهای بناحق ریخته شده از میان میروند مردم از گفتن حرف مشروع خود منصرف میشوند و باز ایشان اتابك اعظم خواهند بود.

خلاصه تجار از حضور شاه برگشته اتابك و مشیر الدوله را دیده دستورالعملهایی گرفته میآیند و میروند بسفارتخانه هر چه میخواهند رؤسای متحصنین را جمع کرده با آنها صحبتی ندارند نمیشود و آنها برای ملاقات حاجیها حاضر نمیگردند تجار هم که روحاً بامقاصد متحصنین موافقند و از روی مصلحت خود داخل آنها نشده اند بی آنکه کلمه ای با کسی صحبت داشته باشند برگشته یکسر میروند بمبارك آباد عمارت ییلاقی عین الدوله خبر شکست خود را باو میدهند و او پشیمانی افسرده خاطر میشود عین الدوله در این

فصل هفتم

مجلس بانجار صحبت بسیار مینماید و میگوید این مردم چه میخواهند و چه میگویند. تجار هم چون از سطوت او اندیشه دارند در جواب خود داری میکنند او جواب میخواهد حاج آقا محمد معین التجار بوشهری میگوید من از این جماعت نیستم و حرف را پوست کنده میزنم این جماعت که شما با آنها حرف میزنید جسمشان خدمت شما و روحشان نزد متحصنین است با آنها همخیال و هم رأی هستند مجلس میخواهند عین الدوله میگوید ما که قرار مجلس عدالت را دادیم حاج معین میگوید آنها مجلس مبعوثان ملی میخواهند از آن مجلسها که در تمام دنیا معمول است عین الدوله از شنیدن این سخن بسیار در هم شده سکوت مینماید و مجلس را خاتمه داده قرار صحبت را بمجلس دیگر میگذارد که چند نفر از میان همین جمع آمده با آنها صحبت بدارد تجار میروند و فردا صبح چند نفر که معین شده اند حاضر میشوند.

در این مجلس خصوصی عین الدوله بانجار اظهار همدردی و مجلس شورایی میخواست میبکشد دستخطی هم که از شاه برای نشان دادن بنجار و اغفال نمودن آنها گرفته است نشان میدهد مفادش قبول نمودن شاه است مجلس شورایی را. عین الدوله بنجار میگوید من از خدا میخواهم اینکار صورت بگیرد ولی از مآلها اندیشه دارم که مبادا خود را داخل کنند و چون بیشتر آنها اهل غرض و طمع هستند کار را خراب نمایند اینکار باید صورت بگیرد ولی بدست شما تجار نه بدست علمای روحانی.

تجار که این مطلب را میشنوند دستخط شاه را هم دیده اند فریب خورده یقین میکنند او در باطن با آنها همراه است و راه اصلاح کار این است که دست علماء کوتاه شود و بدست تجار مجلس شورایی تأسیس گردد و حاضر میشوند که خود بقم رفته علماء را برگردانند و متحصنین را اطمینان داده از سفارت بیرون بیاورند.

مقرر میشود که مشیرالدوله با جمعی از رؤسای تجار روانه قم شده علماء را برگردانند و بمشیرالدوله و کالت تام میدهند که از طرف دولت هرقراری که صلاح بداند با علماء بدهد و هرگونه اقدامی لازم باشد بنماید.

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

عین الدوله مخالفت باطنی مشیرالدوله را باخود و ربط باطنی او را با علماء و آزادیخواهان میداند در این انتخاب میخواهد او را دچار محذور شدید کند و بالاخره نزد شاه او را متهم سازد و تنها حریفی را که در مقابل خود میبیند از میان بردارد مشیرالدوله نیکو میداند علت انتخاب او برای این مسافرت چیست این است که دست بهم مالیده منتظر است کار عین الدوله ساخته شود و بآرزوی خود برسد.

مشیرالدوله باصرار

عین الدوله در ظاهر تدارك رفتنش را بقم میبیند و از شمیران بشهر آمده تجار هم در شرف حرکت هستند و از طرف دولت بقم و سایر ولایات تلگراف میشود که مشیرالدوله مأمور رفتن قم گشت برای مراجعت دادن علماء ولی دشمنان اتابك وقت را غنیمت دانسته نزد شاه سخت برای او کارشکنی میکنند مشیرالدوله هم



عین الدوله

البته برای خلاص شدن از محذور رفتن بقم هرچه از دستش برمیآید کوتاهی نمیکند و

فصل هفتم

بحسن اتفاق یا بحسن تدبیر کارکنان مخالف درات تلگراف مفصلی از تبریز از طرف ولیعهد بتوسط مشیرالدوله بشاه میشود حاصلش آنکه برای خاطر یکنفر نمیشود چشم از سلطنت پوشید در اینحال تیرهای هدف میخورد و شاه برای عزل اتابك حاضر میشود روز یکشنبه هفتم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) اتابك اعظم را وامیدارند از مقام صدارت استعفا نماید و بمشیرالدوله اطلاع میدهند از خیال رفتن قم منصرف گردد و رئیس الوزراء بوده باشد همانروز دستخط ریاست وزرائی او صادر و روز بعد صدر اعظم میگردد.

فصل هشتم

صدارت میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و مقدمات تأسیس مجلس

پس از شروع نگارش شرح عنوان این فصل چند کلمه از حال و کار خود بنویسم
در ایام اخیر صدارت عین الدوله غایت کار تاریخ بود ولی کم آشکار شد
که دیگر او نمیتواند بر این مسند باقی بماند.

نگارنده هم ملاحظاتی سابق را لازم ندانسته آمد و رفت خود را با مشیرالدوله
زیاد کرده یکی دو مجلس خط و خطاهای عین الدوله و کارکنانش را آشکارا بیان
میکنم مشیرالدوله هم برخلاف پیش مضایقه ندارد بگویند و بشنوند و از تمام وقایع
حادثه و سختگیریهایی که در این مدت بر مردم شده است اظهار بی اطلاعی مینماید در
صورتیکه ممکن نیست بیخبر بوده باشد مشیرالدوله در میان جمع از نگارنده میپرسد
این خلق از کدام راه سفارت انگلیس رفتند جواب میدهم پا گذاردند بنردبانهاییکه
شبها برای دستگیر نمودن اشخاص بیگناه بدیوار خانه‌های آنها گذارده شد و داخل
سفارت شدند مشیرالدوله خود را ناگزیر دید که تصدیق نماید.

بالجمله با آقایان بقم رفته بواسطه برادرم که آنجا است مربوط هستم هر چه
میتوانم با آنها کمک میکنم و برای تأسیس مجلس شورای ملی از هیچ اقدام
دریغ نمیدارم.

روز پنج شنبه چهارم جمادالاولی دوزخ بغزل عین الدوله مانده است در ضمن
صحبت با مشیرالدوله باو میگویم بزودی خدمت شما خواهد آمد میگوید کی جواب

فصل هشتم

میدهم صدارت میگوید صلاح من نیست جواب میدهم دو صورت دارد یک صورت آنکه بخواهید مانند گذشتگان صدارت نمایند البته نه صلاح شما است نه صلاح مملکت صورت دیگر آنکه بکنید آن کار را که صلاح امروز است یعنی تأسیس مجلس شورای ملی در این صورت از شما بهتر برای صدارت کسی نیست و صلاح شما و صلاح مملکت هر دو هست در این مجلس بامشیرالدوله رایگان صحبت میدارم و او را برای قبول صدارت



مشیرالدوله

واقداً اساسی باصلاح مملکت تشویق مینمایم در صورتیکه در قسمت اول محتاج به تشویق نبود و هم میرزا حسنخان مشیرالملک فرزند او را در این روز ملاقات کرده او را همفکر و همخیال خود دیده در موضوع اقدام فوری بتأسیس مجلس شورای ملی ترغیب مینمایم و باید دانست که صدارت مشیرالدوله در اینوقت بجهاتی برای پیشرفت مقاصد ملیون و جریان امور دولت و آرام نمودن افکاری که در هیجان است مفید میباشد اول آنکه مجبور است در موضوع تبدیل اساس دولت کوشش نماید و این آرزوی ملیون

و آزادبخواهان حقیقی است دوم آنکه شخص خوش فطرت و ملایم رفتار است کسی از او رنجشی ندارد سیم آنکه تا یکدرجه اظهار همدردی باعلماء و ملت داشته و آقاییان از او حرف شنوی دارند چهارم آنکه بواسطه دو پسر تحصیل کرده‌ای که دارد میرزا حسن خان مشیرالملک و میرزا حسینخان مؤتمن الملک خواص امیدواری دارند که بواسطه

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

علم و اطلاع آنها احوال ملت و اوضاع مملکت و بهبود بگذارو.

بهر حال عزل عین الدوله و نصب مشیر الدوله تا یک اندازه اشتعال نایره فتنه را آرام مینماید و علیرضاخان عضدالملک پیرمرد شصتساله رئیس سلسله قاجاریه و محترمترین رجال دولت که با علماء هم الفت و سنخیت دارد مأمور میشود بقم رفته علماء را بمرکز برگرداند و همان اختیارات که بمشیر الدوله داده بودند باو هم داده میشود چند نفر از رجال درجه دوم دولت هم همراه او روانه میشوند و این جمع با میرزا شفیع خان مستشارالملک گرکانی وزیر بیوتات دولتی که یکی از محترمین رجال دولت است و جندی پیش برای دلجوئی باطنی از آقایان بقم فرستاده شده همدست شده خدمت بازگشت دادن علماء را انجام میدهند و یکمده چهارصد نفری بتوقف خود در سفارت ادامه میدهند تا اطمینان از اجرا شدن دستخط همایون حاصل کرده بعد خارج گردند اینجا لازم است بیک مطلب مهم اشاره نمایم و آن نظریات سیاسی انگلیسان است در ایندرجه همراهی با متحصنین و دادن دستورهای خصوصی بآنها مخصوصاً در این موضوع که اختیارات شاه باید محدود گردد بلی انگلیسان باین نکته در این موقع کاملاً نظر دارند و آن بواسطه مایوسی آنها است از حیات مظفرالدینشاه و نگرانی مفرطی که از سیاست جانشین او دارند بواسطه ربط خصوصی او با روسها که در امور آسیای مرکزی و در کارهای ایران بملاحظه خلیج فارس و هندوستان با آنها رقابت دارند در این صورت میدانند اگر محمدعلیمیرزای ولیعهد با اختیارات غیر محدود بسلطنت برسد سیاست آنها در ایران ضعیف میگردد این است که از مختصر هیجان ملی ایران استفاده کرده بیاز گذاردن در سفارت بروی ملیون افکار ضعیف آنها را قوی ساخته باطناً همراهی میکنند پیش از آنکه شاه نفس آخرین را بکشد اختیارات سلطنت برای جانشین او محدود گشته باشد.

خلاصه مردم هفت شب تمام بازار و دکانین طهران را چراغان میکنند و در تمام شهرهای ایران بلکه در هر کجا شیعه و ایرانی وجود دارد عید گرفته میشود و قنبر لخانهای ایران در تمام دول عالم جشن میگیرند آقایانهم با نهایت احترام از قم حرکت کرده و بطهران میآیند بدیهی است جمعی از رجال دولت که با عین الدوله متحد بوده اند

فصل هشتم

از قبیل امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله و میرالدین و سپهبدان نصر المملطنه از این وقایع بینهایت افسرده خاطر هستند اما جرئت مخالفت کردن ندارند حاج شیخ فضل الله نوری با بعضی دیگر از علماء زودتر از دیگران از قم حرکت کرده می آیند در کهریزك سه فرسخی طهران توقف میکنند تا دیگران برصند نگارنده هم از طهران بنکهریزك رفته در آنجا بتقریبی با حاج شیخ فضل الله نوری که در مدعت اقامت طهران همه وقت با خانواده ما کنسورت داشته خصوصیت مینماید و کنسورت دیرینه برطرف میشود بعضی صلاح دیده اند که علماء در این سفر در صدد بعضی اسباب چینیها برای استقبال نمودن خلق نباشند و سرورده وارد شده که بکار تأسیس مجلس شورایملی پرداخته و بیفرضی خود را بخلق حالی نمایند ولی اگر بزرگترها هم فرضاً قبول کنند جوانها چگونه رضایت خواهند داد و کی میگذارند اینکار صلاح انجام یابد.

بالجمعه روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانیه هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) آقایان در کمال احترام وارد طهران میشوند و در حضرت عبدالعظیم مختصر خطابه می خوانند میشود حاصلش آنکه علما در ورود بطهران دیدوبافزید با کسی نخواهند کرد تا ترتیب مجلس داده شود و قرار میدهند بملاقات شاهم نروند تا کار مجلس مرتب گردد و این قراردادها باصرار آزادیخواهان و بواسطه ملاحظه ایست که آقایان از آنها دارند و گرنه اغلب رؤسای آنها از پیش آمدنها خوشدل نیستند و میدانند که این اوضاع بر نفع آنها تمام نمیشود زیرا که نه تنها وضع قوانین و تأسیس مجلس شورایملی اختیارات سلطنت و دولت را محدود میسازد بلکه بنفوذهای نامحدود ایشان که با قوت انتساب بشریعت بدست آورده اند پایان بخشیده روحانی حقیقی را از روحانی نمایی دنیا طلب جدا خواهد ساخت ولی عجله جز همراهی چاره ندارد.

دوروز بعد از ورود آقایان علماء بطهران در صورتیکه هنوز بقیه متحصنین در سفارت انگلیسی هستند از طرف آقایان و تجار بصدر اعظم تذکر داده میشود که با انجام مقدمات تأسیس مجلس اقدام نماید در روز بیست و ششم جمادی الثانی خطایی از طرف صدارت بمقتضی الدوله رئیس یوتان دولتی صادر میشود که عبارت وسط باخ بهارستان را که از

مقدمات بلوا و مرل حين الدوله

عمارات معروف تهران و بناشيده مرحوم ميرزا حسينخان مشيرالدوله سپهسالار است براي مجلس شوراي ملي ميآيد اين عمارت بعد از مرحوم سپهسالار در تصرف دولت آمده و مهمانخانه دولت است.

آقايا علماء اگرچه از اين خبر بظاهر مسرور ميشوند ولي بملاحظه اينكه عمارت بهارستان بي رضاي در نه سپهسالار بتصرف دولت در آمده ايراد ميكند كه چون مجلس بايد مطابق شرع اسلام دائر گردد از ور نه مالك بايد اجازه گرفت و چون بعضي از آنها در تهران نيستند لهذا موقتاً از بهارستان صرف نظر ميشود و مدرسه نظامي قديم را كه در ارك همايون واقعتاً براي اينكار معين مينمايند. روز شنبه يست و هفتم شهر جمادى الثانيه هزار و سيصد و بيست و چهار (۱۳۲۴) بر حسب دعوت نامه اي كه از طرف عضد الملك بجمعي كثير از رجال و علماء و اعيان و اشراف نوشته شده مجلس مفصلي در مدرسه نظامي منعقد ميگردد و چون مذاكره است كه عضد الملك رئيس مجلس خواهد بود و بر تق و وفق امور آقايا نخير آيا او بوده است دعوت از جانب او ميشود در صورتيكه مسلم است عضد الملك گرچه شخص محترم خير خواهي است ولي كار رياست مجلس شوراي ملي از او ساخته نيست و رئيس مجلس را خود مجلس بايد معين نمايد.

بالجمله در اين مجلس لوازم پذيرائي از هر حيث مهيأ است و تقريباً هزار نفر از علماء و رجال و اعيان طهران حاضرند صدر اعظم و نايب السلطنه هم حاضر ميگردند و از آنجا كه علماء اصرار دارند اينكار باسم آنها تمام شود لذا خطاب به مي كه بمشروعت دولت و انتخاب و كلاي ملت تصريح دارد نوشته اند و آقاسيد عبدالله مصمم است از طرف آقايا خطاب را در مجلس بخواند ولي صدر اعظم پيشدستي كرده اظهار ميكند خطاب به مي دارم بايد بخوانم و بر ميخيزد شروع بخواندن مينمايد آقايا از پيشدستي صدر اعظم باطناً ملول ميشوند ولي جز مسكوت چاره ندارند صدر اعظم خطاب خود را بنام خدا و پيغمبر و امام زمان شروع كرده و از شاه تمجيد زياد نموده از موفقيت خودش بآنجام خدمات ملي خدا را شكر مينمايد در اين حال حاضرين هم ايستاده اند و صحن مدرسه نظامي پر است از تبار و كسبه و مردم تماشاگر در اين مجلس شفهي در مردم ديده ميشود كه هرگز ديده نشده

فصل هشتم

و هیچکس باور نکرده در مملکت ایران باین زودی بشود اینگونه اقدامات را نمود اما بغیر از معدودی که میدانند چه میکنند و مقصود چیست دیگران نمیدانند چه خبر است اسم مجلسی میشوند حرف مشروطه و قانون اساسی بگوششان میخورد اما قانون یعنی چه مجلس کدام است مشروطه چیست نمیدانند کسبه تصور میکنند مجلسی برای نرخ ارزاق تشکیل میشود در باریان جاهل تصور میکنند مجلس شورای در باریست روحانیان تصور مینمایند مجلسی است برای رسیدگی بمحاکمات و اجرای احکام شرعیه و هیچکدام از آنها که نمیدانند هم حاضر نیستند از اهلش پیرسند این مهمان تازه وارد شده خصوصیات احوالش چیست چه کاری از او ساخته است چگونه باید او را پرورش داد و چگونه باید او را نگاهداری نمود که ضایع و باطل نگردد روحانیان مشروطه را از روی چند آیه از قرآن میشناسند که در آنها امر بمشورت در امور شده است عوام هم که نظرشان بر ژسای روحانی است و چنانکه در مسائل شرعیه فرعیه از آنها تقلید میکنند در مسائل سیاسی هم تصور میکنند هر طور آنها گفتند همان صحیح است. خلاصه بعد از تمام شدن خطابه صدر اعظم چون تمام مردم خطابه را نشنیده بودند حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین که از وعاظ معروفست برخاسته خواندن خطابه را تجدید مینماید و میخواند بعد از آن خطابه علماء را بخواند صدر اعظم در اجازه دادن خود داری میکند و باصرار آقایان ناچار میشود قلم بدست گرفته چند کلمه را که بصورت رجز خوانی است و بمحدود ساختن اختیارات دولت تصریح دارد قلم گرفته باقی را اجازه میدهند بخوانند تا اینوقت در ایران کف زدن در بین و یا در پایان خطابه ها رسم نبوده است جمعی از تجار اروپا دیده و بعضی از آزادیخواهان در گوشه می نشسته اند بمحض پایان یافتن خطابه کف میزنند و باقی مردم از آنها تقلید مینمایند و کف زدن در مجالس خطابه معمول میشود روحانیان خشک و مقدسین دنیا ندیده این عمل را لفو و لهو دانسته در پیش خود اظهار تنفر مینمایند.

بالجمله صدای کف زدنهای متوالی و فریاد زنده باد شاهنشاه ایران زنده باد ملت ایران در عمارت ساهانتی که به جل انعام این مجلس نزدیک است پیچیده شاه ناخوش

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

احوال را خشنود و ولیعهد جوان بیعقیده باین اوضاع را بادر باریان مستبدشکسته خاطر میسازد و مجلس نزدیک غروب آفتاب ختم میشود.

فردای آنروز آقایان علماء حضور شاه میروند و بقیه متحصنین سفارت انگلیس هم از تحصن بیرون میآیند باین ترتیب که آقا سید عبداللہ بهبهانی و بعضی دیگر از آقایان میروند در ب سفارتخانه می نشینند تا مردم همه بیرون میروند بعد از آن آقایان علماء بحضور شاه رفته خوشحال مراجعت نموده مشغول دید و بازدید و در مقام رونق دادن بازار ریاست خود بر میآیند و اجزای آنها وقایع حادثه را برای جلب منفعت وسیله دانسته بانجام خیالات خود میپردازند و مجلس خواهی را عنوان هر کار قرار داده عوام هم امیدوارند بدست ایشان قانون عدل و داد نوشته و اجرا گردد.

چون طمعکاران و ریاست طلبان با عقاید آزادیخواهان در باطن مخالفت دارند و نگارنده را هم یکی از آنها میدانند پس از حصول موفقیت ظاهری در صدد آزار من برآمده اشخاص پست را بهتاک می نمودن از من واداشته اعلانها نوشته بدرو دیوار میچسبانند و جز اطفای نابره حسادت خود نتیجه نمیگیرند.

فصل نهم

مقدمات مجلس شورایی و مرگ شاه

آزادیخواهان در مرحله دوم تأسیس حکومت ملی باز مورد حمله میشوند چه مستبدین میخواهند در این مرحله هم مبارزه نموده نگذارند نظامنامه انتخابات بصورتی نوشته شود که اساس دولت تغییر نماید بلکه مجلس شورای دولتی تأسیس گردد و در اینکار بعضی از روحانیان بظاهر طرفدار مشروطه را با خود همراه مینمایند آزادیخواهان بعضی گرفتن دستخط مشروطیت جمعی از اشخاص مطلع میاند صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مشیر الملک و محتشم السلطنه را و داشته بعضی از نظامنامه‌های انتخابات ملل دیگر را ترجمه و جرح و تعدیل کرده نظامنامه انتخاباتی ترتیب میدهند و بیفاصله جمعی از رجال دولت و ملت را دعوت کرده آن نظامنامه را میخوانند ولی اینکار بدو اشکال بر میخورد یکی از طرف رؤسای روحانی و دیگر از جانب رجال مستبد درباری که ولیمهد باطناً در رأس آنها واقع است و نمیخواهد بگذارد سلطنتی را که برای در آغوش گرفتنش روز بلکه ساعت شماری میکند محدود بگردد این هر دو دسته بنظامنامه‌ای که از طرف آزادیخواهان بدست رجال مطلع نوشته شده اعتراض دارند و نقطه نظر هر يك از آنها چیز دیگر است نقطه نظر روحانیان این است که از بایبهای ناصرالدینشاهی یعنی منور الافکاران ملت یعنی تجددخواهان و بی اعتقادان بروحانی نمایان و بخرافات گرچه مسلمان حقیقی بوده باشند کسی داخل مجلس نشود زیرا دخول آنها را در مجلس برای ریاست خود مضر میدانند و از شرائطی که برای منتخب و منتخب نموده اند و بالاخره هم جزو نظامنامه میشود و هم از مسئله طراز اول که در جای خود خواهید خواند نکته‌ای را که ذکر شد تصدیق خواهید کرد و اما نقطه نظر رجال مستبد در مخالفت با نظامنامه حاضر شده دو چیز است یکی آنکه قوای مملکت فقط در تحت اراده پادشاه

مقدمهات مجلس شورایی و مرگ شاه

بوده باشد و تجزیه نکرد دیگر آنکه روحانیون نفوذی در مجلس حاصل نمایند یا کمتر حاصل کنند و در این قسمت توافق نظر مابین آنها و آزادی خواهان حاصل است.

بالجمعه نظامنامه در مجلس مرکب از رجال و روحانیان و تجار خوانده میشود و روحانیان به بعضی از مطالب آن اعتراض مینمایند و میخواهند نظامنامه را برده در آن نظر و تأمل نموده اصلاحات بنمایند کسانی که ملتفت مطلب هستند راضی نشده نمیکذارند نظامنامه نزد آقایان بماند آقایان هم بخیال میافتند بدستکاری بعضی از فرنگی مآبان نظامنامه انتخابی ترتیب بدهند قسمتهایی را که باید از نظامنامه‌های خارج بگیرند گرفته قسمتهای دینی و وطنی آنرا هم بطوریکه با مقاصد آنها وفق بدهند تنظیم نموده امضای آنرا بدولت تحمیل نمایند از یکطرف درباریان مخالف از قیل شعاع السلطنه پسر شاه و امیر بهادر جنگ و غیره نظامنامه آزادیخواهان را خوانده پسر مشیرالملک اعتراض میکنند که چرا نظامنامه را بآنها نشان نداده در مجلس علماء و تجار و غیره قرائت نموده است زیرا که آنها در نظر دارند نظامنامه بصورتی نوشته شود که عنوان سلطنت را تغییر ندهد و بالاخره آنها نیز در نظامنامه مزبور تصرفاتی کرده بمیل خود چیزی مرتب میسازند و برای اسکت مردم و قبولانیدن نظامنامه خود آقا سید عبدالله را نزد شاه دعوت کرده او را راضی میکنند و خوشنود بر میگردانند نظامنامه تصرف شده را هم باو میدهند که به مردم ارائه داده همه بقبولانند.

از اینطرف ملیون و آزادیخواهان مخصوصاً آقا سید محمد طباطبائی از تنها رهبران آقا سید عبدالله بحضور شاه ظنین شده از او دلنگ میگردند خاصه که نظامنامه تصرف شده را هم همراه خود آورده است و به مردم ارائه میدهد یکی دو روز مردم از آقایی بهبهانی بینهایت بدگویی کرده در خانه او اجتناع مینمایند و او را مجبور میسازند از راه ناصوابی که میروود باز گشته با درباریان موافقت نمایند و واصی دارند شرحی بصدر اعظم بنویسد که ملت این نظامنامه را قبول نمیکند یعنی درباریان مخالف بدانند تنها راضی شدن من کافی نیست و از این اقدام که نموده اند

فصل نهم

نتیجه گرفته نشده است صدر اعظم جواب میدهد حالا که مردم قبول نمیکند هر طور خودشان میخواهند نوشته بفرستند تا امضاء شود اینجا باز تجار بمیان افتاده همان نظامنامه را که آزادیخواهان نوشته اند با اندکی تغییر حاضر کرده روز جلسه عمومی خوانده میشود و این روز دهم ماه رجب ۱۳۲۴ است و هم جلسه عمومی در هفته دوروز در مدرسه نظام تشکیل میشود روحانیان موافق و رجال واعیان و تجار و کسبه جمع میشوند و خلاصه مذاکرات که شده در ملاء عام گفته میشود همه گوش میدهند و کسی هم نخواهد صحبتی بدارد مانع نمیشوند و در واقع يك مجلس آزاد ملی است و هم در این جلسه نظامنامه‌ای که جمعی از فرنگی‌مآبان باتفاق اولاد طباطبائی نوشته‌اند خوانده میشود و محل اعتنا واقع میگردد و هم در این جلسه در باب ارزان شدن قیمت نان و گوشت آقایان مخصوصاً آقا سید عبداللہ نطق مفصلی کرده ضمناً خود را تبرئه مینمایند که بارجال استبداد موافقتی نداشته است قدری مردم را زام میکند و مجلس ختم میشود.

روز دوشنبه سیزدهم رجب باز مجلس منعقد میشود و نظامنامه‌ای که در مجالس خصوصی نوشته شده خوانده میشود و همه قبول میکنند و میرزا شفیع خان مستشار الملک گرگانی که نماینده دولت است در این جلسات نظامنامه را میبرد بصرح شاه برساند و برای روز پنجشنبه شانزدهم رجب حاضر نماید روز پنجشنبه شانزدهم مردم جمع میشوند و با انتظار رسیدن نظامنامه مینشینند نزدیک غروب آفتاب مستشار الملک آمده خبر می‌آورد که نظامنامه صبح نشد از پیش هم خبر رسیده بود که درباریان شاه را مانع شدند که نظامنامه را امضاء نمایند بمحض رسیدن این خبر مردم بهیجان آمده نسبت بمخالفین سخت بدگویی مینمایند و جمعی از همالجا مجدداً سفارت انگلیس رفته تحصن میجویند و تصمیم گرفته میشود روز شنبه بازار را باز نکنند تا وقتی که بمقصد خود برسند مخالفین از این هیاهو ترسناک شده نظامنامه را بصرح شاه میرسانند و روز دو شنبه هیجدهم رجب ۱۳۲۴ باز مجلس منعقد شده صدر اعظم و نایب السلطنه و جمعی از رجال دولت در مجلس حاضر میشوند و از طرف دولت نظامنامه موشح بدستخط همایون

مقدمت مجلس شورای ملی و مرگ شاه

خوانده میشود روز یکشنبه بازارها باز شده نظامنامه انتخابات چاپ گشته بدست مردم داده میشود و از طرف دولت مهدیقلیخان مخبر السلطنه به نظارت انتخابات طهران معین میگردد و از هر طبقه از طبقات خلق چند نفر معرف تعیین گشته در مجلس انتخابات حاضر میشوند و همه روز در مدرسه نظام مجلس انتخابات منعقد است جمعی با انتخاب صنفی از روی صحت و بعضی با سبایچینی و تقلب منتخب میگرددند و اکثریت با کسانی است که بصحت انتخاب شده اند.

نگارنده غالباً پهلوی دست مخبر السلطنه نشسته ام میبینم در قبول تعرفه ها چندان دقت نمینماید بر او اعتراض میکنم آهسته میگوید بهتر این است پیش از آنکه شاه آخر نفس را بکشد این توب صدای نماید چونکه ساعت بساعت حال مزاحی شاه بدتر میشود و امیدی بطول حیات او نیست خلاصه تا روز چهاردهم شعبان پنجاه و چند نفر در طهران انتخاب میشوند و قرار است روز پانزدهم شعبان که عید هواد صاحب الزمان است روز افتتاح رسمی مجلس شورا باشد ولی بدو ملاحظه تأخیر میشود یکی بملاحظه تمام نشدن انتخابات و دیگر آنکه روز افتتاح مجلس عید مخصوص باشد و با عید مذهبی تداخل نشود از این جهت افتتاح رسمی مجلس روز یکشنبه هیجدهم شهر شعبان هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) مقرر میگردد که در آن روز بر حسب دعوت رسمی که از طرف مشیرالدوله صدر اعظم شده مجلسی در عمارت سلطنتی در اطاق برلیان باغ گلستان منعقد و سلام عام بر رسم اعیاد بزرگ برپا میشود تمام دوائر دولتی و سفرای خارج بالباس رسمی حاضر میشوند جمعی از علماء و تجار و اعیان حضور بهم میرسانند صندلی شاه را در وسط اطاق روبروی باغ گلستان گذارده اند علماء یکطرف مینشینند سفرای طرف دیگر میایستند و شاهزادگان و وزراء طرف دیگر.

شاه ورود میکند مانند مرده متحرک او را بزحمت میآورند روی صندلی سلام مینشانند و این آخر کرسی نشینی او است بعد از بجا آوردن مراسم و هوزیک سلام که با حضور علمای درده میشود و خطبه و غیره شاه با صدای بسیار ضعیف که نگارنده و بعضی که نزدیک نشسته اند میشنویم میگوید ده سال است آرزوی این روز را داشتم الحمد لله که بمقصد خود

فصل نهم

رسیدم علماء دعای میکنند شاه پاکتی را که بدست صدر اعظم است بار عشه شدید بدست گرفته بدست نظام الملك که مخاطب - لام است و پیش رو ایستاده میدهد و میگوید این نطق ما است بخوان نظام الملك ورقه را از پاکت در آورده صورت نطق شاه را میخواند نطق شاه که خوانده شد مجلس پایان مییابد شاه را میرند سفراء روانه میشوند علماء میروند در یکی از عمارت های دربار مینشینند نائب السلطنه و صدر اعظم و وزیر دربار و جمعی از رجال دولت موافق و مخالف آنجا جمع میشوند خطابه های تبریک آمیز خوانده میشود و مجلس منقضی گشته از همان ساعت و کلاء میروند بمدرسه نظام در اطاق موقتی مجلس - نشسته بانتخاب رئیس و مذاکرات لازم میپردازند و بموجب نظامنامه در دفعه اول اکثریت وکلای طهران برای مذاکره کافی است و رسمیت دارد در شب همان روز نگارنده لوحه های با خط نستعلیق جلی نوشته شده حاضر کرده خود بمدرسه نظام برده پولی بقر اوها داده در را میکشایند و همراهی میکنند لوحه ها در سر اطاقها نصب میشود اطاق مجلس اطاق دفتر - اطاق پذیرائی و غیره صبح که مردم می آیند خوشحال میشوند بی آنکه بدانند کار کیست و هنوز آن لوحه ها در انبار مجلس باقی مانده است.

خلاصه از آنروز ببعد بیشتر ایام مجلس منعقد است نظامنامه اساسی مجلس را مینویسند مذاکرات لازم را میکنند و انتظار ورود وکلای ولایات و سعدالدوله را دارند (سعدالدوله میرزا جوادخان پیر مرد شصت ساله از دانشمندان عصر است سالها در سلك مأمورین وزارت خارجه خدمت نموده و مدت ها بسمت وزیر مختاری در ممالك خارجه بوده مدتی وزارت تجارت را داشته و تأسیسات خوب در آن وزارتخانه نموده مدتی است که بواسطه ضدیت عین الدوله با او بوضع ناشایست از طهران بیزد تبعید شده و بالاخره در بزد قصد کشتن او را داشته اند او ناچار شده بتلگرافخانه انگلیس پناه برده تا موقع عزل عین الدوله در آن تلگرافخانه متحصن بوده است اینک از طرف ملت بوکالت مجلس انتخاب شده و انتظار ورودش را دارند) و هم در این مقام از روزنامه مجلس و بی اعتدالی که در اینکار بر من میشود چیزی بنویسم تا خوانندگان از اخلاق مردم زمان ما بیشتر آگاه شوند .

مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

مدتی است نگارنده و جمعی از معارفخواهان در سدد هستیم روزنامه مفیدی دایر نموده از اینراه هم خدمتی بوطن نموده باشیم در ماه رجب هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) خیال من در این باب قوت گرفته بامشیرالملک صحبت میدارم او هم همراهی میکند و چون اجازه تأسیس روزنامه را شخص شاه باید بدهد قرار میشود شماره اول آنرا نوشته بفرستم بنظرشاه برسانند و اجازه بگیرند بنظر آوردم که اسمش را مجلس بگذارم باین مناسبت که چون مجلس ملی دایر میشود این روزنامه هم بنمایندگان بسی اطلاع ملت دستور بدهد و هم اخبار مجلس را منتشر سازد شماره اول را نوشته میروم منزل مخبر السلطنه تا در خصوص روزنامه با او صحبت بدارم میگوید خوب است اسمش را المجلس بگذاریم روزنامه را در آورده نشان میدهم از توافق نظری که حاصل شده حیرت میکند و وعده میدهد در این روزنامه شرکت نماید و هم بعضی از رجال تجدد خواه وعده میدهند هر يك يك هزار تومان برای شرکت نمودن در این روزنامه بدهند بهر صورت روزنامه را میدهم بمشیرالملک حضورشاه میفرستد و اجازه میخواهد چند روزی میگذرد روزی بنگارنده مینویسد مدیرمسئول روزنامه را معین نمائید تا اجازه نامه صادر شود چون بملاحظات نمیخواهم بنام خودم باشد و بهمین ملاحظات چندین سال است گرفتار زحمات فوق العاده هستم دلم میخواهد از همر راه بملت خود خدمت کرده باشم و ملاحظات می دارم که نمیتوانم هر کار را که شروع میکنم ظاهراً باسم خودم باشد در این مقام هم بادوستان مشورت نموده میگویند چون هنوز برای افراد ملت آزادی نیست و منحصر است آزادی بوکلای مجلس بهتر این است روزنامه در تحت نظر هیئتی از وکلای مجلس باشد که هر چه میخواهند بنویسند برادر میگوید بهتر آنست مجلسی تشکیل بدهیم از ده نفر چند نفر آقایان مؤسسين روزنامه باشند و چند نفر از آقازادگان میگویم آقازادگان هواهای دیگر بر سر دارند و دخیل شدن آنها در اینکار رشته کار را از دست ما میگیرد جواب میدهد هرگز این تصور را ننمائید در آخر این مذاکره ملک المتکلمین وارد شده داخل صحبت میگردد و درخواست مینماید او را هم شرکتی در روزنامه مجلس بدهم سکوت میکنم چونکه باید در قبول خواهش او رضای دیگران را که دخالت

فصل نهم

دارند جلب نمایم و بعد جواب بدهم ملك المتكلمين تصور میکند نمیخواستم او را شرکت بدهم از این جهت دلتنگ میگردد از طرف دیگر برادر میرود با آقا سید عبدالله در باب روزنامه حرف میزنند و خبر میآورد که از طرف آقا سید عبدالله آقا میرزا محسن دخیل باشد و اگر بخواهیم مدیر مسئول هم بدولت معرفی نماییم هم او باشد که با خانواده مسابقه مودت دارد نگارنده بشیر الملك مینویسم که این روزنامه در تحت نظارت هیئت خواهد بود ولی اگر لازم است نام مدیر مسئول را در اجازه نامه بنویسند. آقا میرزا محسن خواهد بود بعد از چند روز بشیر الملك دستخط شاه را بمن میدهد «باین مضمون جناب اشرف صدراعظم چون پیشرفت امور دولتی و مملکتی پیوسته منظور نظر معذات اثر ما است و طبع جراید صحیحه یکی از وسایل ترقی دولت و ملت است لهذا مقرر میفرمایم که از این تاریخ روزنامه موسوم بمجلس طبع و نشر و مقالاتیکه مفید بحال دولت و ملت است در آن مندرج گردد» این اجازه با رعایت دو شرط که لازم و ملزوم صحت هر جریده است مرحمت میشود اولاً باید مدیران روزنامه باسم و رسم معین باشد و ثانیاً مدیر مذکور ملتزم شود فصولی که برخلاف مصالح عامه و مضربحال دولت و ملت است طبع و نشر ننماید و مرتکب تهمت و افترا و غیره که موافق قوانین شرع انور مستلزم مجازات است نشود والا بمنحکمه عدلیه جلب و مورد مؤاخذه خواهد بود و بعد از رسیدگی در صورت لزوم روزنامه هم توقیف خواهد شد ششم شهر شعبان یونتایل هزار و سیصد و بیست و چهار بعد شرحی از طرف صدراعظم بوزیر مطبوعات نوشته شده که اجازه طبع روزنامه با آقا میرزا محسن مرحمت فرمودند شما هم تصویب کنید که جاری گردد مسرور میشوم و میگویم ترتیب دائر کردن روز نامه را بدهم و آقا میرزا محسن هم اگر چه دخالت در کار نخواهد داشت ولی بهینکه من اسم او را دادم نوشتند مسرور خواهد بود در آخر مجلس بشیر الملك میپرسد شما بغیر از من با دیگری هم صحبت اینکار را داشته اید میگویم خیر نسخه روزنامه نزد شما بوده است میگوید چیزی شنیده ام ولی عجلتاً محرمانه باشد میپرسد چیست میگوید دبیر حضور در صدد بوده است غیر از این دستخط و دستخط مخصوصی هم از شاه باسم آقا میرزا محسن بگیرد که روزنامه

مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

اساساً راجع باو است میگویم باور نمیکنم زیرا که آقا میرزا محسن شاید خودش هم خبر ندارد که من اسم او را نوشته‌ام چگونه در این صدد بر میآید فقط دو روز پیش در خانه ما این مذاکره شد و او هم حاضر نبود گفت پس بدانید اینکار شده است و دستخط دیگر را هم صادر کرده‌اند شاه هم تصور کرده این تأکید همان دستخط اول است که بتوسط من صادر شده و من خبردار شدم چون از اصل قضیه آگاه بودم و میدانستم ترتیب از چه قرار است کار راجع بشما است و اسم آقا میرزا محسن محسن مصلحت برده شده آنهم نزد صدراعظم نه نزد شاه گفتم عجبالتأ آن دستخط توقیف باشد تا من شما را ملاقات کنم و تعجب کردم که اگر لازم بود دستخطی هم از شاه باسم آقا میرزا محسن باشد خود شما بمن اطلاع میدادید آنطور دستخط صادر میکردم حالا این ترتیب که بی خبر من آن اقدام شده جای تعجب است بدیهی است مشیرالملک حق دارد دلتنگ شود که منشی حضور شاه بی اطلاع صدراعظم و مشیرالملک در کاری که مستقیماً آنها دخالت داشته‌اند دخالت کند و دستخط صادر نماید میگویم من اطلاع ندارم البته غرضی داخل اینکار شده است باید فهمید چیست دنبال میکنم و خبر میدهم که این طراری را می کرده است از آنجا بیرون آمده بملك المتکلمین و برادرم بشارت صدر در دستخط شاه را میدهم اظهار مسرت میکنند من محرمانه با آنها مذاکره میکنم که طراری رفته است دبیر حضور را دیده بی اطلاع مشیرالملک دستخطی از شاه باسم آقا میرزا محسن صادر کرده است هرچه فکر میکنم کار کیست نمیدانم ملك میگوید غریب است و اظهار مسرت مینماید میپرسد حالا آن دستخط چه شده میگویم سپردیم توقیف باشد بمحض شنیدن این حرف در فکر فرو میرود بطوریکه معلوم میشود کار خودش بوده است میگویم مولانا مبادا کار شما باشد زیرا در مجلس مذاکره بریر روز غیر از برادرم و شما کسی نبود میسند نمیتواند انکار کند و اگر امشب هم انکار کند فردا معلوم خواهد شد میگوید بلی من کردم میپرسم برای چه جواب میدهد آنروز خواستم شریک شوم مرا شرکت ندادید منم رفتم این ترتیب را کردم تا خدمتی بآقا میرزا محسن شده باشد و او مرا شریک کند میگویم روزنامه مال من است بردن نام دیگری بنا بر مصلحتی بوده است که میان ما مقرر شده دستخط آنرا که من صادر کرده‌ام شماره اولش

فصل نهم

را من نوشته‌ام و حالا باید من خود تأسیس شرکت نمایم اینکار که شما کرده‌اید مخالف شرع و عرف و انصاف بوده امت ملک می‌رود من شرح واقعه را بمشیرالملک مینویسم و همانشب هم بیرادر می‌گویم دیدی بمحض اینکه اسم آنها را آوردم چنین تقلب ظاهری با ما نمودند اظهار خجلت نموده می‌گوید گمان می‌کنم آقا میرزا محسن خود بیخبر باشد و اینکار را ملک المتکلمین بی اطلاع او نموده باشد می‌گویم باور ندارم هر چه شده است با اطلاع همه آنها بوده است که چون دیده اند اینکار را من می‌کنم و آنها باید تبعیت داشته باشند این تدبیر را نموده اند که خود را اصالت داده و دست ما را کوتاه نمایند و افسوس می‌خورم که اینکار مهم هم خراب شد فردای آنروز آقا میرزا محسن می‌آید و می‌گوید ملک بی اطلاع من اینکار را کرده است امام‌علوم است که دروغ می‌گوید صحبت زیاد میشود و اظهار میکند که روزنامه مال شماست من حقی ندارم آن دستخط را که آوردند میدهم بشما می‌گویم پایه اینکار از محور خود خارج شد و رفقای شما تصور کردند يك فايده مالی در اینکار هست خواستند که فايده اینکار را هم مثل باقی کارها بخود اختصاص بدهند خلاصه هر چه اصرار می‌کنند که من شريك باشم و کمکهای قلمی بآنها بدهم چون میدانم فايده ندارد قبول نمی‌کنم آنها هم تعرض مرا مفتنم شمرده می‌روند دستخط دوم را گرفته روزنامه مهملی دایر می‌کنند رفقای منم که قرار بود شريك اینکار باشند و خرج روزنامه را بدهند و مساعدت قلمی هم نمایند منصرف میشوند آقا زادگان چندی با هم کار می‌کنند و بعد از آنکه در شماره اول روزنامه اسم آقا میرزا محسن نوشته شد و شهوت تمام گشت قراردادی بامیرزا محمد صادق طباطبائی داده مدیری روزنامه را باو واگذار می‌کنند و روزنامه مضاف بمجلس بصورتیکه اسباب انزجار خاطر آزادیخواهان است تأسیس میشود در صورتیکه من می‌خواستم بدستاری جمعی از دانشمندان که مخبر السلطنه و مشیرالملک هم جزو آنها هستند روزنامه موصوف بمجلس دائر کنم و مجلس را از روی آنروزنامه تصحیح نمایم خلاصه نگارنده دستخط شاه را ضبط کرده و خلطه و آمیزش خود را با آن جمع بعد از این واقعه قطع نموده آنها را بخیال خود می‌گذارم بعد معلوم میشود این اقدام آقا زادگان

فصل نهم

را من نوشته‌ام و حالا باید من خود تأسیس شرکت نمایم اینکار که شما کرده‌اید مخالف شرع و عرف و انصاف بوده امت ملک می‌رود من شرح واقعه را بمشیرالملک مینویسم و همانشب هم بیرادر می‌گویم دیدی بمحض اینکه اسم آنها را آوردم چنین تقلب ظاهری با ما نمودند اظهار خجلت نموده می‌گوید گمان می‌کنم آقا میرزا محسن خود بیخبر باشد و اینکار را ملک المتکلمین بی اطلاع او نموده باشد می‌گویم باور ندارم هرچه شده است با اطلاع همه آنها بوده است که چون دیده اند اینکار را من می‌کنم و آنها باید تبعیت داشته باشند این تدبیر را نموده اند که خود را اصالت داده و دست ما را کوتاه نمایند و افسوس می‌خورم که اینکار مهم هم خراب شد فردای آنروز آقا میرزا محسن می‌آید و می‌گوید ملک بی اطلاع من اینکار را کرده است امام‌علوم است که دروغ می‌گوید صحبت زیاد میشود و اظهار میکند که روزنامه مال شماست من حقی ندارم آن دستخط را که آوردند میدهم بشما می‌گویم پایه اینکار از محور خود خارج شد و رفقای شما تصور کردند يك فايده مالی در اینکار هست خواستند که فايده اینکار را هم مثل باقی کارها بخود اختصاص بدهند خلاصه هرچه اصرار می‌کنند که من شريك باشم و کم‌کهای قلمی بآنها بدهم چون میدانم فايده ندارد قبول نمی‌کنم آنها هم تعرض مرا مفتنم شمرده می‌روند دستخط دوم را گرفته روزنامه مصلی دایر می‌کنند رفقای منم که قرار بود شريك اینکار باشند و خرج روزنامه را بدهند و مساعدت قلمی هم نمایند منصرف میشوند آقا زادگان چندی با هم کار می‌کنند و بعد از آنکه در شماره اول روزنامه اسم آقا میرزا محسن نوشته شد و شهوت تمام گشت قراردادی بامیرزا محمد صادق طباطبائی داده مدیری روزنامه را باو واگذار می‌کنند و روزنامه مضاف بمجلس بصورتیکه اسباب انزجار خاطر آزادیخواهان است تأسیس میشود در صورتیکه من می‌خواستم بدستاری جمعی از دانشمندان که مخبر السلطنه و مشیرالملک هم جزو آنها هستند روزنامه موصوف بمجلس دائر کنم و مجلس را از روی آنروزنامه تصحیح نمایم خلاصه نگارنده دستخط شاه را ضبط کرده و خلطه و آمیزش خود را با آن جمع بعد از این واقعه قطع نموده آنها را بخیال خود می‌گذارم بعد معلوم میشود این اقدام آقا زادگان

مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

برای مصلحتی راجع بداره خودشان بوده است زیرا که دانسته بودند اولاد شیخ فضل الله با نگارنده آمد و شد دارند و آنها با اینکه با شیخ فضل الله صلح کرده اند نمیخواهند با او و با خانواده اش راه بروند و من از این مطلب بیخبر بوده ام و دیگر آنکه میدانستند من در روزنامه مدح و منقبت بیجا از کسی نخواهم نوشت و نمیگذارم کسی بنویسد و هم روزنامه را معرکه خیالات شخصیه کسی قرار نخواهم داد در صورتیکه آنها میخواهند هرچه میخواهند نوشته شود و هرچه نمیخواهند نوشته نشود و روزنامه مجلس هم یکی از اسباب دخل و توسعه ریاست آنها بوده باشد بهر حال این اغراض همه مخلوط شده و آقای میرزا محسن و اولاد آقا سید عبدالله و آقای میرزا محمدصادق فاش حق مرا غصب کرده هیچ بروی بزرگواری خود نمیآوردند بعد از این واقعه من از خانواده آقا سید عبدالله مکدر میشوم و با آنها متارکه میکنم در اینحال شیخ فضل الله مطلع میشود و میفهمد نگارنده خواسته ام پسر او را شریک کنم و آنها باین جهت با من مخالفت کرده اند بر اظهار مهربانی خود بمن میافزاید.

شیخ میخواهد مرا جلب نماید و تصور میکند در فراهم کردن اسبابی که نتیجه اش ریاست کامل آقا سید عبدالله شده وجود مرا مداخلت بوده است و هم اظهار میکند که روزنامه منی دایر کنند من هم دخیل باشم و در باطن آنها را کمک نمایم اگرچه من از خانواده آقا سید عبدالله رنجش دارم ولی بدوستی شیخ فضل الله هم اطمینان ندارم و بعلاوه دوست نمیدارم تابع خیالات هیچیک از آنها باشم آنها هر يك در خط تکمیل ریاست خود هستند و دنبال مداخل من در خط استقبال سعادت آتی وطن میباشم و وجود همه آنها را با خیالات شخصی که دارند مضر میدانم و هم ملتفت هستم که آقا سید عبدالله اگر بداند من رابطه مخفی با شیخ دارم شاید علناً با من معارضه کند و حالا باین مقامی که یافته است لزومی ندارد من او را با خود طرف نمایم در صورتیکه بهمین اندازه که در باب روزنامه اسم شرکت پسر شیخ را برده ام و یا در يك مهمانی که از آقایان کرده ام او را هم دعوت نموده ام در کارهای من از مدرسه و غیره کار شکنی میکند و برای من مدعی تراشی مینماید.

فصل نهم

برویم بر سر اوضاع مملکت :

در این ایام محمد علیمیرزا ولیعهد از تبریز بطهران میآید و بواسطه کسالت مزاج شاه در کارهای مملکتی دخالت مینماید بدیهی است ولیعهد باتغییر اساس سلطنت همراه نیست چونکه جوان و قوی البنیه و بسا اراده است در اینصورت نمیخواهد اختیاراتی را که بزودی دارا خواهد شد محدود نمایند خصوصاً که سیاست خارجی او هم باو اجازه نمیدهد با مشروطیتی که مردم بظاهر در سفارت انگلیس بدست آورده اند موافقت نماید زیرا که او کاملاً در تحت نفوذ روسها است و معلمین روسی او افکار او را طرفدار سیاست مملکت خود پرورش داده اند و انگلیسان بهمین ملاحظه باملیون موافقت کرده اند که اساس سلطنت تغیر یابد و اختیارات شاه در حال نزع محدود گردد تا جانشین او دارای اختیارات نامحدود نگردد ولیعهد هم این مطلب را خوب میفهمد و هر چه نقصان داشته باشد هم معلمین روسی وی با وحائی میکند با وجود این وقتی بطهران میرسد و اوضاع را از نزدیک مشاهده مینماید میفهمد تیر از شمت رها شده و ضدیت نمودن او با ملیونی که در میان آنها اشخاص آزادیخواه حقیقی هم یافت میشود و از يك سیاست قوی خارجی هم مدد مییابند نتیجه ندارد و ناچار است در ظاهر با ملیون آنها همراهی کند تا دست خود را بتخت و تاج برساند و برای پاره کردن این زنجیر بفرانت بال چاره جوئی نماید و نیز ولیعهد احتیاط میکند که اگر باملیون در گرفتن مشروطیت مخالفت نماید برادر متهور او سالار الدوله که باطناً با ملیون راه دارد موقع را مختتم شمرده تاج سلطنت مشروطه را از کف او بر بایند و اعتنائی بشاهزاده نبودن صادر وی نشود چه این شرط که مادر ولیعهد باید شاهزاده باشد شرط ولیعهدی سلطنت مستقل بوده است و در مشروطیت لازم الرعایه نمیشد خصوصاً که شاهزاده خانم بودن صادر ولیعهد هم از مفاخر او شمرده نمیشود بلکه پسر ام الخاقان معلوم الحال بودن یکی از بزرگتر مطاعن او است بحدی که دشمنان او بواسطه سوء اخلاق مادرش و بی شباهتی خود او در قیافه بخانواده سلطنت او را فرزند حقیقی مظفر الدین شاه نمیدانند ولیعهد علاوه بر این از شماع السلطنه برادر دیگرش هم که شاهزاده باهوش

مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

عاقلی است و از دنیا بیخبر نیست ملاحظه دارد که اگر ملت از او صرفنظر کرد و زیر بار سلطنت سالارالدوله هم بواسطه دیوانگی که باو نسبت داده میشود نخواست برود تاج و تخت سلطنت مشروطه را تسلیم شعاع السلطنه نماید انگلیسان هم با او موافقت کنند و کامیاب گردد و باز اضافه میکنم بر نگرانیهای ولیعهد يك ملاحظه را و آن ملاحظه آزادیخواهان آذربایجانست که سالهاست با آنها در معنی زد و خورد کرده هم او خوب آنها را میشناسد و هم آنها ویرا نیکو شناخته و میشناسند و منتظر بهانه هستند برای کوتاه کردن دست از تخت و تاج سلطنت خصوصاً که در ازمنه اخیر بواسطه همدست شدن او بامستبدین و روحانی نمایان آذربایجان و دخالت ناهشروع کردن آنها در امر ارزاق عمومی مردم آذربایجان از او سخت تنفر حاصل کرده اند و او از آذربایجان اندیشه دارد و میترسد رشته نمایندگی مردم آذربایجان در مجلس شورای ملی بدست آزادیخواهان حقیقی بیفتد و بخواهند از او انتقام بکشند بهر صورت این ملاحظاتیست که ولیعهد را با نهایت مخالفت که بتغییر اساس سلطنت دارد مجبور میکند در گرفتن امضای فرمان مشروطیت از پدر نیمه جانش با رجال طرفدار مشروطه مساعدت نموده بمليون وانمود کند که بسی او حکومت ملی بآنها عطا شده است اینست که در اصرار نمودن بشاه در امضای قسمت اول قانون اساسی تظاهر مینماید و بیخبران طهران را بشبهه میاندازد که او با حکومت ملی موافقت دارد و لسی در عین حال رجال ملی آذربایجانی که از افکار او آگاهی دارند فریب نخورده باین تظاهرات وقعی نمیگذارند.

بالجمله ولیعهد در ظاهر با صدر اعظم و طرفداران او موافقت نموده آخرین امضای مظفرالدین شاه را که در قانون مشروطیت است صادر مینماید و بعد از چند روز مظفرالدین شاه از زحمت زندگانی خلاص شده بواسطه سلامت نفس و حسن فطرتی که دارا بوده خوش عاقبت و صاحب نام نیک میشود و سر در عمارت بهارستان که بوجه مشروع محل دائمی مجلس شورای ملی شده است بلوچه عدل مظفر که تاریخ مشروطیت

فصل نهم

است مزین می‌گردد.

مظفرالدین‌شاه در تاریخ ذی‌القعدة هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) رحلت می‌کند
و از طرف ملت در تمام مملکت سوگواری بر حرارتی در مرگ او بجای آورده میشود که
نظیرش کمتر دیده شده است.

فصل دهم

سلطنت محمد علی شاه

محمد علی شاه قاجار پدرش مظفرالدین شاه مادرش ام‌الخاقان دختر میرزا تقی خان امیر کبیر بعد از وفات پدر بتخت سلطنت جلوس مینماید با هزار گونه هوا و هوس که در سر و هزار گونه آرزو که در دل دارد.

محمد علی شاه با سلطنت میرسد در بحبوحه هیجان افکار آزادیخواهان مملکت و سیاست بازی اجانب با محدود شدن اختیارات او و مقابل بودنش با یک حکومت ملی نوردن پر آشوب خالی از علم و تجربه کافی.

محمد علی شاه از ابتدای سلطنت بزرگتر هتّی که دارد اینست که خود را از قید و بند مشروطیت که قهراً اختیارات و عایدات او را هم محدود خواهد ساخت رهایی بخشد رجال مستبد درباریم بهمراهی کهنه پرستان از اعیان و اشراف و شاهزادگان و روحانی نمایان هر چه بتوانند او را تشویق میکنند که بساط تازه را برچیند و نگذارد تغییری در اوضاع دولت و سلطنت حاصل گردد ولیکن بدیهی است که این کار آسانی نمیباشد اگر چه بیخبر تی و کم تجربتی مجلسیان تا یک اندازه مشکلات مخالفت با مجلس را کم میکند و روز بروز بر مخالفین مجلس افزوده میشود چنانکه شرح داده خواهد شد.

محمد علی شاه با اینکه طبعاً در مخالفت با حکومت ملی محتاج به مشوق نمیباشد یعنی بقدر حاجت مشوق باطنی در وجود خودش موجود است با وجود این دو مشوق داخلی و خارجی هم او را در مخالفت نمودن با اساس مشروطیت ترغیب مینماید اما خارجی همانست که در اواخر فصل نهم اشاره رفت که نظر باختلاف شدید روس و

فصل دهم

انگلیس در انتخاب حکومت ملی بتقویت انگلیسان روسها سخت رنجیده خاطر شده اند و بواسطه دستهای خود که در اطراف شاه دارند که از همه معتبرتر شاپشال نام است که معلم زبان روسی شاه است دقیقه‌ئی در اغواء نمودن شاه برضد مشروطیت فروگذار



محمدعلی شاه

نمینمایند و بطور کلی باو دستور میدهند که در ظاهر با مجلسیان مماشات نماید و در باطن عملیات قانونی آنها را بی اجرا بگذارد و در انقلاب بلاد و اغتشاش حواس ملیون

سلطنت محمدعلی شاه

بهروسیله که ممکن باشد کوتاهی نکند تا موقعی که بشود انگلیسها را قانع کرده حمایت خود را از ملیون سلب نمایند و در تغییر اساس حکومت علی نوری ایران رضایت داده مقصود شاه حاصل گردد.

و اما انگلیسان مقصود عمدتاً که در مساعدت با تبدیل اساس حکومت داشته اند دو چیز بوده است یکی مقدمه و دیگری ذی المقدمه اما مقدمه چنانکه در فصل پیش نگارش یافته آنکه محمد علیمیرزای ولیعهد با روابط خصوصی که با روس دارد و ممکن است بمحض رسیدن به سلطنت امتیازاتی سرّاً بروسها بدهد که برای سیاست انگلیس بی نهایت خطرناک باشد در اینصورت باید پیش از رسیدن او به سلطنت اختیارات او محدود گردد این مقدمه را حاصل کرده بمقصود خود رسیده اند اما ذی المقدمه بواسطه مایوس شدن روسها از اینکه بوسیله دوستی بشاه بمقاصد خود برسند حاضر گردند با انگلیس راجع بایران و تبت و نقاط دیگر که لازم میدانند معاهده تازه‌ئی ببندند پس از فراغت از انجام مقدمه بیفاصله بگرفتن ذی المقدمه اقدام نموده بزودی موفق میگرددند کار معاهده را انجام بدهند و روسها هم بشاه امیدواری میدهند که پس از اتمام کار معاهده محذور برهمزدن اساس مشروطیت ایران ضعیف خواهد شد بالجمله معاهده هزار و نهصد و هفت مسیحی روس و انگلیس راجع باین مملکت یکی از ضربتهای شدید است که نظیر آن در عمر طولانی ایران کمتر بر فرق آورسیده است.

معاهده ۱۹۰۷ یک قسمت ظاهری دارد و یک قسمت مخفی در قسمت ظاهری ایران سه منطقه تقسیم شده :

منطقه نفوذ روس - منطقه نفوذ انگلیس - منطقه بیطرف

منطقه نفوذ روس شامل تمام شمال شرقی و غربی ایرانست طهران و همدان و کرمانشاهانهم مشمول این منطقه میباشد که راه خاتمین - بغداد - طهران نیز در این قسمت افتاده .

منطقه نفوذ انگلیس شامل نقاط جنوبی مملکت است که تمام خاك خوزستان را دربردارد منطقه بیطرف باقیمانده مملکت است بشکل دهلیزی که بعضی از نقاط آن

فصل دهم

تنگتر و بعضی فراختر میباشد قسمت وسط را اسماً بیطرف گذاشته اند برای سلطنت ایران و برای اینکه فاصله می بوده باشد میان دو منطقه نفوذ دور قریب و اینکه چرا منطقه نفوذ روس از حیث مسافت چند برابر منطقه نفوذ انگلیس شده دلیل متعدد دارد اول آنکه انگلیسان روسها را فریب داده باشند که منطقه نفوذ آنها مساحت سه برابر منطقه نفوذ خودشان میباشد در صورتیکه با وجود پایتخت بودن طهران در غیر نقاط سرحدی و ولایات شمالی روسها چه نفوذی میتوانند داشته باشند که انگلیسان آن نفوذ را دارا نباشند.

ثانیاً انگلیسان میخواسته اند راه خاتقین - کرمانشاه - همدان - طهران در منطقه بیطرف نباشد که بواسطه نزدیک شدن سیاست آلمان بمغرب ایران بسبب راه آهن بغداد - حلب - استانبول دولت ایران بتواند این راه را بآلمانها بدهد چونکه مذاکره هست که آلمان راه آهن بغداد را بطهران بیاورد در این صورت اگر میخواست منطقه نفوذ خود را بدرجهئی وسعت بدهد که شامل راه خاتقین همدان طهران هم بشود روسها زیر بار نمیرفتند و به علاوه توسعه بیفائده می بود برای او خصوصاً که در موقع عقد این معاهده دولت انگلیس از حکومت هند (چنانکه از یکی از سیاسیون لندن شنیده شده) می پرسید اگر از راه ایران حمله به هندوستان بشود قشون هند تا کجا میتواند جلو رفته دفاع نماید حکومت هندهمین منطقه نفوذ سیاسی را برای حدود لشکر کشی معین مینماید و از اینها مهمتر آنکه نقطه نظر انگلیس بعد از مسئله حفاظت هند در جنوب ایران فوائدیست که از خلیج فارس میبرد که عمده آنها جلوگیری از تجاوزات آلمان و عثمانی از راه عراق عرب بدریای هنداست و هم فوائدی که از بلاد جنوبی ایران میبرد که عمده آنها معادن نفت خوزستان میباشد و روز بروز بر اهمیت آنها افزوده میشود در این صورت منطقه می که انگلیس برای خود معین کرده است تمام نظریات اقتصادی و سیاسی و سوق الجیشی را تأمین نموده لازم ندارد منطقه را وسعت داده اسباب ناراضائی روسها را فراهم نماید.

این معاهده ظاهری روس و انگلیس است در ۱۹۰۷ مسیحی که بعدها پک معاهده

سلطنت محمد علی شاه

سری راهم دربر میگردد که در آن معاهده قسمت بیطرف ایران راهم مابین خود تقسیم نموده اند و بعد از سالها این قضیه مکشوف میگردد خلاصه عهدنامه علی روس و انگلیس بمجلس شورای نورس مامیآید و بمجلس رد میکند با اظهار تنفر شدید از وقوع این واقعه اما نپذیرفتن مجلس عهدنامه مزبور را تأثیری در عملیات دودولت در میان خود نمینماید و مدلول آنرا در جمیع عملیات خویش رعایت مینمایند و دولتیان ایران در ادارات بیغرض سعی میکنند در مکالمات و مکاتبات چیزی که مشرب بر قبول مواد معاهده مزبور بوده باشد از آنها سر نزنند چونکه از مجلس رد شده است.

عقد معاهده روس و انگلیس و آمدن آن بمجلس نورس ایران و پذیرفته نگشتن آن دو مضرت بزرگ بمجلس میرساند و موجب خوشحالی محمد علی شاه میگردد و آن دو مضرت اینست که انگلیسها انتظار نداشتند مجلس معاهده را رد کند و البته اینکار برخلاف انتظار موجب بدبینی آنها نسبت بمجلس و مجلسیان میشود و دیگر آنکه بواسطه عقد این معاهده انگلیس از نگرانی نفوذ روس در تمام مملکت خلاص شده دیگر حاجتی بتقویت نمودن از ملیون بر خلاف سلطنت محمد علی شاه ندارد بلکه از یکطرف میخواهد دل شاه جوان را از چنگال روس قوی پنجه در آورده بجانب خود جلب نماید و از طرف دیگر هم بیمضایقه نیست که مجلس رد کننده معاهده او گوشمالی ببیند که بلند پروازی ننماید و سستی حمایت انگلیس از ملیون و مجلس و مجلسیان قهراً موجب خشنودی شاه است که در آتیه بتواند این زنجیر را از پای خود بردارد گرچه زنجیر اسارت روس و انگلیس در تقسیم نمودن مملکت بگردن او بیفتد.

خلاصه آنکه پیش آمد سیاست خارجی ایران در ظاهر بر ضرر ملیون و بر ترفع ظاهری و موقتی مخالفین مجلس که شاه در رأس آنها واقع است تمام میشود.

و اما سیاست داخلی شاه و مجلس که روز بروز کسب شدت کرده بر مخالفت باطنی شاه و یکقسمت مهم ملت با مجلس و مخالفت مجلس و ملیون با شاه و طرفداران او میشود از این قرار است اول اسباب خلف از طرف شاه و موافقین او - شاه شخصاً با مجلس و مشروطه مخالف است اطرافیان او هم این مطلب را میدانند و هر چه میتوانند در عالم

فصل دهم

مزاج کوئی و تملق سرائی که شیوه درباری است، از اوضاع مشروطه بدگویی نموده
خاطر او را بیشتر متوجه مخالفت مینمایند.

رجال درباری اکنون سه طایفه اند اول رجال دربار ناصری که در میان آنها مخالف
با حکومت ملی بیش از موافق است و شاهزاده کامران میرزا عمو و پدرزن شاه در رأس آنها
واقع است شاه هم از او بیش از تمام رجال دولت و خانواده سلطنت ملاحظه دارد کامران
میرزا هم باین نظر مقام خویش را فوق مقام سلطنت میداند و در تمام امور طرف مشورت
شاه است این شاهزاده طماع عیاش بسه جهت شاه را بر ضد اساس حکومت ملی تشویق
مینماید اول آنکه شخصاً مستبد و دارای عقاید کهنه و ازدنیای تازه بکلی بیخبر است
دوم آنکه نمیخواهد پادشاه جوان برادر زاده و داماد خود که میتواند از سلطنت او
استفاده کامل بنماید بدست ملیون گرفتار و اختیارات او محدود بوده باشد سیم آنکه
بصدارت میرزا نصرالله خان مشیرالدوله رضایت نداشته و ندارد چه او را کوچکتر
از خود در همان درجه میداند و نمیخواهد از او تمکین نماید در صورتیکه خود را حریف
امین السلطان که سمت آقایی بر مشیرالدوله داشته نمیدانسته چه رسد که زیر دست
مشیرالدوله واقع گردد دیگر آنکه مشیرالدوله بقوت ملت بصدارت رسیده است و
طرفدار مشروطیت و افکار جدید شناخته شده نمیخواهد چنین شخصی که صدارت او
موجب تقویت ملیونست بر عهده صدارت بوده باشد در اینصورت شاه را دائماً بر ضد مجلس
بر ضد مشروطه بر ضد دولت و بر ضد شخص صدارت تشویق مینماید و حرف او در وجود شاه
بسیار اثر دارد دیگر از رجال دربار ناصری هم از قبیل مشیر السلطنه - مجدالدوله - اقبالالدوله
و امثال آنها خود را بکامران میرزا بسته معنای مخالفت با ملیون او را تقویت مینمایند
طایفه دوم از رجال درباری درباریان مظفرالدینشاه هستند از قبیل عینالدوله و امیر بهادر
جنگ - حاجب الدوله - امیر خان سردار و امثال اینها که اساساً در زمان مظفرالدینشاه
مخالف مشروطه بوده اند اکنون هم تغییر عقیده نداده اند و در مخالفت با این اساس
و تقرب جستن بشاه در اظهار مخالفت با ملیون امت مستغنی هستند.

طایفه سوم درباریان و خلوتیان شخصی محمد علیشاه میباشد که از هر نقطه نظر

سلطنت محمد علی شاه

باشد در عالم چاکری با آنچه ولینعمت آنها با آن مخالف است موافق نمیباشند به علاوه از استبداد و طمعکاری ذاتی که دشمن بزرگت قانون طلبی است.

پس تمام رجال قدیم و جدید دربار با استثنای کمی از رجال عالم تجدید خواه که در میان هر يك از این سه طایفه وجود دارند و با ملیون سرأ یا عائناً موافقت میکنند بر ضد اساس حکومت ملی هستند و هر يك بهر عنوان و بهر وسیله گرچه بتوسط زنهای حرمسرای کامرانی و حرم شاهی باشد در ترغیب نمودن شاه بمخالفت با مجلس کوتاهی ندارند در میانه رجال ناصری یکنفر پیش افتاده و خود را بشاه نزدیک نموده وعدههای مسرت آمیز بشاه میدهد و از جمله وعده ها یکی جلب کردن قلب ملیون است بطرف خود و حاضر نمودن رؤساء و کارکنان آنها بحسن موافقت با شاه و برهمزدن اساس مشروطیت بدست خود آنجماعت و آن شخص غلامحسین خان غفاری وزیر مخصوص است. اکنون لازم است يك مرکز مخالفت مهم دیگر را که تأثیر آن در تشویق شاه بر ضد ملیون کمتر از تأثیر مخالفت سه طایفه مزبور از رجال دولت نیست در مد نظر بگیریم.

آن مرکز مهم هیئت روحانیان و روحانی نمایان مخالف مشروطیت و یا مخالف روحانیان موافق مشروطیت میباشد که در رأس آنها چنانکه از پیش خوانده اید حاج شیخ فضل الله نوری و جمعی دیگر از قبیل سید علی آقای یزدی که طرف توجه شاه و حرمسرای او است و از تبریز بطهران آمده در دربار مقام و نفوذی دارد میباشد و در ولایات حتی در عتبات عالیات يك یا چند تن از روحانیان و روحانی نمایان بر ضد روحانیان موافق مشروطیت خود را بشاه مربوط ساخته در همه جا زبان مستبدین گشته اند.

شاه در میان تمام تکیه گاههای داخلی خود باین هیئت بیشتر تکیه داده تصور میکند این هیئت میتواند مشروطه را نا مشروع بخواند و از راه دیانت و اسلامیت آنرا لغو سازند شیخ نوری و تابعین او در ظاهر با آقایان بهبهانی و طباطبائی صلح کرده اظهار مشروطه خواهی میکنند ولیکن چون آنها او را بیازی نمیگیرند و راههای استفاده مادی را بروی او و همراهانش میبندند بمخالفت باطنی خود مداومت میدهد و از تشویق

فصل دهم

نمودن شاه و درباریان مستبد بمخالفت بامشروطه باطناً دقیقه‌ئی فروگذار نه‌ینماید .

در فصل نهم اشاره شد که شیخ نوری بانکارنده طرح الفت میریزد با وجود ضدیتی که سالها با خانواده ما داشته است در اینموقع از نگارنده تقاضای يك ملاقات خصوصی و محرمانه مینماید این ملاقات حاصل میگردد اگر چه در بازگشت آقایان از قم که باستقبال آنها در کهریزك سه فرسخی طهران رفته ام شیخ را هم اتفاقاً ملاقات کرده با هم صحبتهای مهرآمیز نموده ایم ولی این ملاقات که چند ساعت طول میکشد و غیر از یکی از پسران او احدی بر آن آگاه نیست و از هم در مجلس حاضر بهیچانند در حقیقت اول مجلس ملاقات خصوصی است که با شیخ مینمایم شیخ نوری سالها در مجلس خصوصی نسبت بخانواده ما بدگو بوده است و میداند من رنجش قلبی از او دارم در اینوقت خجالت خود را از گذشته هاباین بیان اظهار مینماید عادت مردم روزگار اینست هر کس را دیدند میخواهد ترقی نماید و مقامی حاصل کند بهر عنوان باشد او را متهم ساخته بر سرش میزنند که سربلند ننماید او را تصدیق کرده داخل صحبت میشویم

نگارنده خلوص نیت خود را در خدمات ملی از معارف پروری و مشروطه خواهی با شواهدی که دارد بیان مینماید همه را تصدیق و اظهار هم اعتقادی کرده میگوید من حالا دانسته ام که اگر مشروطه نباشیم از شر اجانب محفوظ نخواهیم ماند اما چیزی که هست این است که رفیقمان (مرادش آقا سید عبدالله بهبهانی است) اینکار را وسیله دخل قرارداده در بردن مال مردم بی اعتدالی مینماید و هیچ قسم نمیشود از او جلوگیری کرد میگویم تقصیر بر شما است شما که وضعتان محفوظ تر است اگر با مجلس و مشروطه موافقت میکردید او اینقدر خود را جلو نمیانداخت شما دور رفتید او هم میدان را خالی دیده هر کار میخواهد میکند میگوید صحیح است ولی از اول این حرفها در میان نبود معارضه در مطالب شخصی بود آنها هم مقهور شدند نمیدانم این مطالب از کجا بآنها القاء شد که گرفتند و پیش افتادند مردم هم اقبال کردند حالا آنها سوار کار شده هیچکس را رعایت نمیکند از انتخاب و کلای مجلس صحبت بمیان میآید میگوید و کلای خوب انتخاب نشده اند جواب میدهم اول کار است در این نوبت بهتر از این

سلطنت محمد علی شاه

ممکن نبود بعد خوب خواهد شد شاید شنیده باشید شاعری در هجو مجلسیان این دوبیت را گفته است.

در سال هزار و سیصد و بیست و چهار
گفتم بمدير کیست اعضاء گفتا
شد مجلس معدلت بطهران پادار
موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار
و من در جواب او گفته ام:

دیدم و کالای مجلس ملسی را
در پاسخ این سخن بگفتم که عجب
کردہ است یکی تخطئه با این گفتار
موش و بقر و پلنگ کردند و کیل
نبود اگر این کسان شدند مختار
از جانب گرگ و سگ و خوک و گفتار
امروز همین است و جز این نیست ولی
زین چارچوب گذری نهنک آید و مار
شیخ از شنیدن این بیانات اظهار بشاشت نموده انتقاد و جواب آن هر دو را در
کتابچه خود ثبت مینماید.

شیخ در آخر مجلس از نگارنده تقاضا میکند بادرستان آزادیخواه حقیقی خود
مذاکره کنم بلکه با وی موافقت کنند او بیاید بطرف مشروطه خواهان و بهبهانی را
چنانکه همه وقت طرفدار دولتیان بوده است بحال خود بگذارند با شاه موافقت نماید
و وعده میدهد که اگر این کار صورت بگیرد نواقص کار مشروطیت را او برطرف خواهد
ساخت و روحانیان مخالف را موافق مینماید شامرا هم از ملت اطمینان داده با مجلس
و مجلسیان همراه میگردداند.

نگارنده باینکه اساساً معتقد نیست که سیاست و روحانیت بهم آمیخته بوده
باشد و دخالت روحانیان را در سیاست مخالف صلاح مملکت میدانم و هم این حسن طلب
را ساده و بی آرایش نمیدانم چون بار وعده میدهم با دوستان صحبت بدارم با بعضی
از خواص گفتگو میکنم و روی مساعدتی نشان نمیدهند با اینحال با او متارکه
نکرده در هر موقع هر چه صلاح او بوده باشد و با مصلحت مملکت هم مخالف نباشد
باو میگویم.

شیخ و همراهانش دنباله صلح ظاهری را با رقبای خود ترك نکرده بظاهر با آنها

فصل دهم

آمد و رفت دارد بمجلس هم میآید و با مجلسیان خصوصیت مینماید و در کارهای فایده دار هم بهر وسیله هست مخصوصاً در توسط از حکام و غیره بواسطه روابط خصوصی که با شاه دارد میخواهد دخالت کرده استفاده بنماید ولی حریف او آقای بهبهانی سخت مراقبت دارد که پولی بدست او نرسد و قوتی نگیرد بلکه میکوشد که او را نابود سازد و مسند ریاست شرعی و ملی را بخود اختصاص داده هر گونه استفاده مادی و معنوی بوده باشد مختص او و تابعینش بگردد این دو حریف در باطن بلکه تا یک اندازه در ظاهر با هم کشمکش دارند و سید مجلس و مشروطه را شمشیر خود ساخته با این شمشیر با حریف خود مجادله میکند.

شیخ نوری در اینوقت که مجلسیان بشکارش متمم قانون اساسی مشغولند راهی برای نفوذ خود در مجلس بدست آورده در میان روحانیان مقدس و تجار و کسبه متدین القای شبهه میکند که ممکنست مطالبی برخلاف شرع در متمم قانون اساسی نوشته شود در اینصورت لازم است کمال مراقبت بشود و کلمهئی برخلاف شرع قانونیت حاصل نکند و حکومت ملی مشروع داشته باشیم و این یگانه حربه ایست که او در مقابل حریفان خویش و آزادیخواهان بکار میبرد تعصب مذهبی طبقات مختلف خلق هم شمشیر او را تیز مینماید و صیقل میدهد خاصه که حرف تساوی حقوق هم در کار است و در باب حدود تفاوتی که میان مسلمان و کافر در شرع اسلام هست و در بعضی مسائل مهم جزائی دیگر که محل خدشه است در مجلس صحبت میدارند و این مذاکرات هم حربه میشود بدست شیخ برای اینکه خاطر عوام متدین را از مشروطه و مجلس مکدر سازد حوزه استبدادی مرکزی هم از خدشه نمودن شیخ در کار قانون اساسی و مجلس خوشحال است و بیش از پیش بشیخ مدد مالی و مالی میدهد و ارتباط شیخ با شاه بر زیادت میگذرد آقای سید عبدالله بمطالع پی برده میفهمد حریف راه خوبی بدست آورده در ظاهر اظهار مسلمانی و قدس و تقوی و حفظ ناموس شرع و در باطن زور آزمائی و مداخله اینست که دوسه مجلس با او مذاکره میکند و میگوید در نکات شرعی که شما در قانون اساسی در نظر دارید چه باید کرد و بالاخره شیخ صورتی مینویسد که باید این صورت یکی از

سلطنت محمد علی شاه

مواد قانون اساسی باشد حاصلش اینکه همه وقت باید يك هیئت که کمتر از پنج نفر نباشند از طراز اول علمای طهران در جزو مجلس باشند که تمام قوانین موضوعه در مجلس از نظر آنها بگذرد تا مخالف شرع انور نباشد و تعیین عدد پنج برای اینست که اگر کمتر باشد و سه نفر بنویسد شاید سه نفر دوسید و امام جمعه بشوند و او خارج گردد و اگر چهار نفر بنویسد معلوم میشود که مطلب چیست این است که عدد را پنج مینویسد که قطعاً او را شامل گردد و بموجب این ماده او نیز عضویت رسمی در مجلس داشته باشد و اولویتی که آقا سید عبدالله و آقا سید محمد برای خود در اینکار تصور میکنند باینماده از میان رفته همه همتر از او بشوند و لفظ طراز اول را مینویسد برای آنکه در درجه دوم علمای طهران اشخاص متدین تر از درجه اول هستند و بعلاوه آنها هم مانند سید جمال الدین افجه و حاج میرزا سید حسین قمی و میرزا محمد جعفر صدرالعلماء و غیره در کار مشروطه پیشقدم از شیخ و امام جمعه میباشند و از حوزه اسلامی در این صورت شاید آنها عضویت حاصل کنند و باز او محروم بماند این است که بالفظ طراز اول خود را از این محذور خلاص مینماید خلاصه شیخ اینصورت را مینویسد و هرچه میخواهد در قانون اساسی بکنجاند آقا سید عبدالله در ظاهر همراهی میکنند و در باطن دستور العمل میدهد که مجلسیان نپذیرند مدتی در این باب کشمکش در کار است و بالاخره شیخ بعضی از اجزای خود و بعضی از طلاب مقدس را و میدارد بنجف اشرف تلگراف کنند و از علمای نجف تصدیق این ماده را بخواهند بلکه بمساعدت آنها بتوانند اینماده را بکنجاند و مقام خود را در مجلس محکم نماید باوجود این نمیتواند بزودی کاری از پیش ببرد.

شیخ که از این راه هم مأیوس شده ناچار میشود یکجبهت با حوزه استبدادی سازش نموده بقوت آنها کار خود را از پیش ببرد اینست که مراوده خود را بمجلس کم میکند و در غیاب از مجلسیان بدگوئی مینماید و با پول درباریان بحوزه خود که اسمش را در مقابل حوزه اسلامی حوزه علمیه نهاده وصمت میدهد تا بکجا منجر گردد.

فصل یازدهم

فتنه مدرسه سادات واحوال مجلس و دربار

در ماه ذی الحجه الحرام ۱۳۲۴ که اندکی از زحمات ملیون در تغییر اساس دولت آسایش حاصل میگردد نگارنده نیز در مقام برمیآید وظائف معارفی خود را انجام بدهد و از آنجمله است عید غدیر در مدرسه سادات پیش آمد ها چنین اقتضا نموده که هر طرف نظر مینمایم دشمن و دشمنی میبینم و منشاء آنها بیشتر حسادت و کینه ورزی است.

مخالفین معارفی که از پیش بوده اند و اگر بر عدد آنها افزوده نگشته باشد گاسته نشده مستبدین از رجال دولت و روحانی نمایان نیز بواسطه تندروی من در امور سیاسی ضدیت حاصل نموده مشروطه جبهای طمع کار هم نمینخواهند آزادیخواهان بی طمع را در برابر خود ببینند آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی که اکنون خود را دو شاخص ملیون میدانند هر يك بعلتهائیکه از پیش ذکر شده بانکارنده بی مهر میباشند اگر معدودی مشروطه خواه حقیقی و معارف دوست واقعی وجود داشته باشد و سبک و رویه نگارنده را بپسندند در اقایات هستند و چندان کاری از آنها ساخته نیست در اینحال تردید دارم آیا جشن مدرسه سادات را منعقد سازم یا نه خصوصاً که داخله مدرسه هم آرام نیست و آتشیهای مخالفتی از بعضی اعضای طمعکار در زیر خاکستر پنهان است.

میرزا محمود خان علاءالملک وزیر علوم اصرار دارد معمول همه ساله ترك نشود میرزا علینقی خان مستشار السلطان که یکی از معاونین مدرسه است مرا بانعقاد مجلس جشن تشویق مینماید امسال سال اول است که مدرسه سادات بهمت سلطان محمد میرزا سیف الدوله دارای خانه ملکی شده و بر اعتباراتش افزوده

فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

گشته علیرضا خان عضدالملک رئیس قاجاریه يك قسمت از وسایل انعقاد این مجلس را فراهم میآورد و رجال دولت و ملت و معارف طهران باین جشن دعوت میشوند جمعی از مهمانها وارد شده و بعضی در شرف وارد شدن هستند که یکدسته از اشرار طلبه نما که در مدرسه سپهسالار ناصری و دیگر مدارس منزل دارند ورود مینمایند درحالتیکه هر يك در زیر عبا جوب و چماقی پنهان دارند سید ولی الله نام از معلمین مدرسه که در ظاهر از نزدیکان نگارنده است و در باطن همدست مخالفین این جمع را رهبری نموده در مواضع مختلف مینشانند شاگردان مدرسه امتحان میدهند و گاهی خطابه‌ای خوانده حاضرین را سرگرم مینمایند اشخاصی که برای برهم زدن این مجلس آمده‌اند و از طرف معاندین نگارنده دستور العملها دارند بصدا در آمده میگویند اطفال در این مدرسه مظلوم هستند کسی بآنها ناهار نمیدهد در این زمستان رنگ آتش را ندیده‌اند لباس ندارند درس نمیخوانند ایها الناس اگر شما مسلمانید بفکر رفع ظلم از ذراری پیغمبر خود بوده باشید نگارنده میخواهد آنها را بنصیحت آرام کند ولی آرام نمیشوند میرزا علی اکبر خان بهمن که جوان تحصیل کرده تربیت شده است برخاسته رو بشاگردان مدرسه نموده میگوید آیا اظهارات این اشخاص صحیح است یا خیر شاگردان جواب میدهند صحیح نیست بلکه همه چیز ما مرتب است و شکایتی نداریم سید محمد معلم ریاضی مدرسه که از تربیت یافتگان همین مدرسه است برخاسته رو باشرار کرده میگوید شما گفتید معلمهای مدرسه همه ناراضی هستند من یکی از معلمین هستم و هیچ ناراضایی ندارم اشرار با این دو جوان طرف شده از هر گونه فحاشی نسبت بآنها دریغ نمیدارند و در ضمن نسیتهای نامشروع بنکارنده میدهند در اینحال جو بهارا از زیر عباها در آورده بقصد آزار من و کسانی که مرا حمایت میکنند از جابر میخیزند جوانهای تحصیل کرده بمدافعه قیام میکنند نگارنده میند فتنه بزرگ میشود باجمعی از رجال دولت که نزدیک من نشسته‌اند از مدرسه خارج شده دستور میدهد شاگردان را مرخص نموده مجلس را برهم زده بصدر اعظم و وزراء و بعضی از سفراء که موعودند فوراً اطلاع بدهند بمجلس جشن نیایند.

فصل یازدهم

پس از رفتن نگارنده علاء الملک وزیر علوم میرسد و میکوشد چند نفر طلبه شرور را بمجازات برسانند جوانان بعنوان حمایت از وزیر علوم اجماع کرده هریک از اشرار بچنگ جمعی از آنها افتاده آنها را تادیب میکنند و آنشب فتنه آرام میگيرد فردای آنروز وزیر علوم شرح قضیه را بطور راپورت نوشته بیئت رئیس شورای ملی میفرستد و استعفای خود را نیز بر رئیس الوزراء تقدیم مینماید صدراعظم از جانب شاه استعفای وزیر علوم را پذیرفته دستور میدهد اشرار را مجازات نمایند از مجلس هم بوزیر علوم نوشته میشود هر کس را مقصر میدانید سیاست نمائید و هم از طرف شاه و صدراعظم از نگارنده دلجوئی میشود از طرف دیگر طلاب شرور و جمعی از هم لباسان و هم صفتان آنها بدستوری که از همراهی استبدادی بآنها میرسد اجماع کرده سید و آخوند عمادها را بگردن انداخته در کوچه و بازار طهران صدای و اسلامه و اشریعتاه بلند نموده از هر گونه هتاکي نسبت بنگارنده دریغ نمیدارند و بساین کیفیت بمنزل آقاسید عبدالله بهبهانی رفته نزد او تظلم مینمایند سیدی یکی از آنها آهسته هیگوید اجماعاً بمجلس بروید و هم بخانه آقاسید محمد طباطبائی رفته او را باخود همراه نمایند اشرار بمجلس میروند کس گوش به حرف آنها نمیدهد چونکه راپورت قضیه از پیش بمجلس داده شده بخانه طباطبائی میروند سید بدو ملاحظه بآنها روی مخالفت نشان میدهد یکی آنکه باطناً بابهبهانی صفائی ندارد و میداند تحریکات از اوست دوم آنکه از پیش بانگارنده در کار مدرسه سادات کشمکشی نموده نمیخواهد با آن سابقه دیگر در اینکار دخالت کرده باشد این است که اشرار طلبه نما را از خانه خود مأیوس بیرون مینماید بعضی از معاندین دوست نما در صدد میشوند در خانه وزیر مخصوص حاکم طهران مجلس تحقیقی منعقد گشته باین قضیه در آنجا رسیدگی شود و مقصرین در آنجا مجازات شوند ولی نگارنده تعقیب نمودن مسئله را صلاح ندانسته و باخراج نمودن یکی دو نفر از معلمین مدرسه که با مفسدین هم دست یا محرك آنها شده اند قضیه را خاتمه داده آتش فتنه را فرو مینشانند.

اینك قدمی بمجلس شورای ملی گذارده بینیم مجلسیان چه میکنند چهار ماه

فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

است مجلس دائر شده هنوز نظامنامه داخلی آن اجرا نگشته هنوز ترتیب حرف زدن نمایندگان منظم نیست هنوز جای نشستن و کلا معین نمیشد هنوز دستور مجلس بعد از پیش معین نمینمایند و هر کس بدلتخواه خود بیرویه هر مطلبی را بتخواهد عنوان مینماید هنوز کمیسیونها منظم نیست هنوز ارتباط مجلس با وزارتخانه ها صحیح نمیشد و بالجمله مجلس هنوز وقت خود را صرف جزئیات میکند و بکارهایی که برای آنها تأسیس شده نمیرد از دلی کمیسیون مالیه مجلس تهیین و شروع بکار کرده ایکاش این کمیسیون هم بکارهایی که دست زده و میزند نمیرداخت زیرا عملیات بیرویه کمیسیون مالیه مجلس روز بروز بر قوت مستبدین و کثرت عدد آنها میافزاید و مردم را از حکومت ملی متنفر میسازد.

کمیسیون مالیه مجلس بجای هر کار قلم قطاعی بدست گرفته بر سر حقوق ارباب حقوق خط بطلان میکشد چند سال است بواسطه خالی بودن صندوق دولت بارباب حقوق جزئی یا کلی چیزی نرسیده اکنون هم پولی نیست که بکسی پردازند کسی هم در صدد مطالبه بر نمیآید در اینصورت لازم نیست کمیسیون مالیه باین عنوان روی دل جمع کثیر را از مجلس نورد بر گرداند در صورتیکه ممکن است تا حد مبینی را که مختصر مدد فقرا و بیچارگان است نه تنها قطع ننماید بلکه وسیله پرداخت آنها را فراهم کند و اگر بتخواهد قلم قطع بکشد بر سر رقبه های بزرگ بوده باشد که صاحبان آنها اغلب بی احتیاجند نه اینست که تصور شود نگارند طرفدار مفتخواری بوده باشم خیر بلکه روزی باید عجزه را بدارالعهزه فرستاد و دیگر حقوق نداد مگر در مقابل خدمت ولی آیا امروز آنروز است و آیا با وضع و محاذات کنونی مجلس شورا و حکومت ملی این اقدام مطابق مصلحت باشد جای تردید است کمیسیون مالی مجلس تیولات را هم که اغلب رجال و اعیان و روحانیون مملکت دارند قطع میکند و از این راه نیز بر مخالفین مجلس و مشروطه جمع کثیر افزوده میگردد.

عجبا رئیس قوه مجریه یعنی پادشاه وقت که در اجرای قوانین مجلس خودداری میکند قانون قطع تیول را خود باشتاب مجرا میسازد دلایلش هم واضح است چونکه

فصل یازدهم

میدانند با اجرای این قانون ظاهراً و باطناً مجلس دچار زحمت میگردد کمیسیون بودجه مجلس در تعیین حقوق سلطنت بی آنکه رعایت نزاکت کرده قبلاً نظر شاه را جلب نماید يك كرور نقد و مقداری جنس بدارد سلطنتی تخصیص میدهد شاه اعتراض میکند که این مبلغ برای حقوق سلطنت کافی نمیشود مجلس این اعتراض را بی جواب میگذارد.

در این ایام از طرف شاه یک دستگاه تلگراف در میدان توپخانه در دسترس عموم گذارده شده تا هر کس تظلمی داشته باشد باین وسیله نظام خود را بمقام سلطنت برساند از باب حقوق قطع شده و صاحبان تیول پای این دستگاه تلگراف سرا برده بر پا نموده بشکایت از مجلس و مجلسیان تحصن میجویند از باب حقوق جزء از سادات و اهل منبر و غیره درب خانه نقیب السادات شیرازی در معبر عام چادری بر پا کرده روز و شب در آن محل روضه خوانی مینمایند و ضمناً بر ضد مجلس و مجلسیان در موضوع قطع حقوق نظام مینمایند بدیسی است این اقدامات مربوط است با مخالفت باطلی شاه و درباریان با حکومت ملی.

چند فوج سرباز در طهران بحال فلاکت ساختار میباشند در اینوقت در باریان آنها را بشورش نمودن تحریک کرده مطالبه حقوق مینمایند.

کامران میرزای نایب السلطنه وزیر جنگ است نه اعتنائی بر وزارت جنگ دارد نه خود را مسئول مجلس و مجلسیان میداند مشروطه و حکومت ملی را استهزا میکند برادرزاده و داماد خود را که پادشاه وقت باشد للگی مینماید و خود را شخص اول مملکت میشمارد.

نایب السلطنه به شیرالدوله صدر اعظم بی اعتنائی میکند و هر چه بتواند برای او کار شکنی مینماید چون کارهای عمده دولت و مملکت بدست نایب السلطنه است و صدر اعظم قدرت و نفوذی بر او ندارد.

کارها غالباً معطل و حواس مجلسیان و مشیرالدوله از این بابت مختل است. وزیر مخصوص حاکم طهران بشاه وعده داده است خاطر او را از طرف مجلس آسوده نماید محمدعلیشاه ذخیره نقدینه داشته آنرا در اختیار وزیر مخصوص گذارده

فتنه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

که در راه بر همزدن حکومت ملی بمصرف برساند وزیر مخصوص با مشروطه خواهان فوق العاده خصوصیت مینماید و تصور میکند بتعليم نمودن آنها و بچرب زبانی میتواند قلب ایشان را بجانب خود جلب نموده بدست خود آنها بساط تازه گسترده شده را برچیند.

وزیر مخصوص کار صدارت مشیرالدوله را نزدیک بزوال میداند و خود را رو بسوی صدارت و یا رئیس الوزرائی میکشاند وزیر مخصوص هزار وعده میدهد و همه را ظاهراً از خود بوعده راضی نگاه میدارد اما عاقبت همه را میرنجانند زیرا که وفانمیکند وزیر مخصوص شبها در منزل خود اطاقهای متعدد دارد که در همه چراغ میسوزد و راههای جداگانه دارد جمعی از ارباب حاجت در هر اطاق منتظر وعده های روز او هستند او هم تا بعد از نصف شب مشغول پذیرائی این جمع است بی آنکه بگذارد بدانند در اطاق دیگر چه اشخاص میباشند و اینخانه بیاك حقه باز خانه بیشتر شباهت دارد تا به خانه بلك حاکم یا بلك وزیر عجلالتاً رئیس کارکنان شاه این شخص است و تلفن مخصوص از اطاق خود با اطاق شاه دارد مشیرالدوله را اقدامات خصوصی وزیر مخصوص نگران نموده بزحمت خیالی انداخته است وزیر مخصوص با من و برادرم خصوصیت میکند مکرر میآید مکرر ما را بمنزل خود برده صحبت و طعنخواهی میدارد و خیالش اینست ما را آلات اجرای مقاصد خود قرار بدهد برادرم کمتر با رجال دولت مراوده داشته ولی نگارنده سالها در این شهر با رجال دولت و وزراء خصوصیت و مراوده و آمادوشد داشته ام و آنها را نیکو میشناسم و کمتر فریب گفتار آنها را میخورم وزیر مخصوص مرا زیاد زحمت داده اسباب بد گمانی مشروطه خواهان را از من فراهم میآورد یکی از شبها در خانه او من هفتم و دو نفر دیگر از ملیون وزیر مخصوص یکدسته شبنامه از بغاش در آورده که همه بر ضد دولت و بر ضد اعمال شخص او است اظهار اطلاع کرده هریك از آنها را بجای و بشخصی نسبت داده میگوید بفلان غرض نوشته است یکوقت حوصله بر من تنگ شده دست دراز میکنم شبنامه ها را از دست او گرفته بر زمین میریزم و میگویم حیف است وقت ما صرف این حررها بشود میخواستید بگوید این شبنامه ها از طرف ملت نیست و از روی اغراض شخصی نوشته شده شما حاکم

فصل دهم

طهرانید باشید وزیر مخصوص و محرم شاهید این شننامه هارا فرض کنید شخص من نوشته ام و یا میدانم هر يك خط کیست و هر چه نوشته شده مطابق واقع است تا کی باید روزگار ملت بیچاره را سیاه داشت و مردم را بخواب غفلت انداخت و نگذارد بی بحقوق مشروعه خود ببرند و در این زمینه با حرارت صحبت کرده او را سخت ملامت میکنم یکوقت میبینم برادر من و آن دو نفر لبهای خود را بدندان میگزند و بمن اشاره میکنند پس است نگارنده بعد از آنکه دل خود را خالی کس کرده ساکت میشوم و وزیر مخصوص میفرماید من بدام اونخواهم افتاد مذاکرات مرا بروی خود نیاورده با کمال بهاشت و خوشروئی هارا از منزل خود روانه مینماید و وعده میدهد بزودی بمنزل من بیاید بی آنکه من دیگر انتظار آمدن او را داشته باشم و یا او بخيال وفا کردن باینوعده باشد .

بعد از این شب زحمت مراوده من با وزیر مخصوص رفع میشود و از این بابت آسوده میگردم و اما مناسبات من با مجلس شورای ملی- رسم شده علمای مشروطه خواه و آزادیخواهان مؤسس مجلس بعنوان اینکه از اول در کار بوده اند خود را ذیحقی میدانند میروند در جزو و کلای مجلس مینشینند بی آنکه صحبت بدارند مگر آنکه آقاسید عبدالله و آقاسید محمد که گاهی صحبتی هم میدارند در اینصورت من هم گاهی بمجلس رفته بطور خصوصی دستور مذاکراتی بنمایندگان عوام میدهم بی آنکه هیچ گونه دخالت در کاری کرده باشم در این ایام بعضی از کسبه طهران بخيال میافتند انجمنی موسوم بانجمن مرکزی اصناف تأسیس نمایند تا قوت کار مشروطه بوده باشد نگارنده را هم بعنوان معلمی میخوانند دعوت آنها را میپذیرم برای انجمن نظامنامه نوشته میخوانم پذیرفته میشود و معمول میگردد .

بعد از آنکه پدرم ناخوش احوال و خانه نشین شده پای کسبه و اصناف طهران از خانه ها بریده شده بود در اینوقت که بوی تمدن عهد جدید بمشام بعضی از بازاریان هم رسیده میخوانند ملت مشروطه باشند ناچار مشرب آنها گرچه باشتهای کاذب بوده باشد بمشرب من نزدیک شده خود را محتاج بمن تصور مینمایند و نگارنده در تشکیل

فقه مدرسه سادات و احوال مجلس و دربار

انجمن اصناف فوق العاده همراهی میکنم چه در انجمن مرکزی اصناف و چه در انجمنهای صنفی که متعدد و بی دربی تشکیل میشود و کم کم تمام کارهای انجمن بتصویب نگارنده میگردد و با چند نفر از رؤسای کسبه انجمن مخصوص داریم و کار انجمن بواسطه قوت بازار بالا گرفته مورد ملاحظه میگردد و هم در این ایام خیال میکنم انجمن خیراتی تأسیس نمایم و صندوقهایی بسازم بصورتیکه از هر گونه تصرف محفوظ باشد دارالعبزه و دارالایتمی بنا کنم و فقرا و عجزه را نگاهداری نمایم برای اینکار مردم را دعوت به همراهی مینمایم کتابچه مفصلی مینویسم جمعی از کسبه متدین را وکیل صندوق خیرات قرار میدهم جعبه های خیرات را میسازم اوراقی در این باب طبع کرده منتشر مینمایم و در صدد هستم جعبه ها را در گذرها نصب کرده اداره خیراتی را بپندازم در صورتیکه اینکار بلدیه است و یک شخص یا چند شخص نمیتوانند باینکارها اقدام نمایند ولی احساسات مرا با اقدام در اینکارها و امیدارد .

خلاصه دوسه ماه روز و شب اوقات صرف میکنم یک وقت خبردار میشوم بعضی از معاندین بر ضد من عنوانات نموده میگویند میخواهد چهارشاهی که مردم بفقر امیدهند آنرا هم ندهند و اینکار اعانت فقرا را هم بصورت فرنگی مآبی در آورد تاجان داریم نخواهیم گذارد باین مقصود برسد و میشنوم جمعی از اشرار را حاضر کرده اند هر روز من بخواهم جعبه های خیرات را بدیوار های طهران نصب کنم بریزند بشکنند و ببرند اینست که دست نگاه میدارم تا بلدیه دائر گردد و کار خود را بکند و از تعجیل در عملی کردن این خیال منصرف میگردم

و اما اوضاع دربار در اینوقت اوضاع دربار تغییر کلی کرده از اینکه در باب تیول و حقوق کاری بر ضد مجلس نتوانستند بکنند مجلس قدری قوت گرفته است و خاطر مستبدین افسرده گشته و از هر راه در صدد چاره جوئی بر میآیند .

فصل دوازدهم

عزل میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و نصب میرزا علی اصغر خان امین السلطان

در ماه محرم ۱۳۲۵ مخالفین حکومت ملی تا آنجا که بتوانند نزد شاه برای مشیرالدوله کارشکنی میکنند و از طرف دیگر هواخواهان امین السلطان در صدد برمیآیند او را بایران آورده بصدارت برسانند و زحمت فوق العاده برای اینکار میکشند و در اینراه مهدیقلیخان مخبر السلطنه و حاجی حسین آقا امین الضرب سعی مینمایند آقاسید عبدالله بهبهانی هم که از روز اول هواخواه او بوده در اینصورت بانفوذ این دوسه نفر در مجلس و در میان مجلسیان کم کم شاه را برای آوردن امین السلطان حاضر میکنند موافقین امین السلطان بشاه میگویند امین السلطان اگر بیاید بازی مشروطه را بر میچیند و غیر او کسی این قدرت را ندارد و مخالفین مشیرالدوله بشاه میگویند مشیرالدوله مشروطه خواه است و صدارتش مضر میباشد بهر صورت شاه را وامیدارند امین السلطان را از اروپا بطهران احضار نماید ولی امین السلطان از طرف ملت اطمینان ندارد لهذا اشخاصی را در میان مردم انداخته هر کجا باید پول بدهند میدهند هر کجا باید تملق بگویند میگویند و راه آمدن او را صاف مینمایند مشیرالدوله هم چون میداند بهر صدارت او دیگر چیزی باقی نیست و اگر امین السلطان اینجا نباشد کار بدست اشخاصی خواهد افتاد که در مرتبه از او پست تر هستند و لابد است از کار خارج شده گوشه نشین گردد اینست که خودش برای آوردن امین السلطان حاضر میشود و اقدام کامل مینماید مشیرالدوله در چند روز آخر کار صدارتش گرفتار کار اصفهان میشود که مردم اصفهان بر ضد ظل السلطان برخاسته بر دوات سخت میگیرند و بحکم مجلس شورای

عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

ملی در غره صفر ۱۳۲۵ ظل السلطان بعد از سی و شش سال حکومت اصفهان در نهایت اقتضای که هیچ حاکمی از هیچ شهر باین رسوائی معزول نشده معزول میگردد چند روز دکان و بازار اصفهان برای اینکار بسته میشود مشیرالدوله با اینکه با ظل السلطان خصوصیت دارد در اینموقع با ملت همراهی میکند شاه مایل بعزل ظل السلطان نیست و از مشیرالدوله بر سر این کار بیشتر دلتنگ میگردد ظل السلطان برضد مشیرالدوله نزد شاه اقدام میکند و کار بر مشیرالدوله سخت میشود .



خیال مشیرالدوله

(چنانکه از خودش شنیده شده) اینست که بعد از ورود امین السلطان باو بگوید من حالا صدر اعظم هستم ولی سلطنت مشروطه حاجت بصدر اعظم ندارد هشت وزیر معین مینمائیم یکی از وزارتخانهها را شما اختیار و قبول کنید با ریاست وزراء یکی را هم من قبول خواهم نمود و باهم کار میکنیم ولی فرصت باو نمیدهند که این

تدبیر را صورت خارجی بدهد و پیش از آمدن امین السلطان در شب چهارم شهر ربیع الاول او را باستعفا نمودن مجبور میسازند مشیرالدوله از کار خارج شده برستم آباد که محل بیلاقی اوست میرود که آنجا بماند روز بعد نگارنده مریخی نوشته و او را

فصل دوازدهم

ملامت میکند که چرا رفتید خارج شهر کسی بعد از عزل از صدارت باید از شهر خارج شود که از ملت خوف داشته باشد و یا از دولت بترسد دولت که با شما کاری ندارد ملت هم که خدمات شما نزد او مشکور است در این صورت بشهر بیایید و سرخانه و زندگی خود باشید از خارج هم دیگران این حرف را باو میزنند و مشیرالدوله مطمئن شده بشهر آمده در خانه خود مینشینند.

در ایام معزولی مشیرالدوله تا ورود امین السلطان کار شخص اول را غلامحسین خان غفاری وزیر مخصوص که حاکم طهران و وزیر دربار است انجام میدهد یا باهمال میگذراند امین السلطان از مجاهدین قفقاز نگرانی دارد لهذا بیاد کوبه وارد نشده در کشتی روسی بمساعدت مستحقین روس بانزلی میآید میرزا عباسخان مهندس باشی که فی الجمله شباهت با امین السلطان دارد بیاد کوبه وارد میشود مجاهدین قفقاز که انتظار ورود امین السلطان را دارند تصور میکنند میرزا عباسخان امین السلطانست حمله کرده چند گلوله باو میزنند بعد معلوم میشود اشتباه بوده است گلوله ها هم کاری نشده او را نمیکشد و بقول عوام سربلگناه پای دار می رود اما سردار میرزا عباسخان را معالجه میکنند و بطهران میآید امین السلطان میخواهد در انزلی از کشتی پیاده شود جمعی از مجاهدین از او جلوگیری میکنند و در دریا رسوائی میکنند بالاخره بکشتی برگشته بوسیله تلگراف از طهران تکلیف میخواهد مطلب در مجلس شورای ملی مذاکره میشود و چون طرفداران او نفوذ دارند مجلس بررود او رأی میدهد و وارد میگردد معلوم است با این ترتیب امین السلطان در ظاهر اظهار وطن پرستی میکند و خود را هواخواه حکومت ملی قلمداد مینماید و باوجود واقعه باد کوبه و انزلی حب ریاست نمیگذارد خود را از کارها چندی دور گرفته خستگی سفر در نماید امین السلطان بمحض ورود که میبیند کلاشهای طهران باز دور او را گرفتند تنهایی اروپا و آوارگی چند ساله را فراموش کرده ایران را ایران سابق تصور نموده برمسند وزارت داخله و رئیس الوزرائی در ظاهر و صدارت و اتابک اعظمی در باطن مینشیند امین السلطان با مجلسیان اظهار خصوصیت زیاد نموده در مقام جلب قلب آنها بر میآید مخصوصاً روحانی

عزل مشیرالدوله ونصب امین السلطان

وروجانی نمایان مجلس را که همه وقت از او توقعات داشته و متنعّم میشده اند باطناً با خود همراه میکند تا یک شب که جمعی از آنها را بشام دعوت مینماید و مخالفین وی مراقبت دارند از آمدورفت نمایندگان نزد او آگاه گردند با کمال کوششی که در مخفی داشتن این مجلس میشود و از دین از درهای متعدد و بطور خفا وارد میگردند عدد و هویت اشخاص بر مخالفین معلوم میشود باین ترتیب که شخصی از درختهای خیابان لاله زار بالا رفته تا حدی که بر صحن حیاطی که مهمانی آنجا است مشرف میگردد و تمام اشخاص را که در یک محل از باغ جمع هستند صورت بر میدارد و شناخته میشوند.

در این ایام از طرف يك کمیته سری دو نفر یکی شیخ محمد بروجردي و دیگری سید محسن نجم آبادی برای کشف حقیقت حال امین السلطان نزد او میروند پیغام کمیته را باو میرسانند حاصل آنکه نیت شما نسبت بحکومت ملی باید معلوم باشد تا ملیون تکلیف خود را نسبت بشما بدانند امین السلطان در جواب شرحی از حالات سابق خود گفته و هم تغییر حالی که برای او حاصل شده و خیالات بعدش را در باب مشروطه شرح میدهد بعدیکه فرستادگان تا يك اندازه او را تصدیق مینمایند امین السلطان فرستادگان را امتحان میکند باین ترتیب که میخواهد با آنها بولی بدهد آنها تعرض کرده میگویند نه بگیرید و نه بدهید امین السلطان از این بیسان حیرت مینماید زیرا از معممین طهران چنین عقیده از پیش سراغ نداشته است خلاصه حوزه سری ما مراقب است بدانند کردار امین السلطان بر طبق گفتار او هست یا نه یکروز نگارنده بدیدن او میرود میبیند باز همان کلاشهای قدیم دور او را گرفته و همان تملقها که گفته میشد باز گفته میشود میگویم چه میشد چند دقیقه در خلوت باو میگفتم در این سفر اگر بگیری یا بدهی هر دو خوبیهایی تو خواهد بود و هم باو حالی می کردم که اگر تغییر وضع ندهد و اینگونه مردم را از خود دور نماید برای او خطرناک خواهد بود در این خیالات هستم که امین السلطان بمن اشاره کرده میگوید میل دارم چند دقیقه شمارا در خلوت ملاقات کنم وعده گذارده میشود يك ملاقات خصوصی طولانی حاصل میگردد دو پین این دو ملاقات او وزیر داخله و رئیس الوزراء میگردد در این ملاقات امین السلطان میگوید از حال من

فصل دوازدهم

خبر ندارید میگویم چرا خبر دارم و میدانم چگونه است حال کسی که واقع شده باشد میان خواستن عامیانه و نخواستن جاهلانه میگوید بگوئید نخواستن بیچکانه میگویم بلی چنین است میگوید از قلب من خبر میدهید و مدتی اظهار دلتنگی از روزگار خود کرده میگوید تابود گرفتار آن مستبد ناصرالدینشاه بودم بعد دچار مظفرالدینشاه با آن احوال و اخلاقی که داشت و حالا گرفتار این اوضاع کودکانه خداوند عاقبتش را بخیر کند.

نگارنده میگوید پیش از این مملکت ما دوسر داشت یکی شاه و صدراعظم که سر دولت نامیده میشدند و دیگر رؤسای روحانی که سرملت خوانده میگشتند اکنون ملت دیده وزبان گشوده و بآن دوسر میگوید هرچه شما میکنید باید بنفع من بوده باشد نه بنفع خود اگر از خود سری دست برداشتید البته سروری خواهید کرد و اگر باز بخواهید خود سری کنید من هر دورا دور خواهم کرد و سر صالح بی درد سری از خود خواهم رویانید پس تکلیف شما امروز اینست که در حقیقت سرملت باشید تا زیان نبینید امین السلطان از این سخنان اظهار مسرت کرده در موضوع انتخابات که شده صحبت طولانی میدارد و اعتقادش اینست که نمایندگان مجلس خوب انتخاب نشده اند مگر بعضی از آنها چند نفر را اسم میبرد و تعریف میکند در صورتیکه آنها با اعتقاد من تعریفی ندارند ولی در این مقام صلاح نمیدانم حرفی بزنم و نمیزنم همینقدر میگویم اول کار است خوب خواهد شد امین السلطان میگوید عیب دیگر کار اینست که دست ملاها زیاد داخل است ولی همینقدر که کار نضج گرفت دست آنها هم کوتاه میشود. امور اصلاح میگرد و اضافه میکند که آنها هم اگر خوب و صحیح باشند چه ضرر دارد دخالت داشته باشند بدیهی است اضافه کردن این جمله از روی ملاحظه است بعد شرحی نقل میکند که پیر مردی است در اروپا تمام بدنش از حس افتاده مگر سرش ولی قوایش بجا است همه چیز میفهمد و میگوید او را ملاقات کردم و از گفته های او بهره بردم در ضمن صحبت با او هر وقت حکایت قرض ایران بمیان میآمد گویا مرا در زمین فرو میبردند میخواستند بگویند من فهمیده ام قرض بدی برای مملکت کرده ام و حالا پشیمانم

عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

امین السلطان در آخر این مجلس در مقامی که میخواست اظهار امیدواری بکار مملکت بکند میگوید دو نفر آخوند نرذمن آمدند خواستم بآنها پول بدهم نگرفتند امیدوار شدم که روح تازه در مملکت تولید گشته و احساسات جدیدی بروز نموده است و البته جای امیدواریست و این همان دو نفر نماینده انجمن خصوصی سری میباشند که از پیش اشاره شد.

اینک چند کلمه از رفیق دیرینه خود مخبر السلطنه بنویسم مخبر السلطنه بعد از مراجعت بایران تمام همش این بوده که اسباب آمدن امین السلطان را فراهم نماید دیگران هم او را کمک میکردند و اقداماتی که از طرف این جمع در عزل عین الدوله



آقای مخبر السلطنه

میشد برای همین مقصود بود بلکه شاید قسمتی که از مخارج در اینکار میشده هم از جانب امین السلطان و طرفداران او بوده است بهر حال میتوان گفت در میان اقدامات و سیاستهای مختلف که در تبدیل اساس سلطنت بوده سیاست باز آوردن امین السلطان بایران هم بی دخالت نبوده و مخبر السلطنه یکی از عاملهای قوی این سیاست بوده است خصوصاً که برادرش منیع الدوله رئیس مجلس شورای ملی شد و مخبر السلطنه راتق

و فاتق امور و واسطه صدور بعضی

دستخطها از شاه و پیشنهادها از طرف صدارت به مجلس شد و طرف ملاحظه دولت و ملت گشت مردم هم نام او را به نیکی میبردند و میگویند دستخط امضای

فصل دوازدهم

صریح مشروطیت از محمدعلیشاه بسمی و کوشش وی گرفته شده است ولی تا اینوقت
خبر السلطنه سمت معینی ندارد بعد از عزل مشیرالدوله از صدارت که وزارت علوم
علاءالملک هم برهم میخورد و وزارت علوم و اوقاف و مطبوعات بموجب قانون اساسی
یکی از وزارت های هشتگانه میگردد این وزارت بمخبر السلطنه واگذار شده مردم از
این حسن انتخاب اظهار خرسندی مینمایند و میگویند حالا وقت است که پایه معارف در
محور خود جاری شده ببدن بیجان معارف روحی دمیده شود نگارنده هم از این
انتخاب خرسند هستم و با خستگی که دارم مصمم میشوم همه گونه مساعدت در کار
معارف از رفیق شفیق خود بنمایم غافل از اینکه از وزارت علوم بمخبر السلطنه هم خدمتی
که قابل ذکر باشد بمعارف نمیشود و موانع بسیار در پیش خواهد آمد خلاصه
هفت وزارتخانه مستقل تأسیس و هفت وزیر مسئول باصور ایسانی معین میگردد
بشرح ذیل :

سلطان علی خان یزدی وزیر افخم وزیر داخله - میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک
همدانی وزیر مالیه - کامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ - میرزا محمد علیخان
علاء السلطنه وزیر خارجه - مخبر السلطنه وزیر علوم - عبدالحسین میرزا فرما نیر وزیر عدلیه
میرزا مهدیخان کاشانی ملقب بوزیر همایون وزیر تجارت و فلاحه - میرزا نظام الدینخان
مهندس الاعمالک وزیر فواید عامه.

این هفت وزیر مشغول کار میشوند در صورتیکه هیچ تناسب فکری و علمی
و عملی با یکدیگر ندارند که بتوانند مسئولیت مشترک داشته باشند ناچار فتنه انگیزی
و بارتی بازی شروع شده غلامحسینخان غفاری که حاکم طهران و مقرب درگاه سلطان
و همه کاره بوده و عزل مشیرالدوله و تشکیل این کابینه ناجور هم بدست او شده است
خودی پیش انداخته در وزارت دربار کار صدارت میکند ولی چند روز زیادتیر طول
نمیکشد که امین السلطان وارد شده وزارت داخله و ریاست وزراء را تصرف میکند
سلطان علی خان وزیر دربار میشود وزیر مخصوص غلامحسینخان فقط حاکم طهران
میگردد و با بودن امین السلطان خنای او در دربار رنگی ندارد امین السلطان

عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

روز درم مسند نشینی خود وزرا را با وزیر دربار سابق و لاحق یکجا جمع کرده با آنها همقسم میشود که باهم کار کنند و از یکدیگر تخلف ننمایند در صورتیکه بدیهی است کامران میرزا هرگز با او رام نمیشود و وزیر بار وی نمیرود و هم از فرمانفرمان نمیتواند مطمئن بوده باشد

امین السلطان بکار مجلس و مجلسیان میبردازد و جمعی از معینین مجلس را در مجلس خلوت خانه امین السلطنه که با وی نسبت دارد در سه ساعت از شب گذشته ملاقات خصوصی میکند و قلب آنها را بجانب خود جلب مینماید و این همان مجلس است که از پیش نوشته شد که مخفی نمانده و معینین مجلس خود را در نظر تندروان تطمیع شده و خیانتکار بحکومت ملی معرفی مینمایند حاجی حسین آقا امین المضرب حاج آقا محمد معین التجار بوشهری و حاج محمد اسمعیل تبریزی که سه نفر نماینده تجار در مجلس هستند جزو طرفداران امین السلطان محسوب میباشند جماعتی از نمایندگان کسبه هم با آنها موافقتند رئیس مجلس صنایع الدوله بواسطه مخبر السلطنه با امین السلطان موافق است و جمعی هم با او هستند حاج سید نصرالله سادات اخوی با ارتباط سابق امین السلطان با آن سلسله از هوا خواهان اوست و جمعی هم تابع وی میباشند خلاصه چند دسته از دستجات مجلس که از همه قویتر دسته آقا سید عبدالله بهبهانی است بیول یا بخصوصیت و یا بصرف تبعیت همه طرفدار امین السلطان میشوند بفاصله چند روز رشته اکثریت مجلس بدست امین السلطان میآید و امین السلطان بخصوصیت بسیار با آقا سید عبدالله و حاجیها و معینین مجلس شورایی را انگشتر گردان خود قرار میدهد فقط چند نفر از اشخاص تندرو در مجلس هستند که با آمدن امین السلطان موافق نبوده اکنون هم با او مخالفند و بهیچ وسیله امین السلطان نمیتواند آنها را با خود همراه نماید این چند نفر دسته کوچکی تشکیل داده بنام اقلیت در مقابل اکثریت هنگفت مجلس عرض اندام مینمایند از جمله آنها است آقا سید حسن تقی زاده وکیل آذربایجان تقی زاده جوانی است در حدود سی سال عالم بمقتضیات وقت و بالنسبه باخبر از اوضاع عالم و چون این جمع بیفرض و ملت خواه شناخته شده اند هوا خواهان مشروطیت

فصل دوازدهم

با آنها همراه هستند ولی هر چه نفوذ امین السلطان در مجلس زیاد میشود کلمه این جمع پست شده کار بجائی میرسد که دیگر نمیگذارند تقی زاده و رفقای او در مجلس نطق نمایند بلکه بشرحی که خواهد آمد در صدد میشوند تقی زاده را از مجلس خارج



سید حسن تقی زاده

نمایند و موفق نمیشوند امین السلطان تصور میکند تعرض مجاهدین باو در ورود بایران بتحریک این جمع بوده است این حال امین السلطان نسبت بمجلس و اما حالش نسبت

عزل مشیرالدوله و نصب امین السلطان

بشاه امین السلطان تا چندی شاه را سرگرم میکند باینکه من طوری رفتار میکنم که مجاسیان یکارمانده عقب کار خود بروند ولی در ظاهر باید با آنها همراهی کرد که سر نخورند و بدست اکثریت از تندروان جلوگیری نمود تا وقتی که بمقصد برسیم ولی در قصه رحیمخان چلیانلو که خواهد آمد شاه از او رنجیده شده میفهمد زور ملیون از تدبیر امین السلطان بیشتر است از طرف دیگر هم مخالفین امین السلطان شهرت میدهند شاه مختل مشروطیت است او را باید خلع کرد و یکنفر از اطفال نابالغ خانواده سلطنت را پادشاه نمود و امین السلطان نایب السلطنه بوده باشد اینحرف بشاه میرسد و بیشتر موجب تنفرش از امین السلطان میگردد امین السلطان درصدد است نایب السلطنه را از وزارت جنگ فرمانفرما را از وزارت عدلیه و وزیر همایون را از وزارت تجارت خلع نماید بمیلیون میگوید این سه نفر مختل کارند بشاه میگوید ملت اینها را نمیخواهد و با خود آنها اظهار خصوصیت میکند اگر چه خلع فرمانفرما آسانتر از نایب السلطنه است و خلع وزیر همایون از هر دو آسانتر ولی چون فرمانفرما بتوسط اولاد و بستگان آقا سید محمد و آقا سید عبدالله که آنها را تطمیع نموده با خود همراه دارد و آقایان مزبور با او اظهار دوستی مینمایند و با سبابه چینی بسیار خود را وزیر عدلیه ملی و هواخواه مشروطیت قلمداد میکند و کارکنان او جزو کارکنان امین السلطان میباشند از این جهت امین السلطان درباره وی عسامحه میکند که موجب رنجش رفقایش از او نشود وزیر همایون بمسخرگی طوری خود را بشاه نزدیک کرده که امین السلطان مجبور است از او ملاحظه داشته باشد اینست که میپردازد بخارج کردن کاهران میرزا از کابینه و خلع او از وزارت جنگ جراید را میدارد دنبال کنند مردم را بر ضد او تحریک مینماید و همه را شاه خبردار شده بر کدورت خاطرش از وی افزوده میشود امین السلطان با ناصرالملک وزیر مالیه هم میانه ندارد و او را از جنس خود نمیداند و در کشمکش دیرینه که با میرزا علیخان امین الدوله داشته ناصرالملک را محرم و دوست دشمن خود میشناخته ولی چون او عالم است و ملت هم با او اقبال دارد متعرض وی نمیشود بلکه بظاهر کمال خصوصیت را با او مینماید ناصرالملک

فصل دوازدهم

از امین السلطان وحشت دارد و میکوشد بلکه او از وی نگران نباشد و او را مطیع صرف نسبت بخود بداند علاء السلطنه وزیر خارجه با امین السلطان همراه است مهندس الممالک نوکر شخصی او است مخبر السلطنه تبعیت صرف از او دارد و دائماً مشغول کار گشائی برای او است بحدی که بکارهای وزارتى خودش هم نمیرسد در این صورت هوى دماغ امین السلطان کامران میرزا و فرمانفرما و وزیر همایون هستند و میکوشد آنها را دور کند تا چه اندازه موفق گردد .

و اما قصه رحیمخان چلیپاقلو که اشاره کردیم شرح مطالب اینست که شاه از خود مقداری تفنگ در آذربایجان دارد مینویسد که آنها را بطهران بیاورند روزیکه در تبریز تفنگها را حمل میکنند مردم غیور تبریز را مطالبه دانسته از حمل تفنگها جلوگیری مینمایند بلکه آنها را ضبط کرده میگویند اگر شاه مشروطه است دولت و ملت حافظ او است حاجت با ساجه شخصی ندارد و اگر مشروطه نیست ما او را بسلطنت مشروطه قبول کرده ایم غیر از این باشد او را نمیشناسیم شاه از این واقعه بینهایت نگران و متألم شده و بتوسط رحیمخان سردار نصرت که از ملازمین مخصوص او است تدبیری میکند و آن اینست که پسر رحیمخان در تبریز اغتشاش کند و گوشمالی بانجمن ایالتی تبریز بدهد پسر رحیمخان هم در تبریز بنای تاخت و تاز را میکند اطراف شهر را مفتوش میکند و یکی از اعضای انجمن را گلوله زده میکشد بعض دیگر هم کشته میشوند مردم تبریز بیجان آمده بازارها را میبندند خبر بطهران رسیده و کلای آذربایجان برای کشتگان تبریز سوگواری مینمایند خلق در بهارستان جمع شده بازار طهران بسته میشود و هیجان شدید گشته عاقبت شاه مجبور میگردد پسر رحیمخان را در تبریز از ریاست ایل معزول کند و خود رحیمخان را بجرم اینکه از طهران دستور العمل به پسرش داده است گرفتار و محبوس و مغلول نماید تا مردم ساکت گردند این واقعه بر شاه بسیار ناگوار است و زنجیری که بگردن رحیمخان گذارده میشود مثل اینست که بگردن شاه گذارده شده باشد امین السلطان هم در این قضیه با ملت و مجلس همراهی میکند غیر از این هم چاره ندارد و این قضیه یکی از اسباب بزرگ ضدیت شاه با مجلس و دولتی او از شخص امین السلطان شمرده میشود .

فصل سیزدهم

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

یکی از کارهای مهم که مقارن ورود امین السلطان واقع میشود رفتن شیخ فضل الله نوریست از طهران به حضرت عبدالعظیم برای مخالفت با همکاران خود بعنوان مشروطه مشروعه خواهی و به موافقت شاه و درباریان مستبد شرح واقعه آنکه بعد از مایوس شدن شیخ فضل الله از موافقت نمودن آقا سید عبدالله و آقا سید محمد با او از طرف حوزه مرکزی استبدادی یعنی از دربار مأمور میشود کار را یکطرفی کرده جمعی از اهل علم را بنمناواری اسلام با خود به حضرت عبدالعظیم برده آنجا بماند و مردم را بسوی خود بخواند بلکه باینوسیله روی دل عوام را از مجلس و مشروطه برگرداند اینست که با حاج میرزا حسن آقای تبریزی که اکنون در طهران است و آقا سید احمد طباطبائی که مخالف سیاست برادر خود میباشد و جمعی از درجه دوم روحانیان و پیشنماز ها و معدودی از طلاب بزاویه مقدسه رفته آنجا اقامت مینمایند و بتوسط وزیر مخصوص از بولی که شاه بیانک روس حواله نموده مبلغ هنگفتی بصرف اینکار میرسد این جمع با جمعی از مفتخواران و سورچرانان طهران چند ماه در حضرت عبدالعظیم میمانند و بهر يك از متوقفین آنجا شهریه معین بقدر کفاف برای خودشان و برای خانوادهایشان داده میشود یعنی همه را شیخ میدهد و از هر کجا باید بگیرد شبها و روزهای جمعه در همان خانه که منزل دارند شیخ منبر میرود و موعظه میکند مردم شهری آنجا جمع میشوند شیخ قرآن بدست گرفته قسم میخورد که من قصدی غیر از خدمت بشرع ندارم این مجلس که دائر شده مشروع نیست و این قانون مخالف شرع اسلام است رفته رفته کارش بالا گرفته یکدستگاه مطبعه سنکی از طهران به حضرت عبدالعظیم میبرند و بهدیری حاج شیخ مهدی عبدالرب آبادی قزوینی که از اصحاب شیخ است و در زمان

فصل سیزدهم

ناصرالدینشاه و اعتمادالسلطنه در کار مطبوعات دخالت داشته روزنامه‌ئی چاپ میکنند در این روزنامه بدگویی بسیار از مجلس و مجلس خواهان مشروطه و مشروطه طلبان میشود و آن اوراق در طهران و دیگر بلاد ایران منتشر میگردد کارکنان حوزه مزبور در حضرت عبدالعظیم گاهی بعضی از مشروطه خواهان معروف را که بزیارت میروند گرفته آزار میرسانند در آخر شبها گاهی بعضی از رجال دولت میروند محرمانه شیخ را دیده دستورالعمل میدهند و بر میگرددند بعد از چندی که شیخ و اتباعش در حضرت عبدالعظیم میمانند از روی مصلحت آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و صدرالعلماء و بعضی دیگر از آقایان روحانیان شبانه میروند که او را بر گردانند صحبت بسیار میدارند و قرار میشود شیخ تأملی کرده و جواب بدهد و بدیهی است بی اجازه شاه و کارکنان او نمیتواند جواب بدهد آقایان بیرون میآیند و بمحض بیرون آمدن آنها در نصف شب بعضی از رجال دولت که در درشکهای خود در خیابان منتظرند وارد شده با شیخ خلوت مینمایند و نتیجه این میشود که شیخ بمراجعت بشهر راضی نگردد شیخ هم با آقایان جواب منفی میدهد اما در شهر طهران عموماً از این رفتار شیخ ناراضی هستند و او را ملامت میکنند خاصه که معروف شده شیخ دوازده هزار تومان ببانك روسی بدهکار بوده کسان شاه سندش را از بسانك گرفته باو و د کرده اند معلوم است شیخ در این سفر و این حرکت با اینکه مرد عاقلی است و میداند مشکل است کارش پیشرفت کند تا يك استفاده بزرگ نکرده باشد اقدام نمیکند در مدت اقامت او در حضرت عبدالعظیم تمام حوزه استبدادی از مکلا و معمم با او همراهی دارند سید محمد یزدی و امثال او از قول بایبها کاغذ مینویسند از مشروطه تمجید میکنند و آن نوشتجات را در حضرت عبدالعظیم منتشر ساخته از آنجا بشهر طهران آورده شهرت میدهند که مشروطه خواهان نوشته اند و هر يك آنها از هر گونه تشبث برای بد نام ساختن آزاد بخواهان دریغ نمیدارند.

در این تابستان آقا سید عبدالله در دز آشوب شمیران دستگاه مفصلی برپا نموده اسباب ریاستی مانند یکی از اعیان معتبر فراهم کرده تلفن مخصوص از خانه شهریش

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

بآنجا کشیده اغلب رجال دولت با او آمد و شد دارند حتی کسانی که شبانه در حضرت عبدالعظیم با حریف و مخالف او در راز و نیازند.

امین السلطان در ییلاق قیطریه است و با آقا سید عبدالله کمال ارتباط را دارد و بظاهر در تمام کارها با او مشورت میکند ولی در باطن بملاحظه درباریان توجیه هم بشیخ در حضرت عبدالعظیم مینماید تا در طرف را نگاهداشته باشد بالجمله کشمکش میان آقا سید عبدالله و شیخ فضل الله در این تباستان باینصورت است و دستگاه سور هر دو حریف در کمال خوبی دایر میباشد یکی باسم مجلس خواهی و موافقت با مشروطه و دیگری بنام مجلس نخواهی و مخالفت با مشروطه کم کم روزنامه شیخ فضل الله بعضی از مقدسین کسبه را متزلزل میسازد و نزدیک است قسمهای بقرآن او را در مخالف بودن مشروطه با اسلام باور نمایند اینست که در بازار بعضی از مستبدین بعنوان دینداری از او حمایت میکنند و بعضی در صدد هستند پولی ببازاریان بدهند که بازار بسته شود مردم تعطیل عمومی کرده بحضرت عبدالعظیم بروند و بشیخ مساعدت نمایند در اینحال انجمن اصناف از وزراء و علماء و وکلاء و تجار و کسبه دعوت مینماید و عنوان میکند کار شیخ و توقف او را در حضرت عبدالعظیم چه باید کرد و بعلماء اصرار مینماید که بهر صورت ممکن است او را از حضرت عبدالعظیم بشهر بیآورند تا موجب فساد نشود در این مجلس نگارنده نطقی میکند که موجب ملالت خاطر رؤسای روحانی آن مجلس میگردد ولی چون حق گفته شده از رنجش کسی باک ندارم و آن سخن اینست آقایان شیخ فضل الله نه با مجلس مخالف است و نه با مشروطه طرف نه با قانون اساسی ضد و نه دلش بجال مذهب سوخته است بلکه حرف او با همکاران محترمش میباشد که باو اعتنائی ندارند و او را مرده فرض کرده اند شیخ میگوید من دعوی برتری بر شما داشتم نشد راضی شدم با شما همسر باشم صورت نگرفت حالا بکوچکی کردن از شما راضی شده ام و باز شما مرا بیازی نمیگیرید آخر منم از جنس شما و همکار شمایم روی آن هستند که نشسته اید قدری جمعت بر بنشینید تا منم زیر دست شما بنشینم بعضی که از حقیقت امر خبردار هستند مسرورند ولی رؤسای آقایان مخصوصاً آقا سید عبدالله

فصل سیزدهم

بهیچانی بینهایت دلتنگ شده از جابر خاسته میگوید ما را اینجا آورده اند که ناسزا بشنویم و روانه شد، مجلس برهم میخورد .

اما این مذاکره دو فائده بزرگ میدهد یکی آنکه آقایان میفهمند اصل مطلب بر اهلش پوشیده نیست و دیگر آنکه مردم میفهمند حرف شیخ فضل الله شخصی است و بغمخواری دین و مذهب مربوط نمیشود لهذا از بستن بازار و رفتن بحضرت عبدالعظیم خودداری مینمایند و محرکین شیخ از گرفتن نتیجه که بر هم زدن اساس مشروطه باشد تا يك اندازه مأیوس میگردند .

در این ایام اکراد سرحد ساروج بلاغ بنای تاخت و تاز را میگذارند و اسمش این است که دولت عثمانی بخاک ایران تجاوز نموده است اما این مطلب دنباله قصه تفنگهای شاه در تبریز است که ضبط مایون شده و شاه اسباب اغتشاش را در تمام آذربایجان خصوص در سرحدات فراهم آورده است و میخواهد باین بهانه استعداد جنگی تبریز را که هلتیان در تصرف خود دارند بعنوان مدافعه با اکراد از جنگ آنها بیرون بیاورد نه اینست که کشمکش مابین دولت ایرانی و عثمانی در میان باشد خیر کشمکش بر سر اراضی متنازع فیه سالها طول کشیده است و در اینوقت سیاست استبدادی چندی در استانبول و نظیر آن در دربار محمد غلیشاه اقتضا کرده است که حواس مشروطه خواهان جمع نبوده باشد و شدت یافتن مسائل اختلافی سرحدی با سیاستهای مزبور مربوط میباشد و نتیجه هم گرفته شده است زیرا که تعهدات اکراد عثمانی در سرحدات آذربایجان مدتی حواس مجلس و وزراء را سختل کرده امین السلطان اتابك اعظم در مقام بیرون کردن فرمانفرما از کابینه عنوان میکند که نظام الحک از عهد حکومت آذربایجان بر نمیآید و آنها حاکم نظامی میخواهد و لابد باید فرمانفرما برود هرچه فرمانفرما بتوسط آقایان رفقای خود خواست طفره زده باشد نشد و بالاخره در موقعیکه خبر وقوع قتل و غارت بسیار در سرحد رسید فرمانفرما را حکومت آذربایجان داده روانه کرد و از شر او خلاص شد با آذربایجان را بشر او گرفتار ساخت اینجا است که فرمانفرما در مجلس شورای ملی در موقعیکه او را بر رفتن آذربایجان تشویق

شیخ نودی در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

مینمایند گریه میکند و اظهار وطن پرستی مینماید تا آنجا چه بکند خلاصه اتابك اعظم در ظاهر با مجلس همراهی میکند نوشتجات مجلس را برخلاف سابق بی جواب نمیکذارد و روزی چندین کاغذ در جواب مطالب مجلس مینویسد و سخت بکار چسبیده است بمجلس میگوید من برای خدمت بملت و پیشرفت کار مجلس حاضرم و روز و شب با شاه معارضه دارم بشاه میگویم برهم زدن مجلس راه دارد من در ظاهر باید کمال همراهی را با مجلسیان بکنم و آنها را از خود راضی نگاه بدارم که بامن طرف نشده مرا از کار نیندازند و ورق سفید و سیاه نکشند و در ضمن باید بعضی از وکلا را با خود همراه کنم و دسته صحیحی درست نمایم انجمنها را روبخود بنمایم و مردم را از بابت کارها که دارند آسوده کنم آنوقت خود مردم بالطبع کاری با مجلس نخواهند داشت منصرف میگردند و کار مجلس سست شده خودشن بتدریج تحلیل میرود شاه هم چند روزی تأمل میکند یکوقت حادثه‌ای روی میدهد که ملت و مجلس باتابك اعظم فشار میآورند و از او اقدام میخواهند و آن کار برخلاف میل شاه است اتابك هم مجبور میشود با ملت همراهی کند و آنوقت شاه مکدر شده او را در فشار میگذارد مختصر آنکه امین السلطان در میان دو فشار بزرگ واقع شده و چون قدری طول کشیده است دیگر شاه فریب او را نخورده و از او مساعدت جندی و عاجل میخواهد او هم مجبور است اندکی از طرف ملت کوتاه بیاورد که از فشار آنطرف آسوده گردد و بعضی اینکه یکقدم بجانب میل شاه میگذارد صدای ملتیان بلند شده او را باید گویی و بد نویسی چنان مضطرب میسازند که راه رفتن خود را فراموش میکند چیزی که اسباب امیدواری او است رفاقت با آقا سید عبدالله است و موافقت رئیس مجلس و بعضی از وزراء با او و در دست داشتن اکثریت مجلس تا این دو فشار عاقبت با او چه کند.

امین السلطان سه ماه ربیع الاول و ربیع الثانی و جمادی الاولی را باین ترتیب میگذراند و میخواهد باور نماید که میتواند در میان این دو فشار خود را نگاهداری کند یا بمجلس و شاه را باهم راه ببرد.

امین السلطان تصور میکند اگر کامران میرزا را از کابینه بیرون کند و وزیر

فصل سیزدهم

جنگی که موافقت با او داشته باشد برگزیند بدو جهت فایده میبرد یکی دوری از شر وزیر جنگ معزول و دیگر استفاده نمودن از مساعدت وزیر منصوب و بدست داشتن رشته امور نظامی اینست که تمام قوه خود را صرف معزول کردن کامران میرزا مینماید در صورتیکه شاه راضی باینکار نیست که قوه نظامی از اختیار او خارج گردد از امین السلطان و هر کس را که او بوزارت جنگ انتخاب کند اطمینان ندارد پس باین ملاحظه کار امین السلطان سخت است و شاید درجه سختی آنرا هم او خود درست احساس مینماید.

اوایل جمادی الثانی یکروز با مخبر السلطنه صحبت میدارم که من کار اتابک را صحیح نمیدانم و عاقبت خوش برای او نیست زیرا امکان ندارد در میان این دو فشار جان سلامت در ببرد و لابد از یکطرف و یا از هر دو طرف خواهد خورد مخبر السلطنه میگوید چه ضرر دارد ملاقاتی از او بنمایید و حضوراً صحبت داشته خیر و صلاح او را بگوئید میگویم مضایقه ندارم قرار میدهم شبی باهم بقیطریه رفته او را ملاقات نمائیم میرویم و سه نفری صحبت طولانی میداریم نگارنده میگوید کار شما را خوش نمیبینم این ترتیب کار سرحدات این اوضاع حضرت عبدالعظیم و شیخ فضل الله این وضع مجلس این وضع دربار آن نامساعدتی شاه آن مخالفت کامران میرزا این بدگمانی فوق العاده تندروان ملت از شما این پیشرفت نکردن کارها عاقبت اینکار چه خواهد شد میگوید نقلی ندارد من هنوز کیفهای سفری خود را باز نکرده ام و خیال سفر هندوستان دارم حرکت کرده میروم و هر کار میخواهند بکنند میگویم گمان نمیکنم بشما فرصت بدهند بانجام این خیال موفق گردید بهتر این است که اگر راستی از عهده کار برنمیآید جان خود را از خطر نجات داده در خانه خود بنشینید و مردم را هم از معطلی و نگرانی خلاص کنید بلکه بتوانند چاره های بروز کار خود بنمایند مخبر السلطنه میگوید راستی من هم خسته شده ام اگر حقیقه شما خیال استعفاء ندارید من از وزارت علوم استعفاء خواهم داد و گوشه ای بخيال خود مینشینم باز نگارنده میگوید بعضی از ملتیان از من خواسته اند این حرف را بشما بگویم زیاده از يك هفته فرصت ندارید یا کار را یکطرفی کنید و یا استعفاء

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

بدهید جواب میدهد باز بشما که يك هفته مهلت میدهید بهاء الواعظین از جانب بعضی از طلاب آمده بود و میگفت دو روز زیاده مهلت ندارید من او را فرستادم نزد آقا سید عبدالله بلکه او بتواند از طلاب جلوگیری نماید خلاصه امین السلطان حرفهای من و مخبر السلطنه را گوش داده در ظاهر تصدیق میکند و میگذرد فردای آنشب شرح گذارش با امین السلطان را برای رفقا نقل کرده میگویم گمان ندارم از این شخص کاری ساخته شود وضع او را طوری میبینم که نه میتواند کار بکند و نه میتواند استعفاء بدهد دیگر تاجه پیش آید .

چند روز از این مقدمه میگذرد قصه جشن سال اول مجلس شورای ملی پیش میآید و ملتیان اقدام فوق العاده کرده در فضای نگارستان و در خود بهارستان تدارك جشنی که مانند آنرا کسی در خاطر ندارد میبینند در اطراف فضای نگارستان یا (جلو خان مجلس) غرفهای عالی میبندند مدارس ملی هر يك غرفه مخصوص دارند شاگردان مدارس همه با لباسهای یک رنگ حاضر میشوند چهار مدرسه متعلق بنگارنده در مدرسه سادات جمع شده و سرود ملی معروف را که هم آنروز ساخته ام و شعر ترجیعش اینست :

ای جوانان وطن موسم آزادی ما است روز عیش و طرب و خرم شادی ما است

میخوانند و بهارستان ورود مینمایند و هیجانی در خلق پدید میگردد سه روز و سه شب این جشن ملی طول کشیده جمعی از وطنخواهان راتق و فاتق هستند و استفاده مادی نیز مینمایند ملل متنوعه از گبر و نصاری و یهود همه شامل این جشن میشوند و هر يك تدارك فوق العاده میبینند ترتیب این جشن که در واقع از جشنهای بزرگ ملی بشمار است البته بر حوزه مرکزی استبدادی بسی ناگوار میباشد و هم در حضرت عبدالعظیم تأثیر نیکو نمیگذرد زیرا که شیخ و اتباعش پیرایه ها بر آن بسته میگویند مشتمل بر اعمال نامشروع و منہیات شرعی بوده است در روز اول جشن انجمنهای ملی بصورت اجتماع حرکت کرده میروند بتکیه دولت بر سر نمش مظفر الدین شاه برای ترحیم در اعطای مشروطه و تبریک محمد علی شاه در ابقای آن که تشویقی از او شده باشد در ایام جشن مردم با کمال متانت و آرامی رفتار میکنند صدائی از کسی بلند نمیشود بطوریکه موجب

فصل بیستم

حیرت خودی و بیگانه میگردد بالجمله جشن میگذرد و تظاهراتی مخصوصاً از آقایان آقا سید عبدالله و آقا سید محمد که در پرده های الوان آتش بازی پیلوی زنده باد محمدعلی شاه زنده باد سیدین سیدین میدهند و بر حسد ها افزوده میشود پس از انقضای جشن باز مجلسی بهمان کارها که میکرده مشغول میشود مخالفین هم بر هر اقدامی که برخلاف آن مینموده اند میافزایند.

ماه جمادی الثانیه ۱۳۲۵ تمام میشود و اشتغال بکار جشن اندکی خیالات تندروان را در باره امین السلطان عقب میاندازد جشن که تمام میشود میبینند باز از طرف مستبدین نغمه مخالفت مشروطه خوانده میشود همه را بامین السلطان نسبت میدهند مخصوصاً که طرفداران شاه میگویند او با مجلس همراه است و امین السلطان مانع میشود و این سخن از روی اشتهاریست که بر عکس این قضیه حاصل شده است و بهر حال نواختن ساز مخالفت با تاج و تاجوتی که آغاز میگردد تا یکجا منتهی گردد بدیهی است که شاه و امین السلطان هر دو باین مجلس و مشروطه مخالفند وای هر يك پسیمی علیحدده و هم مسلم است که مخالفت شاه محکمتر و اساسی تر است از مخالفت امین السلطان.

بالجمله نگارنده در این ایام بخیال تأسیس روزنامه ای افتاده بانجمن اصناف صحبت میدارم و بدستگیری آقا سید مصطفی نام از نمایندگان اصناف در مجلس روزنامه ای موسوم بانجمن اصناف دایر مینمایم زحمت نگارش این روزنامه هم مزید زحمات من میشود بعد از چند نمره نام آنرا بامداد میگذارم و کار اداره آنرا بغلام علیخان قاجار که در کار مدارس در جلد اول این کتاب نام برده شده واگذار مینمایم نمیدانم چند شماره طبع میشود و یکجا خواهد کشید.

لوائیل ماه رجب یکروز در انجمن اصناف کمیسیونی منعقد میشود در خصوص خیالات امین السلطان صحبت میدارند و تصور میکنند آنچه فساد دیده میشود از لوست و حاضر شده است مجلس را برهم بزنند در نتیجه مذاکرات شریحی بامین السلطان مینویسند و از نگارنده تقاضا میکنند واسطه ابلاغ آن باشم و حضوراً هم با وی صحبت

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

بدارم شب این روز به طهریه باغ بیلاقی امین السلطان بیروم امین السلطان با جمعی از نمایندگان مجلس از رؤسای تجار در مذاکره استقراضی است که میخواهند برای دولت از خارجه بکنند نوبت ملاقات بمن میرسد کاغذ انجمن را میدهم بیخواند و میگوید از من چه میخواهند در صورتیکه شاه همراهی نمیکند از من هم زیاده بر این ساخته نیست میگویم گردونه مملکت باید روی هشت چرخ متساوی بگردد حالا یکی از همه بزرگتر است و یکی شکسته و یکی از کار افتاده البته این اراکه حرکت نمیکند میرسد چه باید کرد جواب میدهم بیلاحظه بگویم میگوید بلی میگویم هر هشت را باید کنار گذاشته هشت چرخ يك اندازه نوساز کار کن زیر این اراکه باید گذارد تا حرکت

نماید جواب میدهم چند روز است
کامران میرزا از وزارت جنگ
استعفا داده یک نفر را که محل
اطمینان باشد میخواهم پیدا کنم بجای
او بگذارم بزحمت این یک نفر را پیدا
کرده ام و شاه اره میکند بمستوفی الممالک
(۱) که آنجا قدم بزنند شما هشت
نفر از کجا پیدا خواهید کرد میگویم
چون شما در بازار کهای بزرگ عقب آنها
میگردید اینست که پیدا نمیکند
اگر از آنجا تجاوز کنید بجای هشت
نفر هشتاد نفر پیدا خواهید کرد



مرحوم مستوفی الممالک

حالا جواب کاغذ انجمن را بدهید میگوید جواب اینست که مانع پیشرفت مشروطه و قانون

(۱) مستوفی الممالک میرزا حسنخان پسر میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی است که مدتی صدراعظم ایران بوده و این جوان بعد از سالها توقف در اروپا تازه بایران آمده شخص منحرم وطن دوستی است.

فصل سیزدهم

شاه است و مرا هم نزد او متهم کرده اند اینست که از من کاری پیشرفت نمیکند میگویم بنویسید میگوید مینویسم جواب را بفلائی داده ام قبول کرده برمیخیزم و هنگام خارج شدن باو میگویم جان شما در خطر است میگوید خدا حفظ مینماید بیرون میآیم مخبر السلطنه و وکیل السلطنه برادر امین السلطان را آنجا ملاقات کرده بآنها نصیحت میکنم مگذارید وضع اینطور بماند که ایندرجه بدگمانی مردم باتاتك اعظم عاقبت خوش ندارد.

خلاصه سورت مجلس شب را فردای آن شب در حوزه اساسی انجمن نقل مینمایم میپرسند شما خود چه استنباط کردید میگویم من از او مأیوس هستم چندروز از این مقدمه میگذرد در انجمن آذربایجان بدگویی زیاد از امین السلطان میکنند جمعی کثیر از آنها بیهارستان رفته در مجلس بر ضد امین السلطان داد و فریاد مینمایند.

دو سه روز بعد باز یکشب در بیهارستان مردم بر ضد امین السلطان سخت هیجان مینمایند شاهزاده یحیی میرزا که جوانی غیور و وطن خواه است از تندروان می رود بالای بلندی و میگوید ای ملت تمام خرابی کار شما از میرزا علی اصغر خان امین السلطان است اگر مشروطه و آزادی میخواهید باید دفع شر او را بنمایید و بدیهی است این تحریك هم از انجمن آذربایجانست که آقا سید حسن تقی زاده مدیر آن میباشد و بر ضدیت با امین السلطان ثابت قدم مانده در مجلس هم طرفداران امین السلطان برای او فرصت و احترامی باقی نگذاشته اند این مطالب هم با امین السلطان میرسد و باز همه را بازی فرض نموده بی اعتنائی مینماید اما دیگر جرئت بمجلس آمدن ندارد و تنها ارتباط محکم با آقا سید عبدالله را برای خود کافی میداند.

یکروز مخبر السلطنه مرا دعوت میکند و میگوید امین السلطان ما را سرگردان دارد میگویم بلی اعتقادش این است اگر آقا سید عبدالله را داشته باشد ملت را دارد در صورتیکه همین اختلاط فوق العاده او با آقا سید عبدالله او را تمام خواهد کرد رفیق عزیز من شما چرا آبروی خود را حفظ نمیکنید امین السلطان از میان می رود و شما هم بتجیت او با کمال بدنامی خواهید رفت حالا تا وقت باقی است استغفاب دهید که ملت استقلال

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

رأی در شما بیند بلکه آبروی چندین ساله را حفظ کرده باشید میگوید قسم خورده‌ام با او مخالفت نکنم میگویم امین السلطان هم با کامران میرزا قسم خورده بود که باهم بسازند چه شد که دو روز بعد از قسم خوردن در حضور خود من از او بدگویی میکرد و در مخالفت او ایستاد تا از میان برداشتش وقتی شما باید با او همراه باشید که او هم حفظ آبروی رفقای خود را بکند میگوید حالا خیالی کرده‌ایم که فردا وزراء اجما حاضریم نزد شاه حرف را پوست کنده و بی پرده بزنیم عریضه‌ای هم نوشته‌ایم بدهیم اگر جواب مساعد داد و دانستیم با او میتوانیم بر آئیم و با مجلس همراه باشیم دستخطی بگیریم و شروع بکار کنیم و اگر نشد و شاه واقعا همراه نیست همه استعفا بدهیم و قطع بدانید اگر آنها استعفاء ندادند شخص من خارج خواهم شد مخبر السلطنه صورت عریضه‌ای که وزراء بشاه نوشته‌اند میدهد نگارنده ملاحظه میکند و جزئی جرح و تعدیل بنظرم رسیده میگویم یادداشت میکند و میگوید اگر دستخط موافق گرفتیم روز شنبه بیایم بمجلس یا خیر میگویم خیر میگوید چرا جواب میدهم زیرا که برای اتابك آمدن بمجلس خطر دارد میگوید با وجود آوردن دستخط موافق میگویم عجباً دستخط را که نمیتواند به پیشانی خود بچسباند و یا جار بزند و یا وارد لابد در مجلس نشان خواهد و بیش از نشان دادن دستخط برای او خطر هست میگوید پس چه کنیم میگویم روز شنبه شمیران در باغ خودم هستم اگر دستخط مساعد گرفتید شما خودتان زودتر بیاید مرا ملاقات کنید باهم بشهر آمده مطلب را که اتابك باشاه کار خود را تمام کرده است بمحضی از انجمنها که مورد ملاحظه اند حالی میکنیم آنوقت اگر صلاح شد خودش بیاید بشهر و بمجلس و گرنه وزراء بیایند و دستخط را بیاورند و اتابك بعد از رفع غائله و حصول اطمینان بمجلس بیاید قرار بر همین میشود و میگذرد این واقعه روز جمعه نوزدهم رجب هزار و سیصد و بیست و پنج (۱۳۲۵) است.

روز شنبه نگارنده می‌رود بشمران و تا دو ساعت بغروب مانده انتظار مخبر السلطنه را میکشم نمی‌آید ناچار روانه شهر شده می‌پارم اگر آمد بگوئید بشهر آمده من در خانه خود انتظار او را دارم بعد معلوم میشود اتابك و وزراء تا یک ساعت بغروب مانده در

فصل سیزدهم

سلطنت آباد پاشاه در کشمکش بوده اند و بالاخره دستخط را آنطور که مایل بوده از شاه گرفته اند دیگر وقت نشده است مخبر السلطنه را ملاقات کند امین السلطان آقا سید عبدالله را برگرفتن دستخط موافق آگاه کرده او هم بانهایت غرور میگوید بروید بمجلس منهم الان خواهم آمد امین السلطان باوزرای خود بمجلس وارد میشود آقا سید عبدالله هم میرسد اتابک دستخط شاه را که مشتمل بر اظهار همراهی با مجلس است و اختیارات نام دادن بوزرای مستول میخواند در اینحال دستخط دیگر از شاه میآورند باتابک میدهند خودش میخواند بی آنکه دیگری برمضمون آن آگاه گردد نیم ساعت از شب گذشته مجلس ختم میشود و چون هیجان و همهمه در مردم زیاد است امین السلطان دست آقا سید عبدالله را گرفته میگوید برویم بالاخانه قدری صحبت بداریم بخیال اینکه مردم متفرق شوند و خلوت کسود و البته خالی از اضطراب نبوده این دو نفر که بالا میروند امام جمعه که طرف بی اعتنائی آقا سید عبدالله است دلتنگ میشود و آقا سید محمد را نمیگذارد همراه آنها برود در باغ طرف شمال بهارستان گوشه ای مینشینند صحبت بدارند آقا سید عبدالله میفرستد عقب آقا سید محمد امام جمعه نمیخواهد تنها بماند او را مانع میشود که برود و چون آدم کم ظرفی است جواب فرستاده آقا سید عبدالله را میگوید حالا آقا بایار غارش خلوت کرده است مارا چه کار دارد یک ساعت از شب میگذرد امین السلطان و آقا سید عبدالله از عمارت پائین میآیند که روانه شوند کالسکه آقا سید عبدالله را برخلاف رسم داخل بهارستان میآورند آقا سید عبدالله کالسکه اش دم پله عمارت حاضر است ولی چون اتابک متوحش است همراه او میآید که او را بیرون در بهارستان بکالسکه نشاند و روانه کند و بعد بکالسکه خود سوار شود اتفاقاً کالسکه اتابک را ده قدم از در دورتر نگاهداشته اند اتابک و آقا سید عبدالله از در بیرون میآیند جمعی هم پشت سر آنها هستند بیرون در سیدی میآید پهلوی آقا سید عبدالله از او تقاضای کرده آقا سید عبدالله را مشغول مینماید و از طرفی دیگر مثنی خاک بهوا میپاشند حواس امین السلطان متفرق میشود که صدای بشلول بلند شده چند تیر پی در پی باو میخورند

شیخ نوری در حضرت عبدالعظیم و وقایع دیگر

و روی زمین افتاده فوراً جان میدهد مردم فرار می نمایند و آقاسید عبداللہ غش کرده روی زمین می افتد و وزراء هر يك از راهی میروند و نعش امین السلطان را در کالسکه انداخته بخانه اش میبرند می شویند و فردا شب او را شبانه بی اطلاع کسی بقم فرستاده آنها مدفون میگردد .

فصل چهاردهم

وقایع بعد از قتل امین السلطان

عباس آقای صراف تبریزی که جزو انجمن فدائیان دارای نمره چهل و یک بوده با دستیارانش فرار میکنند عباس آقا از کنار جاو خان بهارستان طرف شمال فرار میکرده در ب خانه مشارالدوله شیرازی که در فضای جلوخان است از او جلوگیری میکنند بی آنکه بدانند او قاتل است بلکه او میدوید و معین حضور آدم اتابک در عقب سر فریاد و فغان میکرده که آقا را کشتند و او بخانه وزیر مخصوص میرفته که او را خبردار کند اشخاصی که از عباس آقا جلوگیری مینمایند تصور میکنند کسی فریاد میزند این شخص را که فرار میکند بگیرد از این جهت آن دوسه نفر بر او سر راه میگیرند عباس آقا هم تصور میکند فریاد و فغان عقب سر برای گرفتن او است پیش رو هم میبیند دو سه نفر میآیند او را بگیرند در این صورت از حیات خویش مأیوس شده یک تیر در دهان خود خالی میکند و همانجا بر زمین افتاده جان میدهد و ششلول او بدست نوکرهای مشارالدوله میافتد میرند زیر خاک پنهان میکنند و بعدها مشارالدوله مطلع شده ششلول را از نو کرش گرفته بصنیع الدوله رئیس مجلس میدهد و در مجلس ضبط میگرد و نقش عباس آقا را پلیس برداشته بساداره نظمیہ میبرند از آنجا بمجلس میآورند ظهر یکشنبه نگارنده بمجلس رفته میبیند علماء و وکلاء همه هستند نقش عباس آقا را هم میبینم پای دیوار عمارت مجلس در باغ طرف شمال گذارده شده دکتر آورده بیستند آیا خود کشی کرده یا کسی او را گشته است و تصدیق میشود که خود کشی نموده بالاخره نقش را میبرند در قبرستان مختار السلطنه دفن مینمایند تندروان از مشروطه خواهان قاتل را تجلیل میکنند و از رفتار اداره نظمیہ که نقش را شبانه دفن کرده دلتنگ میباشند

وفايع بعد از قتل امين السلطان

خاصه که محل دفن راهم اداره نظميه نشان نميدهد اينست که روز دوشنبه ييست و دويم هيچاني کرده ميخواهند بر اجلال السلطنه رئيس نظميه حياه بياورند چون اجلال السلطنه از دوستان نگارنده است از من استمداد ميکند منم ميروم بمنزل او و نمايندگان انجمنها را ساکت کرده پس از تحقيق که در دفن و کفن او کوتاهي نشده برئيس نظميه ميگويم در اينصورت چه ضرر دارد که قبر او را نشان بدهيد هرچه شما زياد تر افکار کنيد بر بدگماني و اصرار آنها افزوده ميشود محل قبر را نشان ميدهند و غسل شهادت ميدهد که او را غسل داده کفن کرده و دفن نموده است آنگاه مردم آرام شده سر قبر او علامتي ميگذارند و ميگذرد از آنطرف براي امين السلطان مجلس ختم علني نميگذارند بعضي بفاتحه خواني بمنزل او ميروند ولي مجلس فاتحه خواني رسمي نيست بدو سبب يکي آنکه بجرم نامساعدتي با ملت کشته شده و روي دل مشروطه خواهان که امروز ملت خوانده ميشوند از او منحرف است و کسان او اطمينان ندارند اگر ختم بگيرند يا نعش او را علني و با اسباب ظاهري باند کنند مردم همراهي نمايند ديگر از طرف شاه اطمينان بهمهراضي با خودشان ندارند خبر هيچان ملت هم در پيدا کردن قبر قاتل اتابك البته بر توهمات آنها افزوده از اينرو هرچه ميتوانند بکوتاهي ميپردازند و خود نمائي نميکنند و اما شرح حال عباس آقا اين جوان ييست و سه سال تقريباً از عمرش گذشته جوان معقول آرامي بود هيچوقت از وي شرارتي ديده نشده در کار مشروطه خواهي شوري داشت و اغلب روزها در بهارستان بسا چند نفر از رفقای خود گردش ميکرد همينکه در مجمع رفقايش قرعه ميکشند براي اقدام بکشتن امين السلطان قرعه بنام او در ميآيد او هم براي انجام اينخدمت حاضر ميشود روزي ميروند بمکاسخانه عبدالله ميرزاي عکاس عکس برميدارد و بروسي خان شاگرد عبدالله ميرزا ميگويد اين عکس را ارزان نفروش زيرا طالب زياد خواهد داشت روسي خان مقصود او را نميفهمد روزها ميرفته است مشق تيراندازي با دولاور ميکرده که خوب مسلط شود روزپيش از اين واقعه بحمام ميروند خود را پاک و پاکيزه ميکنند و مهياي انجام مقصود ميگردد عباس آقا امر معاشش منظم بوده عيال و اولادي ندارد خانه وزندگانش مرتب و دارائي مختصري هم

فصل چهاردهم

داشت و دلیلی ندارد که این اقدام او را حمل بر غرض شخصی بتوان نمود نه اینکه بخواهم بگویم کشته شدن امین السلطان باستحقاق بوده بلکه اعتقاد اینست که تحریکات در شورانیدن مردم بر او از طرف حوزه مرکزی استبدادی که شاه در رأس آن قرار گرفته نیز بوده است چون از او راضی نبودند و او را تا یکدرجه مجبور به مساعدت با مجلس و مجلسیان میدیدند و بوعده هایی که بآنها داده وفا نکرده بود اما چیزی که هست اینست که عباس آقا وجود امین السلطان را مغل پیشرفت کار مشروطه میدانست و برای اصلاح حال ملت این اقدام را نموده در اینصورت اگر امین السلطان در حقیقت آن درجه که عباس آقا او را مقصر میدانسته و واجب القتل میشمرده مقصر بوده است بدا بحال او و خوشا بحال عباس آقا و اگر ایندرجه مقصر نبوده است یا هیچ تقصیر نداشته عباس آقا چون از روی عقیده باینکار اقدام کرده است نمیتوان او را ملامت کرد البته باعتقاد خود خدمت نموده امین السلطان هم خیانت نکرده و هر دو رؤسفیدند چیزی که نگارنده در آن شك دارم اینست که آیا همانطور که عباس آقا اعتقاد داشت و کرد راه اصلاح ملت و پیشرفت حکومت ملی ما منحصر بود بکشتن امین السلطان یا راه دیگر هم داشت و بالجمله آیا ما میتوانیم مطمئن باشیم که بعد از کشته شدن امین السلطان برای مجلس و ملت بهتر میشود یا نه آیا حوزه مرکزی استبدادی بکشته شدن امین السلطان قوت خواهد گرفت یا ضعف حاصل خواهد نمود آیا مخالفین مجلس بکشته شدن امین السلطان آنقدر ترسناک میشوند که هرچه در دامن دارند بریزند و با حکومت ملی از صمیم قلب همراه باشند یا طرفداران امین السلطان در خود مجلس بعد از کشته شدن او طبیعت خود را تغییر خواهند داد و با استقلال رأی راه حقیقت را پیش خواهند گرفت و رفت یا فوراً ورق را برگردانیده با دسته مخالف او سازش میکنند و باز بهمان کارها که میکرده اند مشغول خواهند شد قدری بالاتر برویم آیا شخص شاه بعد از کشته شدن امین السلطان طوری بخود میآید که هواهای استبدادی را از سر دور کرده بفهمد در مقابل اراده ملی نمیشود ایستادگی کرد و در مخالفت دولت با ملت مملکت از میان میرود و در کشمکش دربار با مجلس حقوق دولت

فصل چهاردهم

داشت و دلیلی ندارد که این اقدام او را حمل بر غرض شخصی بتوان نمود نه اینکه بخواهم بگویم کشته شدن امین السلطان باستحقاق بوده بلکه اعتقاد اینست که تحریکات در شورانیدن مردم بر او از طرف حوزه مرکزی استبدادی که شاه در رأس آن قرار گرفته نیز بوده است چون از او راضی نبودند و او را تا یکدرجه مجبور به مساعدت با مجلس و مجلسیان میدیدند و بوعده هایی که بآنها داده وفا نکرده بود اما چیزی که هست اینست که عباس آقا وجود امین السلطان را مغل پیشرفت کار مشروطه میدانست و برای اصلاح حال ملت این اقدام را نموده در اینصورت اگر امین السلطان در حقیقت آن درجه که عباس آقا او را مقصر میدانسته و واجب القتل میشمرده مقصر بوده است بدا بحال او و خوشا بحال عباس آقا و اگر ایندرجه مقصر نبوده است یا هیچ تقصیر نداشته عباس آقا چون از روی عقیده باینکار اقدام کرده است نمیتوان او را ملامت کرد البته باعتقاد خود خدمت نموده امین السلطان هم خیانت نکرده و هر دو رؤسفیدند چیزی که نگارنده در آن شك دارم اینست که آیا همانطور که عباس آقا اعتقاد داشت و کرد راه اصلاح ملت و پیشرفت حکومت ملی ما منحصر بود بکشتن امین السلطان یا راه دیگر هم داشت و بالجمله آیا ما میتوانیم مطمئن باشیم که بعد از کشته شدن امین السلطان برای مجلس و ملت بهتر میشود یا نه آیا حوزه مرکزی استبدادی بکشته شدن امین السلطان قوت خواهد گرفت یا ضعف حاصل خواهد نمود آیا مخالفین مجلس بکشته شدن امین السلطان آنقدر ترسناک میشوند که هرچه در دامن دارند بریزند و با حکومت ملی از صمیم قلب همراه باشند یا طرفداران امین السلطان در خود مجلس بعد از کشته شدن او طبیعت خود را تغییر خواهند داد و با استقلال رأی راه حقیقت را پیش خواهند گرفت و رفت یا فوراً ورق را برگردانیده با دسته مخالف او سازش میکنند و باز بهمان کارها که میکرده اند مشغول خواهند شد قدری بالاتر برویم آیا شخص شاه بعد از کشته شدن امین السلطان طوری بخود میآید که هواهای استبدادی را از سردور کرده بفهمد در مقابل اراده ملی نمیشود ایستادگی کرد و در مخالفت دولت با ملت مملکت از میان میرود و در کشمکش دربار با مجلس حقوق دولت

وقایع بعد از قتل امین السلطان

و ملت هر دو پایمال میگردد و باید بدست اتحاد حقیقی با اصلاح خواهان واقعی ملت مفاسد دولت و ملت را رفع کرد یانه و دیگر آنکه آیا سیاست بیگانگان یعنی روسها که زمام کار دربار بدست آنها است در قدم اول و انگلیسان در قدم دوم و مهمان تازه رسیده یعنی آلمان بعد از کشته شدن امین السلطان تغییر خواهد کرد و منافع خصوصی ایران را بر منافع خویش ترجیح خواهند داد خصوصاً روسها که امین السلطان را در تحت حفاظت خود بایران آورده او را دست نشانده خود میدانند بعد از کشته شدن او از نفوذ خود در این مملکت صرف نظر میکنند یا آنکه آنچه راهم که از امین السلطان در همراهی با آنها توقع داشته اند بمضاعف از شاه توقع خواهند داشت و آیا در این صورت آن ملاحظات که امین السلطان در رعایت اطراف امور در نظر داشت شاه هم همان ملاحظات را خواهد کرد یا نه اینها مطالبی است که حالا نمیشود رد یا قبول کرد و با گذشتن زمان حقیقت آشکار میگردد و معلوم میشود که آیا اقدام عباس آقا بکشتن امین السلطان چنانکه با عقیده او موافق بوده آیا با مصلحت حقیقی وقت هم مطابق بوده است یا نه اینک بر میگرددیم و از روز یکشنبه بیست و یکم رجب شروع کرده حوادث را بطور اجمال که رشته منقطع نشود مینویسیم.

بعد از کشته شدن امین السلطان و برهم خوردن کابینه وزراء چند روز مجلس تزلزل دارد و تصور میکند شاه را بهانه بزرگی برای بهم زدن مجلس بدست آمده ولی اینطور نیست اولاً آقا سید عبدالله که با امین السلطان اتحاد داشت و بواسطه همان اتحاد نزد تندروان مجلس موهون شده بود فوراً ورق را برگردانیده با مخالفین امین السلطان آمیزش کرده زودتر از هر کس بمجلس حاضر میشود و از حدوث این قضیه اظهار دلتنگی نمیکند شاه هم که از کشته شدن امین السلطان اگر خوشحال نباشد افسردگی ندارد ملیون هم مخصوصاً آذربایجانیان طهران برای تجلیل قاتل امین السلطان اقدامات مجدانه کرده قبر او را گلریزان نموده او را شهید راه وطن میخوانند و البته این اقدامات برای باز ماندگان امین السلطان ینهایت حزن انگیز است بلی هر کس بخواهد میان يك ملت كم علم بی تجربه و يك پادشاه جوان خود خواه فاصله گردد

فصل چهاردهم

و با هر دو ظاهر سازی کند بی آنکه در واقع یکطرفی باشد البته از دو طرف میخورد . خلاصه اول تأثیر بزرگ که کشته شدن امین السلطان میکند اینست که حوزه حضرت عبدالعظیم برهم میخورد چه بمحض رسیدن خبر قتل امین السلطان بشیخ نوری فوراً از میان جمع بیرون رفته در را بروی خود بسته کسی را بخود راه نمیدهد و این وحشت بضیع برهم خوردن سیاست درباریان در نگاهداری آن حوزه بامصارف زیاد سبب میشود که شیخ نوری نزد روحانیان مشروطه خواه واسطه فرستاده تقاضا میکند برای بهانه آمدن او بشهر صورتی بدست آورند آنها هم دریغ نکرده سئوالی از زبان او نوشته پرسیدند حدود مداخله مجلس چیست و جواب مینویسند مجلس مداخله در امور شرعیه نمیکند و تصرفات او در امور عادی و راجع بمصالح ملکی است شیخ نوری این مطلب را وسیله قرار داده بعوام و مقدسین میگوید اطمینان حاصل شد که حقوق اسلامی دستخوش این مجلس نخواهد شد و حوزه را برهم زده بپهران آمده در خانه خود مینشیند بی آنکه با کسی مراوده و معاشرت نماید اما بدیهی است که دو چیز نمیکند او بکلی آرام بگیرد یکی حب ریاست و دخل با وجود رقابت شدید که با همکارانش دارد و دیگر رابطه خصوصی او با شاه و درباریان مستبد که او را آلت دست خود دارند و برای مخالفت با مجلس و مشروطه وجود او و همراهانش را لازم میدانند و با او نوید میدهند که هر وقت باشد کار بروفق مرام آنها خواهد شد و اگر بوعده آنها اهمیت ندهد تصدیق روسها و اظهار خصوصیت آنها باوی او را امیدوار میکند چه اگر خوب نگاه کنیم میبینیم که در سیاست خارجی شیخ نوری نظر بر روسها میکند همان نظر را که آقا سید عبدالله بانگلیسان مینماید و دو سیاست ضد یکدیگر خارجی هم هریک از گریبان فراخ یکی از این دو رئیس روحانی سردر آورده کارروائی میکند خلاصه آنکه شیخ نوری در باطن دست از کار خود برنمیدارد با سعدالدوله ارتباط تام دارد و دست بدست یکدیگر داده اند جمعی از معتمین هم که در تشکیل حوزه حضرت عبدالعظیم شریک او بوده از انعامات ملوکانه سهم میبرده اند باز با او همراه و همخیال میباشند سیدعلی یزدی که مکرر نام برده شده و برادر زاده او سید محمد

وقایع بعد از قتل امین السلطان

یزدی باحوزه شیخ نوری مربوط بوده و هستند و از هر گونه اقدام برخیزد مشروطیت دریغ نمایند و رجال مستبد هم بدیهی است بهوای نفس خود و متابعت میل شاه با این حوزه اظهار خصوصیت مینمایند و اما کار و زرای مشغول میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بعد از امین السلطان محل توجه ملت است که رئیس الوزراء و وزیر داخله بشود ولی هر چه باو اصرار میکنند نمیپذیرد و میداند با مخالفت باطنی شاه کاری از او ساخته نیست بالاخره شاه برای حفظ ظاهر او را مجبور میسازد که بی سمت در کارها باشد و بمشورت او امور دولتی بگذرد ولی بعد از قتل امین السلطان بفاصله چند روز سبکته کرده از دنیا میرود بعضی میگویند او را با مر شاه مسموم میسازند اما مأخذ صحیحی بدست نگارنده نیامده است ملت در عزای داری مشیرالدوله اقدامات کامل میکند مشیرالدوله خوشبخت آدمی بود زندگانی خوبی نمود دوپسر قابل او میرزا حسنخان و میرزا حسینخان بهترین یادگار او هستند بعد از مردن مشیرالدوله شاه بیرضای مجلس و ملت میرزا احمدخان مشیرالسلطنه را که مردی بیخبر از اوضاع دنیا و مخصوصاً از ترتیب حکومت ملی است بوزارت داخله و ریاست وزراء انتخاب میکند سمدالدوله را وزیر خارجه مینماید و این هر دو را غایت آمالشان بوده است قوام الدوله وزیر مالیه میشود میرزا محمودخان علاءالملک وزیر عدلیه میرزا حسنخان مستوفی الممالک در وزارت جنگ باقی میماند مخبر السلطنه نظر بخصوصیت تام که با امین السلطان داشته مدتی بلا تکلیف مانده وزارت علوم بی وزیر میماند صنیع الدوله رئیس مجلس شورای ملی بعد از حادثه قتل امین السلطان ترسناک شده از ریاست مجلس استعفا داده خانه نشین میگردد میرزا محمودخان احتشام السلطنه که با مر امین السلطان از ریاست کمیسیون سرحدی عثمانی بطهران احضار شده بود در همان ساعت که امین السلطان را کشتند وارد طهران شده نظر بحسن ظنی که ملت در مشروطه خواهی باو دارد در وقت انتخاب و کلاء از طرف طلاب دینی بوکالت انتخاب شده در اینوقت برای ریاست او در مجلس حسن طلب میشود احتشام السلطنه هم باین آرزو میرسد تا عاقبتش چه باشد نظر بحوادث گذشته که در اوایل این کتاب نوشته شده آقا سید عبدالله رضایت بر ریاست او ندارد او را هم

فصل چهاردهم

بهر صورت هست راضی مینمایند احتشام السلطنه بظاهر رئیس مجلس است. ولی در باطن کار صدارت مملکت را میکند و در امور قوه مجریه هم دخالت مینماید. مشیر السلطنه وزرای خود را بمجلس معرفی مینماید و مشغول کار میشوند چند روز بیشتر طول نمیکشد که اجزای وزارت خارجه بر سعدالدوله شورش کرده ناراضی ماتیان هم از او مدد میکند و اواز وزارت خارجه خلع گشته وزارت خارجه بمیرزا محمدعلیخان علاء السلطنه میرسند میرزا حسنخان محتشم السلطنه را بریاست کمیسیون سرحدی میفرستند و همه روزه اغتشاشات سرحدی و تجاوزات عشائر و قتل و غارت آنها در خوی و ماکو و ارومیه و ساوجبلاغ بر زیادت میگردد عثمانیها وقت را فرصت شمرده اراضی متنازع فیه را تصرف مینمایند و در تمام نقاط سرحدی اردو حاضر میکنند از این بیابست خسوس میخاسیان و ملیون مشوش میشود ولی شاه اعتنائی ندارد و اهمیت نمیدهد بلکه این اغتشاشها سبب برهنه خوردن اساس مشروطیت بگردد از طرفی هم روسها هر چه بتوانند اسباب مزید اغتشاش را در همه جا فراهم میآورند و شاه را مددحالی و مالی میدهند در خلال این احوال عهدنامه روس و انگلیس در خصوص اختیارات این دو دولت در آسیای وسطی خانمه یافته بامضای دولتین میرسد شمال و جنوب ایران را تسخیم اقتصادی مینمایند و پایه تصرفات خود را در داخله ایران بر روی اساس این عهدنامه که عهدنامه هزار و نهصد و هفت نامیده میشود میگذارند اگر چه مجلس شورای ملی عهدنامه مزبور را رد میکند و میگوید کسی حق مداخله در امور ایران ندارد و پایه سیاست خارجی ما روی عهدی است که تاکنون بادرل داشته ایم ولی آنها پیش خود بفصول عهدنامه جدید وقتار میکنند هر چه بخواهند فقط سفیر انگلیس در طهران جواب منفی مجلس ملی را در معاهده مزبور منطقی میشمارد.

احتشام السلطنه رئیس مجلس میبیند از یکطرف مخالفت باطنی شاه با اساس مشروطیت و ضدیت ملیون با امراء و رجال دولت و خوفی که برای رجال مستبد بعد از ساقطه قتل امین السلطان روی داده که جرئت نمیکند از خانه های خود بیرون بیایند و از طرفی مختل بودن امور مملکت و از کار افتادن چرخ قوه مجریه بدیهی است بالاین

وقایع بعد از قتل امین السلطان

اوضاع از مجلس هم کاری پیشرفت نخواهد کرد و سرآمد تمام دروها در دبی پولی است که ادارات دولتی از لشگری و کشوری و سلطنتی در حال انحلال است ارباب حقوق سال گذشته بواسطه نرسیدن حقوق خود فوق العاده مزاحم و هردسته‌ای از قشون بایک اداره از ادارات دولتی تعطیل کرده شورش مینمایند ناچار تدبیری برای اینکار میکنند و انجمن موسوم بانجمن خدمت مرکب از وزراء و امراء و سرداران و حکام معزول و شاهزادگان و غیره تشکیل میدهد و و امیدارد آن انجمن عریضه‌ای بشاه نوشته درخواست مساعدت با اساس مشروطیت را بنمایند و تصریح میکنند که اگر مخالفت با مشروطه بشود آنها برای خدمت و نوکری حاضر نخواهند بود شاه از خواندن این عریضه دلشنگ میشود ولی بناچار جواب مساعد داده اظهار همراهی میکند امراء این جواب را مستند کرده بتوسط احتشام السلطنه بمجلس نزدیک میگردند و یکروز اجتماعاً بمجلس آمده اظهار همدردی مینمایند غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون و غلامحسینخان وزیر مخصوص غفاری حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ اقبال الدوله کاشانی و علاء الدوله زیاده از دیگران مورد ملامت هستند و مکرر از طرف تندروان تهدید کرده میشوند اینک با کمال اطمینان خاطر بمجلس آمده آسوده میگردند.

امیرخان سردار که در قضیه توقف روحانیان در حضرت عبدالعظیم شرح حال او را نوشتیم رئیس این انجمن میشود و انجمن خدمت روزی برای قسم خوردن بمجلس حاضر شده قسم میخورد که با اساس مشروطیت مخالفت ننمایند اینکار بظاهر پسندیده بنظر میآید و حکم عفو عمومی است که بموم ستمکاران داده شده باشد بی آنکه پشیمانی آنها از رفتار گذشته خود محقق و بی آنکه درجه وفاداری آنها نسبت بقسمی که خورده‌اند معلوم بوده باشد اینست که نگارنده نمیتواند قضاوت نماید که آیا بر نفع حکومت ملی تمام خواهد شد و یا بر ضرر آن تا آتی که چه حکم نماید. در این ایام نمایندگان انجمنهای ملی باسم انجمن مرکزی مدتی در بهارستان متحصن شده چند مطلب که راجع بامنیت مملکت است بتوسط مجلس از شاه میخوانند و بالاخره اظهار میکنند که تا تمام قانون اساسی از مجلس ننگد و بصرح شاه نرسد ما از بهارستان

فصل چهاردهم

بیرون نخواهیم رفت مجلس هم جداً در صدد اتمام متمم قانون اساسی شده چون ماه رمضان نزدیک است میگوشتد پیش از رسیدن آن نمایندگان انجمنها از بهارستان خارج شوند ولی قانون اساسی برای یکماده در مجلس معطل است و آن مسئله قضاوت است که روحانیان مجلس میل دارند بصورتی نوشته شود که بمسند ریاست شرعی آنها خللی نرساند مشروطه خواهان میل دارند بصورتی نوشته شود که تمام محاکمات راجع بدیوان عدالت باشد و در مسائل شرعی از طرف دیوان عدالت بمحاضر شرعی رجوع شود از این جهت دوسه روز در مجلس مذاکره طول میکشد بکروز آقا سید عبدالله باجمعی از دانشمندان مجلس طرف شده اصرار میکند نوشته شود محاکمات در احوال و اعراض و نفوس راجع بمحاکم شرعی مجتهدین عظام است و در امور عرفیه راجع بدیوان عدالت عظمی مجلسیان میل ندارند باینصورت نوشته شود کار بمشاجره کشیده مجلس برهم میخورد خبر نمایندگان انجمنها میرسد بهیچان آمده برضد آقا سید عبدالله قیام مینمایند و در صدد توهین او میشوند بد زبانی زیاد میکنند و ششاول میکشند که او را بکشند آقا سید عبدالله سخت ترسناک میشود و بالاخره صورتی در کمیسیون نوشته میشود مطابق ماده دوم از اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی و از روی ناچاری آقا سید عبدالله و آقا سید محمد آنصورت را امضاء میکنند و غائله رفع میشود.

فصل پانزدهم

مطالبه متمم قانون اساسی و وقایع دیگر

محمدعلیشاه نمیخواهد متمم قانون اساسی را امضا کند ولی در مرکز و از ولایات خاصه گیلان و آذربایجان در صدد مطالبه برمیآیند و در ماه شعبان ۱۳۲۶ در طهران نمایندگان انجمنها در بهارستان توقف میکنند و در ولایات در تلگرافخانههای رشت و تبریز شب و روز مانده بمجلس فشار میآورند تا امضاء میشود و شب اول ماه رمضان نمایندگان انجمنها در مرکز از مجلس و در ایالات از تلگرافخانه ها بخانههای خود مراجعت مینمایند بعد از گذشتن متمم قانون اساسی مجلسیان در صدد میشوند دولت را بر همزده مشیرالسلطنه را که نا متناسب با اساس مشروطیت است از ریاست وزراء خلع نمایند لهذا رأی گرفته مجلس بدوات اظهار بی اعتمادی میکنند و کابینه برهم میخورد این تغییر کابینه بینهایت مخالف رأی شاه است زیرا در موقع تعیین کابینه از طرف مجلس بشاه اخطار شده که در انتخاب وزراء سعی نمائید اشخاصی باشند که زمامداری آنها طول بکشد و بتوانند کار بکنند مشیرالسلطنه اهلیت برای این کار ندارد شاه جواب داده غیر از این جمع کسی را سراغ ندارم من انتخاب میکنم شما اگر دیدید بکار نمیخورند رأی عدم اعتماد بدهید اینک بفاصله چهل و چند روز رأی بی اعتمادی بآنها میدهند البته بشاه بر میخورد خاصه که بعد از انداختن کابینه مجلس خود در صدد تعیین کابینه برمیآید شاه هم اعتراضاً میگوید من کسی را سراغ ندارم هر کس را خود ملت میخواهد انتخاب کند تا من نصب نمایم ملیون مایل هستند ناصرالملک وزیر داخله و رئیس الوزراء باشد ناصرالملک در ایام ریاست مشیرالسلطنه از وزارت مالیه استعفا داده خانه نشین است در این مقام هر چه ملیون بار اصرار میکنند زیر بار

فصل بانزدهم

وزارت داخله نیروی چند روز تشکیل کابینه معطل میماند دوسه شب از شبهای ماه رمضان از دو ساعت از شب رفته تا طلوع فجر و کلاً و جمعی از امراء و وزرای معزول در مجلس میمانند یکروز صنیع الدوله را وزیر داخله میکنند خطابات شاه باو میشود او هم اینکار را خارج از قدرت خود دانسته استعفاء میدهد و عمده چیزی که موجب استنکاف اشخاص از وزارت داخله است تحریکات اغتشاشی است که از طرف شاه و مستبدین داخلی و خارجی برای اغتشاش ولایات و سرحدات میشود و مشکلاتی که از این بابت تولید میگردد خلاصه ناچار میشوند وزارت داخله را بیکی از امراء که طرف اعتماد شاه باشد بدهند گرچه در خط مشروطه خواهی نباشد و برای این کار غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون انتخاب میشود و کابینه بریاست ناصرالملک تشکیل مییابد بشرح ذیل:

ناصرالملک رئیس الوزراء و وزیر مالیه — مخبر السلطنه وزیر عدلیه — میرزا حسنخان مشیرالدوله وزیر خارجه — میرزا حسین خان مؤتمن الملک وزیر تجارت و کمرك — صنیع الدوله وزیر علوم — آصف الدوله وزیر داخله — متوفی الممالك وزیر جنگ.

دولت جدید بترتیب مزبور برخلاف اراده شاه تشکیل شده مشغول کار و یادچار محذورات میگردد.

ناصرالملک دولت مشروطه تأسیس مینماید خود رئیس الوزراء و وزیر مالیه میشود تمام اعضای کابینه غیر از وزیر داخله هم افق و هم رأی هستند وزیر داخله هم چون از اوضاع داخله اطلاع دارد و ردی زیرک و باعزم است با وزراء راه میرود و با آنها مخالفت نمیکند اما شاه از این وزرای مشروطه خواه راضی نیست و مخصوصاً بریاست ناصرالملک مایل نمیشد روسها هم بتوسط شاپشالی معلم زبان روسی شاه را ببرهمزدن این کابینه ترغیب مینمایند زیرا که ناصرالملک را با انگلیسها مربوط دانسته میل ندارند او رئیس الوزراء باشد سعد الدوله هم که او را از وزارت خارجه خارج

مطالعه متمم قانون اساسی و وقایع دیگر

نموده‌اند و کمال ضدیت را با دولت تازه دارد شاه را برضد کابینه تهریص مینماید از طرفی هم اقبال الدوله و وزیر مخصوص و وزیر همایون کاشانی که هر یک خود را لایق الصداره میدانند و در این تفسیرات کاری بآنها رجوع شده بینهایت دلتنگ هستند از کابینه بدگویی و برای آن نزد شاه کار شکنی مینمایند هر چه از دست این اشخاص بر نیاید از دست کامران میرزا بر می‌آید که روی دل شاه را از این کابینه منصرف نماید و بالاخره شاه وحشت کرده دمی آسایش ندارد شیخ نوری هم با چند نفر از هم لباسهای خود وقت را غنیمت دانسته جداً مشغول تحریک کردن برضد مجلس و کابینه ناصرالملک میباشند در این احوال حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ که بمد از مرگ مظفرالدین شاه بیکار و خانه نشین شده است و چهار صد هزار تومان خوهرا از دولت طلبکار میداند و اعتنائی بحرفش نمیشده بمحض اینکه جزو امراء بمجلس آمده قسم یاد کرده و داخل جمع گشته بخیال میافتد بهر وسیله باشد در این حال اضطراب و وحشت شاه خودی بخلوت انداخته بشاه تقرب بجوید از مساعدت رئیس مجلس و وزیر داخله استفاده نماید امیر بهادر کشیکچی باشی شاه میشود و شاه از او اطمینان حاصل کرده او را وسیله حفظ جان خود قرار میدهد شاید روسها هم در وارد کردن امیر بهادر جنگ بحوزه دربار بیدخالت نباشند برای کمک نمودن او به برهم زدن کابینه ناصرالملک اینجا مطلب مهمی که اتفاق میافتد و برای گرم کردن بازار فساد و مزید امیدواری شاه در ضدیت با اساس مشروطه مفید میگردد همان اقدام کمیسیون مالیه مجلس است بقطع حقوق ارباب حقوق برای تبدیل بودجه مملکتی و جبران شش کرویر کسر محل چنانکه از پیش شرح داده شد این اقدام دل جمعی از بزرگان مملکت را از مجلس و مشروطه برگردانید چه گفته اند قطع مرسوم سخت تر است از قطع حلقوم اینکار جمعی هواخواه دلشکسته برای مستبدین مهیا نموده آنها را ضمیمه دلسوختگان تیول و تسعیر ساخته بشاه امیدواری داد که بتواند از زیر بار مشروطیت خارج گردد شاه بمد از تعیین حقوق سلطنتی چنانکه نوشته شد بی نهایت دلتنگ گشته هر چه سعی نمود چیزی اضافه کنند پذیرفته نشد او هم جمعی از فراش و قاطرچی و غیره

فصل پانزدهم

را که از بودجه سلطنتی حقوق میبرند اخراج کرده میگویند مجلس حقوق شمارا قطع کرد این جمع معلوم الحال هم برای انواع شرارت و ضدیت با مجلس حاضر میگرددند تمام این اسباب جمع میشود برای اینکه در دربار نقشه بزرگی بجهت مخالفت با مجلس کشیده شود اینجا چند کلمه از احوال خود و احوال احتشام السلطنه بنویسم و بعد نقشه مخالفت مزبور را بیان نمایم بعد از آنکه احتشام السلطنه رئیس مجلس میشود نگارنده بواسطه سابقه خصوصیت که با او داشته باصراری که او مینماید بیش از پیش بمجلس آمد و شد نموده او را کمک مینمایم ولی نظر بخصوصیت احوال که از او دیدم انگرانی دارم که آیا عاقبت کار او چه خواهد شد و چگونه این شخص تندخو بایک جمع مختلف العقاید کار خواهد کرد خاصه که در مجلس اشخاصی هستند زیر بار خود رایی احتشام السلطنه نمیروند و از آنها است چند نفر از وکلای آذربایجان مانند مستشارالدوله - آقا سید حسن تقی زاده - حاجی میرزا ابراهیم آقا و حاج میرزا آقا و غیره که از تندروانند احتشام السلطنه در اول ورود بمجلس با این جمع بنای خصوصیت را میگذازد و با آنها ظاهر سازی میکند اما چنانکه در جلد اول این کتاب و اوایل جلد دوم نوشته شده احتشام السلطنه با حسن عقیده که دارد بواسطه تندخویی در مقام عمل غالباً افراط و تفریط میکند و خود بزحمت میافتد و دوستانش را بزحمت میاندازد .

تندروان مجلس که پیش از کشته شدن امین السلطان بواسطه ضدیتی که با او داشتند ناتوان مانده بودند اینک توجه رئیس مجلس را بخود میبینند خصوصاً که بواسطه قتل امین السلطان غروری هم آنها را گرفته معلوم است برای جلو رفتن خود هیدانی بدست میآورند و معلوم نیست کار آنها با ریاست احتشام السلطنه بکجا خواهد رسید . و چون احتشام السلطنه از آنها برگردد و بنای مخالفت بشود کار خودش بکجا خواهد کشید عجبالتا که اظهار خصوصیت و صمیمیت با یکدیگر میکنند و هر دو میداند که هیچیک در این اظهار خصوصیت راست نمیگویند و سیاست این اقتضار نموده احتشام السلطنه از مخالفین آقا سید عبدالله هم استفاده میکند چه شیخ نوری و دوستان او بواسطه اینکه سابقه کدورت احتشام السلطنه را با آقا سید عبدالله میداند با او خصوصیت میکنند

مطالبه متم قانون خاص و وقایع دیگر

احتشام السلطنه هم با آنها باطناً اظهار هربانی مینماید در ظاهر هم با آقا سید عبداللّه همراه میرود نگارنده دائماً او را نصیحت میکنم که ایندفعه مثل دفعه‌های پیش نیست که شما بیرویه اقدام نمائید سابق اگر حادثه‌ئی واقع شد صدمه‌اش بشما و چند نفر رسید که با شما هم خیال بودند ولی امروز شما رئیس مجلس شورای ملی هستید اگر حادثه‌ئی واقع شود صدمه‌اش بتمام ملت وارد میشود به غرور و طغیت خلیل میرساند ظاهراً تصدیق میکند ولی باز گاهی صفات ذاتی خود را بروز میدهد بمجلس بی اعتنائی میکند و امتضای را از خود بی سبب میرنجاند.

بهر حال بعد از آنکه اسباب مراد و وزرای معزول و بزرگان از رجال دولت را با آنهمه فاصله که میان آنها و مجلس بود فراهم عیاورد و شروع میکند بجمع آوری پول بعنوان استقراض داخلی برای تشکیل بانک ملی و پای هر يك از رجال دولت و شاهزادگان بزرگ از قبیل ظل السلطان و کامران میرزا چیزی مینویسد که بدهند و زحمت زیاد در این باب تحمل میکند تصور میشود سه چهار کسرور تومان پول جمع خواهد شد اما باین همه هیاهو بیش از دو بیست هزار تومان پول که آنهم يك قلم هفتاد هزار تومان از ظل السلطان گرفته میشود جمع نشده این وجوه را هم بحقوق ارباب حقوق و بقشون و بمأمورین خارج مملکت میدهند و مختصر گشایشی میشود معادل سیصد هزار تومان طلای مسكوك در خزانه هست آنرا خواهی نخواهی از شاه میگیرند که سرمایه بانک بگردد مستشاری برای مالیه و بانک از فرانسه اجیر میکنند که بایران بیاید بی آنکه مالیه منظم شود یا بانکی دائر گردد.

باز از خیالات احتشام السلطنه بعد از وارد نمودن امراء بمجلس شورای ملی این است که شاه را بامجلس همراه کند و از آنجا که تندروان مجلس معتقدند که تا شاه بکلی مأیوس نشود دست از مخالفت بامجلس برند خواهد داشت با خیالات احتشام السلطنه همراه نمیباشند جمعی از ناطقین و اشخاصی که کلامه آنها نفوذ دارد نیز با عقیده آنها همراهند احتشام السلطنه با این جمع از وکیل و غیر وکیل در این موضوع طرف میشود و هیچ طرف را نمیشود ملامت کرد چه احتشام السلطنه صلاح نمیداند تا ایندرجه باشاه

فصل یازدهم

ضدیت شود و کار بهر کجا می‌خواهد بکشد بلکه دوست میدارد شاه و خانواده او محترم باشند مجلس هم بوظائف خود رفتار کند و تصور میکند اینکار شدنی است و میتواند شاه را با مجلس همراه کرد مخالفین او می‌گویند باید ریشه استبداد را کند و همایشات فایده ندارد.

به حال رفته رفته میان احتشام السلطنه و رفقای مجلسی او کشمکش حاصل میشود جمعی از نمایندگان کسبه در مجلس و اشخاصی که با احتشام السلطنه خصوصیت و باتندروان مجلس رقابت دارند جمع شده انجمنی تشکیل میدهند به حمایت احتشام السلطنه و شرح حال این انجمن را با نتایجی که بر آن مترتب میشود بعد از این خواهیم نگاشت خلاصه احتشام السلطنه بهر صورت هست اسباب آمدن شاه را بمجلس فراهم می‌آورد و در حالیکه شاه نهایت نگرانی را دارد که از عمارت سلطنتی بیرون بیاید بمجلس آمده اظهار همراهی میکند از وقت خارج شدن شاه از حرم سرا تا ورود او بعمارت سلطنتی تمام اهل حرم گریه وزاری مینمایند زیرا امید سلامت برگشتن او را ندارند بعد از این روز شاه قدری اطمینان حاصل کرده یکروز هم بحضرت عبدالعظیم میرود و دیگر سواری و بیرون آمدن از عمارت موقوف میشود.

احتشام السلطنه هم در زحمت شدید افتاده زیرا که نتوانسته است میانه شاه و تندروان مجلس را اصلاح کند و از میان دو محذور بودن خلاص گردد بعلاوه پرده ظاهر سازی که باتندروان داشته دریده شده با آنها طرف گشته رفقای نزدیک او هم با عقیده تندروان مجلس موافقت و نمیتوانند کمکی بساو بمانند نگارنده هم جزء تندروان است ناچار از خصوصیت نمودن زیاد با احتشام السلطنه خودداری کرده تا آنجا که با قراط نکشد باتندروان همراهی میکند و در عین حال دچار ضیق مالیه و گرفتاری زیاد بکارها هستم و روزگار سختی میگذرانم و سرآمد افسردگیها حادثه ناگهانی است که در خانواده ام روی داده دختر کوچکی مجدیه نام که باو تعلق خاطر بسیار دارم بمختصر عارضه از دنیا میرود و مرگ او مرا بی اندازه پریشان خاطر میسازد.

فصل شانزدهم

نقشه سعدالدوله و اختلال امور

بعد از مایوس شدن محمدعلیشاه از اینکه تندروان مجلس و ملت با او سازش نمایند تا برچیدن بساط مشروطیت کامیاب گردد بجمیع وسائل متوسل میشود و در اینحال میرزا جوادخان سعدالدوله که در مجلس از ریاست صنیعالدوله بواسطه دشمنی قدیم که باهم دارند دلتنگ است بحسن استقبال از شاه یا بحسن طلب از خودش با شاه راه پیدا کرده از وکالت مجلس استعفا میدهد و با شاه مربوط میشود و باو حالی میکند ایران استحقاق سلطنت مشروطه را ندارد و باید سلطنتش مستقل و قانونی بوده باشد یعنی وضع قوانین بتصویب پادشاه بوده باشد شام اینحرف را گرفته رها نمیکند و سعدالدوله را بال و پر داده وعده وزارت خارجه و همه چیز میدهد گویند سعدالدوله بشاه میگردد من ابوالعالمه هستم اساس مشروطه را من ریخته ام حالا هم هر طور بخواهم خود بر میگردانم شاه باور میکند و سعدالدوله نقشه میکشد اغتشاش در تهران و ولایات چون بالا بگیرد سفارتخانهها بسدا در می آیند آنوقت شاه میگردد ملت من استمداد مشروطه بودن ندارد و باید موقتاً بساط مشروطه برچیده شود و در مدت فترت وزراء فقط نزد شاه مسئول بوده باشند تا اغتشاش برطرف شود سفرای خارجه این مطلب را خواهند پذیرفت مجلس بعنوان موقتی تعطیل میشود و دیگر باینصورت دایر نمیگردانند این نقشه را سعدالدوله میکشد شیخ نوری و اتباع او و جمعی از رجال مستبد دولت و کامران میرزا همه با او همراه شده شاه را ترغیب با اجرای آن مینمایند سفارت روس هم کمک میکند بمقدمات کار یعنی اغتشاش کردن در ولایات و مرکز و سلب امنیت نمودن در خلال این احوال

فصل شانزدهم

سالارالدوله برادرشاه در حکومت بروجرد و لرستان برشاه یاسغی شده بخيال سلطنت
میاقتد رضاخان ظهیرالدوله صفاعلیشاه از حکومت همدان مأمور شده نزد او میرود
برای نصیحت دادن و ثمر نمیکند ناچار حسام الملك همدانی با استمداد مختصری و داودخان

کلهر با جمعیتی بجلو -



گیری او میروند در اول
میدان جنگ سالارالدوله
فرار کرده در کرمانشاه
در قنصلخانه انگلیس
متحصن میگردد انگلیسها
هم نگهداری نکرده او
را تسلیم سیفالدوله
حاکم کرمانشاهان
مینمایند سیفالدوله
اورا تحت الحفظ بطهران
میاورد سالارالدوله
مدتی در باغ عشرت آباد
حبس نظر است و بعد
آزاد میگردد در هنگام
یاغیگری او مجلس او
را از ادعای سلطنت

سعدالدوله

نمودن منع کرده تلگرافاً باو میگوید سلطنت محمد علیشاه را ملت امضاء کرده تغییر
برده او نیست ،

بدیهی است مساعدت مجلس در رفع شر سالارالدوله باید موجب خوشوقتی شاه

نقشه سعدالدوله و اختلال امور

از مجلس بشود ولی حب استقلال نمیگذارد شاه در این مقام لذت مشروطیت را چشیده فوائد آنرا بداند بالجمله درباریان بعد از فراغت از قضیه سالارالدوله باز شروع میکنند باجرای نقشه سعدالدوله و بیشتر ملاحظه آنها از آذربایجان است و سردارهای آنسامان ورؤسای عشایر دستورالعملهای مخصوص میفرستند و میرهاشم نام تبریزی را که تهران آمده با مساعدت کامل به تبریز میفرستند آنجا دسته‌نی جمع کرده بافساد میردازند در شهر تبریز و خوی و ماکو و ارومیه و ساوجبلاغ و اردبیل و غیره اسباب اغتشاش و قتل و غارت فراهم میآورند.

قضیه اغتشاشی که از پسر رحیم خان چلبیانلو در نواحی تبریز بروز میکند و قتل و غارتی که آنجا میشود و بالاخره ملت در تهران فشار سخت آورده رحیمخان برخلاف میل شاه در غل و زنجیر میرود از نتایج همین نقشه است و همچنین در فارس بتوسط اشرار آنجا هر چه بتوانند اغتشاش میکنند و در گیلان و مازندران و استرآباد و خراسان و دیگر بلاد بعنوان ترکمان و غیره آشوب برپا مینمایند و وصول این اخبار بی‌درپی موجب اغتشاش حوایس مردم بایتخت میگردد و اما شهر تهران درباریان بخیال میافتند یکدسته ملت نما در مقابل مشروطه خواهان بتراشند و در مقابل آنها وادارند چون طرف مشورت شاه در این اقدامات مشتی مردم فرومایه میباشد مشورت دهندگان بخیال میافتند اراذل اوباش تهران را که سالها است مصدر شرارت میباشد دور خود جمع کنند و از آنها استمداد نمایند لهذا بدستور کامران میرزا و مباشرت آقا بالاخان سردار افخم که در اینوقت رئیس قورخانه است دو نفر از اجزای قورخانه را که یکی خسروخان مقتدر نظام است و دیگری سید محمد خان صنیع حضرت یکی سردسته مشتیهای سنگلج و دیگری سردسته مشتیهای چالمیدان برای انجام اینخدمت انتخاب میکنند و پول و خلعت داده و امیدارند هر يك از آنها مشتیهای محله خود را همراه کرده مهمانی نمایند این دو دسته را که سالهاست باهم کدورت دارند صلح داده بایکدیگر مراد و مباشرت نمایند مشروطه خواهان مطلب را دانسته در صدد بر میآیند جلوگیری کنند ولی مقارن میشود با گرفتن جشن افتتاح مجلس شورای ملی و ناچار اندکی

فصل شانزدهم

درباریان از خیالات فساد انگیزانه خودداری مینمایند مقتدر نظام و صنایع حضرت هم در جزو مستخدمین بهارستان بخدمت چراغبانی و آتشبازی مشغول میشوند و بعد از گذشتن جشن از طرف ملت بآنها خلعت داده میشود که تألیف قلبی شده باشد بلکه اسباب دست مفسدین نشوند ولی فائده نکرده بازحوزه فساد را گرم مینمایند دیگر از اقدامات که میشود آنکه حسنخان اجلال السلطنه اصفهانی رئیس نظمیه است و با خیالات درباریان همراه نیست او را عزل کرده ریاست نظمیه را بمیرزا فتح الله خان سعید السلطنه میدهند سعید السلطنه که از قدیم پادشاه محرم بوده و کمال اطمینان را باو دارند دسته‌ئی از زنان فاحشه را در تحت ریاست نظمیه رشوت میدهند که در ماه رمضان یکروز با صورت‌های گشوده بی حجاب در بازار تهران وارد شوند و بگویند آزاد است و ما باید بی حجاب باشیم بخیال اینکه لابد بر سر اینکار هیجان عمومی میشود و از نتایج سوء مشروطیت محسوب میگردد بلکه باینوسیله هم بشود اخلاقی در کار مجلس نمود اینمطلب را هم ملتیان میفهمند و ایستادگی نموده سعید السلطنه را معزول نموده مسافرت بااروپا میکند و هم سعی کرده حکومت تهران را از وزیر مخصوص کاشانی گرفته بمؤید الدوله میدهند و بخیال خود بعضی از شاخه و برگهای فساد را میزنند ولی فایده نمیکند و درباریان جداً مشغول اجرای نقشه سعیدیه هستند از جمله در صدد میشوند بعضی از انجمنهای ملی که در باطن هواخواه سلطنت باشند تأسیس کنند از جمله انجمنی باسم انجمن آل محمد تشکیل داده جمعی از سادات مکیلا و مومم را در آن انجمن جمع نموده از مخصوصین شاه هم اشخاصی داخل میشوند با این شمار که آل محمد مشروطه نمیخواهند دیگر آنکه شخصی میرزا عباسقلی نام چند سال است باسم مجلس سری و فراموشخانه پول از مردم میگیرد و گذران میکند در اینوقت بغلط اشتهار میدهد که قاتل امین السلطان عضو انجمن سری او بوده بشاه هم وعده میدهد که بتوسط اعضای انجمن سری مقاصد او را انجام خواهد داد شاه را هم بحوزه سری وارد ساخته از وجوهیکه برای برهمزدن مشروطه تدارك شده سهمی میبرد و مدتی در اطراف نقشه سعید الدوله سورچرانی مینماید دیگر از جمله اقدامات که میکنند

نقشه سعدالدوله و اختلال امور

اینست که چون از انجمن آذربایجان در تهران بپنهایت نگرانند بعضی از رؤسای آنها را بهر وسیله هست رو بخود کرده بدست ناصر السلطنه طباطبائی و جمعی دیگر انجمن آذربایجان دیگری بنام انجمن فتوت تشکیل داده تمام رجال دولت را بآن انجمن دعوت میکنند صورتاً انجمن مشروطه خواهی است و معنأ برهم زننده انجمن آذربایجان و مجری خیالات شاه و هم بتوسط اقبال الدوله کاشانی انجمنی در ورامین تشکیل داده جمعی از اشرار آنجا را برای اجرای مقاصد خود حاضر میکنند و رفته رفته خیالات شاه را در مخالفت بامجلس بوسیله این اسباب و بهمه از جار خاطر جمعی از افراد ملت از مجلس بواسطه قطع حقوق و کسر مرسوم قوت داده باو حالی میکنند که يك حمله مجلس از میان خواهد رفت و اسباب آن حمله هم مهیاست کامران میرزا که بیکار مانده و انتظار نداشته در عهد سلطنت دامادش منزوی و خانه نشین باشد بتوسط دختر خود در اندرون و بیواسطه هر چه بتواند افساد کرده شاه را اطمینان میدهد که بیرجیدن بساط مشروطه موفق خواهد گشت از طرف دیگر شیخ فضل الله و همراهان او از ملاها بشاه اطمینان میدهند که چون بخواند برخد مجلس قیام کند آنها هم مجلسیانرا تکفیر کرده بحرمت مجلس فتوی بدهند و سبها هم چنانکه گذشت کمال تسلط را بر شاه دارند و او را بمخالفت بامجلس و مشروطه ترغیب مینمایند.

امیر بهادر جنگ هم که برای اجرای همین نقشه او را ریاست کشیکخانه داده اند بشاه میگوید من خود بتنهایی مجلس را برهم میزنم سوارهای ابواب جمعی خود را از تبریز میطلبم و اوایل ماه ذی القعدة سیصد نفر از آنها وارد طهران میشوند و ورود این سوارها بطهران از تبریز در صورتیکه مجلس اصرار دارد استعدادی برای سرحد آذربایجان از تهران فرستاده شود آنهم سوار امیر بهادر جنگ بپنهایت خاطر ملیون را آشفه میکند انجمنهای ملی بیجان آمده فریاد میکنند این سوار برای چه آمده از ورامین تفنگچی شهر برای چه میآید توپ و تفنگ در عمارت سلطنتی برای چه جمع میکنند ذخیره بمبارت شاه برای چه میبرند سوار و سرباز در داخل عمارت دولتی چرا ساخلو شده در تبریز و گیلان و فارس و سرحدات این اغتشاشها برای چیست

هشادم

ترکمانها برای چه تمدی میکنند و اعتراضهای بسیار دیگر با جوش و خروش بسیار اما بحرف میگذرد .

از آن طرف چون کابینه وزراء در تحت ریاست ناصرالملک است و او راضی نمیشود شاه با مجلس مخالفت کند از اینجهت شاه از او بی نهایت دلشکسته شده ناصرالملک هم ترسناک گشته میخواهد استعفاء بدهد ولی از مجلس و ملت ملاحظه دارد شاه نه تنها از ریاست وزرائی ناصرالملک دلشکسته است بلکه وزارت جنگ مستوفی الممالک را هم نمیبسندد و چون میخواهد با مجلس بجنگد وزیر جنگی میخواهد که مطیع او بوده باشد و هم بریاست گمرک مؤتمن الملک راضی نیست زیرا که با بودن او دست و بالش برای تصرف در نقدینه صندوق گمرک باز نیست و تا کابینه برهم نخورد مقاصد شاه انجام نمیکرد اینست که با وزراء بد سلوکی میکنند و بآنها بی اعتنائی مینمایند روزی بآنها میگوید من در موقع انتخاب شما خواب بودم و گرنه شما بوزارت انتخاب نمیشدید مرادش اینست که شب ماه رمضان وقتی در مجلس وزراء انتخاب شدند او خواب بوده است یا غافل بهر صورت کار بسختی میکشد و نزدیک است رشته ها گسسته شود .

روز جمعه نهم ذی القعدة الحرام ۱۳۲۵ از انجمن شاه آباد تهران که یکی از انجمنهای بزرگ است از نمایندگان انجمنهای ملی دعوت میشود که دو کار بلدیه جواب و سؤال کنند نگارنده هم در آن مجمع حاضر میشوم ابتدا صحبت بلدیه است که چرا بتكاليف خود رفتار نمیکند بعضی از اجزای انجمن آذربایجان اغتشاش تبریز را عنوان میکنند بالاخره حرف باینجا میکشد که تمام مقاصد از شاه است سمدالدوله و امیر بهادر جنگ و اقبال الدوله و شاپشال خان روسی که معلم شاه است و بعضی از خلوتیان شیخ نوری و سید علی یزدی و غیره دستیار او هستند باید چاره کار خودش را کرد تا فتنه ها بنخواستد سخن باین مقام که میرسد نگارنده میگوید بهتر اینست نطق مجلس را بمن واگذار کنید همه اظهار مسرت کرده گوش میدهند میگویم اگر تمام راستگویان عالم جمع شوند و بگویند يك محمد علی شاه نوعی با يك مجلس شورایی مانند مجلس ما از صمیم قلب همراه است باور نباید کرد ولی نباید تقصیر را بر شاه وارد

نقشه سعه الدوله و اختلال امور

کنیم زیرا که شاه یکنفر است و يك رأى دارد باید دانست آراء ناصواب او در کدام نقطه تعدد و تكثر پیدا میکند آنجا را جلو گیری کرد تا رفع مفسد بشود وقتی شاه میگوید من اگر از مجلس بخواهم چیزی بر حقوق من بفرمایند آیا قبول خواهند کرد در جواب این سؤال حاضرین باید بگویند البته قبول خواهند کرد و بر فرض هم نکنند برای خودشان که نمیخواهند بلکه باز برای شما میخواهند و برای اصلاح مملکت شما نه اینکه در جواب بگویند مجلسیان غلط میکنند امر مبارک را اطاعت نکنند کسی که این حرف را در حضور شاه میزند باید دهانش را خود گرد پس اگر میخواهید کاری بکنید در صدد شوید یکی دو نفر را از دور شاه دور کنید بلکه از مفاصدهی که مترقب الوقوع است جلوگیری شود آقا سید حسن تقی زاده هم بعد از من تقریباً در همین زمینه صحبت میدارد و دیگران هم حرفهای خوب میزنند و بالاخره قرار میشود از همان مجلس عریضه تلگرافی بشاه نوشته شود که سمدالدوله و امیر بهادر جنگ نمیگذارند شما با سودگی پادشاهی نمائید و ما ملت با سایش زندگانی کنیم ما دوستدار تخت و تاج و هوا خواه سلطنت شما هستیم خواهشمندیم این دو نفر را از خود دور کنید که رفع سوء ظن ملت شده آسوده خاطر مشغول کار خود باشند عریضه باین مضمون نوشته شده حاضرین همه مهر میکنند دکتر حسین خان کحال و يك نفر دیگر مأمور میشوند عریضه را برده از تلگرافخانه خصوصی که در میدان توپخانه برای رسیدن عرایض مردم بشاه تأسیس شده منجابه میکنند و مردم گفته میشود فردا دهم ذی القعدة در مسجد سپهسالار ناصری جمع شده انتظار جواب بکشند این مجلس منقضی شده مردم متفرق میشوند جمعی میآیند نزد نگارنده اظهار میکنند که اینکار ناتمام است باید علاءالدوله را ملاقات نموده و او را وادارید برود شاه را دیده هر چه میدانید بگوید بلکه از عریضه ملیون جواب مساعد برسد و اینکه علاءالدوله را برای اینکار اختیار میکنند بواسطه پیش آمد نیست که دیلا نگارش مییابد علاءالدوله را حاکم فارس کرده اند و خیالش این بوده قوام الملک شیرازی را که مدتی است در تهران مانده با خود بفارس برد و از آنجا که جمعی از مردم فارس و انجمن جنوب که در طهران تأسیس شده بر فتن قوام الملک

فصل شانزدهم

بشیر از رضایت ندارند میگویند که علاءالدوله از بردن قوام صرف نظر کند و نتیجه نگیرد ناچار مسئله را بهو و جنجال انداخته ناطقین را و امید دارند بر ضد حکومت فارس علاءالدوله صحبت بدارند و ملك المتكلمين در نطقهای خود مسئله را جداً دنبال میکند ملك المتكلمين مدتی است از احتشام السلطنه مکدر است به تبعیت تندروان مجلس و با وجود خصوصیت‌های سابق در این موقع هم برادری احتشام السلطنه را در مورد علاءالدوله رعایت نکرده بلکه هر دو را مستبد و طرفدار شاه و مخالف حکومت ملی میخواند و مردم را بر ضد آنها تهمیج مینماید احتشام السلطنه نزد نگارنده از ملك المتكلمين شکایت و اظهار دلتنگی میکند میگویم اگر مایل باشید شب بیایید منزل من بفرستم ملك المتكلمين هم بیاید اسباب الفتی فراهم شود و اگر شبهه‌ئی از دو طرف حاصل شده بر طرف گردد احتشام السلطنه تحاشی کرده میگوید هرگز حاضر نمیشوم کسی بر من منت بگذارد و مرا با فلان آدم صلح بدهد خیر هر کار از دستش بر میآید بکند اگر از تند مزاجی و حالت افراط و تفریطی که در امور دارد آگاه نبودم میباید دلتنگ شوم ولی بروی خود نیاورده میگذرم فردای آروز از طرف ملت اعلانی منتشر میشود بعنوان اخطار لازم و مردم را دعوت میکنند بمدرسه صدر که مرکز اجتماع انجمن اتحادیه طلاب است و مقصود از این دعوت و اجتماع تهدید نمودن علاءالدوله است که بحکومت فارس نرود این خبر چون بعلاءالدوله میرسد مضطرب میگردد زیرا که احتمال میدهد مردم هیجانی کرده و بنخانه او بریزند شب روز موعود احتشام السلطنه و برادرش معین الدوله بمنزل نگارنده آمده اظهار پریشانخاطری مینمایند گفتگوی بسیار میشود عاقبت تقاضا میکنند بفرستم ملك المتكلمين بیاید از او استمالت بشود از او قول بگیرند فردا در آن مجمع عام درباره علاءالدوله زیاده روی نشود بشرط آنکه احتشام السلطنه علاءالدوله را از مسافرت فارس منع نماید ملك المتكلمين میآید در پایان مذاکرات احتشام السلطنه تقبل میکند و قضیه معنأً خاتمه مییابد فردای آروز ملك المتكلمين در انجمن ملی مطلب را طوری عنوان میکند که مردم میفهمند مقصود حاصل شده بعد هم علاءالدوله از حکومت فارس استعفا میدهد علاءالدوله بعد

نقشه سعدالدوله و اختلال امور

از استعفای از حکومت فارس میخواهد از توهیناتی که بر او وارد شده جبرانی شده باشد و او را مساعد باملت بشناسند اینست که رؤسای ملیون صلاح میبینند بعلاءالدوله گفته شود که اگر شاه را وادارید جواب ملت را مساعد بدهد مردم خواهند دانست اینکار را شما صورت داده اید و موجب خوشنای شما در میان ملت میگردد بالجمله برای اینکار صبح شنبه دهم ذی القعدة الحرام میروم بمنزل علاءالدوله و شرح واقعه روز پیش را گفته او را ترغیب میکنم برود نزد شاه و اصرار کند که جواب ملت مساعد داده شود علاءالدوله برای رفتن نزد شاه حاضر میگردد ولی میخواهد قبلاً با احتشام السلطنه مشورت کرده باشد در این صحبت هستیم که حسنخان وزیر افخم پسر سلطان علیخان وزیر دربار وارد میشود اول احتیاط میکنم با او صحبت نداریم چون از مخصوصین شاه است بعد مطلب پی برده میشود و صریح باو میگوئیم اگر اینجواب امروز از طرف شاه مساعد نرسد بد خواهد شد حسنخان هم اظهار همراهی میکند احتشام السلطنه هم دیده میشود و روز شنبه علاءالدوله و حسنخان میروند دربار نگارنده هم بانجمن آذربایجان که محل مذاکره اینکار است اطلاع میدهم که قضیه اینطور شد و بعد از ساعتی میروم به مدرسه سپهسالار که محل اجتماع ملت است جمعیت زیاد میشود ملک المتکلمین و سید جمال الدین و بعضی دیگر نطقهای مهیج میکنند ولی از طرف شاه جوابی نمیرسد عاقبت قرار میشود آنشب قضیه مسکوت عنه بماند تا فردا که یکشنبه است اگر جواب مساعد رسید چه بهتر و الا مات هر چه تکلیف خود را میداند بکند شب یکشنبه از علاءالدوله استفسار میشود کار شما و شاه بکجا کشید جواب یأس آمیز میرسد صبح یکشنبه مردم در مسجد سپهسالار جمع میشوند مجلس شورایی هم منعقد میشود علاءالدوله و ظل السلطان و عضدالملک بمجلس می آیند که بیست اجتماع نزد شاه رفته بلکه او را حاضر کنند باملت اجاج نکنند و قدم مساعدی برودارد ولی بر اقدام آنها نتیجه ای مترتب نمیگردد از طرف دیگر در همان شب از دربار بخسروخان مقتدر نظام و سید محمد خان صنیع حضرت که گفته شد در نفر سر کرده مشتیهای شهری هستند و نوشتیم مورد توجه شاه شده اند دستور داده میشود صبح یکشنبه بمسجد سپهسالار

فصل شانزدهم

آمده با مردم طرف شده جمعیت را متفرق سازند این دو نفر با جمعی از اراذل و اوباش
 بهر گز مزبور آمده گوشه‌ئی مینشینند مشروطه خواهان هم جمعیتشان زیاد میشود تا
 نزدیک ظهر دودسته به‌مدیگر نگاه کرده هیچیک دست از پا خطا نمیکنند ولی مستبدین
 سخنان ناهنجار گفته حرفهای زشت میزنند از مشروطه و مجلس بد میگویند که کسی
 بآنها طرف شود و بهانه‌ئی بدست آنها بیفتد ولی مشروطه خواهان با اینکه مسلح هستند
 و استعدادشان بدنیست اعتنا نکرده خودداری مینمایند نزدیک ظهر کم کم مردم متفرق
 میشوند که بعد از نهار دوباره اجتماع نمایند مستبدین هم از مسجد بیرون آمده و
 چند تیر رولور درب مسجد خالی کرده قمه‌های خود را کشیده شرارت مینمایند و از
 آنجا در مجلس آمده چند گاو له بدر بهارستان خالی کرده روانه میشوند قراولان در
 مسجد را میبندند مجاهدین مسلح سر در مجلس را میگیرند که اگر بنای زد و خورد
 باشد دفاع نمایند مستبدین میروند بمیدان توپخانه که قبلاً برای محل اجتماع آنها
 تدارک دیده شده آنجا جمع گشته چادری برپا میکنند و از طرف دولت سوار قزاق و
 توپ و استعداد برای حفظ آنها در اطراف میدان مهیا میشود و بفاصله کمی دو حوزه
 مسلح در مقابل یکدیگر تشکیل میگردد یکی در بهارستان و مسجد سپهسالار و دیگری
 در ارك همایون و باغ گلستان و میدان توپخانه طهران.

فصل هفدهم

فتنه میدان توپخانه طهران

برای بیان واقعه میدان توپخانه بایستی اولاً کیفیت و کمیت دو دسته مخالف را که آماده جنگ شده اند نوشته بعد بنکارش شرح واقعه و نتایج او بپردازیم مجلسیان مخصوصاً وکلای آذربایجان باجمعی از مشروطه خواهان حقیقی خارج از مجلس و عموم انجمنهای ملی در تدارك تفنگ و آلات دفاع میشوند و هم آنروز تا شب تقریباً سیصد نفر مسلح در مجلس حاضر میگرددند میخواهند بمسجد سپهسالار هم وارد شده آنجا را سنگر نمایند ولی طلاب مدرسه راه نمیدهند علیون تصور میکنند چون ریاست مدرسه باحاج سید جواد ظهیرالاسلام است که شوهر خواهر شاه میباشد او بحمايت شاه سپرده است در مدرسه را ببندند و مجاهدین را راه ندهند فشار میآورند تا مدرسه را بگیرند و بالاخره احتشام السلطنه رئیس مجلس و ظهیرالاسلام رئیس مدرسه با هم میروند طلاب را از مخالفت با ملت منع کرده در را باز می نمایند بلکه مدرسه را هم بیابغ بهارستان راه اتصال میدهند و بسنگر بندی در اطراف عمارت مدرسه و بهارستان میپردازند و چون این عمارتها بر اغلب عمارات تهران برتری دارد و منارهای مدرسه بر تمام شهر مشرف است بهترین جاها برای سنگر بندی میباشد از داخل شهر و اطراف عمارت ممکن نیست دشمن پیش بیاید مگر از خارج شهر با توپ کاری بکنند خلاصه سنگر بندیها تمام میشود و صاحب منصبان مشروطه خواه از صمیم قلب برای خدمت بملت حاضر میشوند اداره نظامی خوبی تشکیل داده میشود جمعی کثیر از وطنخواهان و خوانین محترم و بزرگان از قبیل اللہیار خان آجودانی باشی پسر حسنخان وزیر نظام که آجودان باشی کل نظام بوده و بجرم وطنخواهی تازه این شغل از او گرفته شده و ظهیرالسلطان

فصل هفدهم

پسر رضاخان ظهیرالدوله که نوه دختری ناصرالدین شاه است و عین السلطان پسر صارم الدوله نوه دختری ناصرالدین شاه و غلامرضا خان پسر میرزا محسن خان مظفرالملک و امثال اینها از جوانهای حساس ترتیب کشیک مرتبی در بهارستان و مدرسه ناصری و عمارتهای اطراف بهارستان تاهسافت معینی از هر طرف میدهند انجمنهای ملی هر یک جوانهای صاحبشور خود را مسلح کرده در مرکزهای انجمنهای ملی نزدیک بهارستان مانند انجمن شاه آباد و انجمن مظفری و غیره مستحفظی مینمایند انجمنهای ملی تماماً در مدرسه سپهسالار حاضر شده هر انجمن حجره ملی از حجرات مدرسه سپهسالار را فوقانی یا تحتانی مرکز خود قرار داده تا بلوی انجمن را بر سر در آن حجره نصب مینمایند ملک المتکلمین و آقا سید محمد رضای شیرازی (مساوات) سید جمال الدین و اعظم میرزا جهانگیر خان مدیر صوراسرافیل و جمعی دیگر از وطنخواهان گرم کنند مهر که های ملی میباشند انجمن اصناف تدارک شام و نهار برای انجمنهای ملی و متوقفین بهارستان میینند و مخارج این هیئت از کمیسیون مخصوص که برای اینکار تشکیل شده داده میشود اشخاصی هم مانند ظل السلطان و غیره که با شاه میانه ندارند و تمول سرشار دارند بمخارج اینکار سرراً کمک مینمایند روزها تفنگداران در فضای بهارستان و مدرسه مشق نظام میکنند و شبها کشیک کشیده حفاظت مینمایند و کمال مراقبت میشود که صدائی از کسی بلند نشود چنانکه در ظرف بیست روز که از اول تا آخر اینکار طول میکشد و همه وقت جمعی کثیر در آن محوطه حاضرند و تعطیل عمومی شده چند هزار نفر در اطراف بهارستان گردش مینمایند و انواع تخریكات از طرف مقابل میشود کسی با کسی مختصر نزاع یا بد زبانی نمیکند و آسیبی بکسی نمیرسد.

از ورایین و شهریار و شمیران و حضرت عبدالعظیم و سایر نواحی طهران پی در پی انجمنهای ملی مسلح بمسدکاری ملیون میآیند و هیجان غریبی هویدا میگردد از قزوین میرزا سید حسن پسر شیخ الاسلام قزوین با جمعی از مجاهدین بحمايت مجلس مسلح وارد میشوند و از تمام ولایات انجمنهای ملی بتوسط تلگراف اظهار مساعدت میکنند و روز دوم در تمام ولایات تعطیل عمومی میشود بالجمله یکمرتبه تمام مملکت یکپارچه

فتنه میدان توپخانه طهران

ملت خواهی و وطن پرستی میگردد این هیأت ملیون و محالت ملیون و اما هیأت مخالف در میدان توپخانه چند چادر میزنند جمعی از ارادل و او باش شهر را زیر آن چادرها و در فضای میدان جمع میکنند شیخ فضل الله نوری و سیدعلی یزدی و میرزا ابوطالب زنجان و ملا محمد آملی و ملا محمد علی رستم آبادی و جمعی دیگر از روحانیان را که بشاه همراه هستند در میدان حاضر کرده در حیاطی که پشت میدان توپخانه واقع و درس از میدان باز است نزدیک قورخانه کهنه آنها را منزل داده آتش و یلو مفصلی برای ایشان تدارک میبینند شبها مشروب بسیار برای مشتریان و سردستگان اشرار حاضر میکنند و همه را سرمست خدمتگزاری بشاه مینمایند جمعی از فواحش را که سابقاً نوشتیم تهیه کرده بودند برای هتاک نمودن نسبت بمشروطه خواهان و مجلس در میدان حاضر میکنند مشتریان محله چالمیدان بهمراهی صنیع حضرت و مشتریان محله سنگلج بهمراهی مقتدر نظام در اطراف شهر بازار نمودن مردم و بردن عبا و ساعت و هر چه از هر کس بدست آورند میپردازند و از نانجیبی چیزی فروگذار نمیکنند.

روز دوم بعد از ظهر در وقتی که جمعی کثیر در میدان جمعند سید محمد یزدی بالای منبر رفته یا روی توپ نشسته مردم را بمخالفت با مشروطه ترغیب مینماید جوانی عنایت الله نام در میان جمع سخنی میگوید که بوی مخالفت میدهد میریزند او را باقداره و قمه و کارد و غیره قطعه قطعه نموده بدنش را بدرخت میآویزند علی اوف نام ترك را بهمان سبب یا بسبب دیگر چند زخم منکر میزنند و هر کس را احتمال بدهند مشروطه خواه است هر چه بتوانند اذیت و آزار میرسانند شنیده میشود پسر نقیب السادات شیرازی که در سلك روضه خوانها است بعد از کشته شدن عنایت الله آمده با قلم تراش چشمهای او را از حدقه در میآورد و میگوید میخواهم چشم مشروطه را در آورم روحانیان میدانی هم اینگونه منکرات را میبینند و شرب منکرات را علناً مشاهده میکنند و همه را صواب تصور مینمایند و در واقع کشمکش میان شیخ فضل الله نوری و آقا سید عبد الله بهبهانی اکنون باینصورت در آمده است با هر چه در بر دارد از سیاستهای دیگر عجیب شیخ نوری با وجود دیدن واقعه حضرت عبدالعظیم و افتضاح آنکار باز در اینموقع فریب خورده

فصل هفتم

خود را یکباره مفتطح مینماید زیرا که اگر هیچ نقص نداشت الا هدست شدن با قاطر چنان واراذل و او بایش شهر برای رسوائی او گاهی بود روز دوم واقعه که شیخ نوری بمیدان میآید صبح زود آقا سید عبدالله بتوسط یکی از محارم خود حاج شیخ مهدی واعظ باو پیغام میدهد که حالا وقت است شما باز باها اتفاق کرده بمجلس بیایید تا قبایح گذشته پوشیده شود وقتی رسول سید میرسد که شیخ در سجاده عبادت نشسته قرآن در مقابلش گشوده است شیخ میگوید باین قرآن قسم من از منزل بیرون نخواهم رفت و کسی آمد و شد نخواهم نمود و منتظر امر پروردگارم فرستاده بیرون آمده همانوقت یکدسته از اراذل میدانی وارد میشوند و شیخ را بر خر شیطان سوار کرده وارد میدان مینمایند و معلوم میشود امر پروردگار امر محمدعلیشاه قاجار است و با امر جمعی از اراذل و او بایش.

بالجمله روحانیان میدانی محض مزید عنایت بباغ گلستان دعوت شده شرفیاب حضور پادشاه میگردد و مورد اظهار مرحمت بسیار میشوند و در ازای آن مرحمتها سید ابوطالب زنجانی میگوید من از علم جنگ بی خبر نیستم و اگر امر کنید يك توب شریفل بیرند در بیرون دروازه شمیران سوار کرده به بهارستان شلیک نمایند هر کس آتجا هست فرار خواهد نمود و مردم متفرق میشوند آقایان دیگر هم مخصوصاً ملاح محمدعلی رستم آبادی که سالها در این شهر کوس قدس و تقوی زده است او را تصدیق مینماید شاه هم در ظاهر تصدیق میکنند تا آقایان رنجیده خاطر نشوند ولی بعد از مرخصی آنها چند نفر از درباریان عرض میکند اینکار خطا است چونکه سفارت روس چندان دور از بهارستان نیست خطرناك خواهد بود آقایان از حضور شاه مرخص شده بمیدان توبخانه آمده دسته دسته مردم شرور را برای آوردن بعضی از ملاهای درجه دوم و سیم که در بهارستان نیستند میفرستند بعضی را میآورند و بعضی طفره میزنند.

باز برگردیم بدارستان بهارستان بعد از ظهر روز شنبه دهم ذی القعدة اجتماع در بهارستان فریاد میشود از وکلای مجلس کسانی که جداً در صد و تدارك مدافعه اند و کلای آذربایجان اند و اداره مدافعه ملی را معاضد السلطنه نائینی ریاست میکند اعضای انجمن

فتنه میدان توپخانه طهران

آذربایجان خصوصاً بعضی از آنها مانند شجاع لشکر که ناظم انجمن است مدركه مدافعه را گرم میکنند حوزه مركزي مدافعه مردم آذربایجان و سایر ولایات را از پیش آمد ناگوار بتوسط تلگراف رمز بهر وسیله باشد خبردار میسازد علاءالدوله از صبح شنبه در مجلس اقامت گزیده بملاحظه برادرش که رئیس مجلس است دو ساعت بفروب مانده او را بتوسط تلفن بدربار احضار میکنند علاءالدوله نظر باقدماتی که کرده و خود را نزد شاه متهم ساخته جرات رفتن دربار را ندارد مام صلاح او را نمیبینیم بدربار برود بالاخره برادرش مبین الدوله از دربار بتلفن میگوید بیاید ضرر ندارد معلوم میشود او را هم مجبور کرده اند این تلفن را بنماید علاءالدوله می رود و مانتظر خبر دربار میشویم در این مقام لازم است چند کلمه از حال دربار و وزراء بنویسیم چون شاه از رئیس الوزرائی ناصر الملك و لشك است و با وجود او اجرای مقاصد خود را مشکل میداند اینست که نهایت اصرار را به بر همدن کابینه و خلع ناصر الملك دارد ناصر الملك بملاحظه ملیون باینکه بی نهایت ترسناك است از استعفاء دادن هم میترسد با وجود این يك روز پیش از واقعه زبانی استعفاء داده بدربار می رود و وزیرای دیگر هم از رفتن بحضور شاه خودداری میکنند روز شنبه بعد از ظهر شاه آنها را احضار میکند هر دو هستند بروند یا نروند بالاخره طرف عصر مصمم میشوند بروند و سبب اینست که میشوند حکم شده اگر نیابند جبراً آنها را ببرند ناچار ناصر الملك و مشیر الدوله و مؤتمن الملك با هم بدربار میروند پیش از ورود آنها علاءالدوله وارد میشود بمحض اینکه حضور شاه میرسد شاه شروع میکند بفحاشی نسبت باو و بالاخره باجوب بر سر و مفزاو میگوید و او را کشیده بمحس میبرند مبین الدوله برادرش را هم با او حبس میکنند ناصر الملك و دو نفر وزیر دیگر وارد میشوند مقابل اطاق حاجب الدوله که میرسند بناصر الملك میگویند شما در این اطاق بنشینید ناصر الملك میگوید مرا شاه احضار فرموده اند میگویند بلی ولی حالا حکم اینست که شما در این اطاق بمانید دو نفر وزیر دیگر میخواهند با او بروند ولی نمیگذارند و آن دو نفر میروند باطاق کشیکخانه میینند صبح الدوله و مخبر السلطنه و آصف الدوله و مستوفی الجمالك که

فصل هفتم

باقی وزراء هستند در اطاق کشیکخانه جمعی با کمال پریشانی آنها هم می‌نشینند و منتظرند که حکم چه صادر شود ناصر الملك را لدی الورود با طاق حاجب الدوله زنجیر میکنند و قصد کشتن او را دارند ناصر الملك وقتی از خانه اش روانه دربار میشود یکنفر را میفرستد بسفارت انگلیس و اطلاع میدهد که این رفتن من بدربار خطرناک است بیفاصله هم خبر گرفتاری او بسفارت انگلیس میرسد چرچیل نائب سفارت انگلیس نظر بخصوصیتی که با ناصر الملك دارد فوراً خود را بدربار رسانیده میرود نزد شاه رسخت میگوید که ناصر الملك دارای نشانهای معتبر دولت ما است اگر خیانتی کرده است باید معلوم شود که ما نشانهای خود را از او بگیریم و اگر خیانتی نکرده بچه سبب او را محبوس کرده اند شاه مضطرب شده میگوید کسی او را حبس نکرده است و فوراً میروند زنجیر را از گردن او بر میدارند و در اطاقی محترماً مینشانند و بعد از کمی فاصله او را با طاق کشیکخانه که وزراء هستند میبرند کمی با وزراء می‌نشینند و پاسی از شب رفته بانفاق وزراء حرکت کرده بخانه خود میرود و صبح روز فردای آنشب بجانب فرنگستان روانه شده خود را از ورطه خطرناک خلاص مینماید و در همانشب علاء الدوله و معین الدوله را هم اخراج بلد کرده روانه گیلان میکنند این واقعه دربار و برهم خوردن کابینه و تبید رئیس الوزراء و علاء الدوله و برادرش بی اندازه مجلسیان را مضطرب ساخته مناسبات مجلس و دربار منقطع میگردد شب یکشنبه جمعی کثیر در مجلس و مدرسه سپهسالار توقف میکنند ولی علماء و و کلاء بخانههای خود میروند که فردا صبح باز اجتماع نمایند نگارنده هم جزء اشخاصی هستم که تمیاید احتیاط کار خود را داشته باشم از این سبب شب را در خانه یکی از دوستان هم نام ولی هیاهوی شدید شهر و صدای تیر اشرار در تمام محلات نمیگذارد کسی بخواب برود صبح زود بمجلس رفته مشغول کار خود میشویم و از جمله کارها که در این روز میشود اینست که تلگرافی از جانب علمای مشروطه خواه بتمام ولایات ایران و یکی بعلمای عتبات شده از واقعه همرا خبردار میکنند و با اینکه دولت قدغن سخت کرده در تلگرافخانه هیچ تلگرافی را مخایره نکنند از سیم کمپانی آن تلگرافات مخایره میشود روز دوم مخبر السلطنه

فتنه میدان توپخانه طهران

میآید بمجلس و واسطه جواب و سؤال میشود و مخبر السلطنه در دربار با اطرافیان شاه گفتگو کرده است باین شرط داخل کار شود که نه از شاه بر مردم و نه از مردم بر شاه آنها هم قبول کرده اند طرف عصر نتیجه اقدامات مخبر السلطنه این میشود که هیئتی از وکلای مجلس بدربار احضار گردند و فتح باب گفتگو بشود و کلاء میروند و تا ساعت چهار از شب گذشته بر نمیگردند تمام مردم در بهارستان انتظار آمدن آنها را دارند بعد از ساعت چهار از شب رفته که میآیند خبر میآورند که شاه اظهار میدارد من این استعداد و توپخانه را حاضر کرده ام برای جلوگیری از اشرار که آنها خلافی نکنند والا من بامجلس طرف نیستم و دعوا میان خودتان است بالاخره يك مجلس بکنند وزراء و علماء و وکلاء قراردادی بنمایند که با هم بسازند من حرفی ندارم فردا هم که دوشنبه است مجلس تعطیل باشد مردم متفرق شوند بدیهی است این جواب فایده بحال ملت ندارد و پذیرفته نمیشود و از جمله کارهای روز دوم یکی نوشتن متحد المال است از طرف مجلس بسفرای خارجه که آنها را از خلفی که شاه نموده است خبردار ساخته که از آنها استمداد معنوی بنمایند و جوابهای مساعد میرسد سفراء در خانه سفیر کبیر دولت عثمانی که شیخ السفراء میباشد مجلس میکنند و رأی میدهند متفقاً شاه را ملاقات نموده او را ملاحت کنند میروند میبینند صحبت میدارند و همان جوابها که بکلاداده شد بسفراء هم داده میشود همینقدر آنها را مطمئن میکنند که زود خورد نخواهد شد روز دوم دویست نفر سرباز از میدان بعنوان حفاظت مجلس تا نزدیک بهارستان میآید و استعجازه میکنند که اگر برای حفظ مجلس این سربازها لازم باشند آنجا اقامت نمایند مجلس رأی نمیدهد که سرباز در آن محدود بماند و آنها را بر میگرددانند روز یکشنبه طرف عصر که خبر حرکات وحشیانه میدان توپخانه و کشته شدن عنایت الله و مجروح شدن جمعی بیگناه میرسد موجب پریشانجواسی جمع گشته شروع بجنک را انتظار میکشند شب سیم را تا صبح کسی نمیخواهد چه احتمال میرود که شبیه خون بزنند مجاهدین در حدود معینی مابین بهارستان و میدان توپخانه را محافظت میکنند نه از مساحین ملی کسی از آن حد تجاوز میکند و نه از جنگجویان دولتی هر طرف با اسم

فصل هفدهم

شب مخصوص برای هر محل از ورود دشمن جلوگیری مینمایند اذان صبح آنشب از یکی از مجتهدین محمود نام که جوان زیرکی است میسرسم نمیدانم نعش عنایت الله را در میدان از درخت فرود آوردند پانه میگوید میروم خبر میآورم میگویم چگونه میگذارند خود را بمیدان برسانی میگوید اگر از بست و بند مجلس بگذرم کار مشکلی نخواهد بود باور خست داده میشود میروم و بعد از ساعتی باز آمده احوال میدان و میدانیان را نقل کرده میگوید تاپای درختی که نعش جوان بر آن آویخته بود رفتم پیراهن و شاور بر درخت آویخته است و جسدش را برده اند.

بالجملة روز سوم جواب تلگرافات از ولایات میرسد و انقلاب فوق العاده در سرتاسر مملکت حاصل شده تعطیل عمومی میگردد و از آذربایجان و گیلان و کرمان و اصفهان و فارس و جاهای دیگر تلگراف میکنند که ما محمد علی میرزا را بیادشاهی نمیشناسیم این خبرها که بشاه میرسد مضطرب شده اوضاع دربار درهم و برهم میشود در اینحال میرزا مهدیخان وزیر همایون بمجلس آمده با هیئت رئیسه جواب و سؤال میکند که شاه دستخط مراجعت ناصرالمالك و علاءالدوله و معینالدوله را بدهد و اسباب اصلاح فراهم شود وقت شام دستخطی از شاه میآورند بهیئت رئیسه مجلس ارائه میدهند که الساعة باید مجلس جمعیت را متفرق کند تا ما هم جمعیت میدان را متفرق سازیم و اگر نکنند برای حفظ مملکت ناچار بقوة جبریه متفرق خواهیم ساخت احتشام السلطنة از این دستخط وحشت کرده اصرار مینماید که امشب باید جمعیت از فضای بهارستان بیرون بروند که کار بجنگ نکشد در اینوقت که سه ساعت از شب و فقه است چند هزار نفر در فضای بهارستان و نگارستان و اطراف هستند غیر از آنجهها که در مدرسه ناصری میباشند و غیر از مجاهدین که در سنگرها مشغول حفاظتند ناطقین ایستاده مردم را ترغیب میکنند که امشب بروند و صبح بیایید احتشام السلطنة برای مردم نطق کرده اصرار مینماید که متفرق شوند و بهر وسیله هست مردم را راضی مینماید که بروند و آنشب کسی در عمارت مجلس نماند رئیس مجلس را نمرد میکند که هر کس امشب در مجلس بماند کشته میشود در صورتیکه قضایای بعد ثابت مینماید اینطور نیست و بزرگترین قوت در

فتنه میدان توپخانه طهران

همین شب بدست ملیون است بواسطه اخبار ولایات امشب هر کار بخواهند بکنند میتوانند امشب میتوانند از زیر بار حکومت قجر بیرون بیایند امشب میتوانند زمام امر مملکت را بدست لایقترین و صالح ترین افراد ملت بپارند محمدعلیشاه هم آخرین درجه ناامیدی را دارد و این تهدید هائیکه تهدید بیست که از گربه مغلوب ظاهر میگردد.

اگرها امشب از این تهدید خائف شده جمعیت را متفرق سازیم عاقبت وخیمی را باید منتظر بوده باشیم در اینحال حاج امینالضرب را که رئیس مباشرت مجلس است میبینم بالای سر سرای عمارت گوشه‌ئی ایستاده چون چشمش بنگارنده میافتد گریه میکند و میگوید میخواهم خود را از بالای عمارت ببائین انداخته هلاک کنم از این غلبه دولت و متفرق کردن مردم او را تسلی داده میگویم شب اینجا ماندن چه فایده دارد روز باید جمع شد و کار کرد حالا میروند صبح زود باز هم حاضر خواهند بود خاصه که بازار بسته است و فردا هنگامه بزرگتر میشود در صورتیکه خود نیز باطناً بازو هم عقیده هستم خلاصه بهارستان را خالی میکنند و غیر از مستحقین کمی آنجا نمیماند در اینحال یکمده چهل نفری سرباز از طرف دولت در عمارت بهارستان آمده بعنوان قراولی توقف مینمایند.

آمدن این سربازها و گرفتن در عمارت موجب نگرانی میشود که شاید بخواهند عمارت را تصرف کرده و فردا کسی را راه ندهند باینکار هم اهمیت داده نمیشود و میگویم شورای ملی شرط نشده است در بهارستان باشد اگر چنین کاری کردند فردا مجلس در یکی از مساجد منعقد خواهد شد مستحقین ملی مجلس هم احتیاطاً سربازها را در قراولخانه میان دو در عمارت مجلس جاداده در هارا بسته کلید آنها را خود نگاه میدارند که آنها نتوانند خطائی بکنند سنگرهای خود را هم محفوظ میدارند و آنچهها هم در جای خود هستند آخر شب بشاه خبر میدهند تفنگچی و اسلحه بسیار در مدرسه سپهسالار تهیه دیده شده است این خبر موجب وحشت او گشته در ساعت شش از شب رفته ظفر السلطنه حاکم تهران باتفاق مخبر السلطنه بدر مدرسه میآیند

فصل هفدهم

تحقیق میکنند و مراجعت نموده دروغ بودن قضیه را بشاه میرسانند و او آرام میگیرد روز بعد باز جمعیت در بهارستان جمع شده و جمعیت میدان هم بجای خود باقیست و از طرف دولت اصرار دارند تمام جمعیت بهارستان و اطراف آن باید پراکنده شوند تا آنطرف هم مردم میدان را متفرق سازد و هم در اینروز برای شروع نمودن بکار صلح و صورت قانونی دادن بدولت وزراء معین میشوند و يك هیئت مرکب از ملیون و از طرفداران شاه بشرح ذیل وزیر میگردند: حسینقلیخان مافی نظام السلطنه وزیر مالیه و رئیس الوزراء شاهزاده ظفر السلطنه وزیر جنگ آصف الدوله وزیر داخله صنیع الدوله وزیر علوم و فواید عامه مشیر الدوله وزیر خارجه مخبر السلطنه وزیر عدلیه وزیر همايون که در اینوقت لقب قائممقامی گرفته وزیر تجارت و فلاحه میشوند و باید بمجلس آمده معرفی بشوند و هم در اینروز بعضی از وکلاء با عضدالملک قاجار در دربار ملاقات میکنند و عضدالملک باشاه جواب و سؤال بسیار کرده بمجلس میآید و اظهار میکند که شرایط صلح از طرف مجلس نوشته شود تا او نزد شاه برده اسباب اصلاح را فراهم آورد شرایط صلح از قرار ذیل نوشته میشود.

شاه قرآن مهر کند و قسم یاد نماید که دیگر مخالفت با مشروطه نخواهد کرد و کلاهی مجلس قرآن مهر کنند و قسم یاد نمایند که اگر او مخالفت نکرد آنها هم بسلطنت او خیانت نکنند.

شاه هر تکبیرین شرارت را سیاست کند و ابواب جمعی امیر بهادر را بگیرد مجلس برای حفظ خود دو بیست نفر مستحق حفظ مسلح ملی نگاه دارد شاه اداره قزاقخانه را جزو وزارت جنگ نماید یعنی وزیر جنگ مسئول عملیات قزاقخانه باشد شاه سعد الدوله را تبعید نماید تبعید شدگان را که ناصرالملک و علاء الدوله و غیره هستند احضار کرده بآنها مهربانی نماید شاه تمام این مطالب را میپذیرد بعضی را فوراً و بعضی را بتدریج انجام بدهد و در ورق اول قرآن بخط خود شرح ذیل را مینویسد:

«چون بواسطه انقلاباتی که این چندروزه در طهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوء ظنی حاصل شده بود که خدای نخواستہ ما در مقام نقض عهد و مخالفت

فتنه میدان توپخانه طهران

باقانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوء ظن و اطمینان خاطر عموم ملت باین کلام الله قسم یاد میکنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیه در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آنرا هیچوجه غفلت نکنیم و هر کس برخلاف مشروطیت رفتاری کرده مجازات سخت بدهیم و هر گاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و قسم و شرطی که از او کلامی ملت گرفته ایم مسئول خواهیم بود. باین تفصیل خلق نمیپذیرند که داکین را باز نموده تعطیل بر طرف گردد چونکه اطمینان ندارند و نطقهای مفصل شده بخلق میگوئیم شما وقتی ملت تربیت شده محسوب میشوید که هر وقت صلاح بود جمع شوید مجتمع گردید و هر وقت صلاح بود متفرق شوید بیدرنک متفرق شوید اگر غیر از این باشد که هر وقت گفتند بیایید بیایید و هر وقت گفتند بروید بروید که شما را ملت عاقل و تربیت شده نمیشود گفت خلاصه جمعی از مردم بقوت نطق و بیان ناطقین اول ظهر متفرق میشوند ولی در اینحال خبر میرسد جمعی از اشرار میدان رو بمجلس حرکت کرده میآیند و از یکطرف جمعی از اراذل در اوں بازار یکی دوتا دکان که باز شده تاراج مینمایند و دوباره هنگامه اجتماع در بهارستان بر پا میشود ساعتی میگذرد خبر میرسد در خیابان پستخانه از پشت سر آن جماعت که شلیک کنان رو بمجلس میآمدند قزاق رسیده آنها را بقوه جبریه بر میگرددانند و علت شرارت و حرکت آنها بطرف مجلس فقط خود نمائی بوده که چون دیده اند بمغلوبیت آنها صلح میشود خواسته اند ثبات قدم خود را در خدمت باستبداد ثابت نموده و نمایش بدهند و ممکن است با دستور العملی بوده برای ترسانیدن مجلسیان و منت گذاردن بر ایشان در متفرق نمودن جمعیت میدان اما این حرکت و حرکت تاراج کردن دکانها مردم را با وضاع بی اطمینان تر میسازد و تمام روز بهارستان پر است از خلق بسانتظار عاقبت کار طرف عصر عضد الملك بمجلس آمده قرآن مهر شده را از جانب شاه بادیستخط قبول شرایط صلح میآورد احتشام السلطنه در مجلس علنی اظهار میکند شاه مخالف قانون اساسی رفتار کرده تا جبران مخالفتها نشود اینکار اصلاح نمیشود و این اظهار بواسطه رفتاریست که بابرادرانش علاءالدوله و معینالدوله شده است و بالاخره دستخط

فصل هفتم

شاه پذیرفته شده قضیه بهمین ترتیب میگذرد بناصر الملك وعلاءالدوله و معین الدوله تلگراف میشود برگردند ولی ناصر الملك قبول نکرده بفرنگستان میروند وعلاءالدوله و معین الدوله از رشت مراجعت مینمایند شب این وزراء میآیند بمجلس معرفی میشوند و در همان شب چاهورهای میدان توپخانه برجیده میشود ولی مردم آنجا متفرق نمیگردند بلکه ارلند و اوهای را در قورخانه منزل داده و از آنها پذیرائی میکنند و معمین را در آن درخانه میبرده از آنها هماننداری مینمایند که اگر از طرف مجلس نکولی شد دوباره مجتمع گردند از اینطرف تمام روز جمعیت در بهارستان بسیار است و چون شب دست میدهد و وزراء معرفی میشوند کم کم مردم متفرق میگردد ولی مستحفظین در جلای خود كحیک میکشند و انجمنها در مدرسه مانند شبهای پیش میمانند اینجا لازم است بقضیه می که میان نگارنده و آقا سید عبداللہ بیبهانی واقع شده اشاره نمایم تا حقایق احوال بهتر آشکار گردد یکر و زبیش از مصالحه و تشکیل دولت جدید سید از نگارنده تقلضا میکند باخل السلطان ملاقات کرده باو بگویم یکصد پنجاه هزار تومان بدهد تا او اسباب خلع محمد علی میرزا و نصب ویرا سلطنت فراهم آورد نگارنده با اینکه از توسط در اینگونه قضایا که معرک آنها حس طمعکاری اشخاص است اجتناب دارم ناچار باخل السلطان صحبت داشته او میگوید کار را انجام بدهد تا مبلغ را باو بپردازم نگارنده هنوز این جواب را بسید نرسانیده است که نظام السلطنه و وزرای او برای معرفی بمجلس حاضر میشوند وضع مجلس ایست و کلاه روی زمین دو هم نشسته و وزراء در صفی که هیئت رئیس نشسته بحالت انتظار قرار گرفته اند روحانیان که آقا سید عبداللہ در رأس آنها است یکطرف مجلس جلوس نموده تماشاچیان بیش از گنجایش فضا روی زانو و دوش یکدیگر قرار گرفته مجامعین با تفنگ و اطراف مجلس ایستاده رئیس مجلس از آقا سید عبداللہ و آقا سید محمد استعجازه میکنند که معرفی وزراء شروع شود ولی آقا سید عبداللہ گوش نداده نگارنده را میطالب و مقصودش اینست بپند اگر ظل السلطان پذیرفته است مبلغ را بدهد در کار معرفی وزراء اختلال کند و مجلس را برهم بزنند و در سدن فراهم آوردن اسباب خلع شد و نصب ظل السلطان بر آید والا اجازه بدهد وزراء

فتنه میدان توپخانه طهران

معرفی کردند بی درپی مرا میخواهد بزرگوار خود را یار رسانیده حاضرین همه حیرت میکنند چه مطلب فوریست که در اینوقت باید محرمانه بامن صحبت بدارد چون بنجوی میرد ازیم دو نفر از روحانیان متفق آهسته یکدیگر میگویند مگر این شخص میگذارد میان شاه و ملت اصلاح شود نگارنده میشود و نمیتواند حقیقت حال را آشکار کرده بگوید آنکه نمیخواهد بگذارد من فیستم بهر حال سید بعضی شنیدن جواب یأس آمیز ظل السلطان سر بلند کرده بر عیسی مجلس میگوید بسیار خوب آقایان وزراء معرفتی کردند وزراء معرفتی میشوند و دولت مشروطه باز تشکیل میشود و بظاهر میان شاه و ملت اصلاح میگردد.

فصل هجدهم

وقایع بعد از صلح بی اساس

پیش از نگارش وقایع مزبور لازم است به خصوصیتی که میان احتشام السلطنه رئیس مجلس و بعضی از وکلای آذربایجان واقع شده و خصوصیت مزبور در جزرومد این احوال مداخلت دارد اشاره نمایم و آن اینست که از پیش نوشته شد نظر بکمال جدائی که مابین تقی زاده و دیگر تندروان مجلس از وکلای آذربایجان و غیره با امین السلطان بود تندروان عقب میمانند به حدی که دیگر اجازه نطق بآنها داده نمیشود مخصوصاً به تقی زاده که سر حلقه آنها است احتشام السلطنه که بعد از قتل امین السلطان رئیس مجلس میشود با آقا سید عبدالله سابقه کدورت داشته وجود او را بانفوذ تام در مجلس مضر میدانند و ملاحظه میکند که تندروان بعد از کشته شدن امین السلطان جلو افتاده از تحت فشاری که بوده اند در آمده مورد ملاحظه شدند احتشام السلطنه هم نظر بحال افراط و تفریطی که در وجودش هست باتقی زاده و رفقایش فوق العاده خصوصیت مینماید بطوریکه بی اطلاع آنها کاری نمیکند و با اینکه بعضی از وکلاء را طرف شور در کلیه امور مجلس قرار دادن خلاف رسم است بطوریکه همه کس میفهمد خصوصیت فوق العاده با آنها میکند آنها هم نفوذ تام در مجلس پیدا میکنند و آقا سید عبدالله و چند نفر از تجار درجه اول که در مجلس هستند و باتندروان میانه نمی دارند بواسطه ارتباطی که با امین السلطان داشته اند از ارتباط زیاد احتشام السلطنه باتقی زاده دلتنگ شده هریک برای حفظ خود راهی اختیار مینمایند حاج امین الضرب و معین التجار بوشهری خود را با احتشام السلطنه نزدیک مینمایند احتشام السلطنه چون حاج امین الضرب تحویلدار و رئیس مباشرت مجلس است و جوهری که جمع شده نزد او است ناجار است از وی ملاحظه داشته باشد از طرف دیگر تقی زاده و رفقایش تند میروند و از احتشام السلطنه پیش افتاده اعتنائی باو نمیکند بلکه گاهی بکارهای افراط و تفریطی او اعتراض هم میکنند در اینحال آقا سید عبدالله میبیند شاه از او مطمئن نیست که برود با او بسازد

وقایع بعد از صلح بی اساس

احتشام السلطنه هم که کدورت قدیم دارد و با او یکرنگ نمیشود قوت مجلس هم که با آذربایجانها است بهر وسیله هست با وجود کمال دوری سلیقه او با سلیقه تقی زاده و رفقای ناچار بطرف آنها دست دراز نموده بتوسط ملك المتكلمين خود را در جرگه آنها داخل مینماید معلوم است اتحاد آقا سید عبدالله با تقی زاده و رفقای او قهراً احتشام السلطنه را از آنها منفصل میکند ملك هم که سالها با احتشام السلطنه رفاقت داشته و ماسه نفر باهم عوالمی داشته ایم نظر بساین پیش آمد از احتشام السلطنه بریده در مجالس و محافل و بلکه در معاشر از او بدگویی مینماید و احتشام السلطنه بهر وسیلهئی خواسته او را جلب کند صورت نگرفته است بعضی از تجار مجلس هم مانند حاج محمد اسمعیل تبریزی و سید مرتضوی از کارکنان شاه شده دستهئی در مجلس تشکیل میدهند طرفدار مخالفت بانفوذ تند روان و روحانیان ولی چون نفوذ کلمه و کلای آذربایجان در مجلس است و هوا خواهان آنها هم در خارج بسیارند و روی دل عموم مشروطه خواهان با آنها است و آقا سید عبدالله هم با آنها اتحاد کرده قوت تند روان برزیادت و کدورت احتشام السلطنه با آن هیئت علنی میگردد اوایل این کشمکش احتشام السلطنه را دیدم از تقی زاده بدگویی میکند تعجب کرده گفتم چرا این طور میگوئید من او را باین صفت که گفتید نمیشناسم و بیدلیل اینحرف را از شما قبول نمیکنم احتشام السلطنه توقع دارد با هر کس او دوست است منهم دوست باشم بیدلیل و تا با او دشمن شد منهم دشمن شوم بی دلیل منهم برای این رویه حاضر نمیباشم این بود که هر چه در این موضوع گفت رد کردم و دانست در این معارضه بسا او همراه نخواهم بود ناچار سکوت کرد ولی معلوم بود که باطنا دلتنگ شد خاصه که دانسته است ملك المتكلمين هم با آنها اتحاد دارد و از وی جدا نخواهد شد در ظرف چند روز در هر ملاقات احتشام السلطنه میخواست خیانتکاری تقی زاده و رفقای را بمن گوشزد نماید و من اعتنا نمیکردم و دلیل میخواستم او هم دلیلی نداشت بگوید ناچار میگفت حرف همین است که زدم این حرف مرا گوشه دستمال خود ببند تا برسی و بدانی من راست گفته ام خلاصه ماده این کدورت روز بروز غلظت پیدا میکند شاه هم

فصل هجدهم

نگرانیش از همین چند نفر و کلای آذربایجانست که میدانند هیچ وسیله با اورا منقرضند
شد و اورا نیکو میشناسند بلی شاه از و کلای آذربایجان نگران بوده اتحاد آنها با
آقا سید عبدالله و باکینه ناصر الملک و نفوذ این جمع دولت هم بر نگرانی او افزوده
و خواب و راحت نداده و تا يك اندازه عملیات شیخ نوری هم از روی حساست بر آقا
سید عبدالله و داخل شدن او در حوزه نفوذ در مجلس است و چون در ریشه های قضیه
میدان توپخانه دقیق شویم خواهیم دید بقضایای فوق الذکر مربوط میباشد از طرف
دیگر تشکیل هیئت نظامی علی در بهارستان و انجمنها آنها در تحت قدرت نافذین
البته بر شاه بسی ناگوار است و میگوید بهر وسیله باشد آنها را بر هم بزندان احتشام السلطنه
میخواهد که سربازان ملی انجمنها را محصل نماید او هم نظر بکدورتی که با هیئت با
نفوذ دارد بشاه قول داده انجام بدهد اینست که سعی میکند تمام مسلحین علی متفرق و
همان دو بیست نفر که جبراً بگردن شاه گذارده شده بعنوان مستحفظ ملی در بهارستان بمانند
هیئت نافذ اصرار دارند دو بیست نفر از مسلحین مطمئن در مجلس بمانند و این مطلب را مقدمه
تأسیس نظام ملی میدانند در این موضوع کشمکش احتشام السلطنه با هیئت نافذ آشکار
شده علناً با هم طرفیت مینمایند شش روز بعد از مصالحه احتشام السلطنه اصرار میکند
نظامیان مجلس ترك سلاح گویند و آنها نمیپذیرند بالاخره مقرر میشود از انجمنهای
ملی که در مدرسه سپهسالار هستند نماینده بخواهند و گفتگو کنند نمایندگان انجمنها
و رؤسای نظامی بهارستان در اطاق مجلس جمع میشوند احتشام السلطنه میرود با آنها
صحبت میدارد بلکه آنها را راضی نماید بمتفرق نمودن مسلحین در صورتیکه قضیه
مابین او و هیئت نافذ مجلس اینطور حل شده است که فقط دو بیست نفر اشخاص لایق
از مسلحین بمانند و باقی متفرق شوند در بایضال تهی زاده با نگارنده در اطاق رئیس
نجوائی میکنند و میگویند خوب بود احتشام السلطنه را کمک میکردند که بتوانند نمایندگان
انجمنها را قانع نموده مسلحین را متفرق نمایند نگارنده هم بجمع وارد شده میبینم
کار تمام شده انجمنها باین شرط راضی میشوند مسلحین آنها ترك سلاح گویند که وزیر
جنگ که حکومت تهران را هم دارد سند مسئولیت خود را از بابت امنیت شهر بدهد

وقایع بعد از صلح بی اساس

در اینحال نوشته می در اینموضوع از ظفر السلطنه وزیر جنگ میآوردند مبهم و بی معنی اتفاقاً هم پیش از آن نمیتوانسته بنویسد زیرا که شهر بنهایت منقلب است اشرار هم محرك قوی دارند که آرام نگیرند در اینصورت برخلاف رأی شاه و درباریان ظفر السلطنه چه میتواند بکند خلاصه نوشته مزبور را نمایندگان انجمنها نمیپذیرند احتشام السلطنه دلتنگ شده باطاق خود میرود و از عدم قبول نمایندگان انجمنها اظهار دلتنگی میکند یکی از نمایندگان که با نگارنده مهربی ندارد باو میگوید فلانی رأی نداد نوشته وزیر جنگ را قبول کنند و گرنه مردم میپذیرفتند دو نفر از وکلای مخالف هیئت نافذ هم که دیده بودند تقی زاده پیش از رفتن نگارنده به مجلس با من نجوایی کرد میگویند بلی فلانی با تقی زاده نجوایی کرد و بعد باطاق مجلس آمد احتشام السلطنه باور کرده نگارنده را میطلبید و باخته روی میگوید آقا بشما بگویم مملکت ایران بسر انگشت شما و یک نفر دیگر بیاد فنا خواهد رفت نگارنده که بکلی خود و تقی زاده را در این قضیه بی تقصیر میداند از جابر خاسته میگویم با این بدگمانی شما دیگر جای توقف من در اینجا نیست و روانه میشوم اگر چه طولی نمیکشد که مرا استمالت نموده ظاهراً دلتنگی بر طرف میشود ولی میفهمم او مرا هم مخالف خود میداند و من بعد باری با احتیاط رفتار مینمایم بهر حال آتش خواه و ناخواه مردم را بنوشته ظفر السلطنه وزیر جنگ قانع نموده متفرق مینمایند و قرار میشود فردا بازارها باز گردد فردای آنروز خبر میرسد اشرار میدان که آنها را در عمارت قورخانه جای داده بودند بهر يك پنج تومان انعام داده مرخص نموده اند و معممین از مجتضمنین میدان را بهیشت اجتماع در تحت حفاظت ژاندارم و پلیس از عمارتی که در ارك ساکن بودند حرکت داده به مدرسه خانم روی که در وسط شهر طهران است و مرکز علماء و طلاب است ورود داده آنجا را مرکز ضد مشروطه قرار میدهند شام و ناهار از طرف دربار با نهاد داده شده و صابیل آسایش ایشان را از هر جهت فراهم میآورند در حجره های مدرسه مروی چنانکه انجمنهای ملی در حجرات مدرسه سپهسالار منزل داشتند معممین مشروطه نخواستند منزل میکنند و بخیال خود حوزه می در مقابل حوزه ملی مدرسه سپهسالار میآیند و عنوان طرفیت شاه با مجلس بطرفیت

فصل هیجدهم

دو دسته از ملت با یکدیگر یکی موافق مشروطه و دیگری مخالف آن مبدل میگردد مخالفین مردم نادان و سورچران را دور خود جمع کرده منبر میروند از مجلس و مجلسیان بدگویی مینمایند و گاهی هم از مشروطه مشروعه برای جلب قلوب تمجید میکنند و بر این مجلس اعتراض مینمایند که موافق شرع اسلام نمیباشد رفته رفته آدم بیزارها فرستاده مردم را تهییج میکنند با اجتماع در مدرسه مروی و هم آواز شدن با مخالفین مجلس مکرر یکدسته از اوباش علمی برداشته بایک رجاله وارد بازار شده فریاد وادینا و الاسلاما بلند نموده جمعی از متفرقه را دور خود جمع کرده بمدرسه مروی مراجعت مینمایند مردم عوام هم حالشان معلوم است برای تماشا هم باشد اجتماع مینمایند بالجمله دولتیان بعنوان حفظ امنیت شهر جمعی سرباز اطراف مدرسه مروی بحفاظت میگذارند و چون از طرف مجلس و ملت سختی میشود که این جمع را باید متفرق ساخت ناچار هر کس را بخواهد بمدرسه برود ممانع میشوند و هر کس بخواهد بیرون بیاید مانع میشوند و این ترتیب از روز سیم بر پا شدن بساط مروی شروع میگردد روزی که شیخ و اتباعش در مدرسه اجتماع میکنند تلگراف بسیار بولایات کرده اظهار مظلومیت مینمایند و استمداد میطلبند جواب آنها باستثناء يك یا دو نامساعد رسیده بلکه اورا سخت ردع و منع نموده اند باین سبب شیخ از مساعدت ولایات مأیوس میگردد جواب تلگرافات علمای نجف هم بمجلس رسیده شیخ را محکوم بنفی و تبعید دانسته اند شاه هم که این اوضاع را میبیند در دادن پول برای مصارف مدرسه مروی خودداری میکند از طرف مجلس هم سخت گرفته میشود که این جمعیت را باید متفرق نمود اینست که از طرف شاه دو نفر از محارم او بمدرسه مروی آمده معرمانه شیخ را میبینند و باو خاطر نشان مینمایند باین اسباب دیگر نمیشود کاری کرد و صلاح وقت در متفرق شدن است ضمناً هم هر چه باید پول و وعده باو میدهند و شاه اورا موقتاً راضی کرده بخانه خود فرستاده حوزه فساد برهم میخورد شیخ از جان خود ترسناک است و در خارج شدن از مدرسه تامل مینماید یکوقت با کمال اطمینان برای رفتن حاضر میشود و در نتیجه تحقیقات معلوم میگردد که با سفارت روس جواب و سوال

وقایع بعد از صلح بی اساس

نموده و از آنجا اطمینان حاصل کرده است تا امروز معلوم نبود شیخ نوری هم با روسها روابط دارد اگرچه معلوم بود هر کس جزو حوزه استبدادی باشد در هر کجا طرف توجه روسها است و روسها با اینکه بر حسب عهدنامه ۱۹۰۷ نمیتوانند در امور سیاسی ایران بی اطلاع سفارت انگلیس دخالت نمایند ولی باز همه کار میکنند نهایت قدری در برده و با ملاحظه و هیچ بروی خود نمیآورند که این برخلاف معاهده است انگلیسها هم میفهمند و بروی خود نمیآورند تا جایی که برای خودشان ضررت نداشته باشد.

روزی فاتشکف نایب سفارت روس که مرد درویش مسلکی است بمنزل من آمده در ضمن صحبت متفرقه اظهار میکند این واقعه پیش بردن ملیون و برهمزدن جمعیت میدان توپخانه برای مجلس خوب شد اما يك نقص دارد و آن اینست شیخ فضل الله را هم باید با آقایان صلح داد تا آن نقص هم برطرف شود و معلوم شد چون بشیخ اطمینان داده اند میخواهند وسائل آسودگی و امنیت را برای او به وسیله باشد فراهم آورند اما در حقیقت حرف او صحیح است و نگارنده خود در همین عقیده بوده و هست و مکرر نگارش یافته که ضدیت میان شیخ فضل الله و آقا سید عبدالله منشأ بسیاری از وقایع حاضر میباشد و قطع دارم شیخ فضل الله به داز این صدمات که خورده در کنج خانه خود آسوده نخواهد نشست و با آن دست که در اسباب چینی دارد میکوشد تا حریف خود را بزمین زده میدان ریاست را تصرف نماید فقط ملاحظه شیخ از مشروطه خواهان حقیقی است و امید واری که دارد بمستبدین مشروطه نما است که شمشیر استبداد را زیر عبا و ردای مشروطه بسته اند روز یار مشروطه خواهانند و شب غمخوار مستبدین و هر چه نعمت بر این ملت برسد از این جماعت است که در هر لباس جلوه گرند بهر صورت اگر آقا سید عبدالله بهر وسیله بود باشیخ نوری میساخت و این دست قوی را از حوزه مرکزی استبداد کوتاه میکرد خدمتی بوطن کرده بود اما نظریات و ملاحظات خصوصی نمیکند از صلاح از فساد تمیز داده شود و اگر تمیز داده شد فداکاری کرده صلاح کار و خیر ملک و ملت رعایت کرده شود.

فصل هیجدهم

بالجمله بعد از برهم خوردن حوزه شیخ نوری و متفرق شدن اشرار میدان و آسوده گشتن خاطر مجلسیان از این داهیه تندروان از مشروطه خواهان در صدد میشوند که رؤسای اشرار را مجازات بدهند ولی اشرار مخفی گشته بدست نمایا بند و ظفر السلطنه حاکم تهران میگوشت بظاهر آنها را گرفتار نماید رضا بالای معتضد دیوان که از اعضای انجمن آذربایجان و جوانی کار آمد است بتقویت تندروان رئیس پلیس طهران گشته گرفتاری اشرار را از او میخواهند و باید دانست که مجازات دادن بر رؤسای اشرار یا مجتمعین میدان توپخانه کاملاً مخالف رضای شاه و کارکنان او است ولی تندروان مجلس شورایی و نمایندگان انجمنها اصرار دارند که آنها دستگیر و مجازات شوند چونکه جزو شرایط صلح است تا گذشته تدارك بشود اینست که ریاست نظمیه را بهر کس تکلیف میکنند با شرط گرفتن اشرار زیر بار نمیرود و بواسطه مخالفت شاه رضا بالا بتشویق تندروان از وکلای آذربایجان مخصوصاً تقی زاده و حاج میرزا ابراهیم آقا قبول این شغل را نموده برای گرفتار کردن اشرار مزبور مهیا میگردد جمعی را از درجه دوم و سیم گرفته در میدان توپخانه سیاست میکند اما مردم قانع نشده صنیع حضرت و مقتدر نظام و سید کمال و اسمعیل سلطان و حاجی معصوم را میخواهند که هر يك سر دسته جمعی از لوطیهای محلات تهران هستند و در میدان توپخانه اجتماع داشتند اسمعیل سلطان و سید کمال با آسانی گرفتار میشوند مقتدر نظام بخانه ظفر السلطنه رفته ظفر السلطنه او را بعدلیه میفرستد حاجی معصوم و صنیع حضرت را هر چه جستجو میکنند نمیابند عاقبت سراغ او را در خانه ای گرفته شبانه رئیس نظمیه بر آن خانه وارد شده او را در لباس زنانه گرفتار مینماید اگر چه شرارت این جمع را خلق طهران میدانند و مسئله استثناء قانونی هم در مصونیت مساکن در کار هست ولی بهتر بود که در گرفتاری و حبس و سیاست آنها حدود قانونی بیشتر رعایت میشد که بهانه ای بدست مخالفین نیفتد اما باید دانست که پایه مشروطیت هنوز در محور خود نیست و سختی نمودن ملیون در مخالفت نمودن با قانون برای مخالفت های آن طرف است والا از این طرف در اینگونه مطالب ممکن بود بمسامحه بگذرانند عدلیه ماهم هنوز قانونی ندارد و دیوان جزایی موجود نمیشد

وقایع بعد از صلح بی اساس

بالجمله از وقایع مهم که در این ایام روی میدهد قصه کشته شدن فریدون فارسی است در بستر خواب خود شرح آن اینکه فریدون از تجار درجه دوم فارسی بود و سالها در طهران تجارت میکرد فریدون جوانی رشید و مشروطه خواه بود در واقعه میدان توپخانه پول و اسلحه بجهادین مجلس داد و در جشن بهارستان خدمات شایان نموده خود را کاملاً مبعوض شاه و درباریان مستبد ساخت بعد از وقوع صلح ظاهری شاه با مجلیان یک شب چند نفر از غلامان مخصوص شاه با بعضی از سرکردگان اشرار که در میدان توپخانه بودند از دیوار خانه او بالا رفته او را در حالتیکه با همسر خود در بستر خوابیده میکشند باین ترتیب که دو نفر بروی او افتاده ضربت سختی با قداره بر سرش میزنند زن جوان او برخاسته دست بدامن آنها میشود ضربتی بدست او میرسد که غش کرده روی زمین میافتد فریدون از جای برخاسته از در پیچه اطاق خود را به حیاط دیگر میاندازد یکی از اشرار او را تعاقب کرده بادشنه زخم کاری بپهلویش زده او را هلاک میکند بعد از آن يك تفنگ و جزئی اسباب از خانه او برداشته روانه میشوند فردای آن شب این خبر شهرت کرده مردم مشروطه خواه بطور قطع میگویند این حادثه با مرگ شاه شده و خواسته است بعد از مغلوب شدن خود نمائی کرده صدمهائی بمشروطه خواهان زده باشد و اینکه قرعه را بنام گبری چاره زدند برای این بوده که اگر ملت دنبال کرد و قاتل را پیدا نمود و خواست قصاص کند حوزه مرکزی استبداد بعد از آنکه کشته شدن مسلمان در ازای گبر جایز نیست و تساوی حقوق غیر مشروع است و اگر گرفتار شد کشته ننخواهد شد و اگر دنبال نکردند و پیدا نشد که هیچ بهر صورت جای شبهه نیست که این عمل عمدی و از روی غرض معین بوده است اینست که انجمنهای ملی بهیچان آمده درسوگواری فریدون با فارسیان طهران هم آواز شده بهر اخانه فریدون میروند و این اول دفعه است که مسلمانان با فارسیان در طهران خلطه و آمیزش نموده اظهار همدردی و هموطنی مینمایند اگرچه فارسیان را داهیه قتل فریدون بسی پریشان خاطر کرده است ولی از اینکه ملیون اینطور با آنها موافقت و موافقت کردند مسرور هستند خلاصه ملیون ایران از یکطرف و انجمن فارسیان از هندوستان از طرف دیگر از مجلس و از دوات مطالبه خون فریدون را میکنند

فصل هیجدهم

و هم فارسین طهران بمجلس تظلم می نمایند. تظلمات زن جوان فریدون در جراید ملی سخت مهیج واقع میگردد و بناچار حکومت طهران در صدد گرفتاری قتل فریدون بر می آید.

خانه فریدون نزدیک است بخانه مجلل (مجلل السلطان جوانی است از روس مآبان و از محارم شاه) نظامیه طهران (بوسیله اظهار زن فاحشه ای که در شب قتل فریدون نزدیکی خانه مجلل جمعی را دیده نردبانی برداشته روانه میشوند) غلام سیاه مجلل را دستگیر مینماید و در استنطاق او معلوم میشود صنیع حضرت رئیس اشرار چالمیدان همان شب در خانه مجلل مهمان بوده است.

بالجمله از آثار و علامات محقق میگردد که مجلل و صنیع حضرت در قتل فریدون دخالت داشته اند شاه اصرار دارد پای هر کس را میخواستند بمیان بیاورند فقط متعرض مجلل نشوند این گفتگو هم مزید بر علت شده مشروطه خواهان در گرفتاری صنیع حضرت و مقتدر نظام سختی مینمایند و بالاخره رضا بالا رئیس نظامیه هر دو را دستگیر مینماید و در استنطاقها معلوم میشود قتل فریدون جمعی ترك و فارس از غلامان شاهی بوده اند بدستاری دو شخص مذکور و یکی دو نفر از آنها تقرب مخصوص بشاه دارند اسم باب سرقت شده از خانه فریدون هم از خانهای آنها بیرون می آید و بیک این اشخاص گرفتار گشته در استنطاق دو نفر جوان غلام خان و غلام رضا خان از تفنگداران خاص شاه در نظامیه و عدلیه حقایق نیکو آشکار گشته رسوائی ایشکار فجیع مستقیماً بشخص شاه متوجه میگردد و اشخاص مزبور در محبس میمانند.

فصل نوزدهم

مجازات اشرار و حوادث دیگر

در اواخر ذی الحجه ۱۳۲۵ در موضوع مجازات اشرار میدان از طرف مجلس و ملیون شاه و دولت سخت گرفته میشود و بکرات روحانیان مجلس جمع شده در این باب صحبت میدارند چون چهار نفر از اشرار که صنیع حضرت و مقتدر نظام و سید کمال و اسمعیل سلطان باشند روز اول واقعه در مجلس آمده تیراندازی کرده اند و هم در میدان توپخانه این چند تن بیشتر از دیگران شرارت نموده اند در این وقت که آنها در حبس نظمی هستند مقرر میشود درباره ایشان حکم مجازاتی صادر گردد دوسه روز بآخر ذی الحجه مانده تصور میکنند نباید گذارد مجازات آنها بمحرم برسد میاد در روز عاشورا دسته های قمه زن را تحریک نماید آنها را از حبس نجات بدهند چونکه معمول است قمه زنهای در آنروز از حکومت محل حبسی میخواهند و حکومتها ناچارند بآنها بدهند اینست که تعجیل کرده یکروز در مجلس جمع شده از مجتهدین مجلس تقاضا میکنند حکم شرعی مجازات آنها را بنویسند آقا سید عبدالله بنکارنده میگوید خوبست شما نویسند حکم باشید میگویم هنوز حکمی صادر نشده پس از تعیین از نگارش آن دریغ نمیدارم میگویم در خارج باهم حرف زده ایم و بنظر ما چنان رسیده است که آنها را کتک بزنند و بعد مدت ده سال در کلات خراسان محبوس باشند چون ملیون اصرار دارند آنها را بدار بزنند برای مجازات کمتر حاضر نمیشوند پس نظر روحانیان مجلس در حقیقت تخفیف مجازات آنهاست میگویم زیاده بر این هم لازم نیست و مدارا باید کرد میگوید پس صورت حکم را بنویسید نگارنده صورت حکم را مینویسد و در وقت نوشتن آقا سید عبدالله میگوید حاج معصوم را علاوه کنید میگویم او گرفتار نشده و توبه میرشد

فصل نوادم

هم در این قضیه کمتر از آن چهار نفر است میگوید خیر صلاح است علاوه کنید نگارنده میدانند این اصرار از روی يك ملاحظه خصوصی است که چون حاج معصوم در محله اوساکن است و بعضی از مشتریان آن محل که بسید بستگی دارند باوی طرفند در اینموقع میخواهد خدمتی بیستگان خود کرده باشد ضمناً هم دفع شر این شخص شرور را بنماید بهر حال حکم درباره پنج نفر صادر میگردد و هیئت روحانی مجلس آن حکم را امضاء مینمایند در حین امضای حکم مجازات نگارنده با قاصید عبدالله میگوید آیا بهتر نیست که تا فردا صبح کسی خارج از این اطاق نداند حکم مجازات چیست صلاح اینست که حکم در بابت گذارده شده سرباكت مهر و لاک گردد و مستقیماً نزد وزیر عدلیه فرستاده شود و او در وقت اجراء داشتن بمردم ارائه بدهد زیرا اگر غیر از این بکنید از جنگ دوسه هزار نفر که پای عمارت انتظار صدور حکم اعدام آن چهار نفر را دارند خلاص نمیشوید بعلاوه چون نام حاج معصوم هم داخل شده و او هنوز گرفتار نیست میشوند و قطعاً دیگر بدست نخواهد آمد حاضرین تحسین میکنند و حکم را در بابت گذارده مهر مینمایند و ملك المتكلمين در میان جمع فریاد میکنند اینست حکم شرعی مجازات اشرار که مطابق میل و رضای شماست فردا صبح در عدلیه اجراء خواهد شد هر چه داد میکنند ما حالا باید بدانیم مجازات آنها چیست گفته میشود حالا صلاح نیست بدانید و برخلاف مصاحت است مردم تصور میکنند اگر امشب مطلب فاش شود که فردا باید آنها را کشت شاید شبانه هوا خواهان قوی آنها آنها را از محبس بگریزانند اینست که قانع میشوند خلاصه بهر زبان هست مردم را متفرق میکنند و حکم بقاضی قزوینی سپرده میشود که فردا ببرد نزد وزیر عدلیه و او اجراء نماید و هم مقرر میشود چند تن از نمایندگان انجمنهای ملی هم فردا صبح باتفاق رافع حکم رفته حکم را بوزیر عدلیه برسانند آنشب میگذرد و فردای آن روز بیست و نهم ذی الحجه جمعیت زیاد در عدلیه حاضر شده و آن چهار نفر را بسه پایه بسته بهر کدام سید شلاق میزنند و بعد عکس آنها را برداشته زنجیر بگردن هریک نهاده روانه کلات مینمایند در موقع نگارش حکم مجازات یکی از حاضرین میگوید بنویسند ده سال

مجازات اشرار و حوادث دیگر

مغولان در کلات بمانند ولی نگارنده موافقت نکرده فقط می نویسند از طهران تا کلات مغلول بوده باشند آقایان هم با آن پیشنهاد موافقت نمیکنند و میگردد تبعیدشدگان چند منزل که از طهران دور میشوند خبر میرسند که زنجیر آنها را در راه برداشته اند باز ملیون دنبال میکنند و وزارت داخله تلگراف مینماید آنها را با زنجیر ببرند و انجمنهای ولایات انشای راه حق نظارت دارند تا آنها را مأمورین دولت مغولان بکلات برسانند.

مجازات اشرار اگر چه بر ضد حوزه استبدادی بود و در واقع مرکز استبداد را سیاست کردند ولی با وجود این شخص شاه چندان دلتنگ نیست زیرا که تصور نمیکرده است ملت از سر کشتن اشرار بگذرد حالا که میبیند تسهیل کردند و حرف اعدام را بعیان نیاوردند مسرور است بدیهی است این چند نفر تصور نمیکردند با نهایت مهربانی شاه با آنها گرفتار شوند چه شود باینکه سیاست و مجازات کردند با حبس طولانی و شاه نتواند از آنها دفاع نماید.

خلاصه مجازات این چند نفر چشم بد خواهان مجلس را بحساب انداخته ظاهراً جای خود بنشینند ولی شاه و حوزه مرکزی استبدادی برای مخالفت باطنی با مجلس و مشروطه کمر خود را محکم میبندند مخصوصاً شیخ نوری که میبیند بحکم آقا سید عبدالله حامیان او و علمداران حوزه اش را باینصورت مجازات دادند و بدان میماند که شلاقها را به پشت او زدند و زنجیرها را بگردن او نهادند آتش کینه اش شعله ور میشود اما چاره ندارد و انتظار وقت و فرصت را میکشد بالجمله ماه ذی الحجه تمام میشود و در این ماه بر حسب معمول هر سال در روز عید غدیر جشن افتتاح با شکوهی بتلافی سال گذشته برای مدرسه سادات میگیریم و در آن جشن انجمنهای ملی را دعوت میکنیم و این روز اول است ملت باین مدرسه آمده این مؤسسه را از مؤسسات ملی میشناسند هر کس واقعه سال گذشته مدرسه را دیده با آن حال پریشان و وضع امسال را هم میبیند میداند خداوند را عنایاتی است که هر کس برای او قدم بردارد شامل حال وی میشود و دست خدا بالای دستهاست.

در مهر ۱۳۲۶ مجلس شورای ملی بحران شدیدی را در زیر پرده رقیقی میکشاند

فصل نوزدهم

کار معارضه باطنی احتشام السلطنه با تندروان مجلس و ملیون بالا گرفته احتشام السلطنه میکوشد از نفوذ آنها بکاهد و آنها میکوشند دست او را از دامان ریاست مجلس کوتاه کنند و البته نفوذ و قوت مخالفین احتشام السلطنه بیشتر از آنست که او بتواند لطمه‌ئی بآنها برساند اینست که در عین مبارزه در باطن تهیه فرار را هم میبیند که اگر موفق نگشت با اروپا مسافرت نماید احتشام السلطنه اگرچه بواسطه خلطه و آمیزش زیاد نگارنده با مخالفین خود از من هم ظنین شده و گاهی در مقام امتحان بر میآید ولی باز خیالات خود را هر وقت اتفاق ملاقات بیفتد میگوید در يك ملاقات استعفا نامه خود را بضمیمه مکتوب دوستانه گله آمیزی که بملك المتكلمين نوشته بنگارنده ارائه میدهد او را منع میکنم که استعفا نامه بفرستد و میگویم گمان میکنم با اصلاح کارها بپردازید بهتر از این تعرضات باشد روزی چارگی ملت است کسانی که دعوی غمخواری ملت را دارند اگر هر يك بملاحظه‌ئی خود را دور بگیرند پس کی کار بکند و کی این بار را بمنزل برساند احتشام السلطنه شرحی از فساد اخلاق بعضی از رؤسای ملیون نقل کرده میگوید اینها برای جلب منفعت قدم میزنند وطن فروشی میکنند پول میگیرند اعمال غرض میکنند و باز از ملك المتكلمين گله نمود که پاس حقوق دوستی قدیم را نگاه نداشته باوی ضدیت میکند خلاصه آنکه نصایح من باو مؤثر نمیشود و بعد از دو روز استعفا نامه خود را بمجلس میدهد با ترتیبی که میدهند برای قبول نشدن آن بتوسط اکثریت در این صورت موافقت اکثریت مجلس با رد استعفای احتشام السلطنه و استحکام کار او موجب شدت حرارت تندروان شده و برای بیرون کردن او از مجلس که خود را محکمتر میندند در این ایام بواسطه کشمکش دو نفر از خوانین متمول زنجان که یکی را بهبهانی حمایت میکند و مسلم است برای استفاده‌ئی است که از او نموده و دیگری را احتشام السلطنه حمایت میکند بواسطه ضدیت با بهبهانی در نتیجه کشمکش بهبهانی و احتشام السلطنه علنی شده مکرر احتشام السلطنه در مجلس میگوید آقا سید عبد الله رشوه میخورد حقوق مردم را پایمال مینماید نمیگذارد امور در مجرای حقانیت جاری گردد جمعی از وکلا هم با او همراهی میکنند در اینحال آقا سید عبد الله وارد شده باو گفته میشود

مجازات اشراو و حوادث دیگر

رئیس مجلس نسبت بشما بد زبانی کرد چنین و چنان گفت معلوم است با مقامی که سید برای خود تصور میکند نمیتواند این واقعه را بر خود هموار نماید اینست که با کمال تغیر از مجلس برخاسته باطاق دیگر میرود احتشام السلطنه هم مجلس را ختم کرده باطاق خود میرود و قیل و قال در میان و کلا بلند شده تندروان مجلس مخصوصاً و کلاهی آذربایجان که با احتشام السلطنه طرف هستند و از این نقطه نظر با آقا سید عبد الله ساخته اند بحماییت سید برخاسته و کلا را بهیچان میآورند میان نمایندگان و تماشاچیا زیاد میشود و بالاخره احتشام السلطنه را نزد آقا سید عبد الله آورده باو تکلیف صلح میکنند احتشام السلطنه با کمال خشونت میگوید برای خاطر ملت زیر بار هر کار میروم و بظاهر صلح میکند ولی فردای آنروز بمجلس نمیآید در این روز و کلاهی مجلس و کارکنان از ملیون دو دسته شده یکدسته بمنزل احتشام السلطنه میروند و یکدسته بمنزل آقا سید عبد الله نگارنده هم بدو ملاحظه جزو آن دسته میخورم که بمنزل میروند یکی بواسطه رفقای تندرو خود از وکیل و غیره و دیگر بملاحظه انجمن اصناف که با من کار میکنند و در این قضیه بملاحظه تعصب مذهبی مایل هستند با سید همراهی شده باشد سید از ملاقات من و اینکه در این واقعه خصوصیت با احتشام السلطنه را رعایت نکرده از او دیدن کرده ام مسرور میشود و در کمال شدت در صدد اسباب چینی است که بتوسط انجمنهای ملی از احتشام السلطنه توهینی بشود انجمن آذربایجان بملاحظه تندروان از و کلاهی مجلس و بعضی از انجمنهای دیگر برابطهائی که با انجمن آذربایجان دارند بحماییت سید قیام کرده با احتشام السلطنه مینویسد دیگر حق نداری پا بمجلس بگذاری آقا سید عبد الله در این مجلس بنگارنده میگوید خوبست انجمن اصناف هم از رفقای خود باز نماتند چیزی بنویسند و بفرستند اما انجمن اصناف بملاحظاتی که دارد باینکار اقدام نمیکند و بهمین اندازه که از سید دیدن کرده باشند قناعت مینمایند در اینحال مصلحین بمیان افتاده اسباب اصلاح میان سید و احتشام السلطنه را فراهم میآورند چون سید احساس میکند همراهی تندروان از و کلا و غیره برای خصوصیت با او نیست بلکه برای ضدیت با احتشام السلطنه است که تصور میکند، پاشاه

فصل نوزدهم

همراه شده باشد و ممکن است احتشام السلطنه این شبهه را از آنها رفع کند آنوقت او مغلوب خواهد بود و آزادیخواهان حقیقی با او و نوع روحانی تمام موافقت ندارند اینست که خودش نیز برای اصلاح واسطه بر میانگیزد و اسباب اصلاح فراهم میشود خلاصه احتشام السلطنه بمجلس میآید و باتندروان مجلس هم در ظاهر خصوصیت میکند و حقیقت مطلب اینست که شاه خواسته است از احتشام السلطنه اطمینان حاصل کند احتشام السلطنه هم برای اطمینان دادن بشاه خیال کرده بود دست آقا سید عبداللّه را از مجلس کوتاه کند و بعد از کوتاه کردن دست سید بتدریج بعضی از وکلای آذربایجان را هم که بر ضد شاه هستند از مجلس خارج نماید نه اینکه قصد خیانت داشته باشد بلکه اعتقادش این شده که باید با شاه ساخت و او را همراه کرد ولی چون موفق نشد ناچار ورق را برگردانیده از در دیگر داخل میشود و آن اینست که به خیال تأسیس مجمع مزبور اینست که تندروان مجلس را با عده ای از اشخاص خارج و مقصودش از تأسیس مجمع مزبور اینست که تندروان مجلس را با عده ای از هواخواهان آنها در يك مجلس جمع کرده آنها را با خیالات خود همراه نماید و غیر مستقیم این رشته ارتباط تندروان را با روحانی نمایان منقطع نماید احتشام السلطنه برای پیشرفت مقصد خود که اطمینان دادن بشاه باشد بعضی از انجمنها را از قبیل انجمن آل محمد و انجمن اتحادیه طلاب و غیره را با خود همراه کرده تقریباً بیشتر از نصف وکلای مجلس را هم که مردم ساده لوحی هستند طرفدار خود نموده با وجود این تندروان با اقلیتی که دارند کار خود را میکنند و نمیگذارند احتشام السلطنه بمقصد خود برسد احتشام السلطنه در تأسیس مجمع مزبور یا قصد جلب قلب تندروان را دارد و یا خیال خرابی کار آنها را از راه خصوصیت و مهربانی با ایشان نگارنده هنوز نمیتواند قضاوت کند که کدام نظر را دارد ولی میتواند بنویسد که کدورت باطنی او باتقی زاده و ملک المتکلمین و بعضی دیگر از تندروان بحدی نیست که تصور شود برآستی میخواهد با آنها طرح الفت بریزد.

بالجمله احتشام السلطنه که بعد از واقعه توپخانه و حادثه ماه ذی القعدة بانگازنده سرسنگین بود در اینوقت ورق را برگردانیده مرا بمنزل خود دعوت مینماید و میگوید

فصل نوزدهم

همراه شده باشد و ممکن است احتشام السلطنه این شبهه را از آنها رفع کند آنوقت او مغلوب خواهد بود و آزادیخواهان حقیقی با او و نوع روحانی تمام موافقت ندارند اینست که خودش نیز برای اصلاح واسطه بر میانگیزد و اسباب اصلاح فراهم میشود خلاصه احتشام السلطنه بمجلس میآید و باتندروان مجلس هم در ظاهر خصوصیت میکند و حقیقت مطلب اینست که شاه خواسته است از احتشام السلطنه اطمینان حاصل کند احتشام السلطنه هم برای اطمینان دادن بشاه خیال کرده بود دست آقا سید عبداللّه را از مجلس کوتاه کند و بعد از کوتاه کردن دست سید بتدریج بعضی از وکلای آذربایجان را هم که بر ضد شاه هستند از مجلس خارج نماید نه اینکه قصد خیانت داشته باشد بلکه اعتقادش این شده که باید با شاه ساخت و او را همراه کرد ولی چون موفق نشد ناچار ورق را برگردانیده از در دیگر داخل میشود و آن اینست که به خیال تأسیس مجمع مزبور اینست که تندروان مجلس را با عده ای از اشخاص خارج و مقصودش از تأسیس مجمع مزبور اینست که تندروان مجلس را با عده ای از هواخواهان آنها در يك مجلس جمع کرده آنها را با خیالات خود همراه نماید و غیر مستقیم این رشته ارتباط تندروان را با روحانی نمایان منقطع نماید احتشام السلطنه برای پیشرفت مقصد خود که اطمینان دادن بشاه باشد بعضی از انجمنها را از قبیل انجمن آل محمد و انجمن اتحادیه طلاب و غیره را با خود همراه کرده تقریباً بیشتر از نصف وکلای مجلس را هم که مردم ساده لوحی هستند طرفدار خود نموده با وجود این تندروان با اقلیتی که دارند کار خود را میکنند و نمیگذارند احتشام السلطنه بمقصد خود برسد احتشام السلطنه در تأسیس مجمع مزبور یا قصد جلب قلب تندروان را دارد و یا خیال خرابی کار آنها را از راه خصوصیت و مهربانی با ایشان نگارنده هنوز نمیتواند قضاوت کند که کدام نظر را دارد ولی میتواند بنویسد که کدورت باطنی او باتقی زاده و ملک المتکلمین و بعضی دیگر از تندروان بحدی نیست که تصور شود برآستی میخواهد با آنها طرح الفت بریزد.

بالجمله احتشام السلطنه که بعد از واقعه توپخانه و حادثه ماه ذی القعدة بانگارنده سرسنگین بود در اینوقت ورق را برگردانیده مرا بمنزل خود دعوت مینماید و میگوید

مجازات اشرار و حوادث دیگر

حالاکه من دوباره بمجلس آمدم لابد يك ماهی در اینکار خواهم بود دلم میخواهد در این یکماه کارهای مجلس را سروصورتی بدهم کارها را یکطوری منظم کرده باشم که بعد از رفتن من در کمال خوبی گردش کند و خیالم باینجا رسیده است که جمعی ترتیب بدهم جمعی از وکلاء باشند جمعی از مبرزین از ملیون و کارها را در آن مجمع تسویه کرده از مجلس بگذرانیم هرچه طفره میزنم که در این موضوع آلت دست او نشوم نمیپذیرد و بدست نگارنده مجمع را تشکیل میدهد در صورتیکه کمال نگرانی را از عاقبت این کار دارم خصوصاً وقتی مشاهده میکنم مدعوی او از وکلاء فقط اشخاص مخالف او هستند و از خارج باز کسانی که با او موافقت ندارند و یا باتندروان مجلس موافقت دارند در جلسه اول مجمع مزبور احتشام السلطنه نگارنده را مخاطب ساخته میگوید بعضی از رفقای مجلس ما که از من دلتنگی دارند بواسطه اینست که آنها اصلاح شدن حال شاه را محال میدانند و تصور نمیکنند روزی بشود که شاه حقیقه با مجلس همراهی کند و بالاخره مجبور خواهند شد با او طرف شوند و گمان نمیکنند من با آنها تا این درجه همراه باشم از اینجهت است که بامن اتعاده نمیکنند و حال آنکه اینطور نیست اگر در واقع مطلب اینست من خودم اول کسی خواهم بود که در مقام اینکار برخوام آمد و بعد از آنکه ملت تکلیف خود را در طرف شدن با شاه دانست من خودم با کمال قدرت نوشته را برداشته میبرم میدهم و حرف آخر را میزنم پس چرا رفقا باید از این بابت از من نگران باشند و در اینموضوع مذاکره طولانی میکند و چنان سخت میگوید که تصور میشود حالا خیال دارد برود بشاه حرف آخر را بزند نگارنده میگوید من نمیتوانم در این باب رایی بدهم شما باید بارفقای مجلسی خود صحبت بدارید در اینحال تقی زاده و مستشارالدوله و وثوقالدوله وارد میشوند احتشام السلطنه به بعضی نشستن آنها میگوید صحبت من وقلانی در اینموضوع بود و شروع کرده مطلب را آنطور که با من عنوان کرده بود تکرار مینماید نگارنده میبیند شاید وکلای تند رو خیال کنند سبقت در این سخن از من بوده است لهذا حرف او را قطع کرده میگویم رفقا خیال نکنید من سبقت باین صحبت کرده باشم خیر

فصل نوزدهم

مطلب را ایشان عنوان کردند و من سکوت کرده رالی ندادهام احتشام السلطنه از جلوگیری نگارنده درهم شده ولی مطلب را تمام کرده میگوید شروع باینکار بعضی اسبابها لازم دارد و از همه مهمتر داشتن وزیر جنگی است که از او اطمینان داشته باشیم و بهتر از علاءالدوله برای اینکار کسی نیست اینجا بعد من زده میشود که مقصد اصلی حاضر کردن زمینه برای وزارت جنگ علاءالدوله است تقی زاده و مستشارالدوله جواب مچملی باو میدهند و ساکت میشوند در اینحال ممتازالدوله و حکیم الملك و حاج محمد اسمعیل تاجر تبریزی وارد میشوند احتشام السلطنه چون میخواهد باز عنوان مطلب را بنماید تقی زاده و مستشارالدوله برخاسته باطاق دیگر میروند و ثوق الدوله را هم میطلبند و باهم بمذاکره خصوصی میپردازند نگارنده هم نزد آنها رفته میپرسم چه تصور میکنید مقصود از این تشکیل و مراد از این بیانات چیست جواب میدهند ماجری نمیفهمیم غیر از اینکه میخواهند باین عنوانها اسباب وزارت جنگ علاءالدوله را فراهم بیاورند تا بواسطه برادری علاءالدوله با رئیس مجلس قدرت در دست خودشان باشد و از مخالفین شاه هرطور ممکن باشد جلوگیری نموده او را از خود امیر دوار سازند و بالاخره بعد از مذاکره طولانی وثوق الدوله را میفرستند برود بگوش احتشام السلطنه بگوید این حرفها را در این مجلس کوتاه نمائید در مجلس خصوصی صحبت خواهیم داشت هرطور صلاح باشد اقدام مینمائیم وثوق الدوله یکی دو مرتبه می رود و می آید و بالاخره قرار میدهند در این مجلس از این موضوع صحبت نشود و چون مذاکره راجع بخود مجمع میان می آید نمایندگان رأی نمیدهند مجمعی مرکب از وکیل و غیر وکیل تشکیل گردد و میگویند اگر این انجمن مربوط بخود مجلس است باید در خود مجلس یا در جوار آن باشد و همه و کلاء حق ورود داشته باشند و اگر کار دیگر است که اسمش نباید انجمن مجلس باشد خلاصه این مجلس میگردد و مجلس دوم هم دو روز بعد منعقد میشود که بیشتر نمایندگان جمع میشوند و صحبتهای متفرقه راجع بداخله مجلس میدارند و میرزا سیدولی الله خان دکتر که یکی از وکلاء است و شخص بافضل متبنی است يك نظامنامه داخلی پارلمانی را که از فرانسه ترجمه کرده میخواند و دلچسب

مجازات اشرار و حوادث دیگر

و کلاء مخصوصاً آنها که میخواهند پارلمان صحیح داشته باشند میگرد و قرار میشود آن را پاک نویس کرده بمجلس بدهد و از روی آن نظامنامه داخلی را تکمیل نمایند در آخر این مجلس احتشام السلطنه با وثوق الدوله و تقی زاده و مستشار الدوله باز در موضوع وزارت جنگ علاء الدوله صحبت داشته قرار میدهند روز دیگر در خانه احتشام السلطنه جمع شده بطور خصوصی در این باب مذاکره نمایند ولی طفره زده نمیروند و احتشام السلطنه بینهایت دلتنگ میگردد زیرا حرف خود را گفته و بی نتیجه مانده است.

بالجمله انجمن در مرتبه سیم منحل شده ناچیده بر چیده میشود و سیاست احتشام السلطنه در تأسیس آن بکدورت و یأس مبدل میگردد گویا تمام وسائل اصلاح امور مملکت مربوط بوزارت جنگ علاء الدوله بوده و چون صورت نگرفته است همه از دست رفته دیگر هیچ راه امیدی باقی نمانده است احتشام السلطنه بعد از برهم خوردن انجمن مزبور از سه نفر نماینده فوق الذکر سخت ملول شده از آنها در زیر پرده نازکی بدگویی مینماید و معلوم میشود تشکیل انجمن برای مقصد مهمی بوده است که بی نتیجه ماندن آن موجب این درجه یأس و غلالت شده در اینحال وثوق الدوله از طرف خود و رفقاییش بنگارنده میگوید احتشام السلطنه بی اندازه ملول است خاصه که ما وعده دادیم بمنزل او رفته در آن صحبت صحبت بداریم و نرفتیم در صورتیکه نتوانستیم برویم ولی او خیال کرده ما طفره زده ایم با او صحبت بدارید بلکه از خاطرش بیرون برود و ایندرجه مکرر نباشد نگارنده هم بر حسب خواهش آقایان با او صحبت میدارم بی آنکه نتیجه داشته باشد خلاصه بمدار این واقعه احتشام السلطنه از خیال اینکه تندروان با او همراه شوند مأیوس شده باز در خط تکمیل روابط خود بامخالفین آنها میافتد و باشاه خصوصیت میکند و میکوشد روابط مجلس را با شاه زیاد نماید دستخطهای مهر آمیز آن را بمجلس میرساند و باز وعده میدهد اکثریت ثابتی در مجلس موافق با نظریات او و مخالف بامشی تندروان برقرار نماید و باید دانست که بمدار واقعه ذی المقده و قضیه میدان نویخانه دیگر شاه از منزل بیرون نیامده روز و شب در کار است بهر وسیله باشد قلب مجلسیان را جلب

فصل نوزدهم

کرده با اطمینان از طرف ملت از منزل بیرون یابد و در این ایام بخیال خود بتوسط احتشام السلطنه تا يك اندازه آن اطمینان را حاصل نموده روز جمعه بیست و پنجم محرم ۱۳۲۶ خبر میدهند شاه بدوشان تپه میرود و تدارك مفصل میگیرند که موکب ملوکانه با احتشام حرکت نماید در میان مردم اشتها راتی هم هست که این بیرون رفتن شاه برای انجام خیال فاسد یست برضد مجلس و در باطن تدارکی دیده شده که بعد از سرون رفتن شاه شهر را هرج و مرج نمایند و از ورامین و غیره اشرار بشهر بریزند و مجلس را برهم بزنند و این خصوصیت شاه با مجلس ظاهری و برای اغفال است که اگر قضیه ناگواری روی داد بوی نسبت داده نشود .

فصل بیستم

بهباندازی برای شاه

در این فصل شرح حادثه‌ای نوشته می‌شود که نهال آزادی را ریشه کن و آزادیخواهان را دچار بدبختیهای گوناگون مینماید و مملکت را بمخاطره دخالت علنی بیگانگان تهدید مینماید شرح واقعه آنکه در کشمکش شاه با تندروان از نمایندگان و ملیون در عین ظاهر سازیها که میشود دو طرف در باطن برای فانی کردن یکدیگر تبه میبینند و با اصطلاح عوام از دو طرف پای جان میزنند و قطعی است که التیام حقیقی در میانه حاصل نخواهد شد خصوصاً میان شاه و یکمده از وکلای آذربایجان که در ایام ولیمیدی او چنانکه از پیش نوشته شد خصومتی در میانه بوده است در اینوقت بدست آدم کشهای قفقازی و غیره تبه برای اعدام شاه دیده شده شاه هم از این مطلب احتراز دارد که از عمارت سلطنتی بیرون نیاید و بالاخره چنانکه در آخر فصل پیش نوشته شد و با احتیاط بسیار مقرر شده است موکب همایونی از شهر بدوشان تبه برود و مخالفین هم وقت را برای اجرای خیال خود مفتنم نموده اند بعد از ظهر روز جمعه ۲۵ محرم ۱۳۲۶ شاه از در عمارت باغ گلستان در کالسکه نشسته از خیابان پستخانه از در خانهای ظل السلطان با سوار و مستحفظ زیاد از شهر بیرون می‌رود اتومبیل شاه راپیش روی کالسکه بچند قدم فاصله می‌برند و پرده‌های آنرا انداخته اند تا معلوم نشود کسی در اتومبیل هست یا نیست یساولان شاهی هم اطراف اتومبیل حرکت نموده و انمود مینمایند که شاه در اتومبیل است همینکه اتومبیل مقابل کوچه تکیه تخت بر بریها میرسد از مردم تماشاچی يك بمب زیر اتومبیل میافتد چون خانه ما نزدیک است باین محل صدای بمب مثل اینست که خانه را بلرزه در آورده هنگامه و اضطراب غریبی برپا میگردد و تا یکی دو

فصل بیستم

ساعت معلوم نیست بمب کارگر شده است یا خیر بمحض بلند شدن صدای بمب مردم متفرق شده شاه از کالسکه فرود آمده در نزدیکترین خانه ها وارد میگردد اطرافش را میگیرند و خیابان را خلوت کرده او را پیاده و در میان نوکرها باندرون میرسانند سوارهای کشیکخانه بمردم بیطرف شلیک کرده جمعی را میکشند جمعی در اثر بمب مقتول و مجروح شده نمیشا در خیابان میافتد خون مانند نهر جاری است و نظمیه بسرعت تمام بتصفیه خیابان و برداشتن گشتگان میپردازد و چون این حادثه نزدیک خانه ظل السلطان رویداده او مخالف با شاه شناخته شده است بعضی از اطرافیان شاه میخواهند نسبت اینکار را باو بدهند ولی بیشتر بانجمن آذربایجان و تندروان مجلس و ملت منسوب میگردد.

ساعتی پیش از این واقعه نگارنده در منزل خود با یکی از ناطقین تندرو ملت نشسته شخص مزبور میگوید احتمال می رود صدائی بلند شود و پس از وقوع واقعه معلوم میشود او هم از توطئه مسبوق بوده است شاه بمحض رسیدن بعمارت سلطنتی ظفر السلطنه حاکم طهران را طلبیده با چوب دستی خود او را آزار میرساند نظمیه طهران در صدد کشف قضیه برآمده خانه های اطراف را جستجو نموده در کوچه بربریهادرخانه ای را که دوسه تن قفقازی در آن ساکن بوده و بعد از واقعه فرار کرده اند باز نموده طفلی را در آنخانه میینند که برای برداشتن آب باینخانه آمده و صاحبخانه او را ندیده در خانه گذارده در را بسته و رفته اند در آنخانه علامتی دیده نمیشود مگر پریشان حواسی و فرار صاحبخانه در کوچه پشت کارخانه چراغ برق خانه ای را باز در بسته مییابند که چند نفر قفقازی هم در آنجا بوده و بعد از زدن بمب رفته اند در را باز کرده بعضی علامات از قبیل اجزای دینامیتی یافت میشود ولی صاحبخانه بدست نمییابند در ضمن تحقیق این احوال معلوم میشود شخص زرگری چندین قالب بمب ساخته در استنطاق او کشف میشود که شیدا اف قفقازی که پیرمردی است از فراریهای قفقاز و در جنگ با ارامنه بایران آمده است باو دستور ساختن قالب بمب داده است شیدا اف را گرفته استنطاق میکنند معلوم میشود داخل کار بمب زدن بشاه نبوده است و اینکارها را و بیله دخل

بسیانده ازی برای شاه

و ترسانیدن رجال دولت و پولدارهای مملکت قرار داده بالاخره او را بده سال حبس در انبار دولتی محکوم میسازند حسن و آلش نام دو جوان از اهل تبریز متهم باینکار میشوند این دو جوان ترك در يك خانه منزل داشتند آنها را گرفته مهری بصورت مرغ نزد آنها بدست میآید که اسم چند نفر از مستبدین مانند امیر بهادر جنگ و غیره نوشته شده و چون نظیر این مهر در خانه آن چند نفر قفقازی که فرار کرده اند نیز دیده شده این مهر را علامت قرار میدهند که آنها و این دو تن از يك کمیته میباشند لهذا آنها را هدتی محبوس میسازند و بالاخره با سبایچینی مخفی تندروان مجلس مستخلص میشوند امان الله خان ضیاءالسلطان را که خانه خود را باین چند نفر قفقازی اجاره داده و با آنها خصوصیت و آمدوشد داشته است گرفتار مینمایند و شرح گرفتاری او را بعد خواهید خواند. خلاصه شاه جداً در صدد پیدا کردن مرتکبین بمب میباشد و تصور میکند ظفر السلطنه حکمران تهران نظر بارتباطی که با ملیون دارد کوتاهی میکند و هم تصور میکند که رضا بالای معتمد دیوان رئیس نظامیه نظر بارتباط و بستگی که بانجمن آذربایجان دارد و بعد از واقعه میدان توپخانه ظفر السلطنه او را رئیس نظامیه نموده آن اقدام جدی که در گرفتاری بستگان شاه از اشرار تهران و قتل فریدون فارسی نموده است در گرفتاری مرتکبین بمب نمیکند و باو ظنیں گشته است مکرر شاه بو کلای مجلس کله میکند که چرا مجلس در باب گرفتاری مرتکبین بمب جدو جهد نمینماید و ملیون چرا آن فشاری را که در باب قتل فریدون و غیره بدولت وارد میآوردند در گرفتاری مرتکبین بمب وارد نمیکند و هیچ اثر نمیکند در این صورت شاه ذیحق است که تصور نماید تندروان از مجلس و ملت در این قضیه نه تنها مساعدت ندارند بلکه بدفع الوقت میکنند و سبب اینست که بواسطه اتصال شاه بروسها ملیون قلباً از او رنجیده اند و برای هیچگونه همراهی با وی حاضر نمیشوند شاه ملتفت نامساعدتی باطنی ملیون هست و نمیداند تا بحقیقت روی دل ملت با او نشود نمیباید انتظار هیچگونه مساعدت را از ملت داشته باشد بلکه روز بروز احوال وخیمتر میشود تا عاقبت بکجامنجر بگردد و از همه مطالب بیشتر چیزی که موجب رنجش خاطر شاه از ملت است قصه نظام ملی است که انجمنهای

فصل بیستم

ملی شروع کرده اند بگرفتن نظام داوطلب مخصوصاً انجمن آذربایجان و انجمن برادران دروازه قزوین و انجمن مظفری و انجمن شاه آباد و انجمن مجاهدین که آنها دراینکار اقدام فوق العاده نموده بزمان کم جمعی را مسلح میسازند بی آنکه دستجات مختلف روابط محکمی با یکدیگر داشته باشند و بی آنکه انتظامات درستی در میان خود آنها حکمفرما بوده باشد بعد از رقه سه ذی القعدة که بعضی از ملایون بگرفتن نظام ملی پرداختند نگارنده بی هیبت که نظام ملی گرفتن باینصورت که مسلح شدن جمعی از مردم در هر لباس از هر انجمن در هر سن و در شهر گردش کردن نه از روی قانون مصین و نه در تحت نظر وزارت جنگ مقدماتش از صلاحتش برزیادت است از اینجهت شرحی بریشت رئیس مجلس شورایملی نوشته تذکر میدهم که آنچه را این نظام ملی بسوی ما جالب میکند ضررش زیادترا از آن چیز است که از مادفع مینماید ولی اثری نمیبخشد و تصور میکنند این محدود مسلح بمحض اینکه چپ و راست را شناخت میتواند از حمله قشون دولت دفاع نماید.

بهر حال انجمنها بگرفتن نظام ملی میپردازند و از بیخفاشرف هم بتوسط یکی از سربازان ملی ملقب به ابوالسادات حکمی در مشروعیت و لزوم نظام ملی گرفته شده طبع و نشر میگردد و بتعام ولایات و ایالات فرستاده میشود ملك المتکلمین و چند نفر دیگر از حوزه انجمن آذربایجان دراینکار سعی بلیغ دارند و بالاخره يك کمیسیون مرکب از چند نفر بنام کمیسیون اتحاد نظام ملی تشکیل میدهند میر سید ابراهیم خان صریپ توپخانه که مردی وطنزدوست و عالم است رئیس مشاقان نظام ملی میشود و برای هر انجمن مشاق معین مینماید و هر انجمن لباس سرباز ملی خود را بفرم مخصوص در میآورد هر وقت رفقای تندرو صحبت نظام ملی را میدارند میگویم صورت حاله اش خوب نیست اسباب وحشت فوق العاده شاه میشود و شاید بکوت نتیجه بعکس ببخشد آنها را عقیده اینستکه نجات مملکت در نظام ملی است و چون شاه محال است با ملت همراه شود وقوانین مجلس را اجرا نماید پس هر چه نظام ملی قوت بگیرد ملاحظه او از ملیون زیادتر شده و کارها بهتر پیشرفت خواهد نمود اما

بمباندازی برای شاه

من چشم از این نظام ملی آب نمیخورد و تصور میکنم دوئیتی میان قشون دولت و نظام ملی خواهد افتاد و چون نظام ملی اشکر مشروطه است طرف مقابل هم قزاق را برای خود ذخیره روز سخت خواهد نمود و آنها را با نظام ملی طرف خواهد کرد خلاصه با اینکه نگارنده در بیشتر کارهای مشروطه تا بتوانم مسامحت میکنم در کار نظام ملی هیچ اقدام نکرده مورد ملامت رفقای تندرو هستم ولی چکنم که من محکوم عقیده خود میباشم و بس.

بالجمله بزمان کمی در طهران قریب دو هزار نفر سرباز ملی مشغول مشق شده زیر سلاح میروند در آذربایجان و ولایات دیگر هم هر کدام بقراخور استعداد خود در اینکار اقدام میشود در مجلس قرار است نظامنامه مخصوصی برای اینکار نوشته شده بصبح شاه برسد و جاری گردد اما صورت نمیگیرد چونکه مجلس گرفتاری بسیار دارد بعدی که فرصت برای اینگونه کار بدست نمیآورد بعلاوه این موضوع اگرچه موافق میل تندروان است ولی طرفداران شاه و موافقین با رئیس مجلس عده زیاد هستند که اقلیت تندرو معلوم نیست بگذرانیدن قانونی که موافق سلیقه او نباشد موفق گردد اینستکه اینمسئله در مجلس طرح نمیشود گفتم مجلس گرفتاری بسیار دارد بلی بواسطه دست فسادی که از طرف بدخواهان مشروطه در کار است هر چند روز یکمرتبه در مرکز ولایات اغتشاشی برپا میشود که جواس مجلس و ملت را بخود مشغول میسازد ملیون بطور قطع میداند اغتشاش مرکز ولایات مستند است بدستور العمل مخصوص و از روی نقشه. خصوصی است که از پیش نگارش یافته خاصه وقایع آذربایجان و سرحدات و تعدیات روسها در پله سوار هویدا میسازد قشون روس دعوت شده است که بخاک ایران آمده تشدد نماید و اولتیماتم بفرستد و عرصه را بر ملیون و مجلس تنگ نماید خلاصه اغتشاش ولایات ملیون طهران را بیپجان آورده بلوا میکنند و البته چون نمیخواهند باشاه طرف شوند و با اینکه قانون مشروطه او را غیرمسئول قرار داده گفته شود بلوا برضد شاه است لهذا بروزراء اعتراض مینمایند و شاه گله میکند که انجمنهای ملی از حدود خود تجاوز نموده بروزراء سختگیری مینمایند شاه نمیخواهد بروی

فصل بیستم

خود بیاورد که سختگیری ملت بر وزراء بواسطه اغتشاش‌هایی است که بدستور کارکنان او حاصل میشود و ملیون ناچارند بوزراء زبان اعتراض بکشایند وزراء هم در خودداری از فرستادن استعداد برای آرامش بلاد و آسایش عباد بواسطه ناصاعدتی شاه معذورند در اینصورت همه مستند بشخص شاه است که روحاً و فکرأ با اساس مشروطه مخالف میباشد و آب او با مشروطه خواهان در يك جوی نمیرود وزراء هم یکطرف سختی مجلسیان و ملیون را بر خود میبینند و یکطرف ناصاعدتی شاه را ناچار در میان این دو فشار خود را ناتوان دیده استعفاء بدهند و مدتی اوقات مجلس مصروف تشکیل کابینه جدید میشود و بمحض اینکه کابینه تشکیل میشود خبر اغتشاش تازه‌ئی رسیده یا در مرکز قضایائی روی میداد که کشمکش شروع میگشت خاصه که مجلس سعی میکرد کابینه را از اشخاص مشروطه خواه عالم اختیار کند و شاه باطناً میل نداشت و آن اشخاص را باو میقبولانیدند اینهم موجب مزید دلتنگی شاه و عدم مساعدت او با دولت میگشت اینجا موقع بیان کردن نکته‌ایست که در مقام محاکمه تاریخی شاید تذکر آن نکته محاکمه کننده را سودمند بوده باشد و آن اینست که جمعی از نمایندگان مجلس که استحقاق این مقام را ندارند و شاید معنی مشروطه را هم نمیدانند چون از باطن کار بی اطلاعند برضد تندروان مجلس قدم میزنند خاصه که هر چند نفر از آنها را یک نفر از خارج مجلس یا از داخل اداره کرده نمیکند از حقایق امور آگاه شوند و بی به حقوق خود و حقوق موکلین خویش بپردازند.

علی الخصوص که امر معاش بسیاری از آنها مختل است و از حقوق و کالت که برای آنها تعیین شده غیر از يك جزئی که در چند ماه اول گرفته‌اند دیگر چیزی بآنها نرسیده و با اینحال معطلی و پریشانی و غربت از آنها نمیشود توقع داشت رعایت حق واقع را بفرض که ادراک نمایند بر همه چیز مقدم بدارند اینگونه از نمایندگان اغلب کسانی هستند که در کشمکش احتشام السلطنه با تندروان مجلس طرفدار احتشام السلطنه شده‌اند و بیشتر از آنها از روحانیان و مقدسین میباشد احتشام السلطنه هم بعد از برهم خوردن کلوب مجلس از پیشرفت کار خود در مجلس مأیوس شده در باطن درصدد

بمب اندازی برای شاه

است بهر وسیله بشود خود را مستخلص نماید از اینجهت بخیال وزیر مختاری لندن افتاده آن کار را برای خود انجام داده منتظر وقت است که استعفا داده و روانه شود.

در این ایام مخبر السلطنه در کار وزارت عدلیه اش مسلط شده اعتنایی بسا حکام شرعیه و توسط های نامشروع ارباب نفوذ مخصوصاً آقا سید عبدالله که عدلیه را همه وقت اسباب دست خود و آلت اجرای احکام نامش و منسوخ میدانسته ندارد اینستکه سید برضد وزارت عدلیه اوسخت میکوشد ولی از آنجا که کابینه وقت بقوت مخبر السلطنه و بست و بندهای او گردش میکند اقدامات آقا سید عبدالله برضد او نتیجه نمیدهد نظام السلطنه رئیس الوزراء با قدرت میخواهد قدمهایی بردارد اما بواسطه نامساعدتی شاه کاری از او پیشرفت نمینماید شاه از وزارت جنگ ظفر السلطنه و حکومت طهرانش راضی نیست بلکه نگرانی هم دارد ولی ملیون نمیگذارند او را تغییر بدهد زیرا که تصور میکنند کسی که بجای وی بیاید از مخالفین آنها خواهد بود و ممکن است خطرناک باشد بالاخره صنیع الدوله وزیر علوم و مشیر الدوله وزیر خارجه باهم متفق شده استعفاء میدهند نظام السلطنه هم مجبور میشود کناره گیری نماید البته شاه هایل است استعفای آنها را بپذیرد ولی مجلسیان هیل ندارند کابینه تغییر نماید و ایستادگی میکنند که شاه استعفای آنها را نپذیرد اینستکه با مختصر ترمیم دوباره همان کابینه تشکیل میگردد نظام السلطنه وزیر داخله و رئیس الوزراء و صنیع الدوله وزیر مالیه - مخبر السلطنه وزیر علوم - مشیر الدوله وزیر خارجه - مؤمن الملك وزیر تجارت میشود میرزا رضاخان مؤید السلطنه گرانمایه که مردی خارجه دیده و بیفرض است وزارت عدلیه میباید داخل شدن مؤید السلطنه و مؤمن الملك در این کابینه باصرار نظام السلطنه و با فشار ملیون بر نارضایی شاه میافزاید .

تنها کاری که بروفق میل شاه در این ترمیم کابینه واقع میشود تغییر حکومت طهران است که از ظفر السلطنه گرفته میشود و بمصطفی خان حاجب الدوله میرسد و اصرار شاه بتغییر حکومت طهران برای دستگیری مرتکبین بمب است که تصور میکند اگر

فصل بیستم

حکومت طهران بدست شخصی از خواص خودش باشد اقدام جدی خواهد کرد و از بی رعایتی قانون و بی ملاحظه‌گی از تنه‌روان مجلس و ملت باك نخواهد داشت بهر حال پیداست که عمر این کابینه بسی کوتاه است بیچاره ارباب حاجت که در این تغییر و تبدیل وزارت‌ها همه سرگردانند و کارها همه معطل خاصه که پول هم کمیاب شده و چرخ ادارات دولتی نزدیک است از کار بیفتد.

فصل بیست و یکم

احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

شاید کسی از خوانندگان کتاب من خواسته باشد بداند در این روزگار احوال مکاتب جدید چگونه و در دوره مشروطیت معارف ما تاجه پایه ترقی یا تنزل نموده از اینجهت بطور اجمال مینویسم در اینمدت که از عمر حکومت ملی میگذرد وزارت علوم اغلب با صنایع الدوله و مخبر السلطنه بوده است صنایع الدوله کاری که میکند از انجمنهای ملی نماینده میخواهد و انجمن معارفی مرکب از اشخاصی که او خود انتخاب کرده و از اشخاصی که از انجمنهای ملی انتخاب شده اند تشکیل میدهد و این انجمن از میان خود برای رسیدگی با امور معارفی هیئتی انتخاب مینماید که نگارنده نیز جزو آن هیئت میباشد و این هیئت بعد از یازده سال که از تأسیس مکاتب جدید میگذرد شروع میکند بنوشتن نظامنامه برای انجمن معارف و پرگرام برای مدارس تمام بحرف و یکقدم بجانب ترقی مدارس برداشته نمیشود بلکه در این سال لطمه بزرگی هم بمدارس میخورد و آن اینست که انجمنهای ملی اغلب به خیال توسعه مدارس میافتند بی آنکه در نظر بگیرند که پیش از تهیه معلم و کتاب توسعه دادن بمدارس زیان آن از سودش بر زیادت است انجمنهای ملی در هر انجمن یکی دو کلاس درس یا زیاده تشکیل میدهند و گمان میکنند چون کرایه خانه با انجمن است مستخدم هم دارند به خرج جزئی میتوانند یکی دو معلم بگیرند و مدرسه ای تأسیس نمایند غافل از اینکه آنها مدرسه نمیشود و بواسطه متفرق کردن شاگردان مدارس موجود که در مدت یازده سال بازحمات و خسارت بسیار دایر شده دیگر آنها هم نمیتوانند خود را اداره نمایند بلی اینکار شایسته بود در صورتیکه مدارس انجمن مخصوص اکابر بیسواد میشد که خواندن و نوشتن فرابگیرند نه برای

فصل بیست و یکم

اطفال بهر حال تأسیس مدارس انجمنی و توجه بداران مملکت که حامیان معارف هستند بکارهای مشروطیت و بازماندن آنها از رسیدگی با امور معارفی نقصان عظیم بمدارس جدید میرساند مداری که از وجود دولتی بآنها کمک میشود بواسطه ضیق مالیه دولت و نرسیدن وجه بآنها همه مقروض و پریشان میشوند نگارنده سعی میکند که ترتیب اساسی بکار معارف داده شود و تصور میکند که مجلس شورای ملی بودجه وزارت معارف را زیاد خواهد کرد و خواهیم توانست دارالمعلمین و دارالمعلمات عالی و دارالمعلمین های متوسطه و ابتدائی تأسیس کرد تهیه معلم و کتاب دید و بالاخره تعلیمات ابتدائی را اجباری نمود تصور میکند بزودی شعبه وزارت معارف و اوقاف و قوااام عامه و مطبوعات که همه راجع بوزارت معارف است بولایات کشیده خواهد شد و مالیات بر مستغلات که وضع شود یا سهم معلومی از کل عایدات مملکتی بمعارف اختصاص خواهد یافت که سالی چند کرور بودجه معارف بشود و از محل اوقاف اوقافی که بشود بمصرف معارف رسانید سال بسال بر بودجه معارف افزوده میگردد و در سایه مشروطیت طفل یکشبه معارف ره صد ساله خواهد پیمود چنانکه بسیاری از این مطالب را چون مخبر السلطنه وزیر علوم میشود نگارنده بروی کاغذ میآورد و باو میگوید بلکه عملی بگردد بدیهی است با اشتغال شبانروزی نگارنده بکار مشروطه و حکومت ملی کمتر میتوانم بمدارس سرکشی نمایم و چون کارکنان مدارس گله میکنند که چرا کمتر بکار مدارس رسیدگی مینمائی جواب میدهم مشغول تصحیح اساس معارف هستم و میدانم مدارس موجود بصورتیکه دارد جانی نخواهد گرفت باید از روی اساس صحیح بودجه کامل برای معارف تهیه کرد و لوازم توسعه مدارس را آماده ساخت و چرخ معارف را مطابق احتیاجات کنونی مملکت براه انداخت عجلتاً باید همین وجود های ناقص را حفظ کرد تا نتیجه اقدامات ظاهر گردد افسوس که برای عملی شدن این تصورات هنوز موقع نرسیده است و امیدواریم بزودی برسد .

مناسب میدانم در این مقام شرحی هم از مدرسه آلمانی طهران بنویسم در ایام توقف احتشام السلطنه دو بران تصور میکنند هر قدر نفوذ مادی و معنوی آلمان در ایران

احوال معارف و واضاع حکومت ملی

زیاد شود برای سیاست مملکت سودمند خواهد بود لهذا ترتیب تأسیس بانک آلمانی در ایران می‌دهد و هم اجازه تأسیس یک مدرسه آلمانی در طهران با بودجه هشت هزار تومان صادر مینماید.

پنج هزار تومان آتراً دولت ایران بدهد و سه هزار تومانش را دولت آلمان و این مذاکرات پیش از مشروطه شدن ایران است در اوایل مشروطیت یک نفر معلم آلمانی به طرس نام از بران برای تأسیس مدرسه بطهران می‌آید دولت ایران زمین در پشت میدان مشق طهران باو میدهد و شروع میکند بنمای مدرسه ضمناً مدارس موجود طهران را هم ملاحظه مینماید.

روزی که بمدرسه ادب می‌آید نگارنده با وی صحبت مینماید که خوبست مدرسه خود را از اطاق پنجم شروع کند که از مدرسه ابتدائی ما شاگرد بآنجا وارد شود جواب میدهد که ما از ابتداء شروع خواهیم کرد میگویم بطفل مبتدی که هنوز زبان مادری خود را نمیداند چرا از اول زبان خارج درس بدهند و دنبال این سخن را میگیرم معلم مزبور در مجلس دیگر پروگرام مدرسه خود را نشان میدهد که نوشته است طفل مبتدی در هفته هیجده ساعت درس میخواند نه ساعت فارسی نه ساعت آلمانی بالاخره اعتراض من باین موضوع بی نتیجه مینماید و مدرسه آلمانی دایر شده اطفال را از کلاس تهیه زبان آلمانی درس میدهند و بخواندن و نوشتن فارسی اهمیت نمیدهند بعد از آمدن احتشام السلطنه و ریاست او در مجلس یکروز بمنزل علاءالدوله هیروم میبینم دو مرادری یعنی علاءالدوله و احتشام السلطنه باهم گفتگو میکنند که سالی هفت هزار تومان بدهیم و چند نفر از اطفال خود را تربیت نمایم میپرسم مطلب چیست میگویند خیال داریم سالی هفت هزار تومان از کیسه خود بدهیم بمدرسه آلمانی که دو نفر معلم قابل بیاورد و يك كلاس روز و شبی در مدرسه برای اطفال ما دائر نماید چندی میگذرد یکروز در مجلس شورای ملی میشنوم مذاکره است این هفت هزار تومان را دولت بدهد و جزو بودجه معارف بگردد یعنی دولت سالی دوازده هزار تومان بمدرسه ایران و آلمان اعانه بدهد و مجلسیان از پذیرفتن آن ابا دارند از یکطرف احتشام السلطنه بآنها وعده داده است که

فصل بیست و یکم

هفت هزار تومان دیگر با مدرسه داده شود و از طرفی مجلس قبول نمیکند که جزو بودجه دولت بنود.

چند روز کشمکش میشود و بالاخره در شب تولد امپراطور آلمان سفارت آلمان در طهران بوزارت خارجه اطلاع میدهد که بر حسب وعده رئیس مجلس شورای ملی ما بوزارت خارجه خود راپرت داده ایم که دولت ایران هفت هزار تومان بر اعانه مدرسه خود افزوده و وزیر خارجه ما میخواهد فردا صبح که حضور میرود این راپرت را تقدیم امپراطور نماید پس امشب باید تکلیف قطعی این مبلغ در مجلس معین گردد بدیهی است

احتشام السلطنه با

سختگیری آلمانیها در

این موضوع مخالف نمیشد

اما مجلسیان بهر ملاحظه

هست در رد این پیشنهاد

ایستادگی میکنند و

بالاخره مطلب بشاه گفته

میشود و مقرر میگردد

عجلالتاشاه از حقوق خود

قبول کند تا بعد چه پیش

آید مدرسه آلمانی

میشود دارای سالی

دوازده هزار تومان مرسوم

از دولت ایران تا چه

اندازه بتواند بمعارف

صنیع الدوله رئیس مجلس

ما خدمت نماید و برای این مملکت مفید بوده باشد و هم در این ایام صنیع الدوله

وزیر مالیه کتابچه‌ای بمجلس میدهد برای تحصیل پول حاصلش آنکه چهار کرور

احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

تومان برگمرک قند و جای بیفزایند و باعتبار این محل شصت یا هفتاد کرور تومان قرض نمایند نواقص دوایر دولتی را برطرف کنند و وسائل ساختن راه آهن را فراهم بیاورند بترتیبی که در رساله راه نجات خود نوشته است این کتابچه در مجلس حسن قبول مییابد ولی چون دولتین روس و انگلیس بر زیاد گرفتن تعرفه گمرک اعتراض دارند تنها پیشرفت نمیکند بلکه اسبابی جز زیاد بر ضد صنایع الدوله میکنند مخصوصاً روسها افسوس که نه ملت را علمی است که پی بحقوق خود ببرد و نه دولت را قدرتی است که بتواند حقوق ملت خود را حفظ نماید.

و هم در این ایام واقعه جانگداز فارس اتفاق میافتد شرح واقعه آنکه نعمت الله بروجردی از مشروطه خواهان بخانه قوام الملك شیرازی رفته او را بضرب گلوله از پا در میآورد پسران قوام قتل پدر را مستند بمشروطه خواهان فارس نموده در مجلس سوگواری پدر دستور داده حاج شیخ باقر اصطهباناتی را که از اجله روحانیان فارس است با حاج سید احمد معین الاسلام که یکی از علمداران بزرگ مشروطه در فارس بشمار میرود بقتل میرسانند و جسد حاج سید احمد را آتش میزنند این حادثه در مجامع ملی طهران و دیگر بلدان تأثیر شدید نموده در اغلب بلاد ایران مجلس سوگواری برای شهدای فارس برپا میکنند و از دولت قصاص مرتکبین را میطلبند در طهران در مسجد سپهسالار قدیم آقا سید عبدالله بهبهانی ختم گذارده انجمنهای ملی جمع میشوند و داد و فریاد بسیار مینمایند در آن مجلس ملک المتکلمین بعد از نطق بهیجی میگویند شش نفر از مفسدین فارس باید بطهران احضار شوند و نام پسرهای قوام الملك و مستمد دیوان که مدعی آنهاست و نصیر الملك و بعضی دیگر را که متشأ فتنه و فسادند میبرد و از طرف علماء یعنی آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی بدون مراجعه بدولت باین شش نفر تلگراف میشود که حرکت نموده بطهران بیایند بعد هم باصرار آقا سید عبدالله و انجمنهای ملی نظام السلطنه رئیس الوزراء تلگراف احضار آنها را صادر میکند و اینکار بسیار بیرویه از طرف ملیون واقع میشود زیرا که مجلس را بیخبر میگذارند آقایان در کار قوه مجریه دخالت کرده احضار نامه میدهند و بملاوه از طرف انجمنهای ملی ده نفر ده نفر میروند

فصل بیست و یکم

بخانه‌ای علماء و آنجا اقامت میکنند تا حکم احضار آن شش نفر جاری گردد از طرف دیگر نظام الساطنه بمجلس میرود و مجلسیان از او میپرسند شما بچه ملاحظه این شش نفر را احضار کردید جواب میدهد از جانب آقا سید عبدالله و از طرف انجمنهای ملی بر من سخت گرفته و مرا مجبور کردند چنین تلگرافی بنمایم در صورتیکه صلاح نمیدانستم معلوم است بعد از این اظهار رئیس دولت دیگر آمدن شیرازیها صورت نگیرد و نزدیک میشود میان مجلس و انجمنها و علماء کدورت سخت حاصل شود اینست که روز آخر سوگواری شهدای فارس در منزل آقا سید محمد طباطبائی چون مفرضین میخواستند در این موضوع صحبتی داشته باشند اختلاف کلمه میان علماء و انجمنها و مجلس و دولت دامن بزنند از طرف خیر خواهان جلوگیری شده مجلس را بزودی ختم نموده اعلان میکنند که این آخر مجلس سوگواری شهدای فارس است و بعد از دوسه روز آن جمع که در خانه علماء مانده اند خارج شده آن شش نفر هم از شیراز حرکت نمیکنند ولی ظل السلطان را مأمور حکومت فارس مینمایند ظل السلطان بفارس رفته آنجا را امن نموده بفرقوا را بفرنگ میفرستد و یکی دو نفر قاتل مسلم آن دو نفر شهید را قصاص میکند و اما اوضاع و احوال عمومی سال ۱۳۲۶ هجری در میرسد کار ملک و ملت بینهایت درهم و برهم است بیشتر اوقات بکشمکش میان دولت و ملت میگذرد نه دستور ها تمام شد نه بودجه ها از مجلس گذشت نه وزارتخانه ها منظم شد و نه تکلیفات حکام معلوم گشت و نه بلدیه های قانونی ایجاد شد فقط قانون ابالتی و ولایتی از مجلس گذشته بطبع رسیده برای حکام فرستاده شده اما معلوم نیست بتوانند از عهده اجرای آن بر آیند با وجود نامساعدتی شخص شاه با اساس مشروطیت در اواسط ماه صفر که او آخر برج حوت است روزی بانجمن مرکزی اصناف میروم میبینم شکایت بسیار از عدلیه دارند و میگویند همه این اقدامات برای احقاق حق و داشتن عدلیه بوده افسوس که عدلیه ما امروز از تمام اوقات گذشته بدتر است و بهیچوجه صلاحیت احقاق حق نمودن ندارد نگارنده هم چون از حقیقت حال عدلیه با خبر است و از کار کاغذ سازیها و ناسخ و منسوخ احکام شرعی قضات و تقلبات و کلای عدلیه و مداخله روحانی نمایان در اجرائیات امور قضائی و نفوذ

احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

نام آقا سید عبدالله بیهبانی در امور عدلیه برای اجرای احکام صادر شده از محضر خویش آگاه هستم و بر اوضاع قضائی حاضر تأسف میخورم قدری با خیالات آنها همراهی کرده گفتم چه ضرر دارد دعوتی از نمایندگان انجمنهای ملی نموده علمای روحانی و وزراء را هم دعوت کنیم و در باب عدلیه صحبت داشته و اصلاحش را از علماء و وزراء بخواهیم نمایندگان اصناف هم که برای اینگونه خود نماییها حاضر هستند میپذیرند و قرار میشود دعوت نامه بنویسند و برای روز جمعه هفدهم شهر صفر همه را جمع کرده در کار عدلیه صحبت بدارند این خبر بر رؤسای عدلیه میرسد نگران میمانند که نتیجه این مجلس چه خواهد بود قضات روحانی مخصوصاً شخص آقا سید عبدالله از انقاد این مجلس که (بواسطه اصناف) بی قوت نمیشد متوحش میشوند و در صدد اسبابچینی بر میآیند که این مجلس بآنها بر نخورد از طرف رؤسای عدلیه پیغامهای سخت بنگارنده میرسد که هرگز نخواهیم گذارد کسی از ما توهین نماید بمضی از آنها که کهنه کار هستند و در انجمنهای ملی دیگر عضویت دارند نزد رؤسای روحانی عنوان میکنند که فلانی از روی غرض شخصی این مجلس را تشکیل میدهد و در واقع مقصودش توهین کردن از احکام شرعیه شما است خلاصه آنچه میتوانند اسبابچینی میکنند که از آن مجلس نتیجه مهمی گرفته نشود حتی آنکه میفرستند نگارنده را تهدید بکشتن میکنند و اعتنائی بحرف آنها نمیشود بلکه وزراء تأکید میکنم که دعوت انجمن اصناف را قبول نمائید و مخصوصاً بنویز عدلیه مؤبد السلطنه که من خود او را و ادار بقبول وزارت عدلیه کرده سفارش مینمایم که البته حاضر شوید و بدانید این مجلس بر ضد شما نخواهد بود زیرا شما تازه وارد اینکار شده اید و ایرادی بر شما نیست نمایندگان اصناف و انجمنها که از سیمصد نفر متجاوز هستند و رؤسای ادارات دولتی در انجمن اصناف در روز موعود جمع شده وزراء و علماء هم حاضر میگردند آقا سید عبدالله دیرتر از همه حاضر میشود و از طرف انجمن لایحه ای که مشتمل است بر دلالتی از اجزای عدلیه و درخواست اصلاح آن قرائت شده مباحثه و گفتگو میشود وزیر عدلیه خرابی کار عدلیه را بواسطه نداشتن مکان قابل و اجزای عالم و نبودن قانون مدنی باقتضای زمان و نبودن پول و غیره بیان

فصل بیست و یکم

مینماید ملك المتكلمين برخاسته راجع باصلاحات عدلیه نطق مفصلی مینماید آقا سید جمال الدین واعظ هرچه میداند در اینموضوع بیان کرده خرایبهای عدلیه را می شمارد علماء ساکت هستند مخصوصاً آقا سید عبدالله در نهایت افسردگی نشسته است و صحبت با نمایندگان انجمنهای ملی است و با ناطقین معروف طرف آنها هم غالباً وزرا هستند رفته رفته از گوشه و کنار اشخاصی که از طرف اجزای عدلیه مأمور شده اند در این مجلس از آنها حمایت نمایند بکنایه و اشاره میگویند خرابی عدلیه زیر سراحکام ناسخ و منسوخ است که بدست مردم داده میشود این حرفها هم که از گوشه و کنار گفته میشود موجب مزید دلتنگی آقایان علماء است ولی بروی خود نمیآورند نگارنده نمیخواهد مطلب منقلب شده عنوان شکایت تنها از علماء باشد و اجزای عدلیه بی تعرض بمانند ولی هرچه میخواهم جلوگیری نمایم صورت نمیگیرد بالاخره مخبر السلطنه وزیر علوم عنوان میکند که من چون مأمور هستم در عدلیه بوده ام خرابی کار عدلیه را از همه کس بهتر میدانم تمام خرابی عدلیه بواسطه احکام متساویست که از محضرهای شرعی طهران و دیگر ولایات در دست عارض و مروض میباشد و چاره پذیر نیست اصلاح اینکار از قدرت ماوزراء خارج است و این وظیفه خود حجج اسلام میباشد و پس از نطق طولانی با آقا سید عبدالله خطاب میکند که مجلسی تشکیل بدهید جمعی از علماء را در آنمجلس بنشانید آن احکام متساوی را ملاحظه کنید هر کدام باطل است بسوزانید و هر کدام حق است اجرا کنید و جان خود و تمام خلق و عدلیه را آسوده نمائید و من بعد هم اینگونه احکام متساوی بدست مردم داده نشود نطق مخبر السلطنه که تمام میشود عموم حاضرین غیر از علماء احسنت میگویند و آقا سید عبدالله آهسته سخنی بمیرزا محمد جعفر صدر العلماء و شیخ محمد صادق کاشانی گفته آرام مینشیند نگارنده دانست که آنها را بجواب گفتن وادار کرد که تعرض نمایند در اینحال صدر العلماء بصدور میاید که این چه مجلسی است و این چه مذاکراتی است پس علماء توسط که نباید بکنند حکم که نباید بدهند و احکام شرعیه را هم که باید سوخت دیگر در اینمجلس چه نشستی دارد و خواست بر خیزد آقا سید عبدالله

احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

در ظاهر او را آرام کرده مینشانند و میگویند بلی هر چه در این مجلس شد کفایت کرد اصلاح اینکار را جمع بخود ما است در مجلس دیگر خودمان صحبت داشته قرار می‌خواهیم گذارد و بر میخیزد و در اینحال باز صدرالعلماء و شیخ محمد صادق کاشانی و ملا محمد رضای قمی که صاحب محضر هستند داد و فریاد میکنند و آقا سید عبدالله را در وسط اطاق نگاهداشته اطراف او جمع شده‌اند در اینوقت صولت نظام از اجزای بلدیة روبا آقا سید عبدالله نموده میگوید تمام اینکارها را فلانی میکند واسم مرا میبرد سید یحیی شیرازی مدبر انجمن علافخانه که جوان با غیرتی است با او معارضه نموده میخواست او را بزند که چرا نام فلانی را میبری و باو بیحرمتی مینمائی آقا سید عبدالله سید را ساکت میکند و باین ترتیب مجلس وقت غروب آفتاب بر هم میخورد آقا سید عبدالله و چند نفر از علمای درجه دوم که با او هستند با کمال دلتنگی میروند مردم ساده لوح انجمن اصناف از این پیش آمد و از دلتنگی بیرون رفتن آقا سید عبدالله افسرده میشوند ولی رؤسای عدایه خرمند میگردند که میبایست شتر از در خانه آنها برخاست و بدر خانه آقایان روحانیان خوابید و هم جمعی از نمایندگان انجمنها که از هرج و مرج احکام شرعی و محاکم روحانی افسرده خاطر هستند از اینمجلس و از این مذاکرات خوشحال گشته تصور میکنند در نتیجه این مجلس از آن هرج و مرجها جلوگیری خواهد شد بعد از رفتن علماء نگارنده باز کمی با وزراء نشسته بمخبر السلطنه میگویم باین عنوان که کردید نام نیک تازه‌ئی از خود در صفحات تاریخ ایران گذاردید وزراء میروند انجمن اصناف چاره جوئی برای جبران قضیه مینماید بالاخره جمعی از رؤسای انجمن باملك المتكلمين و سید جمال الدین واعظ بخانه آقا سید عبدالله و صدرالعلماء رفته عذر خواهی میکنند و میگویند مطلب ما همان بود که روی کاغذ آورده بودیم و خواندیم مذاکرات خارج بما مربوط نبوده است آقا سید عبدالله میگوید فردا عصر اینجا بیایید تا من تکلیف را همین نمایم و قصدش اینست که بقضیه اهمیت داده بگوید علماء همه دلتنگ شده‌اند میخواهند مرافعه شرعی را ترك نمایند و من جلوگیری خواهم کرد سید عادتش در اینگونه امور همین است که بدیگران القاء مینماید طرفه شریف و حرفه

فصل بیست و یکم

خود را بزبان غیر میگوید بعد خود مصالح واقع میگرد و این جمع که از خانه آقا سید عبدالله بیرون میروند چند نفر از کهنه کسبه طهران که همه وقت بعنوان ریاست صنف از مردم گوش بری نموده و با مأمورین حکومت سازش کرده استفاده مینموده اند اکنون بیکار مانده و بر کارکنان انجمن حسد میبرند موقع را غنیمت دانسته بر طرد نگارنده و کارکنان انجمن مخصوصاً جوانهای آنها قیام مینمایند و چنانکه بعد کشف میشود از طرف حوزه استبدادی هم بعضی از آنها را بطمع انداخته اند که با نگارنده ضدیت و مخالفت نمایند چه مستبدین رضایت ندارند من این درجه در انجمن اصناف که در واقع ملت ساده است نفوذ داشته باشم در اینوقت همان چند نفر بخانه آقا سید عبدالله وارد شده میگویند ما رؤسای انجمن از این دعوت و این اجتماع و این مذاکرات خبر نداشتیم هرگز راضی باین مجلس نبودیم هرچه شده بی اطلاع ما شده است و اضافه میکنند این کارها را فلانی با چند نفر دیگر که دستیار او هستند میکنند از مذاکرات این چند نفر پیر مردان اصناف بر مخالفین معلوم میشود که در انجمن مخالف هم برای من و کسانی که از من حرف شنوی دارند موجود است و اینمطلب بآنها قوت قلب میدهد که بتوانند از نفوذ نگارنده در اصناف طهران بکاهند بالجمله فردا عصر بر حسب قرار داد روز پیش هیئت نمایندگان انجمن اصناف میروند به منزل آقا سید عبدالله وارد حیاط که میشوند سید فوراً عیای خود را بدوش افکنده همراه این جمع از خانه بیرون آمده بخانه امام جمعه و صدرالعلماء و دیگر آقایان روحانی روانه شده هر کدام خانه نباشند بآنها پیغام میدهد که انجمن اصناف رفتند آقا سید عبدالله را آوردند بعد خواهی از واقعه روز پیش درخواست مینمایند شما در امور شرعیه تعطیل ننمایید و هر کدام هستند بخانه آنها وارد شده چند دقیقه نشسته همین عنوان را مینماید و میروند و مطلب خاتمه عیای دو روز بعد از اینواقعه میشنوم که شیخ علی زرندی که آخوند هتاکه است در مسجد شاه طهران منبر رفته بدون مقدمه از نگارنده بدگوئی نموده است و هم میشنوم سید شروزی از اهل اصفهان در انجمنهای ملی رفته از نگارنده بدگوئی مینماید و چون معلوم است از کجا و بتحریر کیست به بی اعتنائی گذرانیده و میگذرد

احوال معارف و اوضاع حکومت ملی

خلاصه اگر چه آقا سید عبدالله بعد از واقعه انجمن اصناف بهر وسیله هست چند نفر از رؤسای انجمن را رو بخود کرده بر آن و امیدارد که بی اطلاع او کاری در انجمن نکند و هم حوزه مستبدین در کمال جد می‌کوشند نفوذ مرا در انجمن اصناف کم نمایند ولی با اینهمه من دست از کار نکشیده انجمن اصناف را رونقی بقاعده داده برای هر صنف از اصناف طهران انجمنی تشکیل داده میشود و مرکز کل آنها انجمن مرکزی اصناف است و مرکز انجمن مرکزی يك کمیسیون چند نفریست که با نگارنده کار میکنند به علاوه در ولایات هم انجمن اصناف متعدد دایر شده و مرکز آنها همه انجمن مرکزی اصناف طهرانست روزنامه بامداد ارکان انجمن میباشد و غلامعلیخان قجر که سمت مدیری آنرا دارد و از مخصوصین نگارنده است در جلوگیری از مفاسد انجمن مرا مساعدت مینماید نگارنده از آنجا که اعضای این انجمن ملت ساده هستند و فساد اخلاق باین طبقه کمتر سرایت کرده دوست میدارم اگر اوقاتی صرف میشود در بیداری این طبقه که از همه جا بیخبر مانده‌اند بوده باشد و گمان میکنم در انجام این خدمت بقدر امکان کوتاهی نشده باشد و هم در این ایام انجمنی بنام انجمن اصفهان در خانه نگارنده تأسیس میشود و عموم اصفهانیان مقیم طهران که جمعیت بسیار هستند مخصوصاً از تجار و کسبه به عضویت این انجمن خوانده میشوند و جمع کثیر عضو میگرددند مستبدین اصفهان از تأسیس این انجمن و دخالت نگارنده و برادرم در کار آن متوحش شده روحانی نمایان اصفهان را بمخالفت و امیدارند و هم مرکز استبداد طهران می‌کوشد که نگارنده و برادرم در این انجمن دخالت نداشته باشیم و بالاخره کار انجمن اصفهان میافتد بدست بعضی از تجار و رشکسته اصفهانی که ظاهراً جزو مشروطه خواهان و باطناً مربوط بامستبدین طهران و اصفهاند و عکس آن نتیجه که مقصود از تأسیس آن بوده است حاصل میشود.

در این ایام کدورت آقا سید عبدالله و تندروان مجلس با احتشام السلطنه بر زیادت میشود و سخت در صدد خرابی کار او بر می‌آیند احتشام السلطنه هم مصمم شده است از ریاست مجلس استعفا بدهد بعد از ختم مجلس شورای ملی میرزا داودخان از انجمن

فصل بیست و یکم

برادران دروازه قزوین که یکی از تماشاچیان بوده است بمعین التجار بوشهری که در يك موضوع اقتصادی در مجلس رأی مخالف سابقه او داده بود اعتراض میکند که چرا حقوق ملت ایران را با افعال مینمائی و نسبت باو بد زبانی میکنی و معین التجار با احتشام السلطنه شکایت مینماید احتشام السلطنه چون میرزا داود خان را صورت نمیشناخته در صورتیکه در مجلس حاضر بوده است باو بد میگوید و فرایشان مجلس را امر میدهد این شخص را توقیف نماید میرزا داود خان خود را معرفی میکند و میگوید هر فرد از افراد ملت حق دارد با وکیل خود صحبت بدارد و چیزی بخاطرش برسد بگوید این تفرات برای چیست احتشام السلطنه آرام میشود و او را نصیحت میکند و میگردد ولی بهانه بدست مخالفین او آمده روز یکشنبه ۲۵ شهر صفر ۱۳۲۶ در مرکز انجمن برادران دروازه قزوین از نمایندگان تمام انجمنها دعوت شده و با اینکه بعضی از نمایندگان انجمنها نظر بخصوصیت با احتشام السلطنه مخالفت میکنند انجمن برادران با اکثریت آراء شرحی با احتشام السلطنه مینویسد که شما باید از ریاست مجلس استعفاء بدهید ولی احتشام السلطنه پیش از این روز استعفاء نامه خود را به مجلس فرستاده بود مقارن این حال خوانده میشود و احتشام السلطنه از ریاست مجلس خارج میگردد.

فصل بیست و دوم

تغییر رئیس و تبدیل احوال

بعد از استعفای احتشام السلطنه ریاست مجلس شورای ملی بمیرزا اسمعیل خان ممتازالدوله که شخص وطن دوست آگاهی است و تازه بوکالت مجلس رسیده تفویض میشود ممتازالدوله با تندروان مجلس ارتباط دارد و چون در مجلس اشخاصی هستند که تصور میکنند صلاحیت ریاست مجلس را از او بیشتر دارند بوی عنوان ریاست موقتی داده میشود که بعد از سه ماه خود استعفاء نماید ممتازالدوله چون تصور این مقام را برای خود نمیکرده نهایت اهتمام را دارد که نیکو از عهده کار بر آید بلکه لازم نبود استعفاء کند بعد از خارج شدن احتشام السلطنه مسلم است آقا سید عبدالله مجلس را زیر نگین خود میداند ممتازالدوله نسبت باو اظهار اطاعت میکند تندروان مجلس هم صورت ظاهری با او نگاه میدارند و در باطن راضی نیستند که سید در کار مجلس ایندرجه دخالت بنماید و مجلس و مشروطه را وسیله دخل و ریاست خود قرار بدهد.

روحانیان موافق مجلس هم از این اندازه نفوذ سید در مجلس دلشک هستند و آنها که در ظاهر با مجلس همراهی میکنند و باطناً مخالفند دلشکتر مانند حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران که در ظاهر هر چه میتواند خود را طرفدار مجلس قلمداد میکند و هر بی اعتنائی که از آقا سید عبدالله و آقا سید محمد همکار و هم لباسهای خود در مجلس مشاهده مینماید بناچار تحمل میکند روحانیان مخالف مجلس هم که طرفیت ظاهری و باطنی آنها با آقا سید عبدالله هویدا است در این صورت آقا سید عبدالله نمیتواند ایندرجه مفروز شده عاقبت حال و کار خود را ملاحظه نماید ولی سید را فسوق الطایفه

فصل بیست و دوم

غرور گرفته که هیچکس و هیچ چیز را در نظر نمیآورد بعلاوه بر تجملات خود افزوده در سواری بوضع امرای بزرگ حرکت میکند خانه اش مانند خانه وزراء آمد و رفت و محل ارباب حاجت است و بالجمله وضع آقا سید عبدالله را در خرج فوق العاده و بی بند و باری زندگانی جز بکارهای بی بند



میرزاالدوله

و بار میرزا علی اصغر خان امین السلطان
بچیز دیگر نمیتوانم تشبیه کنم چند
کالسه که و درشکه نگاهداشته چهل
اسب در سر طویله اش بسته میشود
بسران متعددش هر یک زندگانی وسیع
و اسباب تجمل بسیار و خرج فراوان
دارند معلوم است این اداره وسیع
لااقل در ماه چند هزار تومان
خرج دارد و از کجا میرسد در صورتیکه
عایدی معینی ندارد و تمام را باید
از اینجا و آنجا بدست آورد البته این
رفتار از کسی که دعوی حجة الاسلامی
مینماید و خود را مرد خدا و اهل آخرت

مینداند پسندیده نیست و موجب تکدر خاطر خاص و عام است اما سید هیچ اعتد
بنظریات خلق در باره خود ندارد و زندگانی بی بند و بار با در هوای خود را برای خود
پایدار تصور مینماید صید بهر وسیله هست از هر کس و هر جا دخلهای عمده نموده
هر کجا احتمال بدهد میتواند استفاده می کرد با تمام قوا رشته کار را محکم نگاه میدارد تا
دخل خود را بکند و رها نماید از شرعیات و عرفیات هر دو فایده میبرد عدلیه اعظم را
یکه د که اجرائی برای احکام خود تصور مینماید و توقع دارد ناسخ و منسوخ احکام
او هر دو را اجرا کنند تا از هر دو راه استفاده کرده باشد اینست که همه چه مستبد و

تغییر رئیس و تبدیل احوال

چه مشروطه خواه از او رنجش حاصل نموده اند حتی آقا سید محمد طباطبائی هم که یکی از سیدین سندین است از رفتار سید ناراضی است و بر اعمال وی خورده گیری میکند نه اینست که آقا سید محمد از مداخل کردن باك داشته باشد خیر ولی در صدد دخل از راه غیر مشروع نمیشد خلاصه آنکه احتشام السلطنه حوزه بزرگی ظاهراً و باطناً بر ضد آقا سید عبدالله تشکیل میدهد و از ریاست مجلس خارج شده در کمال شتاب بجانب اروپا مسافرت مینماید یکروز پیش از مسافرتش با معتمد خاقان بدیدن ارمیروم از اینکه من رابطه قدیم را رعایت نموده اینحوادث را موجب متارکه قرار نداده ام سرور شده مدتی باهم گفتگو مینمائیم در ضمن صحبت عقیده خود را درباره آقا سید عبدالله بیان میکند که عملیات او برای حکومت ملی مضر است میگویم بدیهی است مردم مخصوصاً اشخاص بصیر از رفتار او ناراضی هستند ولی چون از شاه اطمینان ندارند اندیشه دارند که مبادا او برخود حکومت ملی رفتار کند ناچارند هر قدر هم رفتار روحانیان موافق مشروطه ناپسند باشد با آنها راه بروند و هر ساعت که اطمینان از شاه حاصل کرده یقین نمودند او قصد برهم زدن این اساس را ندارد فوراً از کارهای آقا سید عبدالله و اعمال او جاوگیری خواهند کرد پس این وقتی را که شما صرف خرابی کار آقا سید عبدالله مینمائید اگر صرف تحصیل اطمینان از شاه مینمودید بحال مملکت اصلاح بود میگوید صحیح است ولی با ترتیب حالیه شاه چگونه اطمینان حاصل میکند و با ملت همراه میشود خلاصه احتشام السلطنه میرود و انفصالش از ریاست مجلس شورای ملی شاه و درباریان را بیش از پیش از ملیون متوحش میسازد زیرا که درباریان رابطه خود را با مجلس منقطع میکنند و از این رube تشکیل يك انجمن سری پرداخته برای برهم زدن اساس مجلس و حکومت ملی آماده میگردند

بعد از انفصال احتشام السلطنه از ریاست مجلس یکی از اقدامات مهم که درباریان میکنند راجع است بقضیه تبع اندازان برای شاه چون تا احتشام السلطنه رئیس مجلس بود بطور بی قانونی اینمسئله را تعقیب نمیکردند ولی اکنون که او رفته است درباریان کمتر از مجلس و مجلسیان ملاحظه دارند و يك ندارند که از حدود قانون خارج شده بهر

فصل بیست و دوم

صورت بتوانند اقدام نمایند لهذا بدست مصطفی خان حاجب الدوله حیدر نام از اجزای کارخانه چراغ برق را توقیف میکنند و در استنطاق او بسه نفر ظنبن میگردند میر اسمعیل نام از اهل قفقاز که مدتی است در طهران معلم دفتر داری است حیدر خان مباشر امور چراغ برق طهران و ضیاء السلطان امان الله خان تبریزی شب چهارشنبه ششم شهر ربیع الاول در آخر شب مأمورین حکومت و نظمیه از دیوار بخانه این سه نفر رفته آنها را دستگیر مینمایند و در نظمیه محبوس میشوند فردای آنشب آنها را بیاغ گلستان برده یکروز و یکشب آنجا استنطاق میشوند و چیزی از آنها معلوم نمیشود میر اسمعیل و حیدر خان چون تبعه روس هستند سفارت روس آنها را ببرد بسفارتخانه خود و ضیاء السلطان را هم بعدلیه میبرند آنجا محبوس میگردد چون ترتیب اقدام در اینکار برخلاف قانون اساسی است و اگر این فتح باب بشود و بخواهند شب بخانهای مردم بریزند غائله بزرگ خواهد شد و امنیت زائل میگردد از این رو مردم بییجهان آمده در بهارستان جمع میشوند و بدولت تسخت میگیرند که باید حاکم طهران و رئیس پلیس بعدلیه جلب شده استنطاق و مجازات شوند که چرا بی قانون رفتار نموده اند و مردم در مسجد سپهسالار جمع شده ملك المتكلمين نطق مییجی مینماید چند نفر از وکلاء مجلس نزد شاه و وزراء رفت و آمد مینمایند و بالاخره شاه را راضی میکنند که در اطاق نظام مصطفی خان حاجب الدوله حاکم طهران و رضا بالا رئیس پلیس را استنطاق نمایند مجلس مفصلی در آنجا ترتیب داده میشود وزرای مسئول و جمعی از رجال دولت حاضر شده نمایندگان ملیون هم میآیند این دو شخص استنطاق شده و تقصیر بر آنها ثابت میشود ولی ملیون بهمین اندازه اکتفا کرده بعزل حاکم قناعت و از مجازات آنها میگذرند در اینحال وزرای مسئول استعفا میدهند بواسطه فشاری که از طرف شاه و ملیون بر آنها وارد میشود ولی مجلسیان و انجمنهای ملی با مساعدت عضد الملك قاجار ایستادگی کرده نمیگذارند دولت تغییر حاصل نماید روز چهارشنبه سیزدهم اینکار تمام میشود و حکومت طهران را میدهند بمیرزا صالح خان وزیر اکرم (میرزا صالح خان مردی وطن دوست و مشروطه خواه است هر کجا حکومت کرده مردم از او راضی بوده اند) در این وقت

تفسیر رئیس و تبدیل احوال

حاکم طهران شده مجلسی در خانه خود مرکب از جمعی از ناطقین و ارباب جراید و نمایندگان انجمنها ترتیب داده با آنها در کار حکومت خود مشورت میکند و هواخواهی خود را از ملت آشکار میسازد میرزا صالح خان در صدد است از روی قانون ایالتی حکومت طهران را برای سایر ولایات سر مشق قرار بدهد تا چه اندازه موفق گردد و اما ترتیب کار متهمین بمب و عاقبت کار آنها بعد از تفسیر حکومت طهران در عدلیه بنای استنطاق آنها را میگذارند و دو نفر دیگر از اجزای کارخانه چراغ برق را باظهار حیدر نام دستگیر نموده در استنطاق آنها مطالب مختلف ظاهر شده معلوم میگردد حیدر نام که بروز دهنده اشخاص است آلت دست درباریان میباشد و سخنان او اساس ندارد و بهر صورت مطالب را ساختگی میدانند و نمیگذارند دولتیان از اینراه مسئله بمب را دنبال نمایند سید اسمعیل از سفارت روس و دو نفر جوان که حیدر آنها را نشان داده بود از عدلیه مرخص میشوند تنها ضیاء السلطان در عدلیه میماند و مدت حبس او طولانی شده هر چه میخواهند او را مرخص کنند شاه راضی نمیشود انجمنهای ملی بر وزیر عدلیه برای مرخصی او سخت میگیرند وزیر عدلیه بشاه میگوید شاه اصرار دارد که استنطاق او تجدید شود و در این باب کشمکش زیاد میان انجمنها و عدلیه حاصل میگردد و هم در خصوص دو نفر دیگر که متهم بقضیه بمب هستند حسن و آلتش نام ملیون بتحریر بعضی از نمایندگان تندرو آذربایجان اصرار دارند آنها را مرخص کنند و نیز در باب قتل فریدون که استنطاقهای سخت از آنها شده بود و تقصیر آنها ثابت شده بر وزیر عدلیه سخت گرفته اند آنها را مجازات نماید و جمعی را بخانه وزیر عدلیه فرستاده اند آنجا بمانند و از او خلاصی متهمین بمب و مجازات کشندگان فریدون را بخواهند نمایندگان یکی دو روز در خانه وزیر عدلیه میمانند وزیر عدلیه از نگارنده درخواست ملاقات میکند و اظهار دلتنگی از وضع انجمنها مینماید و میگوید شما مراد اخل اینکار کردید حالا چرا بفریادم نمیرسید نگارنده اوقات صرف کرده نوشته‌ای از صدق الملک رئیس محکمه جزا گرفته باعضای وزیر عدلیه رسانیده بنمایندگان انجمنها میدهم که بفاصله یک هفته مقاصد آنها را انجام نماید بعد از انعام این کار میبینم نمایندگان انجمنهای ملی حاضر

فصل بیست و دوم

هستند بآنها میگویم آقایان اینکار گذشت ولی من لازم میدانم بشما بگویم بیست و پنج سال پیش از این در همین شهر جمعی از وطن پرستان بخیال آنچه امروز شما در صدش هستید بودند خدمتها در اینراه کردند و زحمتهای کشیدند مراهم در انجمنهای خود راه میدادند و بوطن خواهی من حسن ظنی داشتند بیشتر افراد آن در راه وطن درستی کشته شدند آنها هم که باقی ماندند دچار زحمت و مرارت بسیار گشتند اکنون بشکرانه زندگانی و رسیدن به آرزوی دیرین که حکومت ملی است بشما که برگزیده برگزیدگان خلق طهرانید میگویم اینراه که ما پیش گرفته ایم ما را بمنزل نمیرساند و عاقبت کارها تاریک است بواسطه نفاق که در میانه هست و بواسطه طمعکاری که بعضی از مباشرین امور دارند از یکطرف نواقص اخلاقی و عملی خودمان و از طرف دیگر خلفی که میان شاه و ملت است و دستهای خارج که برای مزید هرج و مرج مملکت از آستین برآمده در اینصورت کجا ما روی سلامت را خواهیم دید بیاید تا وقت باقی است چاره بکار خود کنیم و بیش از اینکه کار از دست برود نگذاریم رشته های امور گسسته شود حاضرین همه گوش میدهند و تصدیق مینمایند در اینحال بهاء الواعظین که یکی از ناطقین ملت و شخص هتاک است خود را بمیان افکنده با گفتگوهای پیچیده نمیکند از آنچه گفته شد و در دلها اثر کرد نتیجه گرفته شود و بر سخنان بیقرضانه من اثری مترتب گردد تنها یکنفر از میان جمع میگوید آیا بهتر نبود میگذاردید فلانی حرفش را تمام میکرد ولی بحرف او هم کسی اعتنا نکرده همه برخاسته متفرق میشوند از خانه که بیرون میرویم جوان کاسی از میان جمع خارج شده بنکارنده میگوید افسوس خوردم که نگذارند شما چاره کار را هم بگوئید آیا ممکن است بمن بگوئید چاره کار چیست میگویم بلی چاره کار جالب قلب شاه و اطمینان کامل دادن باو و متحد ساختن او با مجلس و کوتاه کردن دست ارباب غرض چه از طرف شاه و چه از طرف ملت میگوید صحیح است من در انجمن خود اینمطلب را عنوان خواهم کرد او را دعا میکنم و میگذرم فردای آنروز ملك المتكلمين را ملاقات کرده قصه شب را برای او نقل میکنم و میگویم راه اصلاح کار اینست که هر طور بشود شاه را راضی کنیم چند

تغییر رئیس و تبدل احوال

تن از درباریان را که اسباب فسادند از خود دور کند و راه اتصال خود را بملت باز نماید و اگر احیاناً گفت من چند نفر را دور میکنم شما هم چند نفر را دور کنید تا صلح حقیقی واقع شود چه باید کرد ملك المتكلمين میگوید ما هم اینکار را میکنیم اگر حقیقه اصلاح حال این مملکت باینستکه ما چند نفر مدتی دور باشیم البته خواهیم رفت میگویم تصور نمیکردم شما حاضر باشید و این حرف را بزنید اعتقاد من اینستکه یکمده هم از ملیون که طرف سوء ظن شدید شاه هستند مدتی مسافرت نمایند که خاطر بشاه بالمره آسوده گردد و برای ساختن با مجلس حاضر شود.

بالجمله باملك المتكلمين تبانی میکنیم که در مجالس و محافل جز حرف صلح و سازش و جلب قلب شاه سخنی نگوییم بلکه موفق شویم اسباب اتحاد شاه را با ملت فراهم آوریم و هر يك از رفقای گوینده و نویسنده خود را واداریم از این رویه خارج نشوند و خود نیز سرمقاله تندى را که بر ضد شاه در شماره نوزده باعداد نوشته و در دست طبع است در مطبعه حروف او را برچیده بجایش مقاله ملایمی در عنوان الصالح خیر مینویسد و طبع مینماید ولی در همین وقت روزنامه مساوات که ارگان تندروان است مقاله بسیار تندى در مذمت شاه نوشته طبع میکند و بمادر او نسبت بدعمای میدهد خبر بشاه رسیده بى نهایت متغیر میگردد و حکم میدهد در عدلیه و کیل شاه با مدیر مساوات محاکمه نماید و اگر مساوات از عهده اثبات آنچه نوشته بر نیاید مجازات گردد از طرف شاه شاهزاده مؤید السلطنه محمد حسین میرزا که از خواص او و مرد ادیبی است و کالت مییابد و از طرف مدیر مساوات مذاکره میشود که ملك المتكلمين وکیل گردد نگارنده میبیند عجب فسادى فراهم شد خیالات مصلحانه ما کجا و این قضیه که پیش آمده کجا خصوصاً که وکیل مساوات ملك المتكلمين باشد که طرف سوء ظن شدید شاه است و هر چه میخواهم او را منع کنم با همه تبانیها که در میان بوده است نمیپذیرد از یکطرف شاه سخت گرفته که سید مدیر مساوات را احضار نمایند و محاکمه شود و از طرفی انجمنهای ملی آماده شده اند که نگذارند این محاکمه صورت بگیرد و مدیر مساوات مجازات شود نزدیک است حادثه بزرگی وقوع یابد و عمده سببش

فصل بیستم

بدگمانی شدید است که ملیون از شاه داوود با اینکه همه تضدق میکنند که مساوات زیادروی کرده است حق نداشته این مطلب را بنوبسد ولی باز در مقام طرف شدن شاه با او حاضر نمیشوند او محاکمه شود در اینحال شبانه وزیر عدلیه میآید بمنزل نگارنده و میگوید عجب بلیه می گرفتار شدم و شرح گرفتاری خود را بکار مساوات و محاکمه شاه را با او بیان مینماید در اینحال حاکم الملک میرزا ابراهیم خان و مالک المتکلمین هم وارد میشوند نگارنده میگوید بلی بنیاد بد نوشته است و چون دیدند در روزنامه های مرکز در حق شاه اینطور بد نوشتند و شاه مملکت نتوانست از يك روزنامه نویسنده جلوگیری نماید که اینطور هتک آبروی او را نکنند و مگر او چگونه از يك حاکم بی قوه که از طرفی شام گرفته اطاعت و حرف شنوی خواهد کرد ولی با این تفصیل حرف باطل را باید محو کرد نه اینکه رشته آنرا بدرازا کشید حالا بکمدی معنی این روزنامه را خوانده اند باید نسخه های آنرا جمع کرد و نگذارد زیاده بر این منتشر شود و ادوات در شماره بعد بهر عنوان شایسته باشد تدارک نماید اینکار را بمحاکمه علنی کشیدن اسباب مزید رسوائی دولت و ملت است و البته در محاکمه مدعی صحبت های متفرقه هم برای اثبات مدعای خود خواهد گفت و موجب مزید دلتنگی و کدورت شاه خواهد شد پس تعقیب کردن ابتکار برای مقام منبع سلطنت شایسته نمیشود وزیر عدلیه میگوید من هم ملتفت اینمطالب هستم که بیهایت متفکرم چه کنم بالاخره بعد از صحبت بسیار قرار میشود نگارنده برود عضدالملک را ملاقات نموده شرح مطلب را بآن مرد خیر خواه بگوید بلکه او تدبیری کند که اسباب زیادتی توهین بمقام سلطنت فراهم نیاید صبح فردای آنروز عضدالملک را ملاقات میکنم و میگویم مدیر مساوات خطبزرگی کرده چنین مقالهای را در روزنامه خود درج نموده حالا شاه محاکمه علنی میخواهد که اگر نسبتی را که داده است نتوانست بشود برساند مجازات گردد بدیهی است در این محاکمه صحبت های میان میآید که نمیشود از گفتن آنها جلوگیری کرد و این چند کلمه اکنون در يك روزنامه درج شده فردا در تمام جراید شرح واقعه درج میشود و برای مقام سلطنت مناسب نیست در اینصورت بی اعتنائی بهتر است خاصه که خودش

تغییر رئیس و تبدل احوال

پشیمان شده نسخه‌ها را جمع کند و در شماره های بعد تلافی نماید عضدالملک میگوید اعتقاد من هم اینست که دنبال نشود میگویم که شما خیرخواه دولت و ملت هستید در این قضیه چه اقدام خواهید کرد میگوید هر کس را باید بخواهم خواهم خواست و هر چه باید بگویم خواهم گفت نگارنده با امیدواری باصلاح کار مراجعت نموده بشاهزاده مؤیدالسلطنه وکیل شاه هم شرح ملاقات عضدالملک را میگویم او هم رأی ندارد که مسئله تعقیب شود چونکه در محظور شدید خواهد افتاد بعد از یکروز عضدالملک پیغام میدهد که اقدام کردم هر چه باید بگویم گفتم تا یکدرجه هم پذیرفته شده است روز دیگر میفرستد که دستخطی صادر شده باید مدیر مساوات بیاید زیارت نماید و معلوم میشود که این دستخط در جواب جریضه شفاعت آهیز عضدالملک صادر شده است بمضمون ذیل :

«جناب عضدالملک تقصیرات مدیر مساوات هر قدر بزرگ باشد ولی مقام شما بزرگتر است توسط شما را در باره او قبول کردیم من بعد بسیاری از اینگونه کارها نکنند» بعد از رسیدن پیغام عضدالملک روزی نگارنده و مدیر مساوات و صید جمال‌الدین واعظ و بعض دیگر از وطنخواهان بمنزل عضدالملک رفته دستخط شاه را میدهند مدیر مساوات و قضیه خاتمه پیدا میکند در واقع در اینوقت که جدوجهد داشتیم نگذاریم رشته اتحاد دولت و ملت پاره شود این قضیه بموقع واقع شده بخوبی خاتمه یافت و عضدالملک و مؤیدالسلطنه وکیل شاه هر دو حق دولتخواهی خود را ادا کردند بعلاوه عفو و انعام شاه از مساوات موجب جلب قلب ملیون بجانب اصلاح خواهی شده همه میگویند باید در خط اصلاح کوشید.

فصل بیست و سوم

مذاکرات صلح و نتیجه معکوس

در حینی که ملیون طهران همه می‌کوشند شاه را از خود اطمینان داده اسباب اصلاحی فراهم نمایند روزی در یکی از انجمنهای ملی از انجمنها نمایندگی طلبند برای مذاکره اصلاح و جلب قلب شاه بجانب ملت نگارنده هم حاضر میشود جمعیت بسیار است یکی از ناطقین ملی میرزا فضل الله حکیم الهی که مدتی در خارجه بوده و تازه آمده است بیخبر از تصمیم ملیون و بی اطلاع از عنوان انعقاد انجمن نطق مفصلی نموده از اینجا شروع میکند که از دهان من آتش میبارد خبر از ذلت ایرانیان در خارج مملکت ندارید در یکی از بلاد رومیه دیدم چند نفر مقصر سیاسی گرفته بودند که یکی از آنها جوان ایرانی بود آنها را تیرباران کردند و هریک را یک یا دو تیر بنقطه قلب زدند ولی جوان ایرانی را طوری کشتند که من بمعاونت مادر پیرش که اولادش منحصر بهمین پسر بود و کفالت خرج مادر را مینمود بزحمت پاره های بدن او را جمع کرد: بخاک سپردیم این ذلت و خواری ما ایرانیان در خارج نیست مگر بواسطه همراهی نکردن شاه با ملت و خواست بر ضد شاه سخن سخت بگوید ولی نگارنده کلام او را قطع کرده بر میخیزم و میگویم هر کس در کشتی نشسته باشد و حال غرق شدن کشتی را دیده باشد میداند که در آنوقت تمام خیالات از میان رفته هریک در صدد میشوند تخته پاره ای برای استخلاص خود بدست آورند امروز روزگار ملت و مملکت ما حال آن کشتی در شرف غرق را دارد و آن تخته پاره که احتمال میرود اگر بآن متوسل شویم مارا نجات میدهد اتحاد حقیقی شاه است بامامت زیرا که حال مملکت ببدنی میماند که سرش از تن جدا شده باشد و تا

مذاکرات صلح و تقهه معکوس

این سرو بدن بهم متصل نشوند کاری صورت نخواهد گرفت البته اشخاصی در دربار هستند که صلاح آنها نیست این اتحاد و اتفاق چه اگر شاه با ملت سازش حقیقی کرد دیگر وجود امیر بهادر و امثال او در دربار چه اثر خواهد داشت و تا کسی نگویند نقص از یکطرف گفته شد و از طرف دیگر نگفته ماند میگویم در میان ما هم از همان اشخاص هستند که نمیخواهند آب صاف شود و صلاح خود را در آن میدادند که هر روز کشمکش تازه‌ای باشد برای فائده بردن خود البته تا دست آنها هم کوتاه نشود ما بمقصد اتحاد و اتفاق نخواهیم رسید و نگارنده تصور میکند بمحض اینکه ملت از طرف شاه اطمینان کامل حاصل کند از طرف خود نیز موانع اتحاد و اتفاق را بر طرف خواهد نمود بهرحال امروز تکلیف ما اینست که يك اقدام فوق العاده در اتحاد و اتفاق با شاه بنمائیم اگر موفق شدیم چه بهتر و الا منتظر عاقبت وخیم باید بود سخن نگارنده قریب باین مضمونها با آخر رسیده مورد حسن قبول حاضرین واقع میگردد و مقرر میشود هر انجمن چند نفر نمایند بفرستد بمدرسه سپهسالار نمایندگان جمعی شده همرانجمن را هم همراه بیاورند و در آن مجمع عریضه‌ای بمجلس نوشته استعدا نمایند بهر وسیله میدادند اسباب اصلاح حقیقی شاه را با ملت فراهم آورند روز دیگر در تمام شهر اشخاصی که از دو طرف صلاح خود را در اصلاح نمیبینند شهرت میدهند که روز پنجشنبه عصر در مدرسه سپهسالار انجمنها جمع میشوند که شاه را خلع نمایند و طوری اختصار میدهند که همه کس باور مینماید مثلاً امام جمعه طهران دو روز بعد از این واقعه از من پرسید شما در انجمن مهدیه صحبتی داشته اید میگویم بلی میگوید شنیده ام گفته اید باید دست شاه را از سلطنت کوتاه کرد تا کار مملکت اصلاح شود جواب میدهم عجب مردم مفسدی هستند من در میان هزار نفر آنهمه تأکید باتحاد و اتفاق دولت و ملت و جلب قلب شاه بجانب صلح و سلامت نمودم حالا باین صورت شهرت میدهند برای اینکه آتش فتنه خاموش نگردد.

خلاصه این شهرت بی اساس مسبب میشود که آنمجلس در مدرسه سپهسالار منعقد نمیشود ولی روز دیگر نمایندگان انجمنها میروند بانجمن فاطمی و آنجا عریضه به مجلس نوشته

فصل بیست و سوم

میفرستند و تقاضای فراهم آوردن وسائل اتحاد و اتفاق را بشاه مینمایند در خلال این احوال قصه تجاوزات روس در سرحد پیاد سوار بخاک ایران و قتل و غارت در آن سرحد بر خلاف معاهدات بلکه برخلاف رحم و انصاف و انسانیت روی میدهد و هم در ارومیه بدست اکراد نزاع شده جمع کثیر کشته میشوند و بی عصمتیها واقع میگردد تندروان مجلس و ملت همه رامستند بتحریكات مستبدین مینمایند و جزء نقشه دستور هرج و مرج برای اخلال مشروطه میشمزند و بهر صورت این قضایا موجب هیجان شدید در مجلس و در ملت میشود و مقارن میگردد با اظهار اقبالی که از طرف شاه بمجلس میشود باین ترتیب که چون عید مولود شاه نزدیک شده شاه بمجلس اظهار میکند چون واقعه ارومیه پیش آمده جمعی از فرزندان من کشته شده اند من عزادار هستم انعقاد جشن میلاد رسمی خود را موقوف مینمایم و مخارج جشن را اعانه میدهم بورته کشته شدگان ارومیه اینمطلب در مجلس و ملت تأثیر نیکو مینماید و میگویند حالا که شاه این مساعدت را بر برادران مصیبت زده ما میکند ملت هم خوشتر و بهتر از سال پیش جشن میلاد او را میگیرد و دستور العمل میدهند تمام انجمنها و تمام شهر و بلاد که تمام مملکت جشن ملی و چراغان مفصل برای میلاد شاه بنمایند با وجود این مفرضین نمیگذارند اصلاح خواهان حقیقی بمقصد خود برسند عریضه نمایندگان انجمنها را در مجلس بی نتیجه میگذارند و از هر طرف میکوشند میان ملیون و شاه اصلاح واقعی حاصل نگردد در خلال این احوال قصه سید محمد یزدی پیش آمده داستان تازه بی بدست ملیون میافتد شرحش آنکه در شب دوشنبه سیم ربیع الثانی ۱۳۲۶ چهار ساعت از شب رفته حاج ابوالحسن نام از اجزای انجمن ارومیه در بازار طهران دکان خود را بسته بخانه میروند در بازار دو نفر را میبینند ورقه اعلانی بدیوار چسبانیدند و گذشتند حاج مزبور نگاه میکند اعلان بچاپ ژلاتین است از طرف طایفه بهائی یعنی بعنوان آنها قریب باین مضمون ما طایفه بهائی را داشتیم میرزا رضا ناصرالدین شاه را کشت ما اوضاع مملکت را منقلب نمودیم ما مجلس را تأسیس کردیم اجزای مجلس اغلب از ما هستند همه اینکارها را ما کردیم که آزادی پیدا کنیم و از پرده خفا در آییم حالا اگر شاه بما آزادی داد ما

مذاکرات صلح و نتیجه معکوس

خود مجلس را برهم خواهیم زد و خاطر شاه را از این رهگذر آسوده خواهیم کرد و اگر نکرد ما هم چنین و چنان خواهیم کرد امضاء طایفه بهائی حاج ابوالحسن مشغول خواندن اعلان است که پیش روی او پلیسهای بازار بعضی از همین اعلانیها را گنده در دست دارند و میآیند حاج ابوالحسن بآنها میگوید پیرمردی باسید جوانی را دیدم این اعلانات را میچسبانید و از اینطرف رفتند پلیس آنها را تعاقب مینماید و پیرمرد گرفتار میشود او را با بسته اعلان و ظرف سریش که در دست داشته بنظمیه برده در استنطاق میگویند من نوکر سید علی یزدی هستم سید علی آقا یزدی یکی از ملاهاست در زمان مظفرالدینشاه طرف توجه شاه و اندرون او بوده برای شاه و حرمسرا استخاره میکرده دعا مینوشته و رقصیه میداد تو بخاله چنانکه از پیش نگارش یافت باشیخ فضل الله نوری همدست بوده و اکنون در خانه نشسته با کسی آمد و شد ندارد فردای آنروز خبر در شهر منتشر شده پیرمرد را میبرند بعدلیه آنجا استنطاق میشود و سید علی آقای یزدی بعدلیه جلب میگردد این اول دفعه است که یکی از ملاها بعدلیه جلب میشود سید علی آقا در عدلیه اظهار میکند که پیرمرد نوکر من نیست بلکه نوکر سید محمد برادر زاده من است و سید محمد مرد شروری است و بسا من بد است بنسوکش سپرده اگر گرفتار شدی بگو نوکر سید علی آقا هستم عدلیه در صدد تحقیق بر میآید و معلوم میشود سید علی آقا بی تقصیر است او را رها میکند سید علی آقا در این ایام میخواست است بمشروطه خواهان نزدیک گردد و چند روز پس از این واقعه بمملك المتکلمین پیغام داده دو سه نفر از مشروطه خواهان بیایند مرا ملاقات نمایند کار لازمی دارم ولی کسی نرفته است چه وضع کنونی ما از بد گمانیها طوریست که هیچکس نمیتواند با کسی از مخالفین آمد و شد کند و مشروطه خواهان با مستبدین بکلی متارکه دارند.

در اینموقع سید علی آقا آن حسن طلب را شاهد صدق قرار داده میگوید من میخواستم از خیالات فاسد برادر زاده ام شمارا مبعوق نمایم و هم کاغذی از سید محمد یزدی بخط خودش بدست میآید که بمصطفی خان حاکم طهران نوشته بار خبر میدهد که اعلاناتی باین مضمون منتشر خواهیم کرد و نیز چند ماه پیش کاغذی در یکی از

فصل بیست و سوم

کتابخانه‌های طهران بدست می‌آید که از نقل فرستاده سید محمد یزدی افتاده و یکی از مخدرات حرم‌شاهی تقریباً بمضمون ذیل نوشته عرض کنید چنین و چنان کردم و از اقدامات خود بر ضد مجلس و مشروطه نتیجه گرفته از این کاغذ معلوم میشود که سید محمد بانجام اینگونه اقدامات مأموریت دارد کاغذ مزبور نزد احتشام السلطنه که رئیس مجلس بود فرستاده شده و بعد از انفصال وی از ریاست میرزا جهانگیر خان مدیر صوراسرافیل می‌رود آنرا از احتشام السلطنه گرفته ضبط می‌گردد و بهر حال در عدلیه ثابت میشود که این خیانت مستند بسید محمد یزدی است و این یکی از نقشه‌های حوزه استبدادی است که چون این اعلانات نشر شد مجلسیان و مجلس متهم بیپایانی گری شوند و یکدسته از اشرار را اسلحه داده بودند بعد از انتشار اعلانات مزبور بریزند با مشروطه‌خواهان زد و خورد کنند بعنوان حمایت دین و مذهب و در میانه چند نفر را که علمدار مشروطه و طرف توجه ملتند کشته آنوقت دولت برای دفع مفسده دخالت نموده مجلس را بواسطه اتهام مجلسیان تعطیل نماید نقشه مستبدین کشف می‌گردد سید محمد یزدی با آن ریش و عمامه و صورت تقدس که دارد در عدلیه محبوس و مغلول میشود زنجیر شدن سید محمد و کشف شدن پلتیای مستبدین برای مجلسیان مفید میشود و از روی غرور تصور میکنند هر چه نقشه استبدادی بر ضد مجلس و مجلسیان بود با سید محمد یزدی زیر زنجیر رفت و دیگر در پس پرده چیزی نیست از طرف دیگر با وجود نبوت خیانت سید محمد یزدی روحانیان حتی طرفداران مشروطیت بمحبوس و مغلول بودن او رضایت نداده برخود می‌ترسند اینست که اندکی ریزه‌خوانی میکنند ولی بجائی نمیرسند و روز بعد از زنجیر شدن سید محمد شبی قاضی قزوینی که مردی مشروطه‌خواه و باغیرت است و در اطاق استنطاق عدلیه عضویت دارد نزد نگارنده آمده کاغذی از سید محمد نشان میدهد که خطاب بملت و مشروطه‌خواهان نوشته پای آنرا با هر چهار گوشه کوچک خود مهر کرده بتقصیر خود اعتراف نموده خواهش تفوکرده در ضمن نوشته است اگر مرا مرخص نمائید مخارج یکصد نفر طفل مجانی را در یک مدرسه خواهم داد و خدمات دیگر هم بملت میکنم قاضی می‌پرسد آیا صلاح هست بجای دیگر نشان بدهم

مذاکرات صلح و نتیجه معکوس

میگویم ضرری ندارد و بهر صورت باید او را تبعید کنند در این شهر نباشد قاضی میرود و پس از ساعتی سیدی وارد میشود که او را نمیشناسم همینکه خلوت میشود نزدیک آمده میگوید عرض محرمانه‌ای دارم سید احمد برادر سید محمد یزدی هستم از جانب برادرم بشما پیغام آورده‌ام که حق یا ناحق مرا گرفتار کردند و من بشما متوسل شده‌ام اسباب خلاصی مرا فراهم آورید شما اگر بخواهید مرا نجات بدهید میتوانید میگویم کاغذی که بدست قاضی داده بود دیدم و قرار شد بجای دیگر هم نشان بدهد من از اعمال برادر شما که تمام از اول مشروطه تا حال در خط افساد و اتیاهام مشروطه خواهان بوده کمال نفرت را دارم هیچ مسلمان بلکه هیچ کافر باین قیل افسادها که موجب قتل نفوس و هتک اعراض است راضی نمیشود اما حالا که پشیمان شده و وعده جبران میدهد بشما راهنمایی میکنم بروید آقا سید محمد طباطبائی را ملاقات نمایید و اقدام کنید شاید برادر شما از زنجیر و محبس خلاص گردد ولی توسطها نمر نمیکند و سید مدتی در عدلیه مذاولا میماند گاهی خود را بدیوانگی میزند و گاهی نسبت اعمال خود را بدولتیان میدهد بهر حال جشن میلاد شاه نزدیک شده از شب جمعه چهاردهم ربیع الثانی ۱۳۲۶ شروع میگردد و زنجیر شدن سید محمد یزدی دو روز پیش از شروع جشن میلاد شاه است شب پنجشنبه سیزدهم ربیع الثانی دو نفر برادر غلامخان و غلامرضاخان نام از تفکدارهای مخصوص شاه که جزو کشنده‌گان فریدون محبوس بوده‌اند باریکی دو نفر دیگر از محبوسین عدلیه فرار میکنند چون آن دو جوان در خدمت شاه منزلی دارند تندروان تصور میکنند دولتیان آنها را فرار داده‌اند اینست بررئس نظمیدستخت میگیرند که فراربان را بدست آورد و مستحفظ آنها را حبس نماید در شب جمعه غلامخان برادر بزرگتر بدست میآید و برادر کوچک که بیشتر مورد توجه شاه است و تقصیرش افزون بدست نمیآید و بواسطه فرار اینها و شکایت مستحفظین عدلیه از نداشتن وسائل حفظ و حراست مجرمین قرار داده میشود جمعی از محبوسین عدلیه را بانبار شاهی ببرند از جمله شیخ محمود ورامینی است که در عدلیه زنجیر است و از مقصرین مهم میباشد و در فتنه ورامین اردو کشی شده تا او را دستگیر نموده‌اند و

فصل بیست و سوم

او قطعاً بتحریر درباریان در وراهمین برضد مجلس و مشروطه قیام کرده در اینوقت که او را میخواهند بانبار ببرند هتاکمی نموده بمأمورین عدلیه ناسزا میگوید آنهاهم باطابق جزا شکایت میکنند و پس از ثبوت تقصیر تازه او را بچوب بسته سیاست مینمایند سیاست شهن شبن شیخ محمود بعد از زنج زگشتن سید محمد یزدی بر شاه و کارکنانش بسی ناگوار میگردد شب جمعه که شب اول چراغان است وقت غروب نگارنده بیهارستان آمده میبیند چراغها بعضی روشن و بعضی خاموش است سبب میپرسم میگویند انجمنها تردید دارند چراغها را روشن بکنند یا نکنند چون حیدرخان نام که در سفارت روس محبوس و متهم بقضیه بمب میباشد هنوز تقصیرش ثابت نشده میخواهند او را بروسیه و به سیری بفرستند انجمنها میگویند در صورتیکه او بی تقصیر است شاه از روسها باید بخواهد امشب او را مرخص نماید و شنیدم میشود که این تدبیری میباشد از تندر روان مجلس شورایی تا باین عنوان او را آزاد سازند و بالجمله این مذاکرات در فضای بهارستان شنیده میشود و در اطلاق تلفنخانه مجلس پای تلفن رئیس مجلس دیده میشود باجمعی از نمایندگان انجمنها که رئیس بادربار صحبت میدارد و در میان جمع بهاء الواعظین فریاد میکند اگر الان حیدرخان مرخص نشود میریزیم هر کجای شهر چراغ روشن کرده باشند خاموش مینماییم بدیهی است این ترتیب با مقصدی که از نزدیک شدن ملیون بشاه و دلجوئی از او بوده منافعی است ولی بااوضاع حاضر چه میتوان گفت ممتازالدوله رئیس مجلس با امین الملک پسروز بر دربار حرف میزند او میگوید بشاه میگوید و جواب میآورد از اینطرف بمرخصی حیدرخان اصرار میشود و از آنطرف انکار و در ضمن صحبت از طرف شاه از زنجیر شدن سید محمد یزدی و چوب زدن بشیخ محمود وراهمینی گله مینمایند و رئیس میگوید خبر ندارم و از عدلیه تحقیق میکنم و جواب عرض مینمایم بالاخره ممتازالدوله میگوید اگر حیدرخان را مرخص کنند مردم فردا شب راهم چراغان خواهند کرد و در چشم بیگانگان خیلی این طوفان دادن چراغان و جشن ملی تأثیرات سیاسی خوب خواهد داشت چرا فرصت را از دست میدهید و نتیجه نمیگیرید شما که میگوید او را مرخص مینمایم چه ضرر دارد امشب باشد عاقبت در تحت این فشار

مذاکرات صلح و نتیجه ممکوسی

حیدرخان همان شب مرخص میشود و اعلان مینمایند که فردا شب هم چراغان خواهد بود اما این چراغان و جشن در مزاج شاه هیچگونه اثر عاطفت و خوشحالی نمیکند بلکه بواسطه آمیخته شدن بقضیه استخلاص و کپی که شاه او را قطعاً شریک در قصد کشتن خود میداند تولید بغض و کینه شدید نموده بیش از پیش برای بر همزدن این اساس مهیا میگردد با این تفصیل صورت ظاهر را حفظ کرده با انجمنها آدم فرستاده اظهار امتنان مینماید انجمن اصفهان که ربط هیئت رئیسه اش بحوزه های استبدادی معلوم است جشن مفصلی میگیرد و خرج گزاف میکند و در اطراف آن صحبت بسیار میشود ولی چیزیکه میتوان گفت اینست که چند انجمن راه جداگانه میروند و با تندروان موافقت نمینمایند شاید هم مقصد مشروعی داشته باشند شب سیم چراغان میروم با انجمن نوباوگان جعفری که در دروازه دولاب طهران قرب دبستان دانش است آنجا اهل محل را جمع میبینم و باقتضای مجلس صحبتی راجع بدبستان مینمایم و میگویم چند سال است این مدرسه در محله شما دایر است اطفال فقرا را شما آنجا مجاناً تحصیل میکنند و من اول دفعه است که شما را ملاقات میکنم با شما آشنائی نکردم از شما توقعی نداشتم اینک که اتفاقاً روبرو شدیم میگویم دبستان دانش و هرچه دارد یک مؤسسه ملی است همانطور که در صدر آبادی خانه خود هستید این مدرسه را هم که برای تربیت نوباوگان شما تأسیس شده نگاهداری نمائید و باین مؤسسه نظر توجه مخصوص داشته باشید نگارنده تصور میکردم سخنان من طوری اثر کرده باشد که اهل آن محل بفوریت بجمع آوری اعانه اقدام نموده خرابی دبستان با بادی مبدل میگردد و نظارت حقیقی ملت زحمت مرا کم خواهد کرد و بعد از این در محلات دیگر طهران هم که مدرسه دارم با اهل محل دخالت داده زحمات ده ساله خود را در راه معارف تسلیم ملت نموده مدارس را بملت و ملت را بخدا میسپارم هزار افسوس که اینها همه تصورات بود نه خیالات من صورت گرفت و نه مذاکرات با آن مردم فائده بحال دبستان دانش بخشید.

فصل بیست و چهارم

تصمیم شاه و درباریان بخرابی مجلس

بعد از چراغانی و استخلاص متهمین بمب بمشارملیون حال شاه دگرگون شده در اوضاع دربار تغییر کلی حاصل میگردد و درباریان و حوزدهای استبدادی با کمال شتاب به برهم زدن اساس مشروطیت میپردازند. نظام السلطنه رئیس الوزراء اگر چه ملت از او راضی نیست ولی این نارضائی فقط بواسطه اینست که بر حسب عادت دیرینه او از بعضی حکام پول میگیرد و گرنه در مقابل خیالات شاه و حوزدهای استبدادی بهترین اشخاص است برای ریاست دولت نظام السلطنه مافی مکرر بشاه حرفهای سخت میزند و شاه را از مخالفت با مجلس تهدید مینماید باعتقاد من با اینکه با رشوه خوار و تعارف بگیر مخالف و دشمن هستم اعتراض ملت را بر نظام السلطنه و امثال او در اینوقت که چرا پول میگیرند بیموقع میدانم اولاً بوزیری باید گفت پول نباید بگیری که موجب او اول ماه از صندوق مالیه داده شود و کسی هم از او توقع پول گرفتن نداشته باشد آنوقت اگر پول گرفت باید مجازات کرد اما وزیری که با او موجب نمیرسد اجزایش همه گرسنه و مقروضند مخارج وزارتت هم برخرج او افزوده شده به علاوه محرمانه هم باید باشخاص وجوهی نیاز نماید توقع پول نگرفتن زیاد است این قلیل مردم هم قابل فداکاری کردن نمیباشند.

خلاصه باعتقاد من در اینموقع استعفاى نظام السلطنه نباید پذیرفته شده باشد ولی باینملاحظه نمیشود و کابینه نظام السلطنه و اوضاع دربار درهم و برهم تر میگردد مذاکره است بعد از نظام السلطنه صنیع الدوله وزیر مالیه کابینه تشکیل بدهد ولی از آنجا که صنیع الدوله در وزارت مالیه اش از روی همصاحبت امیر بهادر را از خود راضی کرده و رقه

تصمیم شاه و درباریان بخوابی مجلس

طلب هنگفتی را که او از دولت در زمان مظفرالدینشاه ادعا داشته امضاء نموده و پرداخته شده و هم خصوصیت مخبرالسلطنه با امیربهادر در کار حکومت آذربایجان مخبرالسلطنه در حسن رابطه صنیعالدوله با امیربهادر تأثیر نموده و تندروان مجلس بصنیعالدوله حمله کرده در مجلس علنی او را دنبال میکنند زمینه ریاست وزرائی او محو میشود.

بدیهی است اینکار هم شایسته نبود و در اینوقت که هیچکس زیر بار وزارت نمیرود خزانه از پول خالی است میان شاه و ملت هم جدائی حاصل شده نباید اینقدر سختگیری کرد و همه را رنجانید اینست که نگارنده باصنیعالدوله صحبت میدارد ایرادات تندروان را باو میگوید و جوابهای قانع کننده میشوند ولی تندروان نمیپذیرند باعتقاد من صنیعالدوله شخص بدخواهی نیست نقضی که دارد اندکی خود خواه و خانواده پسند است روزی که در مجلس علنی او را دنبال میکنند بعضی را اعتقاد اینست که چون لایحه صنیعالدوله درباب گمرک قند و چای ناپسند خاطر اجانب شده آنها غیر مستقیم تندروان را تحریک کرده اند که اسباب بدنامی او را فراهم بیاورند بهر حال در اینوقت که صنیعالدوله اول کسی است که میپذیرد تشکیل کابینه بدهد شاه و درباریان از او ملاحظه دارند دیگران هم تا يك اندازه از او حرف میشنوند صلاح مملکت نبود که باو حمله نموده او را از کار بیندازند ولی تندروان باین حرفها اعتقاد ندارند اگرچه مرا هم جزو تندروان می‌شمارند اما من اینملاحظات را همه وقت داشته و گفتم نهایت نمیتوانستم از آنها جدا شوم و یا مخالفت نمایم مثلاً رفقای تند رو من اصرار دارند وزراء از جوانهای تحصیل کرده باشند اگرچه بکلی ناسا معروف و از طبقه سیم بای اگر دولت قوی و قادر بود و خزانه تهی نبود و ملت آزاد بخواه دارای حزب قوی در تمام مملکت بود و نفوذ هم داشت این عقیده ممکن بود عملی بشود ولی با اوضاع کنونی هنوز زود است که این آرزوی ما عملی بگردد خصوصاً با اوضاع ملوک الطوائفی در ایلات و عشایر که حیثیات اشخاص البته در کارها دخالت دارد عقیده نگارنده درباره وزارتخانه ها با حال کنونی اینست که وزیر شخص یا هیئت بی طمعی باشد و معاون

فصل بیست و چهارم

او که با وی مسئولیت مشترك دارد یکی از جوانهای وطنخواه عالم واقف بمواقف عصر و از مستشاران خارجی هم از دولتهای بیطرف تا مدتی نیاز نخواهیم بود .

خلاصه برگردیم برسراحوال دولت و ملت سختی روسها در این ایام در پیله سوار طوری است که همه کس میداند بهانه است و میخواهند حواس ملت و مجلس را مشوش نموده نگذارند بکار خود بپردازند مشیرالدوله وزیر خارجه اگر چه جوان عالمی است ولی باندازه می ترسناک است که گویا وجود خود را باطل گذارده و عمده ملاحظه اش از مخالفت شاه است با مشروطیتی که وجود او در تأسیس آن دخالت داشته اینست که بر خود و بر تمام سرشتری که پدر برای او گذارده اندیشه دارد دست از پا خطا نمیکند و کارهای خارجی هم در حال فلج مانده است با این همه مشیرالدوله با صنیع الدوله ساخته و درباریان را تا یکدرجه از خود مطمئن ساخته اند .

و اما کابینه از طرف ملیون و مجلس مذاکره بود صنیع الدوله رئیس الوزراء بشود ولی چنانکه گفته شد حمله می که از طرف تندروان مجلس شد او را از کار دور نمود شاه هم بریاست صنیع الدوله باطناً راضی نیست و میخواهد کسی کابینه را تشکیل بدهد که بما مقاصد او کاملاً همراه باشد و از همه کس برای او بهتر میرزا احمد خان مشیرالسلطنه است مشیرالسلطنه در جلد اول این کتاب نامبرده شده از رجال کهنه پرست ایران میباشد و هیچگونه سنخیت با اوضاع مشروطه و حکومت ملی ندارد ولی شاه جد میکند که او رئیس دولت بشود و بهر وسیله هست تندروان مجلس را هم راضی مینمایند که او سرکار بیاید بشرط آنکه معاونش یکی از مشروطه خواهان باشد و برای اینکه دیرالملك را انتخاب مینمایند که جوان وطن دوست و بااطلاعی است مشیرالسلطنه رئیس الوزراء میشود میرزا محمد علیخان علاءالسلطنه وزیر خارجه و مشیرالدوله وزیر علوم بعد از تشکیل کابینه مشیرالسلطنه و پیش از آنکه رسماً بمجلس معرفی شوند طبعیت شاه با مجلس و مشروطه بسی پرده میگردد مجلسیان میکوشند که مشیرالسلطنه وزرای خود را بمجلس آورده معرفی شوند و صورت محفوظ باشد ولی انبیا نمیکرد یعنی شاه اجازه نمیدهد و همراهی نمیکند نفسها در سینه ها تنگ شده

تصمیم شاه و درباریان بنحای مجلس

روز بروز بر قوت مستبدین افزوده میشود و بر ضعف مشروطه خواهان، حوزه‌های استبدادی جداً مشغول کارند اوضاع دربار بالمره دگرگون شده ترتیب استبدادی را پیش گرفته‌اند مناقضین معمم و مکلا در ظاهر بسا مشروطه خواهان و در باطن بسا مستبدین کار میکنند اصلاح خواهان حقیقی متحیر و در کار خود سرگردانند در این ایام روزی معتمد خاقان بنگارنده میگوید علاءالدوله از شما کله دارد که چه تقصیر از من صادر شده که فلانی با من متارکه نموده است جواب میگویم هستی او در همان راه که من قدم می‌زدم قدم می‌زد در نتیجه مکرر همدیگر را ملاقات می‌کردیم بعد از آنکه خط سیر خود را تغییر داد دیگر ضرورت همدیگر را ملاقات نمودیم باز هر وقت همراه شدیم مکرر ملاقات خواهند شد نظرباین حسن تقاضا که از طرف علاءالدوله شده بود از رئیس مجلس شورای ملی می‌پرسم آیا صلاح میدانید علاءالدوله را ملاقات کرده در خصوص اصلاح شاه و دربار با مجلس گفتگو نمایم میگوید ضرر ندارد خصوصاً که این ایام اظهار همراهی هم مینماید از این رو با اتفاق معتمد خاقان بملاقات علاءالدوله می‌رویم علاءالدوله مرا که میبیند تعجب میکند که با همه حسن طلبها بمنزل وی نرفتم و حالا بی اطلاع وارد میشوم پس از گله‌گذاریها بصحبت شروع شده از اوضاع دربار و خیالات اطرافیان شاه بر ضد مجلس و هم از بی ترتیبی وضع انجمنهای ملی و نفاق کلی که در میان ملیون بطور فوق العاده حاصل شده و از بدگمانیها که رویداده و از تحریکات روسها و بالجملة از اوضاع داخلی و خارجی حاضر چه از طرف شاه و دربار و چه از جانب ملیون اظهار دلالت می‌شود در اینحال شاهزاده مؤبد السلطنه ورود مینماید (محمدحسن میرزای مؤبد السلطنه چنانکه در قضیه محاکمه مساوات نوشته شد از مخصوصین محمدعلیشاه است) علاءالدوله با حضور تازه وارد میگوید معایب را گفتم و جای شبهه نیست باید راه چاره را پیدا کنیم میگویم چاره بدست شما است ما مشروطه خواهان باید با هم اتفاق کنیم جلوی مفاسد کارهای خود را بگیریم که مشروطه نمایان یا خود خواهان طماع از حدود خود تجاوز نمایند می‌رسند یا آقا سید عبدالله و حوزه او چه میکنند میگویم تدبیری هم در کار سید شده که در احکام شرعی ایندرجه ریش خود را بدست

فصل بیست و چهارم

و کالای کاغذ ساز و نزدیکان خود ندهد و اینقدر ناسخ و منسوخ ننویسد بلکه بشود در ضمن بودجه عدلیه حقوقی هم برای او معین کرد که دیگر در کارهایی که وظیفه او نیست مداخله ننماید شما اگر میتوانید فکری بحال دربار بنمائید که اینطور هرگز نفوذ روس و روس پرستان شده شاه را هم بواسطه قضیه بمب مرعوب ساخته اند و بواسطه داتنگی که شاه از مجلس و ملت دارد میدان بدست دشمنان داخلی و خارجی مملکت افتاده او را بر اقدام بمخالفت باملت تحریم میکنند و نمیدانم عاقبت اینکار بکجا خواهد کشید علاء الدوله میبرد شما چه بخاطر آن میرسد من تصور نمیکنم تا این اشخاص اطراف شاه هستند بگذارند شاه ملت و مملکتداری نماید میگویم آنهم تقصیر شما است اگر شما اینقدر معاضت بخرج ندهید خود را دور نگیرید و حاضر شده بکارهای دربار رسیدگی نمائید چرا باید وضع دربار اینطور باشد که میگوئید مثلاً اگر آقای عضدالملک اندکی از مقام خود تنزل کرده عارشان نیاید برای حفظ استقلال يك مملکت چند هزار ساله و برای حفظ سلطنت قاجاریه چوب دست گرفته بشت آن پرده قرمز بنشینند و بگویند من درباری این در را میکنم کیست که در این مملکت بایشان بگوید شما نباشید من باشم در صورتیکه اگر بگویند من صدارت این مملکت را میکنم هم کسی نیست بایشان معارضه نماید شما که علاء الدوله هستید اگر بروید بجای کشیکچی باشی نشسته بگوئید من که علاء الدوله هستم برای حفظ و حراست شاه از همه کس اولویت دارم کی باشم معارضه خواهد کرد و همچنین تمام کارهای دربار را که چند نفر اشخاص معلوم الحال بحیطه تصرف در آورده شاه بیچاره را مات کرده اند اگر شما بزرگان از رجال و شاهزادگان محترم بدون اینکه تصور کنید کسرشان شما است عهده دار گردید و در هر حال بشاه نصیحتهای دولتخواهانه داده او را بانحاد باملت تحریم نموده بدست امثال ما از تجاوزات پارهائی اشخاص مفروض یا بی تجربه که جزو ملیون شده اند جلوگیری نمائید در این صورت البته اوضاع حالیه تغییر کرده این کشمکشها بر طرف میشود شاه از ملت اطمینان حاصل میکند و ملت از شاه و اساس حکومت ملی پشتیبان

تصمیم شاه و درباریان بخزایی مجلس

سلطنت او میگردد مسلم است. عضدالملک و شما و امثال شما که از خانواده سلطنت هستید خیانت بشاه نمیکنید خیر او را خیر خود و خیر خود را خیر او میدانید پس تمام تقصیر بر شما است که خود را دور گرفته اید و رشته امور بدست بیگانگان و بیگانه پرستان افتاده برای عیش و نوش پاسبانست موقتی خود باک ندارند ملت محروم مملکت برباد رود چرا چند نفر از پیر مردان از رجال دولت که طرف ملاحظه هستند بخانه عضدالملک میروند او را با خود همراه نموده باتفاق بنزد شاه رفته معایب امور را بشاه حالی نمایند و از او خواهش کنند اقدامی در تصفیه دربار بنمایند بلکه یکمده از همان رجال محترم همه روزه در دربار حاضر شده یک مجلس مشاوره درباری برپاست عضدالملک معین نمایند که کارهای درباری را در تحت نظر گرفته اختلافاتی را که میان شاه و مجلس حاصل میشود بمسالمت و ملائمت حل نمایند مردم هم وقتی دانستند در دربار اشخاص مجرب بیفرض نشسته بکارها نظر دارند البته این سوء ظنها که هست بر طرف خواهد شد علاءالدوله این رأی را پسند میکند و مؤید السلطنه تهجید مینماید و میگوید اشخاصی که باید بخانه عضدالملک بروند کیانند مشیر السلطنه - نظام الملک - نظام السلطنه - مدیرالدوله - سردار کل و علاءالدوله را مینویسند جلالالدوله پسر ظل السلطان نام برده میشود میگویم چون شاه از پدرش ظنین است مناسب نیست او در میان باشد نام سردار منصور رشتی ثقةالملک گیلانی و معتمد خاقان هم بر اساسی مزبور اضافه میشود و از اشخاصی که شاه یا مردم بآنها بدگمانند کسی را داخل نمیکند که قضیه بکلی بیطرفانه باشد و سوء ظنی از هیچ طرف حاصل نگردد خلاصه علاءالدوله صورت را گرفته میگوید حالا میرویم بنظام آباد آنجا هم مجلسی است و همین مذاکرات است صحبت را هم با رفق میداریم و بعد از آن از عضدالملک وقت خواسته او را ملاقات مینمائیم و این صحبت را با او بیان میآوریم و مذاکره میشود که این اقدام مخصوص رجال دولت باشد نه علماء مداخله کنند و نه انجمنها تبا موجب هیچ سوء ظنی نشود و با هیچ سیاست مخلوط نگردد.

در این ایام حادثه دیگر اتفاق میافتد که آتش غضب شاه و درباریان را شعله ور

فصل بیست و چهارم

میسازد و آن حکایت مجازات قتل فریدون زرتشتی است که ملیون زحمت پیدا کردن قائلین مزبور را کشیده انتظار دارند استنطاق آنها تمام شود و مجازات گردند در میانہ اشخاصی هم بقصد استفاده از ورثه فریدون قضیه مجازات را سخت دنبال دارند از جمله سید مطهر که با اداره جهانیان زرتشتی بستگی دارد و کیلی ورثه فریدون شده ملک المتکلمین و جمعی از ناطقین و از باب جراید را هم بهر وسیله با خود همراه کرده بعضی از آنها بعنوان حمایت از اجرای قانون مجازات و بعضی بخصوصیت و ملاحظه در اینکار کوشش دارند استنطاقهای آنها که تمام میشود روزی جمعی از اهل علم را بدلیه دعوت کرده صورت استنطاقهای آنها را میخواهند دزدی و آدم کشی و محارب بودن آنها بر آن جمع محقق میشود يك مجلس هم سید مطهر از آقا سید عبدالله بهبهانی و همان جمع که در کار مجازات قتل فریدون جد و جهد دارند دعوت کرده بمخارج جهانیان مهمانی مفعلی مینماید.

نگارنده بهیچوجه داخل این گفتگو نیستم و در هیچ مجلس از مجالس آنها حاضر نمیشوم مگر يك شب که رؤسای روحانی در مدرسه سپهسالار جمع میشوند که حکم مجازات قتل فریدون را بنویسند نگارنده هم حاضر میگردد و در آن مجلس فقط صورت استنطاقها خوانده شده مقرر میشود در مجلس دیگر علمای روحانی حکم مجازات آنها را بنویسند روز دیگر جمع شده باین ترتیب مینویسند که آنها را سخت سیاست نمایند و بعد پانزده سال در کلات محبوس باشند این حکم بدلیه فرستاده میشود روز مجازات مردم در عدلیه جمع شده نه نفر را سیاست میکنند.

گفته میشود یکی را هزار شلاق میزنند و بتدریج تنزل کرده تا بعد شلاق اکتفا میشود و بانطقهای هیچ از ناطقین بعنوان زنده باد مجازات اینکار خاتمه مییابد چون عدلیه بسمارت سلطنتی نزدیک است صدای این هنگامه و هیاهو بگوش شاه میرسد درباریان فاسد هم يك کلمه را هزار کلمه کرده بشاه وانمود میکنند که چون قتل فریدون بیشتر از نوکرهای مخصوص شاه هستند و مردم اعتقادشان این است آن کار بی دستور اعلیحضرت نبوده است این است که بعضی منخاصه بشاه اینطور بستگی آنها را مجازات

تصمیم شاه و درباریان بهرایی مجلس

میدهند خلاصه بعد از مجازات قتل مزبور آنها را در گاری ریخته بکلات روانه میکنند واقعه مجازات قتل فریدون خاصه با این پیرایه که پول زیادی از ورثه فریدون گرفته شده ما بین رؤسای روحانی و جمعی از کارکنان مشروطه تقسیم گشته میدان بدست مخالفین داده سخنها میسازند و میگویند برای خاطر گبری چرا باید نه نفر مسلمان را اینطور سیاست نمایند و چون این ترتیب مجازات در مردم عوام نیکو اثر نکرده آنها هم اعتراض مخالفین را پسند میکنند و از مرتکبین اظهار دلتنگی مینمایند و بعد از اینکه حرارتها کم شد و دیگ طمعها از جوش افتاد کسانی که در اینکار شرکت کرده بودند هم اعتراف میکنند که بی موقع واقع گشت بی آنکه براین تصدیق و اعتراف اشخاص راجع بقضایای گذشته اثری مترتب گردد.

فصل بیست و پنجم

مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

چنانکه در فصل پیش نگارش یافت در این ایام علاءالدوله و بعضی دیگر از رجال درجه اول دولت بر ضد درباریان اجتماعاتی دارند از جمله روزی در خانه میرزا کاظم خان نظام الملک نوری جمع شده قرار میدهند باتفاق بخانه عضدالملک رفته با او نزد شاه بروند و تقاضای اصلاح دربار را بنمایند و باید دانست که این دسته از رجال دولت هدتی است بر ضد درباریان اجتماعات دارند اما نه بحمايت مشروطه و مجلس بلکه برای مقاصد خصوصی اجتماع خانه نظام الملک هم جزو همان اجتماعات بوده که در نتیجه مذاکراتی که با علاءالدوله شده آنجا تصمیم گرفته میشود که بخانه عضدالملک بروند و تمام اعضای آن هیئت که جلال الدوله هم جزو آنهاست شامل این تصمیم میگردند در صورتیکه پیشنهاد این بوده است که از رجال دولت ظنین نزد شاه یا ملت کسی داخل نیوده باشد از طرف دیگر جمعی از روحانیان و روحانی زادگان هم خود با بعضی از رجال دولت که مدعی مشروطه خواهی هستند مجمعی داشته آنها هم تصمیم میگیرند که با عضدالملک داخل مذاکره شده او را واسطه اصلاح شاه یا ملت قرار بدهند بهر حال دستجات مشروطه خواه حقیقی و ماجرا جوینان و کارکنان باطنی شاه و بیگانگان که لباس مشروطه خواهی در بر کرده اند همه خود را داخل این نقشه کرده بجای یک اجتماع خصوصی چند نفر از رجال مهم مملکت که باید بخانه عضدالملک رفته باشند یک اجتماع عمومی از تمام دستجات و انجمنها در آن خانه میشود که قطعاً مخالف صلاح وقت است ولی تصادفات و وفور اغراض مختلف و نبودن

فصل بیست و پنجم

مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

چنانکه در فصل پیش نگارش یافت در این ایام علاءالدوله و بعضی دیگر از رجال درجه اول دولت بر ضد درباریان اجتماعاتی دارند از جمله روزی در خانه میرزا کاظم خان نظام‌الملک نوری جمع شده قرار میدهند باتفاق بخانه عضدالملک رفته با او نزد شاه بروند و تقاضای اصلاح دربار را بنمایند و باید دانست که این دسته از رجال دولت هدتی است بر ضد درباریان اجتماعات دارند اما نه بحمايت مشروطه و مجلس بلکه برای مقاصد خصوصی اجتماع خانه نظام‌الملک هم جزو همان اجتماعات بوده که در نتیجه مذاکراتی که با علاءالدوله شده آنجا تصمیم گرفته میشود که بخانه عضدالملک بروند و تمام اعضای آن هیئت که جلال‌الدوله هم جزو آنهاست شامل این تصمیم میگردند در صورتیکه پیشنهاد این بوده است که از رجال دولت ظنین نزد شاه یا ملت کسی داخل نیوده باشد از طرف دیگر جمعی از روحانیان و روحانی زادگان هم خود یا بعضی از رجال دولت که مدعی مشروطه خواهی هستند مجمعی داشته آنها هم تصمیم میگیرند که با عضدالملک داخل مذاکره شده او را واسطه اصلاح شاه یا ملت قرار بدهند بهر حال دستجات مشروطه خواه حقیقی و ماجرا جوینان و کارکنان باطنی شاه و بیگانگان که لباس مشروطه خواهی در بر کرده اند همه خود را داخل این نقشه کرده بجای یک اجتماع خصوصی چند نفر از رجال مهم مملکت که باید بخانه عضدالملک رفته باشند یک اجتماع عمومی از تمام دستجات و انجمنها در آن خانه میشود که قطعاً مخالف صلاح وقت است ولی تصادفات و وفور اغراض مختلف و نبودن

مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

تشکیلات ملی منظم بکنتشه متین بی آلاشی را بصورت ناپسند در آورده رشته کار از دست عقلاء خارج و بدست رجاله افتاده سوء نتیجه میبخشد پس ازدیدن این اوضاع نگارنده میخواهد دوری نماید ولی جریان کار مانند سیل همه را میکشاند و دوری جستن یک یاچند تن مقدور نمیکردد و باید معترف بود که احساسات گاهی مانع میشود که انسان عواقب امور را سنجیده در قضایا پیش بینی نماید خلاصه شب شنبه بیست و نهم ربیع الثانی ۱۳۲۶ امراء در خانه علاءالدوله جمع شده تا آخر شب صحبت میدارند علاءالدوله میگوید شاه پیغام داده مرا تهدید نموده است که شکمت را پاره میکنم و من جواب داده ام که بهر صورت من کشته خواهم شد اگر بدست ملت کشته شوم اولادم باقی نمیماند و اگر بدست شما کشته شوم لااقل اولادم نزد ملت عزیز خواهند بود پس بهتر این است که بدست شما کشته شوم خلاصه آخر آنشب قرار میدهند صبح شنبه فردای آنروز همه در خانه علاءالدوله جمع شده از آنجا بخانه عضدالملک بروند فردا صبح زود نگارنده از قرار داد شب آگاه شده منتظر نتیجه اقدام آقایان امراء میشوم و هرچه میتوانم آنها را مساعدت میکنم یکمطلب از روز پیش باقی ماند و آن اینست که نگارنده باتفاق معتمد خاقان میرزا کاظم خدایان نظام الملک را ملاقات مینماید و او را بموافقت با سایر رجال دولت و در رفتن بخانه عضدالملک ترغیب مینماید حاج میرزا ابراهیم آقا نماینده آذربایجان هم مارا در این ملاقات مرافقت و مساعدت مینماید حاج میرزا ابراهیم آقا جوانی است سی و چند ساله خوشرو و خوشخو و پاکدامن و از مشروطه خواهان حقیقی بلکه قدری هم از مشروطه خواهی تندتر میروند و از تندروان مجلس محسوب است نگارنده نقشه اصلاح خواهان را بیان کرده باو میگوید با وضع حاضر صلاح کار در اتحاد حقیقی شاه با مجلس و ملت است و ترتیب حالیه دربار بواسطه وجود اشخاصی که مانع این اتحاد و اتفاقند خوش نیست باید از شاه بتوسط عضدالملک و رجال اولی مملکت تقاضا کرد بتسویه دربار بکوشد ما هم اشخاص مفید را از میان ملیون خارج نماییم بلکه این اتحاد حاصل گردد

فصل بیست و پنجم

نظام الملک میگوید ما با جمعی از امراء اتحاد کرده ایم حالا هم که رفقای ما صلاح دانسته و داخل اینکار شده اند البته من هم از آنها مخالفت نموده بمنزل عضد الملک خواهم رفت نماینده محترم در ضمن صحبت شرح ملاقات خود را با امیر یهادر جنک نقل میکند و میگوید در باریان در خط صلاح و سلامت قدم نمیزنند خداوند عاقبت را بخیر کند خلاصه روز شنبه امراء میروند بمنزل عضد الملک اما هیچیک از آنها جرأت نمیکند اصل مقصد را بیان نمایند و همه در پرده صحبت میدارند مگر علاء الدوله که گاهی در ضمن صحبت بخوابی کار دربار اشاره مینماید پاسی از شب یکشنبه رفته کاغذی از معتمد خاقان بنگارنده میرسد نوشته است وضع اینجا بد است عنوانی از اصل مطلب نمیشود کاش کسی که مطلب را میتواند ادا کند میآید و صحبت میکرد در آخر کاغذ مینویسد «المستغاث بک یا یحیی» دیدم در آنوقت شب کسی نیست آنجا برو و من خود صلاح نمیدانستم شرکت نمایم یکی بملاحظه اینکه بنابراین بوده است غیر از چند نفر امراء کسی آنجا نرود و نمیخواهم خود برخلاف پیشنهادی که داده ام رفتار کرده باشم و دیگر آنکه شاه از من دلتنگ بوده و از قصه خانه علاء الدوله و مذاکرات که شده بتوسط شاهزاده مؤید السلطنه بصورتی آگاه شده است که بر کدورت او افزوده شده در صورتیکه من هرچه گفته و هرچه کرده ام بر صلاح شخص او و صلاح مملکت بوده است نمیخواهم بیشتر از این بدون جهت او را از خود دلتنگ سازم چنانکه میرزا رضا خان مؤید السلطنه گرانمایه وزیر عدلیه که یکروز پیش بواسطه مخالفت شاه و درباریان استعفاء داده است نقل میکند در آخرین جلسه که با وزراء نزد شاه رفته است شاه را از نگارنده بی اندازه مکدر دیده و میگفته است فلانی امراء و رجال دولت را واداشته است برضد من در خانه عضد الملک اجتماع نمایند و هم بنظام السلطنه رئیس الوزراء اعتراض میکرده است که چرا دشمن مرا دفع نمیکنید نظام السلطنه تصور میکرده است مراد شاه از دشمن خود ظل السلطان است میگوید قربان چاکر نمیتواند بله قربان بوده باشد ظل السلطان دشمن اعلیحضرت نمیباشد جواب میدهد مرادم ظل السلطان نیست رئیس الوزراء میگوید شاه که از کسی اهیترسد

مقدمة اجتماع در خانه عضدالملک

چرا نام نمیرند تا در صدد دفع او بر آئیم شاه نام نگارنده را برده مرا دشمن خود تصور
مینماید نظام السلطنه او را املات میکند و میگوید مفسدین در باره وی اعمال غرض کرده اند
او نه تنها دشمن اعلی حضرت نیست بلکه خیر خواه دولت و ملت است بهر حال چون خاطر
شاه بطور خصوصی متوجه است که اجتماع امراء در خانه عضدالملک بتحریک نگارنده
است و این عقیده او برای رسیدن بمقصد حاضر است میخوام تا بتوانم خود را از این قضیه
دور گرفته باشم بلکه کسی هم آنجا مرا نیند این است که در آنوقت شب حیران میباشم چه
کس را بفرستم که بتواند روی مطلب را باز کند و امراء بتوانند داخل مذاکره بگردند در این
حال قاضی قزوینی وارد شد شرح واقعه را باو میگویم میگوید من میروم راه دور است و چشم
شما نابینا چگونه میروید پول دارید در شبکه کرایه نمائید میگوید خیر اتفاقاً در خانه
ما در آنوقت دو قران پول پیدا نمیشود که بنصرت قاضی داده شود قاضی میروم و نمیدانم
چگونه خود را آنوقت شب در کمال عجله بخانه عضدالملک میرساند عنوانهای مهیج
کرده حاضرین را گرم مینماید و میگوید حالا که آمده اید تا رفع نواقص دربار را
نکنید دست برندارید تا خاطر ملت را از خود شاد کرده باشید و چون غلامه ایخان
قبر عضدالملک بستگی دارد و با نگارنده هم مخصوص است در این مقدمه زحمت
بسیار میکشد و بی دربی نگارنده را از جریان احوال باخبر میسازد روز یکشنبه جمعیت
در خانه عضدالملک زیاد میشود اغلب امراء و وزراء آنجا آمد و رفت مینمایند و در این
روز شاه دستخط رئیس الوزرائی و وزارت داخله را به مشیر السلطنه میرزا احمد خان
میدهد مشیر السلطنه خود جزو اشخاصی است که بخانه عضدالملک آمده و چون در
شرف تصدی وزارت است زودتر بمقصود رسیده بعنوان وزارت داخله و رئیس الوزرائی
بعضدالملک نزد شاه رفت و آمد مینماید طرف عصر این روز جمعی از ناطقین
و نمایندگان ملت هم بدیدن امراء رفته ملک المتکلمین نطق مفصل و مهیجی نموده
جمع را بهیجان شدید میآورد و خبر بانجمنهای ملی رسیده همه حاضر میشوند بدیدن
امراء بروند آقا میرسید محمد طباطبائی شبانه رفته دیدن نموده است آقا سید عبدالله
که هیچ داخل اینکار نبوده بخيال میافتد که بیمانه بی خود را داخل نماید و بالجمله تحصن

فصل بیست و پنجم

خانه عضدالملک از ترتیب خصوصی خارج شده رنگ عمومی بخود میگیرد و دستجات موافق و مخالف همه وارد شده عنوان مطلب تغییر مینماید نزدیک غروب آفتاب این روز نگارنده بمجلس میروم ببینم آقا سید عبدالله و جمعی از آقایان در اطاق مخصوصی که برای تنقیح قوانین عدلیه است نشسته اند چون هر چه خواستند قانون عدلیه را در مجلس بخوانند آقا سید عبدالله انکار نموده میگفت قانون عدلیه را ما علماء باید نگاه کرده تصحیح نمایم و هر طور نوشتیم مجلس بدون تصرف بآن رأی بدهد مجلسیان هم اینمطلب را قبول نمیکردند یکروز هم در مجلس علنی عنوان میشود آقا سید عبدالله مدیت کرده میگوید همانست که گفته ام قانون عدلیه را ما باید بنویسیم عدلیه بقول ناصر الدین شاه را شباهی شرع است هر چه عنوان میکنند که مراد ما احکام شرعی نیست بلکه مراد ترتیب اجرای احکام و حدود تصرفات اجزاء و مباشرین است او نمیپذیرد بالاخره خواه بانا خواه قرار میدهند اطاق مخصوص در مجلس ترتیب بدهند و آقایان علماء و چند نفر از علمای مجلس هم که جزو و کلا هستند آنجا رفته قانون عدلیه را نگاه کنند که مخالف شرعی نبوده باشد مجلس امروز آن مجلس است ولی افسوس که از این مجلس چیزی که صلاح ملک و ملت باشد بیرون نخواهد آمد و فقط بدفع الوقت میگذرد روحانیان صاحب مسند باختیار راضی نخواهند شد مداخله آنها در امور مردم محدود بوده باشد روز دو شنبه صبح خبر میرسد که نمایندگان انجمنها دسقه دسقه بخانه عضدالملک میروند نگارنده هم میبیند بکلی دوری نماید صحیح نیست ناچار بعنوان دیدن امراء رفته میشنوم دوسه مرتبه عضدالملک و مشیر السلطنه و نیرالدوله نزد شاه رفته مذاکره کرده اند که چند نفر از دربار دور شوند و هنوز بجائی نرسیده بعد کم کم جمعیت زیاد میشود بعدیکه خانهای عضدالملک باوصفتی که دارد گنجایش واردین را ندارد نزدیک ظهر ملک المتکلمین نطق مفصلی کرده میگوید از هر انجمن یک یا دو نفر بمانند باقی بروند و این غلط است زیرا که اولاً عنوان تحصن امراء مبدل بعنوان تحصن انجمنها میشود و برخلاف مقصود است ثانیاً خانه عضدالملک غیر از مسجد و مدرسه میباشد آنهم باوصفت نظر بمادی آدابی که عضدالملک دارد لابد هر کس آنجا بماند باید شام و ناهار بار بدهند

مقدمة اجتماع در خانه عضد الملك

و اسباب پذیرائی آن جمع کثیر که سیصد نفر آنها بعنوان نمایندگی انجمنها مانده اند البته فراهم نیست بملک المتکلمین اعتراض میکنم چرا اینطور گفتید میگوید ملتفت این نکته نبوده ام و دیگر حالا نمیتوانم آنچه را گفته ام برخلاف آن بگویم ناچار میروم



عضد الملك

در مجلس خلوتی که عضد الملك و وزراء و امراء نشسته اند میگویم نمایندگان انجمنها

فصل بیست و پنجم

میخواهند اینجا بمانند و این صحیح نیست خوبست از طرف آقایان امراء کسی برود
و عذر بخواند و آنها را روانه نماید همه پسند میکنند و علاءالدوله را میفرستد علاءالدوله
اسرار میکند که نگارنده با او برو: و این خدمت را باتفاق انجام بدهیم عضدالملک و امراء
هم تقاضا میکنند و نگارنده باتفاق علاءالدوله می رود و علاءالدوله بزبان مهربانی عذر
نماید گان را میخواند و آنها میروند صبح فردای آن روز باز نگارنده می رود و جمعیت را بیش از
روز پیش مشاهده می نماید ~~مناظره~~ خان امیر توپخانه که پیر مرد مقدسی است بمن میگوید
فصل بزرگی در این قضیه بر کتاب تاریخ شما افزوده شد میگویم بلی خدا کند که عاقبتش
بخیر باشد در این روز کمسیون اداره می ترتیب دادند مرکب از چند نفر رجال مانند
علاءالدوله آصفالدوله معمارنالدوله قائم مقام سردار منصور - ثقهالملک - معتمد خاقان -
دبیرالملک و چند نفر از ملیون مانند آقا میرزا محسن - ملک المتکلمین - میرزا جهانگیر
خان صور - آقاسید محمد رضای مساوات - میرزا داود خان - حاج میرزا علیمحمد برادر
من و بنده نگارنده کلیه مذاکرات در این انجمن راجع بر تنق و فنق کار حوزه خانه
عضدالملک است غلامرضا خان آصفالدوله شاهسون هم داخل شده نگارنده تمجب
دارد آصفالدوله از دربار منقطع شده بملیون ملحق شده باشد در صورتیکه مجلس
هم با او خوب رفتار نکرد و بی مقدمه او را از وزارت داخله معزول ساخت مذاکره
جلالالدوله میشود که داخل این انجمن بشود هیچکدام رأی نمیدهند و میگویند او
باید بیرون از مردم پذیرائی نماید در اینوقت صورت چند نفر که باید از دربار
دور شوند بعضدالملک داده میشود و او بامشیرالسلطنه و نیرالدوله میروند بدربار در
این روز تمام دوائر دولتی غیر از پست و تلگراف تعطیل شده همه آمده اند بخانه
عضدالملک چهار ساعت بغروب مانده عضدالملک از دربار مراجعت کرده جواب مساعد
میاورد و میگوید شاه قبول کرده شش نفر را از دربار دور نماید امیر بهادر جنگ - حسن
خان امینالملک - شاپشال خان روسی - موقرالسلطنه - مفاخرالملک و یک نفر دیگر از
خلوتیان علی یاک نام که از بستگان شاپشال است همه اظهار بشاشت میکنند و مقرر
میکرد دو ساعت بغروب مانده در وقتی که ازدحام زیاد است بمردم گفته شود و

مقدمه اجتماع در خانه عضدالملک

آسوده کردند در اینوقت جلالالدوله از نگارنده میپرسد شما صبح در انجمن بودید؟ متحیر میمانم چه بگویم زیرا قرار نبود او بداند چنین مجمعی بوده و او را خبر نکرده اند میگویم در اطاقی که چند نفر بودند من هم حاضر بودم میگوید سردار منصور هم بود میگویم بلی میبینم آشفته حال گشته میگویند کار خود را کردند و با کمال تقیر برخاسته باطاق دیگر میروند و بعضی را صدا کرده با آنها خلوت مینمایند میخواهد بگوید سردار منصور بامن معاهد بوده است و حق ندارد در آن مجمع باشد بی آنکه همعهد خود را خبر کرده باشد بدیهی است اشخاصی که علم و هنر ندارند تمام عمر خود را بخوشگذرانی و تن پروری بسر برده اند هرچه توانسته اند کرده اند و همه از آنها تملق گفته اند حالا چگونه میتوانند تغییر حال داده از نخوت و غرور دست برداشته یکی از افراد ملت باشند خلاصه از حال و رفتار جلالالدوله نگران میمانم چه میفهمم در میان امراء نفاق حاصل شد تاکی و از کجا نتیجه اش بروز نماید بعد از ظهر باز کمیسیون منعقد میشود جلالالدوله را هم میآورند چند دقیقه میماند و میروند بهاء السلطنه از اجزای انجمن شاه آباد اظهار میکند چون شاه دستخط عزل این اشخاص را از دربار نداده است خوب است مشیر السلطنه و عضدالملک سند بدهند که مطلب مقطوع بوده باشد همه پسند میکنند و صورتی از جانب مشیر السلطنه نوشته میشود که این چند نفر را شاه از دربار تبعید فرمودند و آنها دیگر بدربار نخواهند آمد و آن صورت را میبرد مشیر السلطنه مهر کرده عضدالملک هم در حاشیه آن صحتش را مینویسد ملك المتكلمين میخواهد آن نوشته را برای مردم بخواند ولی از بس ازدحام است ممکن نیست در حیاط خوانده شود لهذا بالای بام رفته بعد از نطق مفصلی از شاه تمجید میکند بعضدالملک و مشیر السلطنه و نیرالدوله که در این کار زحمت کشیده اند دعا مینماید و نوشته را میخواند مردم اظهار بشاشت کرده دسته دسته از خانه عضدالملک خارج میگردند از ديك غروب آفتاب باز عضدالملک و مشیر السلطنه و نیرالدوله بدربار میروند که اشخاصی را بجای مردودین معین نمایند هیئت رئیسه مجلس هم که در اینوقت بهخانه عضدالملک آمده از آنها بنزد شاه میروند و شاه بسیار

فصل بیست و پنجم

مختصر آنهارا میپذیرد و اعتنای درستی بآنها نمیکند عضدالملک میماند برای اتمام کار
 ماهم خانه عضدالملک میمانیم که او مراجعت نماید بلکه آنشب متحصنین همه از آنجا
 بروند دو ساعت از شب رفته عضدالملک و مشیرالسلطنه و وزیرالدوله مراجعت کرده
 بهحاضرین میگویند کار گذشت و مقصود حاصل شد میخواهید بروید بروید عضدالملک
 میگوید من آنجا نشستم و واداشتم امیر بهادر اسباب خود را از دربار جمع کرد که
 برود قطعاً امشب خواهد رفت ساعت چهار از شب رفته همه میروند کسی آنجا نمیماند
 روز چهارشنبه خبر میآوردند امیر بهادر در سفارت روس متحصن شده او و شاپشال ادعای
 طلب از شاه مینمایند و میگویند طلب ما را بدهید تا برویم معلوم میشود دستور العمل است
 و خیال دور کردن آنها را از دربار ندارند عضدالملک مجدداً بدربار می رود باو میگویند
 اطمینان داشته باشید که خواهند رفت فقط برای طلب خود مانده اند عضدالملک را اغفال
 کرده در شب پنجشنبه تدارك میبینند که شاه را از شهر بیرون برده مخالفت با مجلس و
 ملت را آغاز نمایند.

فصل بیست و هشتم

تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

صبح پنجشنبه چهارم جمادی الاولی ۱۳۲۶ میرزا صالح خان حاکم طهران بدر بار می‌رود و میبیند اوضاع دربار دگرگون است سر بازهای سیلاخوری را لباس پوشانیده اند سوارهای کشیکخانه را حاضر کرده اند يك دسته قزاق مہیای حرکت است در اینحال شاه از اندرون بیرون آمده بمیرزا صالح خان میگوید میخواهم بباغ شاه بروم میرزا صالح خان میگوید اجازه میدهید بكمده از سر بازان مالی را هم خبر کنیم بیایند در ركاب مبارك باشند میگویند نه آنهار سمیت ندارند و لازم نیست بعد شاه بمیر سدازاو كه توهم سوار میشوی یا متریسی جواب میدهد از كه میترسم البته در ركاب مبارك هستم شاه میگوید پس بگو اسب برایت همینجا زین كنند و سوار شو احتمال می‌رود كه چون از او هم بد گمانند نخواسته اند او بمنزله خود برود و بیاید در اینحال بمیرزا صالح خان خبر میدهند بعضی رو بخانه امیر بهادر رفتند بعنوان غارت کردن خانه او كه حاكم بمجله دنبال تحقیق اینمطلب می‌رود بعد از رفتن او شاه فوراً سوار میشود باین ترتیب كه سر بازهای سیلاخوری از عمارت بوضع وحشتناکی وارد ارك و خیابان شده هیاهوی بسیار می‌كند سوارهای كشیکخانه از اینطرف و آنطرف تاخت و تاز مینمایند قزاقها از اطراف در سرتاخت فریاد كرده بیجهت شليك مینمایند دو عراده توپ باجمعی قزاق از طرف مجلس عبور میدهند بطوریکه مردم یقین كنند توپ می‌برند برای خراب کردن مجلس دكانهای شهر بسته میشود مردم بیجان می‌آیند و رو بمجلس می‌روند ببینند چه خبر است انقلاب شدید در شهر حاصل میشود و بعد از ساعتی آرام شده معلوم می‌گردد شاه بمدد سه ماه و كسری كه از خانه بیرون آمده باینترتیب متوحشانه

فصل بیست و هشتم

از شهر بیرون میروند مردم که حقیقت مطالب را میفهمند و کانها را باز کرده مشغول کار خود میشوند طرف امر الملك المتكاملین و جمعی را میبینم سخت بدست و پا هستند چون خبر رسیده است میخواهند ذخیره را از شهر بیرون ببرند و ملیون میخواهند اطراف عمارت ذخیره را که باستان نامیده میشود مستحفظ بگذارند کسی تصرف ننماید مجلسیانهم از این رفتار شاه حیرانند.

نگارنده باتفاق میرزا جهانگیر خان مدیر صور میروند بخانه علاءالدوله برای ملاقات امراء که بدانند آنها در چه حالند و چه میخواهند بکنند منشی سفارت روس دیده میشود که از آنخانه بیرون میآید امراء میخواهند متفرق شوند آصفالدوله علاءالدوله جلالالدوله سردار منصور معتمد خاقان و نفع الملك را گوشه می جمع کرده میسرسم چه خیال دارند میگویند چند نفر میرویم نزد عضد الملك از او تکلیف بخواهیم و فردا صبح در خانه سردار منصور جمع شویم ببینیم چه باید کرد و جلالالدوله بطور خصوصی میگوید از سفارت روس کسی نزد علاءالدوله آمده میگوید شنیده ایم رجال دولت در خانه شما جمعند برای خلع شاه با موافقت سفارت انگلیس شما میگوئیم نخواهیم گذارد کسی در امر سلطنت شاه اخلال کند از این خیالات منصرف باشید علاءالدوله جواب داده هر کس بشما گفته است دروغ گفته هیئت امراء و رجال دولت قصدی جز استحكام سلطنت محمد علی شاه ندارند و این اقدامات برای تصفیه دربار و آسایش خاطر شاه است اینم مطالب که شما تصور کرده اید بالمره بی اصل میباشد و بیش از این واقعه هم بیک روز وزیر مختار روس و شارژدافر انگلیس با هم بیخبر میروند بمنزل عضد الملك و او را تهدید کرده میگویند انجمنها خیال کشتن شاه را دارند و خواهش تمیید بعضی از اطرافیان شاه مقدمه اینکار است شما توسط کنید امیر بهادر از دربار ورود و عضد الملك جواب میدهد من رسمیت ندارم اگر مطلبی دارید بوزیر خارجه بگوئید و آنها از خانه عضد الملك مأیوسانه مراجعت کرده اند از این اقدامات معلوم میشود سفارت روس بدست و پا افتاده میخواهد نگذارد دست نشانده های او از دربار دور گردند و شارژدافر انگلیس را هم برای قوت کار خود بعنوان رعایت معاهده ۱۹۰۷ با خود همراه کرده با هم میروند

تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

وا از طرف هر دو سفارت باین و آن پیغام میدهند خلاصه بلال الدوله از پیغام سفارت روس ترسیده بود و بمن میگفت چرا ما را تمییرید گوشه مجلس بیندازید سرادش اینست در مقام امن بوده باشند در شب همین روز قاضی قزوینی و جمعی از آزادیخواهان میآیند نزد نگارنده که چرا آرام نشسته اید و اقدام نمیکنید جواب میدهم بلی خیلی آرام نشسته ایم من فکر دیشب را که میکنم میگویم کاش حالا دیشب بود و ما از حرکت شاه جلوگیری میکردیم فردا شب هم شاید افسوس امشب را بخوریم که کاش دیشب کاری که باید بکنیم کرده بودیم بهر صورت بعضی مطالب است برهان لازم ندارد این شاه که بعد از واقعه بمب دیگر از باغ گلستان یا بیرون نگذاشته و حالا باین تدبیر خود را از شهر بیرون انداخته محال است با بودن مجلس و بودن این اشخاص و با همین ترتیبات که داریم دیگر داخل شهر بشود مگر تغییر اوضاع کلی داده شده باشد پس نباید غافل بود و مطلب را کوچک شمرد ولی از ما غیر از خیرخواهی و ترغیب و تحریر کردن کارکنان رسمی کاری ساخته نیست در ادای این وظیفه هم کوتاهی نشده و نمیشود فردای آنشب که جمعه است امراء در خانه سردار منصور جمع شده تا عصر میمانند طرف عصر معتمد خاقان آمده نگارنده را از طرف رفقای خود دعوت میکند که در مجمع آنها حاضر گردم و در ضمن صحبت میگوید نمیدانم چه حکایت است که بعضی مطالب را از من پنهان میکنند چنانکه در اینوقت که بمن تکلیف کردند بیایم اینجا گفتم رفتن لازم نیست با تافن خبر میکنم یا کافد مینویسم گفتند خیر خودت باید بروی مرا روانه کردند و بینهایت پریشان حالند میگویم حق دارند که پریشان خاطر باشند میبینند آن اشخاص از دربار دور نشدند اجتماع خانه عضدالملک بی نتیجه ماند شاه بیرون رفت و دارد استعداد جمع میکند البته کار صورت خوشی پیدا نکرده و عاقبتش وخیم مینماید اما چرا از شما مطالب را پنهان میکنند شاید صحبتهایی دارند که نمیخواهند بگوش ملیون برسد و شمارا بما نزدیکتر میدانند تا بخود و نیز همه با یکدیگر موافقت ندارند و از هم مطمئن نیستند این است که از شما ملاحظه دارند و شاید میخواهند در حضور منافقین حرفهایی بزنند که بگوش شاه برسد و سبب عفو و اغماض شاه از آنها بگردد و از طرف دیگر از ملیون هم

فصل بیست و ششم

ملاحظه دارند اینست که شما را در هر صحبت محرم نمیدانند بهر حال من و برادرم و معتمد خاقان میرویم بخانه سردار منصور امراء تازه از خواب بعد از ظهر برخاسته اند بعضی از آنها این نهایت افسرده خاطر هستند و آنها کسانی میباشند که با دربار راهی ندارند و بعضی پیدا است که باطناً



مرحوم حاج میرزا علی محمد دولت آبادی

خوش حالند و ظاهر آخود را متألم نشان میدهند از آنهاست غلامرضا خان آصف الدوله که رو بنکارنده کرده میگوید این چند نفر که از دربار نرفتند و معلوم نیست عاقبت کار چه خواهد شد نگارنده عقاید شخصی خود را در اصل این خیال که برای جلوگیری از انجمنها و ناطقین و ارباب قلم بود بتوسط یک هیئت امراء و وزراء و قصد اصلاحی که در سر داشته ام مفصل نقل کرده میگویم من داخل اغراض شخصی نیستم

برای هیچکس کار نمیکنم غرض من نوعی است همه تصدیق و اظهار مهربانی

تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

میکنند برادر هم شرحی میگوید حاصلش آنکه کسی با شاه طرف نیست مقصود رفع نواقص و اصلاح امور است و همه باید با هم همدست شویم و راه مقصود را بیجائیم .

معاون الدوله میگوید امروز صبح قاضی قزوینی و بعضی دیگر از طرف انجمنها آمده بودند از ما تکلیف میخواستند و مامتحیر بودیم چه جواب بدهیم نه تکلیف ما معلوم است و نه تکلیف مردم ما در این گفتگوئیم که محمد باقر خان فراشبانی مجلس و یکنفر از اعضای انجمن مظفری از طرف انجمنهای آیند و اظهار میکنند نمایندگان انجمنهای ملی در انجمن مظفری جمعند و میگویند شما چه کرده اید و تکلیف ما چیست امراء جواب میدهند منتظریم فرستادگان ما از خانه عضدالملک و از جاهای دیگر که رفته اند برگردند آنوقت جواب بدهیم آنها میمانند جواب بگیرند نگارنده و برادر من روانه میشویم بعد از این مجلس که آثار خوشی دیده نمیشود با کمال افسردگی بمجلس شورایی ملی میروم و کلاء هستند و آقا سید عبدالله و بعضی از ملیون ولی نمایندگان انجمنها همه در انجمن مظفری جمعند و جمعیت بسیار آنجا است میثوم در انجمن مظفری مشغولند عریضه ای بشاه مینویسند باز خبر میرسد که عریضه شاه صالح آمیز و متضمن درخواست اصلاح واقعی با ملت است و در آخر عریضه نوشته اند برای انجام هر چه موجب اطمینان اعلیحضرت باشد حاضر خواهیم بود نگارنده تعجب میکند این عریضه در این موقع چه اثر خواهد داشت عیبرسد از و کلاء هم کسی هست میگویند تقی زاده هم هست او هم باین عریضه رأی داد میگویند مخالفتی نکرد خلاصه از ترتیب کار و وضع رفقا مخصوصاً ملک المتکلمین نگران هستم چون میدانم در کار است و آرامش نمیگذارند و از طرف دیگر چون مرد زود باور است ممکن است او را فریب بدهند دیشب با او و سایر رفقا قرار شده من بروم امراء را ملاقات کرده برگردم امروز هم یکمرتبه دیگر امراء را دیده ام و هنوز رفقا را ندیده ام با هم صحبت نداریم بدانم چه کرده اند چه میکنند از اینجهت بانهایت افسردگی از عمارت مجلس فرود آمده پای عمارت میرزا داود خان و حسین آقای پرویز را دیده گوشه ای نشسته از بی رویه بودن حرکات رفقا شکایت میکنیم و میگوئیم در چنین موقع خطرناک چرا نباید اقلاً چهار نفر که از یکدیگر اطمینان دارند و قصدشان اصلاح امور

فصل بیست و ششم

است با هم کار کنند و از گفتار و کردار همدیگر اطلاع داشته باشند آنها هم تصدیق میکنند و قرار میشود ملك المتكلمين و آقا سيد جمال الدين و آقا سيد محمد رضای مساوات و میرزا جهانگیر خان و میرزا داود خان و حسین آقا فردای آنروز در منزل ملك المتكلمين جمع شده در این باب گفتگو کرده ترتیبی بدهیم که از نطقها و کتابتهای مختلف جلوگیری شود و با مشورت یکدیگر بگویند و بنویسند و اقدام نمایند روز شنبه صبح رفقا جمع میشوند و در خصوص همخیالی در امور و جلوگیری از مفاسد انجمنها و ناطقین و نویسندگان صحبت میداریم در این مجلس نگارنده بيملاحظه حرف زده میگویم مردم میگویند شما در کار مشروطه فائده برده اید یکی ملك خريده و خانه ساخته است دیگری پول ذخیره کرده و از این سخنان غرض آمیز گفته میشود اما هر قدر دشمنان از من بدگویی کنند نمیتوانند بگویند در صدور دخل و فائده بوده ام در این صورت معلوم است جز حفظ اساس مقصدی ندارم شك نیست که ما هم در اصل مقصد هم رأی و هم خیال هستیم پس باید با کمال اتحاد از مفاسد جلوگیری کنیم و نگذاریم کسی از حدود خود تجاوز کند ملك المتكلمين میگوید در اصل مقصد اتحاد لازم است داریم و در کارهای نوعی بی مشورت کار نمیکنیم ولی در آمد و رفتها هر کس آزاد است میگویم البته با رابطه های شخصی کار ندارم در آخر این مجلس قرار میشود حاج محمد حسین رزاز را از انجمن اصناف سيد عبدالرحيم کاشانی را از انجمن فاطمی خبر کنیم و در انجمنها افتاده از تندر و روپهای بیجا تا آنجا که ممکن است جلوگیری شود بعد از ظهر روز شنبه عند الملك بخوانش امراء میروند شاه را ملاقات میکند و از سبب نرفتن شایسته از دربار و ماندن امیر بهادر در سفارت روسی پرسش مینماید شاه میگوید آنها رفتنی هستند و البته خواهند رفت چون طلب دارند میخوانند طلب خود را بگیرند و بروند و از عند الملك میخواهد که امراء را بحضور برده مورد مرحمت بگردند عند الملك هم قول داده این کار را بکند و آنها را بحضور شاه میرد و شب یکشنبه پستی از شب رفته است اطلاع میدهند امراء در خانه دیر الملك جمعند بیايد کار لازمی هست چون وارد میشویم میگویند وقت گذشته است باید رفت بمنزل عند الملك در راه میپرسم چه خبر است میگویند شاه

تشکیل باغشاه در مقابل مجلس

امراء را احضار کرده است و عصر روز شنبه قرار بود بروند نرفته اند حالاً میخواهند يك مجلس باهم باشیم در اینخصوص باعضدالملک مشورت شود و اگر صلاح باشد بروند میگویم من صلاح نمیدانم بروند و اطمینان ندارم که شاه باعضدالملک راست گفته باشد خاصه با تغلفی که کردند از دور کردن آن چند نفر از دربار دیگر چگونه اطمینان میشود حاصل کرد که اینها بروند آنجا توهینی از ایشان نشود خلاصه وارد اطاق عضدالملک میشویم میبینم جلالالدوله هم آنجا است در صورتیکه در مجلس آخری حاضر نمیشد حالا احتمال میرود عضدالملک او را خواسته باشد برای رفتن حضور شاه مینشینیم و صحبت میداریم عضدالملک اصرار دارد که فردا صبح باید برویم نزد شاه علاءالدوله میگوید چون آنها از دربار تبعید نشده اند بچه اطمینان برویم عضدالملک شرح تعرضات خود را بشاه در باب تبعید و فسادین دربار نقل میکند و اگر چه طبعاً در حرف زدن وقفه دارد و زود زود کلامش را میبرد و دوباره با سکوتی که فاصله شده شروع بحرف زدن میکند ولی امشب مخصوصاً در ضمن گفتن قصه دربار سکوتهای بیوقع غیر مناسب از او ظاهر میشود که معلوم است آنجا خبرهایی بوده و او نمینخواهد بگوید بالاخره باصرار حاضرین بعضی از جمله های افتاده را میگوید و آن بی احترامی است که شاپشال در دربار از او کرده است مثلاً هر کجا عضدالملک مینشسته او هم میآمده باهای خود را روی هم انداخته با کمال بی ادبی مقابل او مینشسته و با بی اعتنائی میکرده است اینمطالب که گفته میشود من جازم میشوم که رفتن آنها بدربار عاقبت خوش ندارد ولی علاءالدوله میگوید اگر آنها رفته باشند یا معطمان باشیم بروند ضرری ندارد و خواهیم رفت بالاخره عضدالملک قسم میخورد که اگر آنها از دربار نروند و شاه از قراردادی که شده تخلف کند من هم هر چه تکلیفم هست خواهم کرد و این حرف با مقامی که عضدالملک دارد بی اهمیت نمیباشد زیرا ممکن است بگوید تمام قاجاریه را بر میدارم میروم دربار و اتمام حجت میکنم و اگر پذیرفته نشد حرف آخر را میگویم عضدالملک که این قسم را میخورد علاءالدوله میگوید دیگر حرف تمام است و جای گفتگو نیست و برای رفتن دربار حاضر میشود فقط میخواهند که از صبح یکشنبه بمصر

فصل بیست و هشتم

مقرر گردد و طرف عصر نیرالدوله را بفرستند دستخطی از شاه در اظهار لطف با امراء بگیرد. که مطامئن شوند و عصر بروند شرفیاب گردند در این مجلس نگارنده بعضدالملک میگویم احترامات شخص شما امروز برای مات قیمت دارد و بر همه لازم است پاس حرمت شما را داشته باشند خود شما هم هر چه قدرت دارید بخرج بدهید که در این موقع دهنی بر شما وارد نشود ملك المتكلمين هم در همین زمینه نطقی میکند جلالالدوله میگوید چون رئیس الوزراء سند داده است که این چند نفر از دربار تبعید شده اند ما پادشاه کاری نداریم و همان نوشته رئیس الوزراء که رسمیت دارد ما را کافی است و بهمان نوشته ما میتوانیم آنها را تبعید شده بدانیم.

بالجمله در ساعت چهار از شب این مجلس منقضی میشود و در وقت رفتن دم در احاطی چون خاطر آسوده نیست سرمیگذارم بگوش عضدالملک و میگویم علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد و میروم - از خانه عضدالملک که بیرون میآیم جلالالدوله مراد را کالسه خود مینشانند در راه باز من عقیده خود را در باب مصلحت نبودن رفتن بدربار اظهار میکنم ولی میبینم که امراء با نهایت ملاحظه ای که دارند باطناً بی میل نیستند زودتر حضور شاه رفته باشند و خیالشان راحت گردد.

جلالالدوله که بمنزل میرسد کاغذی از سفارت روس خوانده نزد نگارنده میفرستد که نوشته است شما در کار سلطنت شاه اخلال میکنید اینمطلب با معاهدات و قراردادهای شما مخالف است صریح مینویسیم که دولت روس و انگلیس برای تغییر سلطنت موجود موروثی ایران حاضر نیستند و این اقدامات شما برای شما و خانواده ظل السلطان عاقبت وخیم دارد معلوم میشود در دربار و در سفارت روس این مطلب اینطور بازگو شده که میخواهند شاه را بردارند و ظل السلطان را نایب السلطنه فرزندان صغیر او احمد میرزا قرار بدهند خلاصه از دیدن کاغذ سفارت روس نگران میمانم و میفهمم فتنه بزرگ شده و مطلب را منقلب کرده اند.

~~~~~

## فصل بیست و هفتم

### گرفتاری امراء و بیحرمتی بعضدالملک

عصر روز یکشنبه هفتم شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶ عضدالملک امراء و رجال دولت را بحضور شاه میبرد که مورد مرحمت گردند شاه در ظاهر اظهار مرحمتی بآنها کرده اجازه مرخصی میدهد هنگام مراجعت دم درباغ یکدسته قزاق آنها را احاطه کرده علاءالدوله و جلال الدوله و سردار منصور را میگیرند و باقی خارج میشوند عضدالملک مبیند آنها را گرفتند میگوید منهم بر میگردد آن سه نفر را جای دیگر میبرند و عضدالملک را جای دیگر مینشانند شاه هم باندرون رفته عضدالملک نمیتواند او را ملاقات کند وقت مغرب حشمت الدوله را که رئیس خلوت و منشی مخصوص شاه است از طرف مجلس شورایی میطلبند و از سبب گرفتاری امراء میپرسند حشمت الدوله آمده جواب صحیحی نمیدهد آقا سید عبدالله عریضه توسط بشاه مینویسد جواب میرسد حالا توسط شما در اینکار زود است اگر چه گرفتاری این سه نفر برای اصل کار و برای سیاست آقا سید عبدالله در موافقتش بامجلس مضراست ولی چون قصه خانه عضدالملک بی دخالت او شده تصور میکند بالاخره آنها بتوسط او مرخص خواهند شد و از هر يك پولی خواهد گرفت اینست که مکرر میگوید کارخانه عضدالملک را اشتباه کردند و غلط بود و گاهی میگوید شاه گفته است من و عضدالملک باید از آنها توسط نمایم تا رها شوند و تا من و عضدالملک باهم توسط نکنیم خلاص نخواهند شد خلاصه آنشب عضدالملک و آن سه نفر درباغ شاه میمانند و فردای آن عضدالملک هر چه اصرار میکند بی ثمر میماند و بالاخره عضدالملک از شاه تغییر شنیده با کمال کدورت ازباغ شاه درآمده از شهر خارج میشود و بسلیمانیه میرود و آن سه نفر را بجانب مازندران



## فصل بیست و هفتم

تبعید میکنند و فوراً امیر بهادر از سفارت روس در آمده بدربار میآید و تمام اشخاصی که بنا بود از دربار تبعید شوند و بعضی هم رفته بودند بجای خود برگشته هریک مشیر و مشار میگردند و مخالفت آشکار میشود عجباً در همین روز یکشنبه طرف عصر که اینکار در باغ شاه اتفاق میافتد میرزا احمد خان مشیر السلطنه کابینه خود را بمجلس آورده رسماً معرفی میکند خودش وزیر داخله و رئیس الوزراء - مشیر الدوله میرزا حسنخان وزیر علوم - صنیع الدوله وزیر مالیه - مستوفی المالیه وزیر جنگ - علاء السلطنه وزیر خارجه مؤتمن الملک وزیر تجارت و چون مجلس از وزراء خواسته است پروگرام خود را بمجلس تقدیم کنند لهذا پروگرام قشنگی مشتمل بر دوازده ماده همه راجع باصلاحات ملکی و رفع نواقص وزارتخانه ها و اصلاح امور مالیه میدهند و مورد توجه میشود خصوصاً لایحه صنیع الدوله در اصلاح مالیه که بعد از خوانده شدن صدای احسنت نمایندگان بلند میگردد و میگویند حالا وزارت داریم و کار مجلس پیش خواهد رفت مگر آنها که میدانند باغ شاه چه خبر است و مجلس و قانونی باقی نمانده است معرفی وزراء در مجلس و گرفتاری امراء در باغ شاه در یقوت واقع میشود وزراء بعد از معرفی میروند و باز شبانه احضار میشوند و بمجلس میآیند و از آنها میخواهند سبب گرفتاری امراء را بیان نمایند میروند فردا جواب بیاورند ولی فردا ورق برگشته دیگر بی اذن و اجازه شاه نمیتوانند بمجلس بیایند خلاصه روز دوشنبه هیجان شدید در خلق پیدا شده انجمنها داد و فریاد میکنند وقت ظهر بنگارنده از مجلس اطلاع میدهند که اطاقی برای شما و چند نفر دیگر معین شده آنجا کمیسیون مخصوصی است حاضر شده بوظایفی که مقرر است رفتار کنید کمیسیونی برای نكارش پاره ای از مطالب لازم و مدافعه از خیالات مخالفین است مجلس لازم دانسته این هیئت بطور غیر رسمی در خود مجلس کار کند و کمیسیون اصلاح را که رسماً از مجلس انتخاب شده معاونت نماید اجزای این کمیسیون را از اشخاص نافذ در ملت انتخاب کرده اند که بمردم هم اگر نصیحتی دادند بپذیرند اجزای این کمیسیون به بیست نفر میرسد و اغلب آنها از اجزای انجمن آذربایجانند یعنی منسوب به تندر و ان مجلس ملك المتكلمين و سید



### گرفتاری امراء و بیطرفی بمضد الملك

جمال الدین هم هستند سید محمد پسر آقا سید عبدالله را هم عضویت داده اند و یکجمله از جوانان را که از آنها اطمینان دارند مأمور خدمت این کمیسیون کرده اند اطلاعات از هر جا باین اطلاق میرسد و جواب او ایست که از طرف دولت برضد مشروطه و مجلس نشر میگردد از طرف این جمع داده میشود و هم در اینروز تلگرافخانه را که بدست سردار منصور بود از او گرفته بمخیر الدوله که محل اعتماد شاه است میدهند بدینهم است در اینصورت دیگر تلگرافات ملت بولایات مخایره نمیشود اگرچه آقا سید عبدالله تلگرافات بعلما می کند و قاصد مخصوص بقزوین و قم و غیره میفرستد و از آنجاها ولایات دیگر را خبر میکنند ولی تا درباریان نمیتوانند نمیکذارند تلگرافی از طرف ملیون مخایره شود و بزرگتر تدبیر آنها در جلوگیری از هیجان ملی عمومی تحت نظر گرفتن تلگرافخانه است. فردای اینروز اعلانی از طرف شاه بعنوان راه نجات بدر و دیوان طهران چسبانیده میشود بمضمون ذیل: راه نجات ملت - ملت قدیم قویم ایران که فرزندان حقیقی و روحانی ما هستند البته خوشوقت نخواهند بود که دولت ششزار ساله ایشان بایمال هوا و هوس مشتی خائنین مفرض خودخواه که بکلی از شرف ملیت دور و از حیثیت انسانیت مہجورند بگردد البته راضی نخواهند بود که بدبختانه دستخوش خیالات فاسد دزدان آدمی کش شوند یکی بطمع وزارت دیگری بخیال ریاست بعضی بملت جلب فایده برخی بواسطه کسب تسلط و اقدام بامور نامشروع ساده لوحان بیچاره را بناوین مختلفه هوساقتی بزبانی و هرروزه بیانی فریفته آنانرا آلت کار و اسباب اعتبار خود قرار دهند بمصوم فرزندان خود اعلام مینمائیم که در اینصورت چیزی نخواهد گذشت که از دولت و ملت جز اسمی باقی نخواهد ماند و بکلی رشته قومیت و قوای مملکت از هم گسیخته خواهد شد چنانکه سالهای دراز با اتلاف نفوس صنادید مملکتی و عقلائی ملت از عهده اصلاح آن نتوانند بر آمد بدینهمی است که اشتباهی نخواهند داشت که شخص همایون مادر اینمدت تا چه پایه در پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت و صلاح حال مملکت اقدامات فرموده از هیچ اقدامی فروگذار نفرمودیم هر چه گفتید شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت ناپسند تجاهل و

## فصل بیست و هفتم

انماض نمودیم چه عهدها بستند که نشکستند چه پیمانها که پیاپان نبردند آیا دیگر برای شما شبهه باقیمانده که معدودی مفسدین قصدی جز خراب کردن خانه شما ندارند آیا نمیدانید که میخواهند رابطه واتحاد حقیقی میان دولت و ملت برقرار نمایند صراحتاً بشما میگوییم که بیپچوجه من الوجوه ممکن نیست بیش از این دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده و از اعمال مضر ضیق صرف نظر فرمائیم و این حرکات ناشایسته را باز بچه پنداشته و ملت خود را در تنگنای فساد و ظلم مفسدین ایران خراب کن بگذاریم دولت ایران بطوریکه دستخط فرموده بمعوم دول اعلام فرموده ایم مشروطه و در عداد دول کنستی توسیون محسوب است و کلای مجلس شورای ملی در کمال امنیت و قدرت بتکلیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد ما هم جداً در اجرای دستخط و مرحمت سابقه خودمان چاهد و ساعی و تجار و کسبه و رعایا عموماً در امان و بکار خود مشغول مفسدین با هیچ قبول و ساطتی مخدول و منکوب هر کس از حدود خود تجاوز نماید مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد شد البته ملت نجیب ایران و فرزندان عزیز من این اقدام حیات بخش شاهانه را شایسته هر گونه تشکر دانسته مقاصد حسنه ما را در نظر داشته و بیپچوجه از همراهی فروگذار نخواهند نمود

محمد علی شاه قاجار نهم شهر جمادی الاولی ۱۳۲۶

این لایحه را بتوسط تلگراف بتمام ولایات مخبره میکنند در کمیسیون مخصوص

جواب این دستخط نوشته شده طبع و نشر میشود بمضمون ذیل:

جواب راه نجات مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان

هنگامیکه دولت روس در صدد بستن (دوما) یعنی مجلس شورای روسیه برآمد اعلانی در میان ملت منتشر کرد که تقریباً همان اعلان لفظ بلفظ ترجمه شده در روز نهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ یعنی دو روز پیش باسم راه نجات ملت در طهران منتشر شد مندرجات این اعلان يك آینده تاریك و يك بدبختی نزدیک را بمملت و دولت ایران وعده میدهد یعنی همان خونریزها و همان هرج و مرجها و همان ضعف قوایی را که دولت و ملت روس بعد از انتشار نظیر این اعلام دچار شد برای ایرانیان نیز مقدر و

### گرفتاری امراء و بیحرمتی بمضد الملك

ممهد است ملت خوب میداند که هر چند این اعلام بنام اعلیحضرت محمدعلیشاه انتشار یافته باشد و نسبت او را بشخص شخص سلطنت بدهند باز حقیقت امر غیر از این است یعنی همانطوریکه در کلیه امور چند نفر خائن بی ایمان اطراف دربار سلطنت را گرفته و در تصرف امور دولتی احق و اولای از شخص پادشاه شده اند در این اعلام نیز عقاید شخص خود را بنام مقدس اعلیحضرت در انظار ملت جلوه میدهند ظاهراً اعلام مزبور بطور ابهام از عده‌ای مفرضین نامعین و لزوم اقدام دولت در طرد یا قتل آنها حکایت میکند بهترین دلیلی که عدم انتساب این اعلان را بشخص اعلیحضرت مدلل میکند همان خوف عمومی است که از ابهام این مقصد و عدم تعیین مفرضین در ملت تولید میشود چه معلوم نیست که مقصود از این مفرضین کیانند اگر مراد از اشخاصی است که در استحکام اساس مشروطیت یعنی مایه امیدواری و اصل و ضامن حیات و بقای ایران در مدت این دو ساله اقدامات کرده‌اند همه ملت ایران جز محدودی از خائنین درباری داخل در این عنوان میباشند و احدی نیست که از این دایره خارج و مستثنی باشد و اگر مراد اشخاصی باشند که حقیقه خائن و مفرض و هایه فساد میباشند آنهم در صورتیکه مملکت دارای سلطان و مجلس شوری و کابینه وزراء و وزارت عدلیه میباشد و قانون اساسی مملکت موضح بقسم و امضای اعلیحضرت پادشاه شده است همه کس را فقط بیک احضار نامه عدلیه میتوان حاضر کرده موافق اساس شرع و اصول مشروطیت پس از استنطاق و محاکمه بمجازات خود رسانید و وقتی که مبهم و غیر معلوم اسم مفرضین برده شود ناچار هر کس تصور میکند که خود او یابکی از بستگانش داخل در آن زمره میباشد و یقین است که در اینصورت اطمینان از عموم ملت سلب شده و خوف و دهشت بر همه مستولی گردیده بالاخره از اجتماع قوی و ضدیت با فناء و اضمحلال خود و بستگان مجبور میشوند و چنانکه گفتیم البته شخص اعلیحضرت که قلب مبارکش نماینده رحمت خداوند متعال است هیچوقت بانتشار چنین لایحه راضی نشده و بساین وحشت عظمی تن نخواهند داد و بلاشك همین اعلان نیز یکی از اعمال خائنین دربار است که در این مدت یکسال و نیم آنی باتحاد دولت و ملت راضی نشده و باتمام قوا در تفریق و

## فصل بیست و هفتم

تجزیه ایندو قوه کوشیدند دیگر از عجایب این اعلان که مارا در مقابل اروپاییها شرمنده و بلکه در برابر هر عاقلی خجل و شرمسار میکند عبارتی است که مضمون ذیل در آن مندرج میباشد دولت ایران بطوریکه دستخط فرموده و بعموم دول اعلان فرموده ایم مشروطه و در عداد دول کنستی توسیون محسوب است و کلای مجلس شورای ملی در کمال امنیت و قدرت بتکلیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد صاحب اعلان هیچ متذکر نیست که سلطنت وقتی مشروطه و صاحب مجلس شوری باشد بموجب قانون اساسی ممکن نیست احدی را از اتحاد ناس برخلاف قانون توقیف و حبس کرده و همه نوع اسباب هتک شرف و سلب امنیت او را فراهم آورد و سه روز قبل حبس علاءالدوله و جلال الدوله و سردار منصور انهدام اساس مجلس شوری و سلطنت مشروطه و قانون اساسی را جداً آشکار میکند و نیز انتزاع تلگرافخانه را بی اطلاع وزراء از مدیر سابق و واگذاردن آن بدیگری که پریروز اتفاق افتاده و تغییر حکومت طهران و نظمیه شهر که همین دو روزه بدون اینکه از مجرای وزارتخانهها باشد رویداده قول صاحب اعلان را در وجود مشروطه و کنستی توسیون تکذیب مینماید و نیز صاحت اعلان از زبان اعلی حضرت همایونی انتشار میدهد که بدیهی است اشتباهی نخواهد داشت که شخص همایون ما در این مدت تاچه پایه در پیشرفت مشروطیت و و آسایش ملت و صلاح حال مملکت اقدامات فرموده و از هیچ اقدامی فرو گذار نکرده ایم هر چه گفتند شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسندی تجاهل و اغماض نمودیم چه عهدها بستند که نشکستند چه پیمانها که بیایان نبردند این عبارات نیز بقدری خلاف واقع و ضد مشهورات این مدت است که عامه نفوس درمی اصلی آن بهیچوجه تشکیک نخواهند کرد چه گذشته از آن مفروضین که معلوم نیست مراد چه طبقه از مردمند عموم مردم ایران در آخر سلطنت شاهنشاه مبرور مظفرالدینشاه کبیر برای فقر و فلاکت و بدبختی که ایران را احاطه کرده بود و بواسطه بینظمی که در کلیه اعمال دولت مشهود بود و بعلت تسلطی که اجانب در این آب و خاک پیدا کرده و حیات استقلالی ایران را تهدید میکردند مجبور شدند که بهیئت



### گرفتاری امراء و بیهرمتی بعضی الملک

اجتماع از صغیر و کبیر و عالم و عامی بصدای واحد تغییر اوضاع سلطنت را خواستار شوند و پس از کوشش و کششهای زیاد و بعد از مغایرتهایی که درباریان کردند و مواعینی که پیش آوردند وقتی شاهنشاه کبیر ماضی مقاصد ملت را بدقت ملاحظه فرمود و اجرای آنرا مایه حیات مملکت و آسایش عباد و آبادی بلاد دید فوراً باسترداد حقوق ملت اجازه داد و غصب علیه اولیای دربار حقوق ملت را تصدیق نمود شخص اعلیحضرت حاضر هم چه بواسطه فشارهای ملت و چه بملت وجدان پاک خود در آنوقت بامضای اینفرمان قضایان ناچار شد در تمام اینمدت ملت چه بواسطه روزنامجات چه بوسایل ناطقین چه بتوسط مجلس و وکلای خود فریاد زدند که مقصود ما از این اقدامات اصلاح مملکت و حفظ منافع اهالی و بالاخره کلیه اصلاحات داخلی و خارجی است این حرف را گفته و همه جا در مقام عمل جان و مال خود را در معرض فداکاری گذاشتند در اینوقت لازم بود که دولت نیز که نماینده ملت است بتمام قوای مادی و معنوی خود در پیشرفت اینمقاصد مشروعه ملت همراهی کرده و این راه مخوف پر احتیاط را بواسطه قوه نگاهبانی خود تأمین کند ولی افسوس که ملت در تمام اینمدت همیشه جز خلاف انتظار خود را از طرف دولت ندید و آنی از جانب دفاع اولیای امور دولتی خود آسوده نشست و تمام این ضدیتها چنانکه همه ما ملت میدانیم و شخص اعلیحضرت هم پس از رجوع بقلب حق بین خود ملتفت میشوند ناشی از اغراض خانمانسوز همان یکمشت خائنین مسلط بر دربار بود که روزگار ایران را باین تیرگی نمود چنانکه از یکطرف پسر رحیم خان چلیانلو را در تبریز تحریک کردند که در یکروز روشن سیصد نفر از نفوس محترم را از دم شمشیر گذرانده صدها خانمان را از هم پاشیده از یکطرف اگر اساجیلان مگری را محرک شده حیات استقلال مملکت را بتزلزل انداختند از یکطرف در ماکو و کرکانه رود و ارومی و خوی و خلخال و اردبیل آنشهای فتنه روشن کرده بکشتن نفوس مسلمین و برباد دادن عرض و ناموس اسلام و اختلال در امنیت و ایجاد خوف و دهشت عمومی اساس نظم را برهم زدند از یکطرف باشارات مخصوص قوام و پسرهای او را به تنهیب و غارت و خرابی فارس مأمور کردند و ایل عرب را بمعاونت او مأمور نمودند از یکطرف



## فصل بیست و هفتم

در زمان حکومت سیف الدوله کرمانشاهان را میدان جنگ کرده خونهای مسلمین را در ازای هیچ گناه ریختند از یکطرف شیخ زین الدین را بحضرت عبدالعظیم فرستاده آتش فتنه را دامن زدند و بعد از آن شیخ فضل الله را که دینش دنیای او میباشد بهمان مکان مقدس فرستاده امنیت را از تمام مملکت سلب نمودند و بعد از فاصله مؤبد فتنه یازدهم رمضان سید علی یزدی شدند و قم و کاشان و اصفهان و یزد و کرمان را نیز چنانکه صفحات روزنامهها بر است و صورت تلگرافها در تلگرافخانه حاضر از این خون خواری و خون آشامی بی نصیب نگذاشتند و بعد از همه اینها فتنه ثانوی که بتوسط شیخ فضل الله در میدان توپخانه برپا شد و همراهیهای ظاهری که اولیای دولت از فتنه انگیزی او کردند جای هیچ تردید نیست و همه دنیا میدانند که قریب یکماه تمام از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران چه زلزله و آشوب و انقلاب در این مملکت برپا بود و چگونه سلب امنیت از همه قراء و قصبات ایران نمود و هنوز قسم نامه ثانوی دولت خشک نشده بود که فتنه ورامین و شیخ محمود و حسنخان قرچکی را برپا نمودند و شبانه بخانه فریدون ریخته او را کشتند و بهاءالواعظین را در ملا عام بر حسب مأموریت مخفی زخم زدند و معاهده ششگانه را که دولت برای تأیید قسم خود در واقعه توپخانه کرده بود بموقع اجرا نگذاشتند ملت در همه این اقدامات بچشم دقت میدید و در میان همه این وقایع چیزی که مایه تسلی قلب خود و جهت جامعه ملت و دولت و علت اتحاد و اتفاق این دو قوم باشد تبجسس میکرد ولی بدبختانه در ظاهر اثری از آن بدست نمیآورد بلکه بعکس شایمال تبعه روس و علی بیگ و امیر بهادر روسی نژاد را هر روز بر خلاف میل ملت در دربار مسلط تر و بر نفوس و اعراض مسلمین چیره تر می یافتند و معلم روسی را برای تربیت و لیعهد دولت ایران بمذاق روسها پانزده سال اجیر میدیدند تمام این مطالب را ملت میدید ولی بواسطه اطلاهی که از احاطه شخص اعلیحضرت بانغراضش هفت نفر خائن مغمض داشت با شخص اعلیحضرت هیچوقت دل بد نکرد و بانعام قوا در تعمیه و چشم پوشی از این اعمال کوشید تا وقتی که هجوم همسایگان بر حد شروع شد و تکرر تهدید باستقلال ایران از هر طرف با فقر مملکت باریدن گرفت در اینوقت ملت

### گرفتاری امراء و بیهرمیتی بعضی الملک

از اتحاد تامه مابین خود و نماینده قوای خویش یعنی شخص اعلیحضرت اقدس همایونی ناچار گردید و موقع را تنگتر از آن مشاهده کرد که باهمال و دفع الوقت بگذرانند از این رو با کمال ادب و نهایت نجابت مانند همه اقدامات سابقه خود امرای مملکت را جلو انداخته و رئیس سلسله جلیله قاجار و خیره خواه شخص اعلیحضرت را برای تصفیه دربار از کید خائنین شفیع قرار دادند و شخص اعلیحضرت هم بر حسب امر وجدانی خود قول صریح بر طرد و تبعید شش نفر از مفسدین درباری دادند و ملت را با صدای زنده باد شاهنشاه ایران قرین یک دنیا مسرت کردند ولی افسوس که یکروز فاصله در میان آن خوف و دهشت عمومی شاپشال که یک نفر از طرد شدگان بود با شمشیر کشیده در رکاب اعلیحضرت امنیت عمومی را تهدید نمود و انتزاع تلگرافخانه از مدیر سابق و بریدن سیمهای تلگراف بدست غلامهای کشیکخانه و شلیک بطرف آدمهای تلگرافخانه و تغییر حکومت طهران و نظمیه شهر بدون اطلاع وزارتخانهها و تگرافات باطراف حاوی بر اعتناء نکردن با حکام و وزیر جنگ و امثال این امور تمام از مسرتهای حاصله از فرمایش ملوکانه را مبدل بیک غم و اندوه عمومی کرد.

اعلان مزبور تمام حرکات درباریان را بهکس بملت نسبت میدهد و میگوید که چه عهدها بستند و شکستند و آسایش را از ملت برداشتند در صورتیکه بستن عهد و شکستن آن را جز از اعمال درباریان نمیتوان محسوب داشت و سلب آسایش عمومی را جز از طرف اولیای دولت نمیتوان دید و کیست که از داخله و خارجه نداند که تا امروز در حفظ اساس مشروطیت چه قسمها خورده شده و شکسته گردید و چگونه بتحریكات درباریان سلب آسایش عمومی و امنیت مملکتی شده.

و گرنه آحاد ملت عهد و قسمی ندارند که بشکنند و قوه شخصی را دارا نیستند که صرف سلب امنیت کنند و السلام علی من اتبع الهدی فی نهم شهر ذی القعدة ۱۳۲۶.

## فصل بیست و هشتم

### مدارای مجلس و تفاوت احوال

مجلس شورای ملی روز دوشنبه هشتم و سه شنبه نهم جمادی الاولی از هیجان خلق و اجتماع زیاد در بهارستان جلوگیری میکند و بمالایمت از شاه مرخصی سه نفر تبعید شده یعنی جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور را تقاضا مینماید عصر روز سه شنبه نهم که از دربار یاس حاصل میگردد انجمنها در مدرسه سپهسالار جمع میگرددند و سربازان ملی مسلح شده در انجمنهای اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار حاضر میشوند و محوطه مجلس صورت نهم ذی القعدة را بخود میگیرد با تفاوت بسیار میان این دو روز و این دو اجتماع اول آنکه در واقعه نهم ذی القعدة طرف مجلس و مشروطه در ظاهر اراذل و اوباش شهر طهران بودند و شیخ نوری و جمعی از معتمدین هم در جزو آنها با کمال رسوائی بسر میبردند شاه و درباریان بآنها در باطن مدد میدادند و اگر کسی از آنها میپرسید انکار کرده میگفتند این قشون و توپخانه را در میدان برای حفظ امنیت شهر مهیا کرده ایم در صورتیکه برای حفظ مخالفین بود و بس مجلسیان هم یقین داشتند قشون دولت آشکارا با مجلس طرف نخواهد شد ولی در این نوبت شخص شاه طرف است و ناگفته نشود که بر ضد مشروطه و مجلس کار میکند عنوان کرده است که میان ملیون اشخاص مفسد پیدا شده میخواهم آنها را سیاست کنم و گرنه با مشروطه همراه و مجلس را میخواهم دوم - آنکه در واقعه نهم ذی القعدة انجمنها اغلب ملی و مشروطه خواه بودند و اگر در بعضی از انجمنها تنی چند اشخاص مستبد داخل شده قابل اعتنا نبودند ولی در این نوبت چندین انجمن بزرگ دولتی تشکیل شده است که روز و شب بر ضد مجلس و مشروطه کار میکنند و اینک در مسجد سپهسالار همان انجمنهای مخالف حرارت و دلسوزیشان از

## مدارای مجلس و تفاوت احوال

همه بیشتر است و بیش از وطنخواهان و مشروطه‌طلبان واقعی سنگ مجلس و مشروطه خواهی را بسینه میزنند در صورتیکه در باطن خدمتگذار شاه و دربارند بعلاوه انجمنهای ملی حقیقی بواسطه پریشانی ملت گرفتار بی پولی هستند و امورشان مختل است در صورتیکه انجمنهای دولتی از محل معین مخارج آنها میرسد و هیچگونه نگرانی ندارند از جمله انجمن علمی مرکز است اگرچه باین اسم در این سال انجمنی از اجزای مدارس تشکیل دادیم و خواستیم بقوت آن انجمن کمکی بدایره معارف کرده باشیم و نشد ولی باین نام بامر کامران میرزا نایب السلطنه و بتوسط سید حسن شوشتری که شخص جسور مستبدیست در لباس ملائی بلك انجمن سیاسی دایر شده اعضای آن سید و ملا و پیشنماز و روضه خوان و محرر شرعیات و غیره است و بهر يك پول میدهند و سوره راوان دارند بر ضد حوزه علمیه علمایی که بامجلس و مشروطه همراهند و از این قبیل انجمنها در شهر و اطراف متعدد دایر کرده اند مشروطه خواه و مستبد مخلوط و مشتبه شده و همه از یکدیگر ظنین گشته اند و این کارها اغاب بتوسط ارشادالدوله میشود ارشادالدوله از اول با اسم مشروطه خواهی داخل انجمنها شده و در موقع تحصن نمایندگان انجمنها در بهارستان مدیر انجمن مرکزی گشته در ظاهر مشیر و مشار کارهای ملی و در باطن از کارکنان جدی امیر بهادر جنگ و مستبدین دربار بوده است ارشادالدوله بعد از آنکه کاملاً از احوال و خیالات ملتیان آگاه شد بدربار رفت و جزو کارکنان جدی بر ضد ملیون گشت چه فسادها که از او ظاهر نشد و چه فتنه انگیزیها که نمود تا عاقبت کارش چه باشد سیم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة هر وقت کمیسیون از خواص انجمنها منعقد میشد چه کمیسیون نظامی و چه غیر نظامی بواسطه اینکه اشخاص امین انتخاب میشدند مطالب کمیسیونها مستور میماند و غیر از خواص از ملیون کسی اطلاع حاصل نمیکرد مخصوصاً در کار نظام که هیچ معلوم نبود قوای نظامی چیست و زمام امور نظام بدست کیست استعداد چقدر است ذخیره چه دارند و خیالات آنها چه میباشد اما در این دفعه هر چه میخواهند بلك انجمن سری معین نمایند برای امور نظامی صورت نمیگیرد و چون در اغلب انجمنها مستبدین نفوذ دارند پیش از همه نمایندگان و خبرنگاران خود را انتخاب



## فصل بیست و هشتم

کرده و از د میسازند و بتوسط آنها از خفایای امور آگاه میگردند این است که درباریان از تمام قوه نظامی ما و استعدادی که داریم بلکه از تمام مذاکرات مخفی ما و محل سنگرها و عدد تفنگ و فشنگی که هست آگاهند و رعبی که در دل آنها بود بکلی بر طرف شده است چهارم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة کاری پولی باین سختی نبود و از چند جا بمليون مساعدت میشد ولی در این واقعه از هیچکس و از هیچ کجا مختصر کمک هم بجا نمیشود امر زندگانی تمام کارکنان معطل و احوال اغلب آنها پریشان است حتی آنکه مجلس شورایی برای مخارج لازم کارش مختل است مالبه که پول نمیدهد بواسطه جلوگیری شاه برای يك ناهار مختصر که گاهی لازم میشود ببعضی از علماء که تا وقت ظهر آنجا مانده اند داده شود پول ندارند از خارج هم که با وجود ضعف مليون و قوت مخالفین کسی مساعدت نمیکند در این صورت مجلسیان و مليون در نهایت تنگدستی میباشند و برای مصارف لازم وسیلهائی ندارند پنجم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة روی دل عموم خلق از هر طبقه بجانب مجلس و مشروطه بود ولی ایندفعه بواسطه قضیه بمب و قضیه مجازات قتل فریدون و پول گرفتن مشروطه چنان از ورثه او مردم از مجلس و مشروطه دلتنگ شده اند و سلب آسایش همه را بجان آورده است مخصوصاً از آقا سید عبداللہ و عملیات او و بستگانش عموماً دلتنگ هستند و هر مساعدت با او بکنند بضرورت است نویسندگان و ناطقین هم چون حق و باطلشان بیکدیگر آمیخته شده و تند گوئی و تند نویسی آنها که غالباً بتحریر درباریانست موجب تزلزل خاطر مردم بیطرف گشته نوعاً طرف توجه نمیباشند بلکه تا اندازهائی هم طرف تنفر واقع شده اند ششم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة چون تپیه جنگ درباریان ناقص و خالی از سیاست بوده بعدی که فرنگیان هم آنها را تقبیح میکرده حق را بمجلس و مجلسیان میداده اند مگر سفارت روس که میخواست تجاوزات انجمنها را سبب هرج و مرج قرار بدهد و اغتشاش و لایات را از تحریک درباریان دور بگرد و آنها بطلانش بر همه واضح بود ولی ایندفعه روس ما بان از درباریان بتوسط جراید روسیه مليون را در همه جا مقصر قلمداد کرده شکایت و زرای مسئول را از انجمنهای ملی شاهد صدق گفتار خود قرار داده اند در صورتیکه تعرض انجمنهای ملی



### مدارای مجلس و تفاوت احوال

بوزرای مسئول بواسطه مسامحه آنها است در اصلاح حال ملک و جلوگیری از حوادث سرحدی و هرج و مرج ولایات در صورتیکه آنها همه بدستور شاه و درباریان بوده وزراء استطاعت جلوگیری نداشته اند و بهین سبب کابینه وزراء پی در پی دچار بهران و دستخوش تغییر میگشته نه ملیون تقصیر داشته اند و نه وزرای مسئول بلکه تمام تقصیر در دربار مخالف اساس مشروطیت بوده است خلاصه این دفعه روسها توانستند بواسطه تندروی اطلقین و نویسندگان بواسطه پیشرفت نکردن کار مجلس و بواسطه مداخله زیاد روحانیان در امور ملکی وجود هرج و مرج را در مملکت نسبت بملیون بدعند و شاه را ذیحق بشناسند که بمجلس و مجلسیان و انجمنهای ملی تعرض نماید.

هفتم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة رئیس مجلس احتشام السلطنه بود و احتشام السلطنه نه تنها خود دائماً در کار بود بلکه عضد الملک رئیس قاجاریه و برادران احتشام السلطنه علاء الدوله و معین الدوله و وزراء و امرائی که باین خانواده منسوب و مربوط بودند هم بملاحظه خصوصیت با احتشام السلطنه و حفظ ریاست او در مجلس بمنافع خود هم که بود کار میکردند و باین واسطه مجلس در چشم داخله و خارجه عظمت و اهمیت داشت ولی اولاً تمام آن اشخاص که با احتشام السلطنه همراه بودند حالا بواسطه خارج شدن او از کار ریاست مجلس ممتاز الدوله دلتنگ هستند و در باطن کارشکنی مینمایند طرفداران احتشام السلطنه در خود مجلس باریاست ممتاز الدوله مخالف میباشند بعلاوه اشخاصی از وکلاء که غرض شخصی با وکلای آذربایجان و متنفذین در مجلس دارند چون ممتاز الدوله در کارها تابع خیالات آنها است با او طرفیت باطنی دارند بصلاوه دولتیان و وزراء و درباریان اعتنای بمقام ریاست ممتاز الدوله ندارند و مجلس را بواسطه ریاست او کوچک میشمارند و هنوز افکار بعدی نرسیده است که تنها نظر بلیاقت و قابلیت بوده باشد هشتم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة مجلسیان از هر طبقه باهم متفق بودند و مخالفی نبود اگر هوا خواهانی از شاه در مجلس بود اشخاص معین بودند که احترام از آنها در مذاکرات بآسانی میسر میشد اما این دفعه هیئت مهمی در مجلس هست که اکثریت را تشکیل میدهد این هیئت هواخواه شاه است با مداخله زیاد آقا سید عبدالله

## فصل بیست و هشتم

در کار مجلس مخالف با هیئت نافذه مجلس یعنی وکلای تندرو ضد هیئت این هیئت پولها گرفته خصوصیتها دیده با انجمنهای دولتی و جمعهای استبدادی ارتباط حاصل نموده بست و بندها دارند خاصه که حقوق آنها هم از مجلس نرسیده اغلب گرسنه اند و ناچار هیئت باشند بهر وسیله باشد تحصیل معاش کنند و بالعجله در این وقت در مجلس سه دسته موجود است یکی همین دسته که ذکر شد دوم هیئت نافذه که وکلای آذربایجان و گیلان و جمعی از وکلای تازه انتخاب شده که برضای هیئت نافذه انتخاب شده و با آنها همراهند رئیس مجلس هم جزو آنها است عدد این دسته به بیست نفر نمیرسد سه کمی هم بیطرف هستند و در هر حال با ملاحظه راه رفته انتظار دیدن عاقبت امر را دارند و در این صورت معلوم است از هیئت نافذه در مجلس عمومی کاری بر ضد شاه و دربار پیشرفت ندارد و تندروان ناچارند کارها را در کمیسیون مخصوص انجام بدهند و اغلب در کمیسیون آنها هم خبر بران مخالفین موجودند و نمیتوانند آزادانه صحبت بدارند در این صورت در واقع دست و زبان آنها بسته است.

دسته مخالفین در مجلس قوت گرفته است بوجود چند نفر از تجار که در باطن کار تجارتشان خراب بوده و بخيال اصلاح کارهای شخصی داخل مجلس شده اند اشخاص عمده آنها حاج محمد اسمعیل تبریزی و سید مرتضوی و میرزا محمود اصفهانی و حاج علی حاج حبیب هستند حاج آقا محمد معین التجار بوشهری هم بملاحظه آنکه در بنادر آلودگی زیاد دارد و احتمال میدهد تعرضی از طرف مجلس بمصرفات او بشود در میانه راه میرود بلکه بآنطرف نزدیکتر است تا ببیند قوت با کدام طرف خواهد بود حاج حسین آقا امین الضرب که ظاهراً بالین دسته از تجار کار میکند باطناً آنها مانده از یکطرف از شاه اطمینان ندارد و خود را در مخاطره میبیند و از طرفی با آقا سید عبدالله و هیئت نافذه مجلس طوری بست و بند دارد که نمیتواند جدا شود از این جهت درمانده و حیران است ارباب جمشید که وکیل فارسیان است در واقعه نهم ذی القعدة بول و تفنگ بمجلس و مجلسیان داده خود و دیگر فارسیان همه گونه همراهی با ملیون نموده اند ایندفعه بواسطه قتل فریدون سخت ترسیده و چون ضعف مجلس و مجلسیان را دیده

### مدارای مجلس و تفاوت احوال

شاید در باطن بادر باریان طرح الفتی افکنده باشد و از این قیل مطالب که موجب پراکندگی افکار مجلسیان است بسیار هست که هیچیک در نهم ذی القعدة وجود نداشته نهم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة تمام و کلای مجلس در طهران مردم را بضدیت با مخالفین ترغیب میکردند و مردم از زبان و کلاء جز حرف مخالفت بادر باریان چیزی نمیشنیدند و کلای ولایات بهر رمز و بهر وسیله بود بموکلین خود میرساندند که تلگرافات سخت کرده تا آخر درجه ضدیت خود را بادر باریان اظهار کنید اما در این نوبت مردم از زبان (غیر از معدودی) حرف ناامیدی میشنوند و کلای طرفدار شاه هر چه میتوانند مردم را دلسرد کرده از کار میاندازند نمایندگان ولایات بهر وسیله هست بموکلین خود میرسانند که شاه مظلوم است و تندروان مجلس و انجمنهاست مکار و باین وسیله نمیگذارند در ولایات هیجانی بشود خصوصاً که دولتیان هم در تلگرافات آنها تصرفات کرده هر چه میخواهند اضافه میکنند عجبالتاً دسته تندروان مجلس هم باهم اتفاق ندارند و چند دسته شده اند مثلاً و کلای آذربایجان چهار نفرشان مستشارالدوله - تقی زاده و حاج میرزا ابراهیم و حاج میرزا آقا باهم متفقند و باقی متفرق شده هر کدام بادهستهائی کار میکنند و شاه در میان آنها طرفدارانی دارد که نمیگذارند تعلیمات ضد شاه در آذربایجان مؤثر واقع گردد و هم آنکه در واقعه نهم ذی القعدة شاه بالمره از ملیون ناامید نشده بود یعنی تصور نمیکرد سازش با آنها صورت پذیر نباشد ولی بعد از واقعه بمب و اقدامات جدی تندروان در استخلاص اشخاصی که باتهام آن کار گرفتار شده بودند قطع حاصل کرده که نه او میتواند دیگر باین اشخاص راه برود و نه آنها با او راه خواهند رفت و از دو طرف ناامیدی حاصل شده است باین خصوصیات و خصوصیتهای دیگر که ناکفته ماند این اجتماع و هیجان ملی را بهیجان ملی نهم ذی القعدة قیاس نباید کرد و این دفعه بر مزاج مجلس مرضیهای مستولی شده و بخارج هم سرایت کرده است که هر يك از آن مرضها مهلك است و اطباءى حاذق از معالجه اش عاجزند آیا جای تأسف نیست که بعضی از بانصافان دربار که باطناً روی دلشان بجانب مشروطه است سربگوش من گذارده میگویند هر چه شکایت دارید از خودتان بکنید و تمام مفسده را از منافقین مجلس

### فصل بیست و هفتم

بدانید زیرا که نقشه مخالفت با مجلس از مجلس بدر بار میآید بلی جای تأسف است که جمعی از وکلاء خائن روز وکیل مجلسند و شب مشاور دربار روز برای ملت حرف میزنند و شب برای شاه روز عمامه بر سر نهاده بمجلس میآیند شب کلاه بخارانی بر سر گذارده بدر بار میروند و افکار ضد مجلس را بیچون میآورند بلی فلان تاجر یا فلان کاسب یا فلان سید و آخوند که پیش از این بیچون سیله راه دیدن صدر اعظم مملکت را نداشته اکنون بادرشکه و کالسه های مخصوص بدر بار رفته و با پادشاه همراه شده از او توقع همراهی میکنند و در عین تنگدستی که دارد پیش از توقع او پول میگیرد و بوعده جاه و مال امیدوار میشود از او چه توقع میتوان داشت که فداکاری کرده حقوق ملت را زیر پا نگذارد خدا یا چگونه شکر نعمت ترا بجای آورم که با همه خصوصیت که در زمان ولیعهدی او با این پادشاه داشتم در زمان سلطنتش چون دیدم با اساس سعادت ملت باطناً همراه نیست فریب نویدهایی که از طرف او دادند نخورده با نزدیک نشدم و در ادای وظیفه وجدانی کوتاهی نکردم.

بالجمله پس از اجتماع انجمنها در مسجد سپهسالار بهر وسیله هست انجمنهای ولایات را خبردار میکنند و از آنها مدد میخواهند از تلکرافات جوابهای مساعد میرسد رؤسای ملیون در هر کجا در انجمنهای ولایاتی جمع شده ادارات را تعطیل کرده و با طهران در جواب و سؤال میشوند کمیسیون مدافعه ملی اخبار ولایات را بگوش ملیون طهران میرساند و چون بیش از هر قوه دولتی از قزاقخانه نگران است لایحه های مخصوص در تذکر دادن بقزاقان و ترسانیدن آنها از طرف شدن بامات در میان آنها منتشر میسازد و چون اغلب صاحب منصبان ایرانی آنها در مجلس قسم یاد کرده اند که مخالفت با مشروطه نکنند در این صورت آنها را بسوگندی که خورده اند متذکر ساخته بخدا و پیغمبر و امام و قرآن قسم میدهند که فریب صاحب منصبان روسی را نخورده بروی برادران وطنی خود تبر نیندازند و از قشون اطراف شاه قزاقان روسی که رخت ایرانی پوشیده اند و اشراری که برای شرارت قزاق شده و سواران امیر نهاد و سربازهای



## مدارای مجلس و تفاوت احوال

سیلاخوری که بنزدی و راهزنی مرفوند بیش از همه دریاغشاه مورد توجه میباشند  
آنهايند که زودتر با ما جنگ خواهند کرد خلاصه روزها با رفقا در کمیسیون مذاقعه  
کار میکنم و شبها هريك در خانه یکی از دوستان یا در خانهای خود بسر برده با  
بريشان حالی میگذرانيم .



## فصل بیست و نهم

### طرفداری صلح و سختی احوال

صبح چهارشنبه دهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ تقی زاده بکمیسیون مدافعه آمده اظهار میکند باید صلح کرد و صلاح نیست زیاد سختی بشود بدیهی است او در میان و کلاء از همه بمخالفت باشاه معروفتر است شاه هم او را دشمن خود میدانند و تصور میکند در قضیه بمب او و رفقای نزدیکش دخالت داشته اند و اینصورت این اظهار از او موجب تعجب است زیرا که اولاً حرف صلح زدن اکنون معنیش صرف نظر کردن از حقوق ملت است و مردم بدگمان هر کس را ببینند حرف صلح میزنند دنبال نموده از او بد گوئی میکنند در اینصورت یکمرتبه این شخص که خود را سر دسته تندروان میداند و تاکنون اظهار میکرده باید کار را یکطرفی کرده ریشه فساد را از بیخ و بن بر کند صلح طلب شده جداً دم از اصلاح میزند جای حیرت است بعضی از اعضای کمیسیون که از او تبعیت دارند سکوت اختیار کرده بعضی ضدیت کرده اعتراض مینمایند تقی زاده شرح مفصلی در سبب تغییر عقیده خود بیان کرده میگوید در مجلس موافقت دیده نمیشود و اکثریت کور کورانه با آنطرف است در اینصورت نمیتوان با اکثریت مخالفت کرده و هم فرنگیها رسمی و غیر رسمی میگویند انجمنها زیاد روی کرده اختیار را از دست مجلس گرفته اند و از اینجهت هرج و مرج شده و بعلاوه تحقیقات ما را استمداد مدافعه کامل نیست با این تفصیل غیر از اینکه صلح کنیم و بتدریج کارها را اصلاح نمایم چاره نداریم من عقیده خود را میگویم و دلم میخواهد معلوم باشد کی گفت باید صلح کرد و کی گفت باید جنگید بعد از مذاکرات تقی زاده آقایان بواسطه اطلاع از وضع مجلس و نظر خارجه ها و اطلاع بر باطن کارها که تا آنوقت آنطور میدانسته در تفکر فرو رفته تصور میکنند با شرایط صحیح بطوریکه از حقوق ملت چیزی پایمال نشود و نقض قانونها که شده جبران گردد اصلاح

## طرفداری صلح و سختی احوال

شود بهتر خواهد بود اما بچه ترتیب میتوان اطمینان حاصل کرد و اینکه شاه و درباریان برای اصلاح حاضر خواهند شد یا خیر جای تردید است ملك المتكلمين هم در این مجلس نطق مفصلی میکند حاصلش اینکه ما چه صلح کنیم و چه جنگ باید قوه و استعداد داشته باشیم و همه تصدیق میکنند نگارنده میگوید استعداد ما برای صلح یا جنگ فقط اتحاد و اتفاق ما است مخصوصاً نمایندگان مجلس و این استعداد چنانکه گفتند امروز برای ما مهیایست اگر بتوانیم اختلاف کلمه خود را بر طرف سازیم تنها راهی است که ما را بمقصد میرساند ملك المتكلمين اعتقادش اینست که صاحبنصبان فوج خلیج با ما همراهند و آنساعت که شروع بجنگ شود آنها بكمك ما خواهند آمد صاحبنصبان مزبور هم اغلب بمجلس و انجمنها آمده باتندروان از ملیون سر و سر دارند و رفقای زودباور ما آنها را صدیق و محرم خود دانسته هر چه در سر و در دل دارند با آنها در خلوت بمیان میگذارند نگارنده تصور نمیکند آنها راهی بیاغ شاه نداشته باشند و گاهی نگران حرکات آنها است یکروز میبیند یکی از آنها با صاحبنصب سربازهای گارد مجلس در گوشه‌ای نجوی میکند چشمش که از دور بمن میافتد خود را کنار کشیده سعی میکند معلوم نشود نجوی بوده است از این رفتار میفهمم فوج خلیجی بكمك ما نخواهد آمد تصورات دیگر هم که میکنم از رسیدن استعداد از اطراف همینطورها است خلاصه روزی یکی دو مرتبه وزراء یعنی صنیع الدوله و مشیر الدوله و مؤتمن الملك اغلب و مشیر السلطنه و علاء السلطنه و مستوفی الممالك کمتر بمجلس آمده در کمیسیون صلح صحبتی میدارند و میروند و عمده نظر کمیسیون اصلاح مجلس اینست که سه نفر تبعید شده یعنی علاء الدوله و سردار منصور و جلال الدوله را برگردانند برای جبران نقض قانون اما چیزی که در خاطر شاه نیست رعایت قانون اساسی است تلگرافات ولایات میرسد مینویسند ما محمدعلیمیرزا را با سلطنت نمیشناسیم از فارس و گیلان و آذربایجان و قزوین و اصفهان و عده فرستادن استعداد جنگی میدهند خبر این تلگرافات بشاه میرسد و معلوم نیست چه تأثیر میکند بر اجتماع انجمنهای ملی در مدرسه سپهسالار افزوده میشود و چون از انجمنهای دولتی که جزو آنها هستند اطمینان ندارند که مفسده برپا بکنند

## فصل بیست و نهم

و هم از اعضای فاسد که در انجمنهای ملی داخل شده اند و از بعضی ناطقین متافق اطمینان نیست که نطق مغزی نکنند کمیسیونی در کتابخانه مسجد سپهسالار از نمایندگان انجمنها منعقد شده قرار داده اند هر کس بخواهد لایحه درملاء بخواند یا نطق عمومی بکند باید باذن آن کمیسیون بوده باشد بلکه باینوسیله از آن مقاصد جلوگیری بشود و هم از طرف مجلس هر مذاکره با انجمنها باشد بتوسط آن کمیسیون میشود مدیر آن کمیسیون موقتی میرزا محمد صافق طباطبائی است چهار شنبه دهم در کمیسیون اصلاح مجلس قرار داده میشود که حاج امام جمعه خویی نماینده خوی که خود باشاه راهی دارد و از تندروان مجلس دلخوش نیست و مخصوصاً بانقی زاده و رفقاییش طرفیت دارد نزد شاه رفته او را آرام کند حاج امام جمعه میرود شاه را ملاقات کرده بر میگردد و میگوید کار را تمام کردم و امر باصلاح میگردد و شاه ازچند نفر اشخاص نافذ در ملت فکرا ن است میگوید اینها میان دولت و ملت رافساد میکنند باید آنها از این مملکت بروند تا کار اصلاح شود منهم قبول کردم که آنها بروند و قرار شد جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور هم که تبعید شده اند در تبعید بمانند اشخاصی هم که از دربار بنا بود بروند نروند باین ترتیب کار اصلاح میشود میپرسند آن هشت نفر کیانند ملک المتکلمین - سید جمال الدین - سید محمد رضای مساوات - میرزا جهانگیر خان صور - میرزا داود خان - شاهزاده یحیی میرزا و بنده نگارنده را می شمارد بدیهی است يكچند نفر را از ملیون در مقابل آن چند نفر که ملت از دربار اخراج آنها را خواسته بود در نظر گرفته تبعید آنها را میخواهند و این مقدمه تقاضای تبعید چند نفر از وکلای مجلس مخالف شاه است که اکنون نمیخواهند صحبت آنها را بدارند این جواب را که امام جمعه میآورد موجب تخطئه او میشود که رفتید نقض قانونی که شده است رفع تعامد حالا يكعده دیگر را که برای ملت کار میکنند قول داده اید بدون جهت تبعید نمایند فسادین دربار هم که اینچه فساد کرده اند بجای خود باشند در صورتیکه شاه قول صریح داده آنها را دور کند خلاصه کمیسیون اصلاح مجلس این مطالب را نمیپذیرد مردم هم قبول نمیکند ولی اشخاص ساده لوحی که تصور میکنند

### طرفداری صلح و سختی احوال

راستی بر رفتن این چند نفر شاه آرام گرفته دست بر میدارد و کار اصلاح میشود میگویند چه ضرر دارد این چند نفر بروند و کار اصلاح شود خلاصه این خبر بکمسیون مدافعه میرسد و گفته میشود در کمسیون اصلاح قرارداد حاج امام جمعه را رد کردند نگرانده میگوید آقاییان اتفاقاً شش نفر از آن چند نفر کسه اسم برده شده الان در این اطلاق حاضرند شما را بخدا بر خیزید از این مملکت برویم و وجود خود را اسباب درد سر دولت و ملت قرار ادهیم حاضرین بنگارنده حمله کرده میگویند این چه حرفی است کی میگذارد شما بروید میگویم عرض مرا توجه نکردید مقصود من اینست که اگر این بهانه‌ای نیست ما چند روزی دور می‌شویم بینیم کارها اصلاح میشود یا نه اگر اصلاح شد چه بهتر ما هم قصدی جز اصلاح کارها نداریم و اگر اصلاح نشد لااقل بر مردم معلوم میشود که این اظهار شاه واقعیت ندارد و غرض اصلی او برهم زدن اساس حکومت ملی است حالا اگر فعلیتش را رأی نمیدهید لااقل برویم در کمسیون اصلاح اظهار نمائیم که ما خود برای دور شدن حاضر هستیم از این بابت نگران نباشید که برخلاف قانون چگونه میشود آنها را تبعید کرد چون شاه تصور کرده است به نبودن ما مقاسد رفع میشود ما خود برضایت خاطر مسافرت میکنیم ملك المتكلمین میگوید ما اگر برویم دست و دل ملیون از کار سرد میشود و این صلاح نیست میگویم اگر ملت خواهی این مملکت منحصر است به ما چند نفر بهتر اینست که دست و دلاها سرد شود بلکه از کار یفتد و اگر اشخاص دیگر هم هستند که بعد از رفتن ما کار میکنند و ما نباید مشتبه باشیم که همین مردم امروز نمیخواهند شما نطق کنید با من و امثال من برای آنها غمخواری کنیم پس بهتر این است که اگر اصلاح میان شاه و ملت دایر مدار دور شدن ما چند نفر است بزرگتر خدمت ما به ملت این است که بار خود را از دوش ملت برداشته نگذاریم رشته پاره شود و خونریزی شروع گردد ملك میگوید حرف حسابی است فقط از راه به اطمینان بدهند ما برویم اطمینان راه هم باین است که یکمده مستحفظ بماند بدهند مستحفظینی که ما خود معین نمائیم از کدام دسته بوده باشند و عجلتاً رفتن بکمسیون و اظهار این مطلب لازم است من حاضر



## فصل بیست و نهم

بروم و برمیخیزد نگارنده و آقا سید محمد رضای مساوات و آقا سید جمال الدین و میرزا جهانگیرخان و میرزا داودخان هم موافقت کرده بمجلس میرویم و بکمیسین پیغام میدهم ماحرف لازم داریم جواب میدهند دونفر بیایند بگویند ملك المتكلمين و سید جمال الدین رامعین مینمایند و تعیین آنها باینملاحظه است حاج امام جمعه اسامی چند نفر را محرمانه گفته و نمیخواهند اینحرف علنی بشود ولی ملك المتكلمين و سید جمال الدین از پیش هذا کره رفتنشان بوده است بهر صورت آندونفر داخل شده مطلب رامیگویند اجزای کمیسیون از این حسن اقدام تشکر میکنند و یکی از آنها که مقدس خشک است میگوید حالا فهمیدم راستی شما خیر خواه دولت و ملت هستید و برای خدا کار میکنید آقایان سرور از کمیسیون بیرون آمده کمیسیون این اظهار حضور ما را برای خارج شدن از مملکت بشاه پیغام میدهد بمحض اینکه خبر بشاه میرسد که ما خود برای مسافرت بدون شرط و قید حاضر هستیم فوراً اوراق را برگردانیده فردای آنروز وزراء میآیند و دستخطی خطاب بمشیر السلطنه میآورند که ما از مسئله رفتن هشت نفر صرفنظر کردیم معلوم میشود اظهار ما مخالف سیاست آنها بوده است و تصور نمیکرده اند ما خود برای رفتن حاضر بوده باشیم از صدور این دستخط وزراء تصور میکنند کار اصلاح خواهد شد غافل از اینکه رشته بدست دیگران است آنها نقشه جنگ میکشند و انتظار فرصت را دارند وزراء را هم در مجلس سری خود راه نمیدهند دسته مخالفین هم که در میان مشروطه خواهان هستند و اغلب شناخته نمیشوند و در نهایت جدوجهد بحوزه استبدادی مدد میرسانند اما از طرف ملیون آقا سید عبدالله در کمال استقامت بمجلس آمد و رفت میکند و آقا سید محمد را هم برای تنهایی بودن خود نگاهداشته هر چه میخواهند او را جدا کنند با کمال کدورت باطنی که دارند نمیگذارد چند نفر دیگر از ملاهای دوم و سوم را هم گاهی میفرستد میآورند و آنها را سرگرم نگاه میدارد سید محمد امام جمعه طهران هم که از کار کنان شاه است تمام اوقات حاضر شده میخواهد در کمیسیونهای مخفی هم راه داشته باشد ولی آقا سید عبدالله او را راه نداده با واعتنائی نمیکند او هم از این بابت بی نهایت دلتنگ است اما چاره ندارد



### طرفداری صلح و سختی احوال

و در ظاهر تحمل میکند حاج سید جواد ظهیر الاسلام میآید و میرود او را هم در کمیسیونها راه نمیدهند ولی بقدری که از امام جمعه احتراز دارند از او ندارند میان او هم با امام جمعه برادرش چندان خوب نیست امام جمعه هر وقت خودش در مجلس نیست یک نفر آدم دارد مراقب آمد و رفت تمام اشخاص است و در تمام کارها سر برده با امام جمعه خبر میرساند روز پنجشنبه یازدهم در کمیسیون هستیم وقت ظهر میرزا محمد صادق طباطبائی بیخبر وارد شده اعضای کمیسیون را میشناسد و از نبودن خود در جزو این جمع دلتنگ شده روانه میگردد و همچنین سید یعقوب شیرازی که تازه یکی از ناطقین مشروطه خواه بشمار آمده میخواند و دارد کمیسیون شود را هشتم نمیدهند چون شخص طماع بدزبانی است بعد از ساعتی خبر میرسد در مسجد سپهسالار قال و قیلی برای انداخته نسبت با اعضای کمیسیون بدگویی کرده میگوید این جمع را پول داده آنجا نشانده اند که در خط اصلاح با شاه کار کنند و اینها خیانتکارند و سابق اشاره کردیم که بدترین حرفها بگوش ملتیان در این ایام بواسطه صلحی که در واقع نهم ذی القعدة اتفاق افتاده و نقض شده کلمه صلح است و هر کس را بفهمند حرف صلح میزند او را تخطئه میکنند و مستبد و هوا خواه شاهش میخوانند معلوم است این عقیده دو طایفه است یکی مستبدین مشروطه نما و کارکنان حوزه استبدادی که نمیخواهند حرف صلح زده شود بلکه میخواهند ملت سختی را بآخر برسانند که اساس برهم بخورد دوم مشروطه خواهان جاهل که از حقایق امور اطلاع ندارند یکروی کار را میبینند و تصور میکنند نباید حرف صلح زد و باید ریشه فساد را کند و در این موضوع راجع بکمیسیون خصوصیتی پادرمیانی کرده است و آن اینست که معاندین شخص ملک المتکلمین و سید جمال الدین و آقا سید محمد رضای مساوات و نگارنده که اغلب از اتحادیه طلاب علوم دینی هستند از این کمیسیون بدگویی کرده میگویند چرا باید این اشخاص در مجلس عضو کمیسیون و نماینده ملیون بوده باشند و بالاخره از روی حسادت و اغراض خصوصی این کمیسیون ملی غیر رسمی که همچناناً جانفشانی میکنند مورد حمله اشخاص مقرر شده و مجلس را از این بابت هم بزحمت انداخته اند و مفرضین شاید برای برهم زدن این اجتماع کوچک بی شائبه

## فصل بیست و نهم

مضایقه نداشته باشند علناً بطرف اشرار رفته شاه را در طرفیت با مجلس و مشروطه مساعدت نمایند و این يك نمونه مختصر است از درجه انحطاط اخلاقی کارکنان این ملت و بالاخره بتحریک مفسدین از طرف نمایندگان انجمنها لایحه‌ئی بمجلس فرستاده میشود که ما و کالتی بآن کمیسیون نداده ایم آنها از طرف ملت نیستند مجلس اگر مطلبی با انجمنهای ملی دارد بتوسط کمیسیون خودشان که در مسجد دارند اظهار کنند نه بتوسط کمیسیونی که در مجلس منعقد است این اظهارات مفرضانه که از اشخاص مفرض بظهور میرسد خاطر اعضای کمیسیون را که همه اشخاص بیغرض هستند و تنها چند نفر در میان آنها طرف حسادت شده اند مکدر میسازد عاقبت این چهار نفر که ملک و سید جمال الدین و مساوات و نگارنده باشیم برای اطفای حرارت کبد مفرضین گاهی در کمیسیون میمانیم و گاهی در انجمنها حاضر میشویم که تصور کنند ما از کمیسیون خارج شده ایم و آرام بگیرند از اینجهت بعد از ظهر پنجشنبه از توقف دائمی در کمیسیون رهایی یافته گاهی بیرون میآئیم در اینوقت بعمارت مجلس که مشرف است بر باغ بهارستان آمده میبینیم ورقه‌ئی بدست مردم است میخوانند چند سطر نوشته است که عنقریب محمدعلیمیرزای قاجار بشمشیر مسعود قاجار بسزای اعمال خود خواهد رسید و مردم احمق تعریف مینمایند چند نفر از جوانان چشمشان بمن افتاده و جمع میشوند و از اینموضوع ورقه میبرسند جواب میدهم بدانید این ورقه از طرف حوزه استبدادی نشر شده برای اینکه بخارجیها بگویند این اوضاع برای تغییر سلطنت است و با اسبابچینی مسعود میرزا ظل السلطان میباشد که میخواهد پادشاه شود و شاهدش اینورقه است میخواهند این حرف مشروع ملت را که رفع نقض قانون اساسی است يك مطلب نامشروع مبدل کرده ما را بدستکاری ظل السلطان برای مدعیگری باتخت و تاج متهم سازند جوانان که این حرف را میشنوند فوراً میان خلق افتاده ورقها را از دست مردم گرفته پاره میکنند و حقیقت امر را بمردم حالی کرده نمیگذارند دشمنان از این تدبیر خود نتیجه بگیرند.

## فصل سی ام

### تدابیر و کلاء و تهدید بامدت

از جمله کارهای مهم که روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاولی اتفاق می افتاد اینست که اول ظهر آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و امام جمعه خوئی و ممتازالدوله رئیس مجلس و مستشارالدوله و تقی زاده و تمام اجزای کمیسیون اصلاح دفتراً بکمیسیون مدافعه وارد میشوند آنها دوازده نفرند ما هم در آن روز پانزده نفر هستیم بمحض اینکه مینشینند بدون تعارف و گفتگو حاج امام جمعه میگوید بی سؤال و جواب الان باید شما بروید بفاصله ده دقیقه این مردم را از مسجد متفرق کرده برگردید آنوقت سببش را از ما پرسید تا بگوئیم همه را حیرت فرو میگیرد چه حکایت است و چه رویداده که اینطور میگویند من نزدیک مستشارالدوله نشسته ام از او آهسته میپرسم چه خبر است میگوید در کمیسیون اصلاح شخص با خبری گفته الان دستخطی از طرف شاه بمجلس خواهد رسید که این مردم را بفاصله دو ساعت باید متفرق نماید و الا خودم بقوة قهریه متفرق خواهم کرد اینست که کمیسیون اصلاح رأی داده است شما بروید مردم را متفرق کنید ملك المتكلمين و سید جمال الدین میگویند آخر ما بفهمیم چه خبر است و مطلب چیست مردم که گوسفند نیستند یکنفر برود آنها را از مسجد بیرون کند صد انجمن متجاوز در مسجد تابلو کوییده اند و منزل دارند و باید بدانند چرا بروند خاصه با این بدگمانی که دارند مخصوصاً از دیروز تا بحال که معرضین القاء کرده اند ما برای اصلاح اینجا جمع میشویم با ما هم طرفیتی حاصل کرده اند اگر بخواهیم برویم بدون دلیل بآنها بگوئیم متفرق شوید حق خواهند داشت بدگمانتر بشوند پس بهتر اینست دلیل مطلب را هم بمردم بگوئیم تا نه خود را متهم کرده باشیم و نه سخن بی اثر مانده باشد حاج امام جمعه میگوید دلیلش را حالا نمیتوانیم بگوئیم من چون از مطلب مسبق هستم

## فصل سیام

میگویم اگر در حقیقت برای اصلاح کار شما و کلای مجلس وقت لازم دارید دو روز و سه روز و این ازدحام با مصالح بودن سربازان ملی و مجاهدین حواس شما و حواس درباریان را معشوش دارد وجه جمع اینست که بمردم گفته شود از هر انجمن پنج نفر بمانند باقی بروند تا روز شنبه که شما کار خود را بکنید همه پسند کرده تمجید میکنند و میگویند همین کار را بکنید با وجود این رفقا اصرار دارند که بدانند چه واقع شده و دنبال میکنند آقایان هم چون قرار داده اند پرده از روی مطلب برداشته نشود از گفتن صلب این تقاضا ابا میکنند آقا سید عبدالله در این مقام با حاج امام جمعه سختی میکند و میگوید بچه دلیل باید اینطور تعهکم کرد و البته اینها همه تشر است واقعیت ندارد مردم را هم نباید دلسرد و آزرده خاطر کرد من حالا دلش را میگویم نگارنده میگوید شما که و کلاء هستید خیانت نمیکنید اینها هم حجج اسلامند بطریق اولی با هم که در این کمیسیون موقتی هستیم قسم خورده ایم و خیانت نمیکنیم در اینصورت چرا نمیگوئید و همه را نگران نموده اید همینکه آقا سید عبدالله میخواهد حرف بزند شیخ حسین سقط فروش که از وکلای مقدس مجلس است و در کمیسیون اصلاح عضویت دارد برخاسته میگوید حالا که بنای گفتن است دیگر من تکلیفم نیست در این مجلس بنشینم و میروم آقا سید عبدالله هم دلیل مطلب را میگوید و بر میخیزد برود حاج امام جمعه با کمال تشدد جلو او را گرفته میگوید تا نگفته بودی میرفتی ضرر نداشت حالا که گفتی باید بمانی و نمیگذارم بروید شما مارا در این مقام آوردید حالا حق ندارید بروید و بهر صورت او را بر میگردانند و بالاخره قرار میشود در متفرق ساختن مردم تعجیل نشود تا مأخذ آن حرف که گفته شده است معلوم شود اگر صحیح بود و لازم شد که مردم را متفرق کنند بعد از ظهر باینکار اقدام شود آقایان میروند و کمیسیون بکار خود میپردازد و دستخطی هم آن روز از شاه نمیرسد و معلوم میشود تمام این قضیه تبانی بوده است میان درباریان و بعضی از وکلای تجار که در کمیسیون اصلاح هستند که بیایند در کمیسیون این صحبت را بدون بیان دلیل بدارند بلکه بهمین تهدیدها برای متفرق ساختن مردم حاضر شویم و اگر نشد آنوقت بشاه مراجعه کرده دستخط تهدید آمیزی صادر کرده بفرستند وقت



### تدبیر و کلا و تهدید با امدت

غروب آفتاب است وزراء می آیند جواب و سؤال بسیار میشود و همه بی نمر میمانند یکدفعه عنوان میکنند که باید سید محمد یزدی و شیخ محمود و رامینی از حبس در آیند قتل فریدون رها شوند و بلکه تمام مقصرین واقعه نهم ذی القعدة و بعد را آزاد کنند جواب گفته میشود شاه گفته بود اعمال نامشروع که از آن مقصرین صادر شده بی رضای من بوده است حالا که باین جد استخلاص آنها را میخواهد ثابت میشود در همه آن اعمال دست خودش داخل بوده است و این برای او بد است میگویند میدانیم ولی چکنیم که صریح و بملاحظه میگوید آنها باید آزاد شوند استخلاص مقصرین هم بابودن مجلس و انجمنهای ملی مشکل بنظر میآید گاهی میگویند شاه برفتن هشت نفر از ملیون اصرار دارد و گاهی حرفهای دیگر میزنند و با اعتقاد من تمام طفره است و نمیدانند چه بگویند وزراء که بدربار میروند طرف گفتگوی آنها امیر بهادر و چند نفر مستبد و رباری هستند و هر چه میگویند از قول آنها میگویند و اگر وقتی هم باشاه روبرو بشود شاه بآنها میگوید بروید بنشینید حرف بزنید هر طور صلاح باشد بکنید یعنی هر طور درباریان صلاح بدانند آنطور بکنید اینست که چون مینشینند و حرف میزنند درباریان وزراء را بازی داده هر قرار دادی که صلاح ملت در آن باشد قبول نمیکنند بپایان اینکه شاه نمیپذیرد و بالجمله وزراء اختیاری ندارند و محض حفظ صورت بمجلس آمد و رفت کرده امرار وقت مینمایند خلاصه شب پنجشنبه میگذرد و صبح جمعه جمعیت در مدرسه سپهسالار زیاد میشود انجمنهای ملی هیجان فوق العاده دارند صبح جمعه نگارنده بانجمن اصناف که در مدرسه سپهسالار است میرود قدری بانمایندگان اصناف صحبت میدارم در اینحال دو نفر جوان که یکی از آنها ابوالحسن خان نام دارد سالها در مدرسه ادب تحصیل کرده او را خوب میشناسم وارد شده میگویند ما از طرف هیئت محترمی مأموریم در این انجمن اظهار نمائیم مبادا سستی کنید و حاضر شوید ایندفعه هم شمارا فریب بدهند و باز بکلماتی بگذرانند ایندو جوان که سابقه وطنخواهی ندارند بتمام انجمنها رفته با حرارت بسیار همین عنوانات را کرده اند و اینك بانجمن اصناف آمده اند نگارنده در جواب آنها میگوید خدا کند فعل و قول ما یکی بوده باشد از این انجمن اطمینان داشته باشید باقی را



## فصل سیام

بینید صحبت‌های ایندو جوان و مذاکرات دیگر که شده انجمن اصناف را بر آن میدارد تلگراف هیجی بانجمنهای صنفی ولایات کرده از آنها استعداد تعطیل عمومی میطلبند اگر چه من باور ندارم تا اگر افخانه این تلگرافات را مخابره کند و اگر از اینجا هم برای اسکاوت مردم مخابره شود در محل سپرده میشود نرسانند زیرا که تلگرافخانه کاملاً در تحت نظر درباریان است و شاید اینگونه تلگرافات را گرفته بخارجها نشان بدهند که بینید انقلاب در ولایات مستند بتعلیمات انجمنهای مرکز میباشد که صورت هرج و مرج بخود گرفته است خلاصه پیش از ظهر این روز دستخطی که دیروز میان درباریان مستبد و دربار پرستان مشروطه نمای مجلس تبانی شده است میرسد باین مفاد که اگر تا دو ساعت دیگر مردم را متفرق نکردید من بقوة قهریه متفرق خواهم کرد مجلس منعقد میشود دستخط را میخوانند بدیهی است این مجلس رأی خواهد داد که دستخط شاه بایست اطاعت شود خصوصاً که بنمیدم میشود در باغ شاه توپها را با سبها بسته اند سواره قزاق و پیاده سرباز همه حاضر و آماده هستند برای اینکه اگر دو ساعت گذشت و مجلس مردم را متفرق نساخت بمجلس حمله کنند مجلس رأی میدهد که فوراً باید اجتماعات را برهم زد و انجمنها را متفرق ساخت کمیسیون مدافعه تصور میکند بهتر این باشد که مردم بروند مسجد جامع را چادر زده آنجا توقف نمایند که هم از اینجا جمعیت متفرق شده باشد و هم رشته کار منفصل نگردد.

نگارنده میرود بانجمن اصناف که در مسجد سپهسالار است و بآنها مسئله رفتن بمسجد جامع را اظهار میکند اما آنها قبول نمیکند و میگویند مسجد سپهسالار سنگر گاه محکم دارد و انجمنهای ملی معتبر با استعداد زیاد اینجا جمعند به علاوه اتصال بمجلس اسباب اطمینانست ما از جای خود حرکت نمیکنیم زیرا اگر برویم آنجا زود محاصره و مغلوب میشویم نگارنده بکمیسیون برگشته رأی انجمن اصناف را اطلاع میدهد در اینحال صاحب منصب قزاقخانه غلامرضا خان نام با بیست و پنج نفر قزاق حامل دستخط شاه در یکی از اطاقهای مجلس نشسته و جمعی از وکلاء او را نصیحت میکنند که او قزاقها را نبی کند از اینکه با ملت طرف شوند و از ورقه‌ای که خطاب بقزاقها طبع شده چند نسخه

## تدبیر و کلا و تهدید بامدت

بار و همراهانش میدهند مجلس هم جواب مساعدی بشاه نوشته میفرستد آقا سید عبدالله و شیخ عبدالنبی هاندرانی و یکی دو نفر از روحانیان و چند تن از ناطقین ملت در گوشه خلوت نشسته صحبت میدارند نگارنده می رود که رأی کمیسیون را در باب رفتن مردم بمسجد جامع بسید بگویم میبینم اظهار دلتنگی بسیار کرده میگوید اگر مردم امروز متفرق شوند کار خراب است و دیگر نمیتوانیم مردم را جمع آوری نمایم شیخ عبدالنبی که با درباریان است و آقا سید عبدالله او را بمصلحت بمجلس میآورد تصدیق نمیکند و اصرار دارد مردم متفرق گردند در اینحال آقا میرزا محسن که نماینده روحانیان است در مجلس وارد شده میگوید کار گذشت و مجلس رأی داد که فوراً مردم را باید متفرق کرد و دیگر صحبت داشتن فائده ای ندارد شیخ عبدالنبی مسرور و آقا سید عبدالله و دیگران متألم میشوند همه متفکرند کی جرئت میکند برود در مسجد میان چند هزار نفر خلق موافق و مخالف و منافق این حرف را بزند ملك المتكلمين و سید جمال الدین میگویند ما از آبروی خود اندیشه داریم و محال است باینکار اقدام نمایم راستی هم کار مشکلی است خاصه برای ما که دشمن شخصی و معارض بسیار از مخالفین و از موافقین داریم که بمحض اظهار این حرف همانها ما را تخطئه میکنند در اینحال ممتاز الدوله رئیس مجلس و تقی زاده و مستشار الدوله میآیند و میگویند مردم از مسجد رو بمجلس میآیند که اعتراض کنند چون شنیده اند میخواستیم بآنها بگوئیم متفرق شوند خوبست شما مردم را قانع نمائید که برگردند آقا سید عبدالله جواب سخت میدهد و میگوید من حاضر نیستم باین کار اقدام نمایم ملك المتكلمين و سید جمال الدین هم از رفتن انکار میکنند نگارنده میگوید بهتر اینست رئیس مجلس و آقایان خود بروند مطلب را بمردم حالی کنند بلکه متفرق شوند و الا بآن عنوانها که شده و ما را طرفدار صلح شناخته اند صحبت داشتن ما اثری نخواهد داشت آقایان میروند با مردم صحبت میدارند و بآنها حالی میکنند که بعد از رأی دادن مجلس اگر متفرق نشوید شما را مخالف مجلس میدانند و میگویند ملت از مجلس حرف شنوی ندارد و هرج و مرج است بعضی از مشروطه خواهان بیخبر با مستبدین با خبر بسدا در آمده معارضه میکنند تقی زاده میگوید هر کس

## فصل سیام

معارضه کند دشمن مجلس و بدخواه ما است او را تحریک کرده اند که نگذارد مردم متفرق شوند تا عرض طرف مقابل صورت بگیرد و صدا میکند اسم اشخاصی که مردم را از رفتن نهی میکنند ثبت نمایند باین تدبیر مردم را متفرق میکنند و باقی نمیمانند مگر در هر انجمن چند نفر از رؤسا و کمی از تماشاچیان آنهم غالب از بدخواهان و دستیاران مخالفین.

تفنگچیهای علی که بالای بامها در سنگرها انتظار آمدن قشون دولت را دارند و برای جانفشانی حاضر شده اند با کمال یأس در تکلیف خود حیرانند خبر بیا میرسد که مردم متفرق شدند آقا سید عبدالله بینهایت دلتنگ میگردد نگارنده میگوید در این صورت بهتر این است ما هم برویم و تأکید کنیم حالا که رفتند همه بروند آقا سید عبدالله و دیگران برخاسته از پله های عمارت که پائین میرویم صدای هیاهو پای عمارت بلند میشود دیده میشود بقدر صد نفر از اشخاص متفرقه از مسجد پای عمارت آمده داد و فریاد میکنند که وکلای خائن چرا رأی دادند که ما برویم دقت میکنیم در میان آنها کمتر وطن پرست میشناسیم تنها نائب الصدر شیرازی که مردی درویش و از وطنخواهان است با سرو پای برهنه چوبی بر دست دارد فریاد میزند و بوکلاء بدگوئی میکنند میرسیم بمیان این جمع و آنها باتفاق ما بمسجد می آیند مشاهده میشود بقدر هزار نفر از بقیه جمعیت در مسجد و تقریباً یکصد نفر تفنگچی بالای بامهای مشرف بر خیابان در سنگرهای خود و بعضی از تماشاچیان در طبقه فوقانی مسجد جمعند آقا سید جمال الدین منبر میرود و میخواهد صحبت بدارد مردم باو بد زبانی میکنند ناچار فرود می آیند و آقا سید عبدالله منبر رفته بمردم میگوید من نه میگویم بروید و نه میگویم نروید شما خود عقل دارید ملاحظه کنید اگر صلاح خود را در ماندن میدانید بمانید و اگر صلاح خود را در رفتن میدانید بروید این حرف را میزنند و فرود آمده رو بمجلس میروند مردم اطراف او را گرفته میروند تفنگچها از بالای بام فریاد میزنند مردم بکوشید تاجامه زنان نپوشید در این حال دیده میشود آقا سید عبدالله میرسد بآخر مسجد که از آنجا باید برود برای که داخل بهارستان میشود یکدفعه تفنگچیان بعضی از انجمنها که اطمینانی بآنها نیست اطراف او و کسانی که باو هستند

### تدبیر و کلاه و تهدید بامدت

گرفته سرتفنگها را رو بآنها کرده میگویند اگر بروید شما را خواهیم کشت خوب دقت میکنم میبینم بیشتر آن اشخاص از کارکنان حوزه استبدادی هستند و از اشخاصی که مخصوصاً با آقا سید عبدالله ضدیت دارند و بعد کشف میشود که آنها پیش خود مذاکره کرده اند یکی از آنها تیری خالی کند آنگاه در میان جمع همان اشخاص آقا سید عبدالله و کسانی را که طرف ملاحظه دولتی بکشند و معلوم نشود به تیرکی کشته شده اند بعضی از اطرافیان سید بخطر ناکنی موقع پی برده بچابکی سید را در حجره تی از حجرات مسجد کرده در را بروی او میبندند تا خلوت میشود و او را بمنزل خود میرسانند تا عصر این روز کم کم نمایندگان انجمنها تابلوهای خود را برداشته روانه میشوند مسجد بکلی خالی میگردد ولی مردم بنهایت دلتنگ و افسرده شده سرشکستگی فوق الماده برای مشروطه خواهان حاصل میشود که بیک دستخط شاه و آمدن بیست و پنج نفر قزاق مردم ترسیده فرار کردند و اغلب مقصود مجلس را از این رأی که داده نمیدانند.



## فصل سی و یکم

### تفرقه ملیسیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

اگر چه کمیسیون مدافعه که نگارنده در آن عضو بوده منحل شده و دیگر کار خصوصی در مجلس ندارم ولی طرف عصر بمجلس میروم بینم چه خبر است میبینم میان و کلاء هممه و گفتگو است جوقه جوقه و در هم نشسته صحبت میدارند آقا سید محمد الله و آقا سید محمد و امام جمعه طهران و ظهیر الاسلام در اطاقی نشسته اند در اینحال وزراء آمده میروند بکمیسیون اصلاح آقا سید عبدالله و آقا سید محمد را هم میطلبند امام جمعه و ظهیر الاسلام با کمال کدورت برخاسته روانه میشوند و کلاء بعضی از کار صبح تمجید میکنند و بعضی مذمت نگارنده میگویند بعد از آنکه مجلس رأی داد مردم بروند صحیح یا خطا باید رفته باشند و دیگر جای چون و چرا نیست منکه یکی از افراد مشروطه خواهان هستم و از روحیات مجلس و هر چه در آن هست خبر دارم و اکثریت آن را صالح نمیدانم با وجود این اگر رأی بدهد مرا از خانه خود دور کنند میپذیرم و میروم میر سید ولی الله خان که یکی از وکلای با سواد و با ملاحظه است میگوید این اعتقاد هست که مجلس را محکم میکنند و نگاهداری مینماید بالجمله کمیسیون اصلاح بر هم میخورد وزراء بیرون آمده اظهار میکنند واقعه امروز اندکی از شدت آن طرف کاسته و قرار شده است هشت نفر از ملیون هم بروند بلکه برای آمدن آنها هم که رفته اند ترتیبی بشود و همه مسرورند که کار رو با اصلاح است روز شنبه دوازدهم مرا بدارالفنون دعوت کرده اند که میرزا حسینخان مشیرالدوله وزیر علوم شده میخواهد بیاید اعضاء و اجزای دارالفنون و کارکنان معارف بساو معرفی شوند اگر چه میدانم با اوضاع حاضر از مشیرالدوله برای معارف کاری ساخته نیست



## تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

و او در این تنگنا قدمی برای معارف نمیتواند بردارد با وجود این میروم مشیرالدوله میآید معرفی اجزای دارالفنون و مدرسه نظام و رؤسای معارف صورت میگیرد معلمین از رسیدن حقوق خود شکایت میکنند شاگردان دارالفنون جمع شده از بی درسی شکوه مینمایند و بالاخره معلوم میشود معلمین دارالفنون و اجزاء نه هزار تومان طلب دارند نگارنده آهسته به مشیرالدوله میگوید اگر بخواهید وزیر علوم باشید این مبلغ را اگر چه بقرض باشد بپردازید تا اجزای معارف دلگرم شده بکار خود بپردازند قول میدهد که اینکار را بکنند منهم اجزای معارف را از مساعدت مشیرالدوله امیدوار میکنم و لسی انقلابات سیاسی برای رسیدگی بمعارف فرصتی باقی نمیگذارد طرف عصر بمجلس میروم معلوم میشود مجلسیان در کارند لایحه بشاه مینویسند که چرا نقض قانون اساسی شده و باید جبران شود این لایحه را مسوده کرده حاضر گذارده اند برای یکشنبه که در مجلس علنی خوانده شود و بفرستند از یکطرف کسبه و تجار و اصناف و عموم مشروطه خواهان از پیش آمد کار روز جمعه و متفرق شدن انجمنها از مسجد دلنگ هستند و هم از نقض قانون اساسی در تبعید امراء که شده و جبران نگشته بینهایت افسرده خاطرند لهذا مقرر شده از روز شنبه انجمن اصناف و انجمن تجار و انجمن صرافخانه مجمعی داشته باشند طرف صبح در مرکز انجمن تجار و طرف عصر در مرکز انجمن اصناف بنشینند و بتوسط مجلس حقوق خود را از دولت مطالبه کنند و از مجلس بخواهند دولت را مجبور کند نقض قانونی که شده جبران نماید و اطمینان بدهد که دیگر نقض قانونی نخواهد شد انجمنهای مزبور بر طبق این قرار داد لایحه ای بطبع رسانیده منتشر کرده اند روز یکشنبه چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۶ لایحه ای که مجلس بشاه نوشته در مجلس علنی خوانده میشود بمضمون ذیل:

«بشرف سده سنیه اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه میرساند در حالیکه از دولت چند هزار ساله ایران نمانده بود مگر اسمی بلامسمی و قوای حیاتیه آن با تسلط خارجه و جهل و بی قیدی داخله باسفل مراتب سقوط رسیده سالاسل امنیت و استقلال آن منتهی بود بموئی موسوم باوراده ملوکانه که آنهم در مقابل تند باد اغراض اجانب سفیل و سرگردان رو بمخاطرات عظیمه سیر مراتب مضره مینمود چون مشیت

## فصل سی و یکم

خداوندی منشور اضمحلال آنرا امضاء فرموده بود ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد اهالی را از خواب غفلت بیدار و براهی هدایت فرمود که هادی عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام مملکت با وجود اختلاف مدارك پی بمخاطرات و مهالك برده يك حرکت غیورانه از فطاحت بیحسی خود را دور ساخته متنبه باین اصل اصیل استقلال ملیت و استحكام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت و دیعه ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده است لاچرم خواستار تغییر مسلك سلطنت شدند و اعلی حضرت شاهنشاہ مبرور انارالله برهانه بامضای فرمان مشروطیت و اعطای سعادت حریت منقش بزرگ بر ملت نهاده نام خود را بر همت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند ولی تکمیل این عطیت و تنمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلی حضرت همایونی ذخیره کرده بود اینست که بامساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در اواخر ولایتعهد و اول جلوس میمنت مأنوس رضای شاهانه را بتصدیق مشروطیت جالب شده در بیست و هفتم ذی الحجه ۱۳۲۶ حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود توفیق داده با کمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند در صورتی که جهانیان منتظر بودند که از این تعاجز حقیقی که بین پادشاه و رعیت حاصل و باین سرمایه سعادت که بتوفیقات خداوندی کامل کردند آثار ترقی و تمدن بسرعت و سهولتی که شایسته نجابت ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن و آسایش عمومی فراهم گردد روز بروز اغتشاش و لایات و ناامنی طرق و شوارع و انقلابات سرحدات زیادترو در خود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلی حضرت شاهنشاهی و هیئت دولت و مجلس شورای ملی است و قایمی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در صورت و علل آنها شور دقیق و غور عمیق بعمل آید هر يك از آنها که مبرمی است که از انتساب آن بادنی مقریین در بار هر چند قلم ایرانی را شرم آید ولی تاریخ که در محور حقایق امور متحرك لا یرزال است بدبختانه در نیت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت تعداد آن قبایح و تذکار آن نصایح راجحه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه و غیره و غیره هنوز در السنه و افواه مثل سال طاعون و وبا در عداد

## فصل سی و یکم

خداوندی منشور اضمحلال آنرا امضاء فرموده بود ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد اهالی را از خواب غفلت بیدار و براهی هدایت فرمود که هادی عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام مملکت با وجود اختلاف مدارك پی بمخاطرات و مهالك برده يك حرکت غیورانه از فطاحت بیحسی خود را دور ساخته متنبه باین اصل اصیل استقلال ملیت و استحكام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت و دیعه ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده است لاچرم خواستار تغییر مسلك سلطنت شدند و اعلی حضرت شاهنشاہ مبرور انارالله برهانه بامضای فرمان مشروطیت و اعطای سعادت حریت منقش بزرگ بر ملت نهاده نام خود را بر همت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند ولی تکمیل این عطیت و تنمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلی حضرت همایونی ذخیره کرده بود اینست که بامساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در اواخر ولایتعهد و اول جلوس میمنت مأنوس رضای شاهانه را بتصدیق مشروطیت جالب شده در بیست و هفتم ذی الحجه ۱۳۲۶ حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود توفیق داده با کمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند در صورتی که جهانیان منتظر بودند که از این تعاجز حقیقی که بین پادشاه و رعیت حاصل و باین سرمایه سعادت که بتوفیقات خداوندی کامل کردند آثار ترقی و تمدن بسرعت و سهولتی که شایسته نجابت ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن و آسایش عمومی فراهم گردد روز بروز اغتشاش و لایات و ناامنی طرق و شوارع و انقلابات سرحدات زیادترو در خود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلی حضرت شاهنشاهی و هیئت دولت و مجلس شورای ملی است و قایمی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در صورت و علل آنها شور دقیق و غور عمیق بعمل آید هر يك از آنها که مبرمی است که از انتساب آن بادنی مقریین در بار هر چند قلم ایرانی را شرم آید ولی تاریخ که در محور حقایق امور متحرك لا بزال است بدبختانه در نیت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت تعداد آن قبایح و تذکار آن نصایح راجحه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه و غیره و غیره هنوز در السنه و افواه مثل سال طاعون و وبا در عداد

### تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

تاریخ بدبختی این مملکت مذکور در کوز اذهان است از اثرات آن اتفاقات فضیحه هنوز دلهای رمیده رعیت آرام نیافته و جراحتهای وارده بر قلوب ملت کاملاً التیام پذیرفته بود که باز مفسدین بی ایمان لعان نداده برای اخلال روابط پادشاه و رعیت وقایع چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذی القعدة را بوجهی شدیدتر و ماده نهم - دهم - دوازدهم چهاردهم و بیست و سیم را که روح قوانین اساسی است نقض نموده مجدداً نونهای امید را که بهزاران آه و تدبیر و خون دل در قلوب رعایا میروید از پیخ و بن برانداخته بجای آن یأس و حیرت و یأس و همت نشانند مخصوصاً در موقعیکه سرحدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است تفاق خانه برانداز خانگی را باین شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایونی را هزل مسمی و کلای ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول همدیگر سازند و بر مقاصد سوء خود پیردازند بدیهی است دوام این هزل مالازم است با اضمحلال دولت تقویم و قدیم ایران و ایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از حب حیات حب الوطن من الایمان آب خورده با بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق خویش است متحمل نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هر چه در او هست آلت بازیچه چند نفر مفسد درباری بینند.

دستخط همایونی که روز جمعه بر تفرقه معدودی رعایا که بطور صلح و سلم جبر کسور واقع بر قوانین اساسی و اعاده حقوق از دست رفته خویش را متظلماً استدعا میکردند بهر تدبیر و اصرار بود از طرف مجلس شورای ملی که در طی تمام طرق چاره مساعی است بموقع اجراء گذارد و شد ولی این اقدام و امثال آن از قبیل سرشک از رخ پاک کردنست در حالتیکه خون دلهای درخشان و کلیه ایران در هیجان است نقض قوانین اساسی که از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران را با ناله و افغان پر کرده که اگر این ناله و فریادها یکجا جمع شود خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی از آن ظهور تواند کرد بالجمله تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده است انتظار مردم طهران و فشار ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلی امور آن بآن در تزیید و فرصت



## فصل سی و یکم

و مجال را از دست میبرد آنچه بطور قطع بر عقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی این خرابیها و تکرار اتفاقات ناگوار که شأن عهد و شیشه دلها را یکجا میشکند و حرمت قانون با نوامیس سوگند اسلامی را یکسره برطرف میکند دو چیز است .

اولا شبهات مغرضین تاکنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمامی اوقات باید در مجرای قانونی سیر نماید تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ بمعنی برسد ( اصل ۴۴ ) شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و زرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلس هستند ( اصل ۴۵ ) کلیه قوانین دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که بامضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است ( اصل ۵۷ ) اختیارات و اقتدارات سلطنتی همانست که در قوانین مشروطیت حاضر و تصریح شده است ( اصل ۶۴ ) وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند در صورتیکه کلیه امور از جزئی و کلی در مجرای وزارتخانهها فیصل پذیرفت مسئولیت نیک و بد آن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع و بر عهده وزراء تحقق مییابد و قدس مقام منیع سلطنت بتمامه محفوظ میماند و الا در صورت بی اطلاعی وزیر از فلان امر کلی یا جزئی ایراد مسئولیت بر آن وزیر بدیهی است از طریق عدل و عقل خارج است و در اساسی که بتجارب هزار ساله عقلاء و حکمای جهان مرتب شده است البته تصور چنین امر بیرویه و عجیب نمیکند که فعل عمرو را زید مسئول باشد .

ثانیاً آنچه یقین پیوسته است اغراض مفسدین چند که دشمن ملک و دولت و خان شخص شخیص همایون هستند در میان نیت پاک و فطرت تابناک همایونی که از مزایای سلاطین عظیم الشأن است و حقوق رعایای صداقت شعار حایل و حاجبند و هر ساعت خاطر مقدس ملوکانه را بر صرافتهای جلب میکنند که با خیر و صلاح عامه فرسنگها مسافت دارد و هر دقیقه بالقای شبهات مغرضانه قلب شاهانه را از معانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته با انتضای خودخواهی و استبداد ذاتی خودشان یا در راه



### تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

خدمت بمصلحت غیر متابعت قوانین مملکتی را گویند در حضور مبارک مذاکر مشون  
سلطنتی جلوه داده بقدر امکان و بهر فرصتی که مییابند خاطر مقدس را بر ابقای الفاظ  
والهدام معانی اصول قانون و میدارند لهذا ماو امیکه کشور واقع بر قوانین اساسی  
جبران نشده و اتحاد احترام قانون بسل نیامده است و در آینه کلیه امورات در مجاری  
قانونی حل و فصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که بر حفظ  
تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و بمثل آنچه تنه به حل و اتم شده باز دیگر نقض عهد  
قانون نخواهد شد مجبوریست نامه وارد خواهد بود که وکلای ملت باقتضای وظایفی  
که دیانتاً و وجداناً با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید بر عهده گرفته اند عدم  
امکان تحمل خود را بفشار فوق العاده مسئولیت یک ملت بموکلین خود اعلام نمایند  
والسلام علی من اتبع الهدی این لایحه بقلم مستشار الدوله وکیل آذربایجان نوشته  
شده روز یکشنبه در مجلس خوانده میشود و از شاه وقت میخواهند هیئتی از وکلاء با  
این لایحه شرفیاب گردند در دادن وقت یکروز تأخیر میشود و روز دوشنبه قرار است  
اطلاع بدهند و کلاه شرفیاب گردند شب دوشنبه از طرف انجمن اصناف بشکارتند خبر  
میدهند که حاج شیخ محمد واعظ بانجمن آمده نطقی کرده و نفقه مخالف خوانده است  
از بعضی ناطقین و نویسندگان بدگویی کرده مردم دلتنگ شده اند و تقاضا میفود که  
نگارنده صبح دوشنبه بانحادیه تجار و اصناف برود روز مزبور بآن مجمع حاضر شده  
جمعیت از تجار و کسبه و عرافان بسیار است بتقاضای حاضرین نطق طولانی میکنم  
در ضمن آنها را بانحاد و یگانگی تشویق کرده بر حفظ اصول قانون اساسی ترغیب  
مینمایم و در مقام تأکید میگویم شنیده ام بعضی گفته اند چه ضرر دارد بعضی از اصول  
قانون اساسی نقض شده باشد و خون کمی ریخته نشود گوینده این حرف معنی قانون  
را ندانسته و گرنه این حرف را نمیزد قوانین بهم پیوسته است یکی که نقض شد مثل  
اینست که همه نقض شده باشد ایران مخصوص این عده نفوس حالیه نیست بلکه الی الابد  
حق ایرانی است که بهر صده وجود میآیند اگر قسمت اعظم نفوس حالیه کشته شوند که  
قانون برای ایرانیان آیتند محفوظ بمائد حزاوار است و زیان نکرده اند بیست و چهار

## فصل سی و یکم

فرق است میان این اعتقاد و آن اعتقاد بعد شرحی در خصوص متفرق شدن مردم در جمعه دوازدهم میگویم که شما از این بابت دلتنگ نباشید این عین صلاح بود که بر همه کس از خارجه و داخله معلوم گشت ملت سرکش و یاغی نیست بلکه مطیع و فرمانبردار است حالا آنروز گفتند بروید رفتید مجلس هم لایحه‌ای نوشته حضور شاه خواهند برد و نقضهایی که در قانون اساسی شده جبران میشود شرحی از فواید دین و اصل اعتقاد خصوصاً دیانت اسلامی نقل میکنم و مجلس ختم میشود بعد از ختم مجلس منتخبین سه انجمن جمع شده نگارنده هم با آنها نشسته در خصوص اصلاح شاه با ملت و جبران نقض قانونی که شده صحبت میداریم در اینحال خبر میرسد که میرزا سلیمانخان را گرفتند میرزا سلیمانخان شخصی است سنی و پنجساله مستوفی و محاسب نظام از مشروطه خواهان جدیست و با حوزه نافذ در مجلس و ملت ربط کامل دارد تصور میشود چون ذخیره قشونی در دست اوست توقیف گشته مبادا بتواند بمیلیون کمکی بنماید ضمناً آبچشمی هم از نظامیان بگیرند که مساعدتی با مشروطه خواهان نکنند خبر گرفتاری میرزا سلیمانخان مرا افسرده میکند چه بامن دوستی دارد به علاوه لطمه ایست که بمیلیون وارد میشود مسئله در انجمن مطرح شده عریضه استفسار بمجلس مینویسند صیب گرفتاری او را میبرسند و اقدام در استخلاص وی را تقاضا میکنند آقایان میروند عریضه را بنویسند خبر میرسد انجمن اصفهان بدیندن این سه انجمن آمده اند انجمن اصفهان عبارتست از مدیرش که میرزا محمود تاجر باشد و سید عبدالرحیم اصفهانی و مستشارالتجار و بعضی دیگر از رفقای آنها که بیرابطه با حوزه مرکزی درباری نمیشدند آمدن این جمع باین محل معلوم است برای مقصدیست بنفع حوزه استبدادی واردین اظهار میکنند چون انجمن اصفهان اغلب اجزایش تجار و کسبه هستند خواهش میکنیم ما هم جزء این سه انجمن باشیم نگارنده ساکت است و واردین از بودن من در این مجلس مکدر و متحیرند چون مقصد اصلی را که دارند با حضور نگارنده نمیتوانند اظهار نمایند یکی از اعضای انجمن اصنافی که انجمن اصفهان را میشناسد و روابط آنها را میداند اظهاراتی میکند که پذیرفته شدن آنها در جزو سه انجمن دچار

### تفرقة ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

اشکال میشود و بالاخره نگارنده زودتر میرود و واردین هم بی آنکه مطلب خود را که برای آن آمده اند اظهار کنند روانه میشوند اما مقصد اصلی واردین آنکه از حوزه استبدادی درباری بر رؤسای انجمن اصفهان دستور داده میشود که از طرف انجمنها لایحه‌ئی بمجلس نوشته شود مفادش آنکه اکنون که خاطر شاه متوجه رفتن هشت نفر از ملیونست چه بهتر که مجلس بگوید این هشت نفر مسافرتی بنمایند تا رفع غائله شده کار باصلاح بگذرد اینمطلب ابتدا در انجمن اصفهان مطرح شده است و اعضای جزو آنها که از روی بیخبری باصل خیال که اینها بهانه است و اگر بجای هشت نفر هشتاد نفر هم بروند باز حوزه استبدادی از خیالات خود که برهمزدن اساس است دست بر نخواهد داشت باین لایحه رأی داده اند فرستاده اند انجمن آل محمد و انجمن حقوق بعضی دیگر از انجمنهای موافق با دولت هم آنرا امضاء کرده اند اینك آمده اند بلکه بتوانند این سه انجمن متحد که تجار و اصناف و صرافانند و مهمترین انجمنها است نیز امضاء نمایند همینکه مرا آنها میبینند چون یکی از آن هشت نفر هستم و احترامات فوق العاده تجار و اصناف را نسبت بمن مشاهده میکنند مناسب نمیبینند اظهار کنند خصوصاً که میبینند پذیرفته شدن آنها در جزو انجمن باشکال بر خورد مأیوس مراجعت مینمایند.

## فصل سی و دوم

### تحصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

طرف عصر این روز انجمن مجاهدین بنکارنده اطلاع میدهند با احتیاط رفتار کنید و شب در منزل خود نمانید که خطر بشما نزدیک است ساعتی بعد از طرف تندروان مجلس اخطار میشود که بفوریت و با احتیاط خود را به مجلس برسانید چون بمجلس میرسم یکی از رفقاء میگوید بروید باغ عقب در عمارت فوقانی بآنجا کاردارند میروم میبینم چند نفر از رفقاء هستند و قرار شده باز کمیون مخصوصی از ما منعقد شود ملك المتكلمين میگوید شما باید شبها هم اینجا بمانید علت میبرسم میگوید اولاً اینجا کار داریم و شاید مذاکره طول بکشد و بتوانید بروید و هم بیرون رفتن برای ما احتیاط دارد شاید اسباب گرفتاری فراهم شود بالاخره معلوم میشود چون انجمن مجاهدین تقسیم میشوند بخانههای بعضی از وکلای تند رو که محل خطرند برای محافظت آنها و اکنون که ما چند نفر هم همان مخاطره را داریم باید ما را هم محافظت کنند و نمیتوانند متفرق شده هر کس را در منزل خود حراست نمایند لهذا قرار داده اند ما شبها یکجا جمع باشیم و عده ای از مجاهدین اطراف این عمارت را حفاظت نمایند بملاوه عجل التأم مجلس امن است و در اینجا نمیتواند کسی را توقیف نمایند بهر حال نگارنده هم در باغ بهارستان توقف مینماید ملك المتكلمين است وسيد جمال الدين وسيد محمد رضای مساوات و میرزا جهانگیر خان مدیر صور و میرزا داود خان و میرزا محمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و اسدالله خان که سابقاً نظامی بوده و میرزا اسدالله خان خواهرزاده مدیر صور و میرزا علی اکبر خان دهخدا و یحیی خان برادرش و شریف خان و چون بعضی از این جوانان جزء سربازان ملی هستند دوازده قبضه تفنگ هم با مقداری فشنگ در این اطاق هست



### تعمین در بهارستان و وخامت عاقبت آن

شبها باستثنای دو سه نفر از ماکه تفنگ بردار نیستیم باقی جزء مجاهدین تا صبح بنوبه کشیک دارند نگارنده از شب سه شنبه شانزدهم جمادی الاولی تا شب سه شنبه بیست و سوم بعضی از شبها در مجلس میمانم و بعضی از شبها بخانه می که اهل و عیال آنجا هستند میروم و بعضی از شبها در خانه میرزا علینقیخان مستشار السلطان بطور خفا میمانم و هر وقت از بهارستان میخواهم بیرون بروم با احتیاط حرکت میکنم که کسی ملتفت نشود اطراف بهارستان هنوز امن است ولی دور رفتن البته خطر دارد در چهارشنبه هفدهم گاهی ژاندارم و سرباز سیلاخوری و پلیس شهری اطراف بهارستان متفرق دیده میشود ولی کسی را متعرض نمیکردند شبها از مغرب که میگذرد تکلیف معلوم نیست که بمانم یا بروم و اگر بروم کجا بروم مردم همه متفرق میشوند فقط اشخاصی که نمیتوانند بروند میمانند سخت میگذرد يك شب با افسردگی که نه میل داشتم بروم و نه میتوانستم بروم برادر میگوید خوبست برویم منزل آقا سید عبدالله آنجا بمانیم چونکه جمعی از اشخاص که برای خود خطر تصور میکنند شبها در منزل آقا سید عبدالله یا آقا سید محمد میمانند بتصور اینکه آنجاها امن خواهد بود جواب میدهم شما بروید برای من ناگوار است آنجا بیایم بعد از رفتن او چکنم از معاضد السلطنه که رئیس کمیسیون اداره مجلس است میپرسم آیا ممکن هست من شب در عمارت مجلس بمانم میگوید بلی ممکن است میگویم بسرایدار ها بسپارید اگر آخر شب خواستم بیایم در عمارت بخوابم مواظبت نمایند او هم میسپارد ولی بعد از شام که میبینم جای خواب را از منزل رفقا جدا کنم موجب رنجش باطنی آنها میشود اقدام نمیکنم و تا صبح انتظار شیخون زدن دشمنان را داریم چونکه شنیده میشود نردبانهای بلند تدارك میبینند که از دیوار عمارت بالا آمده مارادستگیر نمایند روز چهارشنبه نمایندگان تجار و اصناف و صرافان بمجلس آمده اظهار میکنند ما دیگر نمیتوانیم در انجمنهای خود بمانیم و بازار هم بسته خواهد شد ما باید بیایم در مسجد سیم سالار اقامت کنیم هیئت رئیسه مجلس بملاحظات که سابق نوشتیم باینکار رضامیدهند میروند نزد آقا سید عبدالله او میگوید یا در مسجد جامع بمانید و یا بیایید در مسجد سیم سالار آنها



## فصل سی و دوم

هم مسجد سپهسالار را اختیار میکنند و از روز پنجشنبه هیجدهم در مسجد ناصری همان سه انجمن جمع شده تدارك شام و نهار مختصری برای خود میگیرند خوانندگان این کتاب میدانند که از اول مشروطیت ایران هر وقت لازم شده است است طهرانیان اجتماعی نمایند ناچار بوده اند دیگ پلورا سر بار بگذارند چنانکه در سفارت انگلیس و در حضرت عبدالعظیم و در قم و در مسجد سپهسالار و در مجلس مکرر بتجربه رسیده است و اگر نبودند و کلای آذربایجان و جمعی از مردم آن مرز و بوم و بعضی نقاط دیگر که در واقعه میدان توپخانه در نهم ذی القعدة تفنگ بدوش گرفته میهای دفاع ملی شدند و جمعی از جوانان طهران بآنها تاسی کردند کسی در طهران بصرافت نبود که لازم خواهد شد در مقابل رجاله مخالف یا قشون دولت اسلحه برداشته دفاع نمایند و تصور میشد وظیفه ملت فقط جمع شدن و حرف زدن و بد گفتن و بد نوشتن و آتش و پلو خوردن است خلاصه باز سور مختصری در مسجد تدارك دیده میشود تاجار و کبه و اصناف مجتمع میگرددند ولی مجلس اجازه نمیدهد تفنگداران ملی اسلحه بردارند خاصه که از روز دوشنبه بعد قزاقان هر کس در شهر تفنگ داشته باشد از دستش گرفته ضبط میکنند کمیسیون اتحادیه نظام ملی در انجمن مظفری منعقد است ولی اولایان رؤسای کمیسیون اختلاف است ثانیاً از جانب حوزه رئیسه استبدادی خبرچین در میان آنها متعدد هست که اسرار آنها را بمرکز اطلاع میدهند در اینصورت از این کمیسیون هم بدیهی است کاری ساخته نیست چند نفر از مجاهدین در مقابل تعرضی که قزاقان بمجاهدین میکنند جرئت کرده از دست قزاقان چند قبضه تفنگ میگیرند ولی بفوریت از طرف دولت میآیند پس میگیرند و قرار میشود که مجاهدین متعرض قزاقان نشوند قزاقان هم از دست مجاهدین اسلحه نگیرند یکی دو روز بالنسبه آرام است و باز دوباره قزاقان شروع میکنند بتعرض تفنگداران هم جرئت نمیکنند با تفنگ بمجلس و مسجد آمدن نمایند از اینجهت روز بروز از قوه دفاع ملی کاسته میشود و کلای شاه در مجلس هر چه میتوانند دل مردم را خالی میکنند از طرف دیگر هم هر چه از طرف شاه تهدید میشود ما باور نمیکنیم واقعیت داشته باشد و همه را حمل بر توپ و تشرمینماییم خلاصه عصر این

### تحصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

روز آقاسید عبدالله را دیده باو میگویم اعتقاد من این است اگر این مردم در مسجد جامع میماندند و بعضی از علماء هم با آنها میبودند بهتر بود که در مسجد سپهسالار جمع میشدند زیرا آنجا اگر بودند عنوان تغییر میکرد و بعنوان مظلومیت در صدد احقاق حق خود بر میآمدند اما اینجا عنوان طرفیت و اعمال قوه دفاع ملی است در صورتیکه اسباب مدافعه آنطور که میباید فراهم نمیشد آقاسید عبدالله میگوید بلی اینطور است ولی مردم ترسناکند و جرأت نمیکند آنجا بروند اینجا بملاحظه نزدیکی بمجلس و بودن ما تا یکدرجه اطمینان دارند بعد میگوید سست گرفتند و خود را وادادند آنطرف هم جری شده است اعتقاد اینست باید سخت گرفت و اسلحه را هم ظاهر کرد بلکه آنطرف قدری ملاحظه کند و اضافه میکند این جمله را که همینقدر بدانید اگر يك طفل دم مسجد یا بهارستان خون از دماغش در بیاید من آن کاری که باید بکنم خواهم کرد مرادش اینست که حرف آخر را درباره شاه خواهم گفت این غرور را که از او میبینم میگویم آخرش بخیر باد روز جمعه جمعیت در مسجد زیاد میشود و تعطیل عمومی شده تدارك طول دادن ایام تعطیل را میبینند از جمله میخواهند و جیبی حاضر کرده بعضی از شاگردان بازار بدهند که بتوانند تعطیل را طول بدهند و از هیچ کجا صورت نمیگیرد حاج امین الضرب که محل توقع اینکار است همراهی نمیکند و عمده ملاحظه او تنها ماندن از رفقایش میباشد که همتر ایشان حاج معین التجار بوشهری است که اغلب بواسطه بدگویی مردم از او بملاحظه که از شاه دارد این او آخر بمجلس نمیآید و از نیامدن او حاج امین الضرب مکدر است یکروز صبح زود آقا سید عبدالله میرود بخانه معین التجار و بهر زبان هست او را راضی میکند بمجلس بیاید و قرار میدهد بولی هم بدهد ولی او بقرارداد خود رفتار نمیکند بهر حال وضع مالی ملیون بی نهایت درهم و برهم است در مجلس پول پیدا نمیشود و تمام کارها بواسطه بی بولی مختل مانده بی دربی خبر میرسد شاه جمعیت جمع میکند تمام قراولهای در خانها را برداشته بار دو برده اند سربازهای مامقانی که اغلب در شهر کسب میکرده اند همه را جمع کرده لباس و تفنگ داده اند از قزاق و سوار و سرباز و متفرقه

## فصل می و دوم

سه چهار هزار نفر با چند توپ شریطل و غیره در اردو جمع است یکی از شبها که نگارنده  
 بخانه مستشار السلطانی میرود آنجا میشنوم که روز جمعه یازدهم فرستاده اند تمام  
 خانهای اعیان و اشراف که اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار است خبر کرده اند حمله  
 بمجلس خواهد شد شما اهل و عیال خود را بمحلّه دیگر بفرستید و هم روز جمعه صورت  
 تلگرافی دیده میشود که از جانب شاه بملازم مخبره شده برای احضار فوج آنجا  
 بامضای امیر بهادر جنگ بی اطلاع وزیر مسئول اینها شاهد حال است که مشروطیت در  
 باغشاه منحل شده و آنجا اعتنای بقانون اساسی نیست خلاصه روز سه شنبه و چهارشنبه  
 و پنجشنبه و جمعه مجلس انتظار رسیدن جواب لایحه خود را از شاه دارد و تصور میکند  
 شاه نمیتواند جواب ناهساعد از آن لایحه بدهد و قطعاً تسلیم شده و نقض قانونی که  
 نموده است جبران خواهد کرد و اطمینان خواهد داد که دیگر خلاف قانون رفتار نکند  
 و اگر کرد از سلطنت خلع باشد معلوم است هوای بهارستان با هوای باغشاه تفاوت کلی  
 دارد روزیکه رئیس مجلس باشش نفر از نمایندگان لایحه را نزد شاه برده اند و رئیس  
 میخواست است لایحه را بنخواند شاه میگردد و میگوید خودم میخوانم و جواب خواهم  
 فرستاد و نمایندگان بی اعتنایی میکنند معلوم است لایحه را که پیش از رسیدن  
 بتوسط نمایندگان او از همه چیزش خبر دارد میداند در حوزه تندروان مجلس  
 نوشته شده و دست چه اشخاص داخل بوده و اکثریت مجلس محض حفظ صورت  
 موافقت نموده است بهتر از این پذیرایی نخواهد کرد و هم در این ایام شنیده میشود  
 سفارت روس بحماییت از شاه سفارت فرانسه را و داشته است از سفرای دیگر دعوت  
 کند و در آن مجلس از انجمنهای ملی و تجار از حد نمودن آنها و تندیروان تندیروان  
 ملت گفتگو شده بالاخره بسفرا اظهار داشته است که شاه برای حفظ امنیت میخواهد  
 چند نفر اشخاص مفسد را که در گرفتاری آنها خود را ذیحق میداند تبعید کند و سفراء  
 را باخود موافق کرده بشاه اطمینان داده است از این رو شاه از طرف خارجهها در  
 اقداماتی که برضد مجلس میکند نگرانی ندارد و باید دانست که انگلیسمان هم در این وقت  
 کاری بامجلس و مشروطه ندارند و از موافقت با روسها دریغ نمیکند اینست که دست

### تخصیص در بهارستان و وخامت عاقبت آن

و پای کارکنان مجلس یعنی از تندروان سست شده سیاست داخلی و خارجی را با خود ناساعد و با شاه مساعد میبینند من از خارج شنیده بودم سفرای خارجه در اینوقت برعکس نهم ذی القعدة بعنوان مداخله ملیون در کار وزارتخانهها باشاه همراه شده اند و در اینوقت قطع حاصل مینمایم تندروان مجلس هم بمفلوویت خود یقین دارند فقط ناساچار هستند تا دم آخر بمجلس آمد و رفت کرده صورت ظاهر را نگاهدارند خلاصه روز شنبه بیستم جمادی الاولی جواب لایحه مجلس از طرف شاه بتوسط حسنخان امین الملك میرسد جوانان مجاهد میخواهند امین الملك را بازای میرزا سلیمانخان که گرفتار شده توقیف نمایند و گرو نگهدارند آنها را منع میکنم و نمیخواهیم از طرف ما اقدامی برخلاف قانون شده باشد جواب شاه و هیئت رئیسه مجلس خوانده میشود و میبینند جواب مطالب لایحه مجلس نیست بلکه کله گذار است و باز یاد آوری وقایع گذشته که در فلان قضیه چه کردید و در فلان قضیه من چه کردم و اغلب دلتنگی از اقدامات ملیون است در مجازات اشرار و مقصرین و کوتاهی کردن در مجازات مرتکبین بمب - هیئت رئیسه مجلس صلاح نمیبیند این جواب اشاعه شود و اشاعه نمیشود روز بعد هم صنیع الدوله میآید و کاغذ را پس گرفته نمیکذارد در مجلس بماند و منتشر نشده شب یکشنبه بیست و یکم وزراء آمده عنوان میکنند که شاه سه مطالب میخواهد اگر مجلس همراهی میکند کار اصلاح میشود اول آنکه اقتدارات شاه مانند اقتدارات امپراطور آلمان باشد.

دوم آنکه حق داشته باشد همه وقت ده هزار قشون در طهران نگهدارد.  
سیم آنکه اختیارات تام در کار قشون داشته باشد وزیر جنگ نزد شخص شاه مسئول باشد.

از این سه خواش معلوم میشود که درخواست اول میخواهد اختیاراتی بیش از آنچه در قانون اساسی برای او معین شده دارا گردد و درخواست دوم چون عنوان نظام ملی که پیش آمده و یکمده از جوانان مملکت تحت سلاح رفته اند آرام او را قطع کرده است میخواهد در مقابل آنها يك ده هزار قشون برای حفظ خود داشته باشد چنانکه خواش سیم هم ناشی از همین خیال است و شاید خواش دوم بتحریر يك



## فصل سی و دوم

درسها باشد که باین بهانه بر عده قزاق خود بیفزایند بالجمله مجلس هیچیک از این سه خواهش را نمیپذیرد چونکه همه مخالف قانون اساسی است و جواب منفی میدهد و رشته رابطه صوری مجلس باشاه گسسته میشود وزراء مأیوس از اصلاح مراجعت میکنند.



## فصل سی و سوم

### قطع روابط و تصمیم ب جنگ

بعد از جواب منفی که مجلس از تقاضاهای شاه میدهد وزراء مایوس از اصلاح مراجعت میکنند و ازدحام در مدرسه سپهسالار زیاد میشود و بوقلاء فشار سخت میآورند که مبادا سست بگیرند و کار را بآخر نرسانند یعنی شاه را خلع نمایند در همین روز لایحه‌ای از طرف شاه باصح و اجازه طبع منتشر میشود مشتمل بر چهار صورت تلگراف یکی از تبریز که از طرف بعضی علمای آنجا در جواب تلگراف راه نجات که بتمام ولایات شده اظهار دعاگویی نسبت بشاه شده است دوم تلگراف جمعی از مردم قم که باز در جواب راه نجات اظهار همراهی با شاه کرده‌اند سیم تلگرافی از یزد در همین موضوع به‌لایحه نوشته‌اند هزار و هشتصد نفر از جان گذشته برای خدمت حاضر هستیم چهارم تلگرافی است که ظل‌السلطان از شیراز در توسط از جلال‌الدوله بشاه نموده است نشر این لایحه با اهمیتی که بآن داده‌اند و دستخط شاه را در اجازه طبع و نشر آن پای ورقه طبع کرده‌اند در انتظار خفیف می‌آید و موجب استهزاء میشود در صورتیکه تلگرافات بسیار از تمام انجمنهای ملی بمجلس رسیده بود و در باره‌ی از آنها تصریح بخلع شاه داشت و مجلس اجازه طبع آنرا نداده است بعد از نشر این ورقه از طرف شاه بر هیئت رئیس مجلس سخت میگیرند که تلگرافات مزبور در این موقع نشر شود و باز اجازه نمیدهد اما انقلاب مردم زیاد است و تزلزل فوق‌العاده دارند اشخاصی که شبها در بهارستان میمانند از آنجا بیرون نمیروند اما من بدو ملاحظه هر شب آنجا توقف نمیکنم یکی آنکه اشخاص نااهلی که نه اطمینان از آنها هست و نه از معاشرت آنها داخلش هستیم آنجا آمد و شد میکنند و گاهی شبها هم توقف مینمایند ملاحظه دوم

## فصل سی و سوم

آنکه عنوان تحصن در بهارستان را برای خود خوش ندارم در صورتیکه هنوز آشکارا بر ضد من حکمی صادر نشده است آقا سید جمال الدین واعظ و آقا سید محمد رضای شیرازی مدیر مساوات هم همین روبه را پیش گرفته گاهی میمانند و گاهی میروند و شبهای آخر را بیشتر توقف میکنند بعضی که جزو هشت نفر مقصر شاه خواسته نیستند، ملاحظه حفظ خود و یا بملاحظه اینکه رفقا در بهارستان مانده اند جزو متوقفین شده اند مانند بهاء الواعظ و سید یعقوب و شیخ عبدالعلی مؤید و بعض دیگر.

از اشخاص مقصر درجه اول چهار نفر هستند ملك المتكلمين ميرزا جهانگیر خن مدیر صوراسرافیل و میرزا داود خان علی آبادی سید جمال الدین واعظ اصفهانی. رائق و فائق امور این حوزه حسین آقای کاشانی است اجزای اداره صوراسرافیل هم مانند میرزا قاسم خان تبریزی و غیره هستند و اداره صور در واقع آنجا است و هم قاضی قزوینی و میرزا علی اکبر خان دهخدا و برادرش میرزا یحیی خان و میرزا محمد خراسانی و آقا میرزا محسن نجم آبادی و آقا سید جلیل اردبیلی نائب مدیر انجمن آذربایجان و مدیر الصنائع جزو متوقفین در بهارستانند.

شام و نهار این جمع را میرزا اسدالله کتابفروش اداره میکند ولی بواسطه بی پولی در نهایت اختصار و نامرتب حتی دوسه روز آخر که در مسجد سپهسالار برای انجمن تجار و اصناف نهار و شامی مهیا میکنند و برای ماهم میآورند بی وضع و بی ترتیب است و ملك المتكلمين مخصوصاً از این بابت شکایت دارند نگارنده هر وقت آنجا هستم نهار و شام مختصری از خانه ام میآورند ولی کمتر خود مصرف مینمایم روزی یکی دو مرتبه کمیسیون منعقد میشود ما دوازده نفر یا کمتر جمع میشویم و تقی زاده که رابط این حوزه است با هیئت رئیسه مجلس میآید و قایم را اطلاع میدهد و بعد از مشاوره نظر این حوزه را گرفته میرود.

شب یکشنبه را نگارنده در آخر شب بخانه یکی از دوستان رفته تا صبح از صدای شلیک در شهر بی آنکه معلوم باشد شلیک کننده کیست نه من خواب نمیروم بلکه تصور میکنم بسیاری از مردم شهر خواب نمیکند روز یکشنبه صبح زود از آنخانه که شب را آنجا بروز آورده با

### قطع روابط و تصمیم بجنگ

برادر من بدیدن حاج سید محمد پسر امام جمعه طهران که تازه از نجف آمده میروم و نمیخواهم بداند بواسطه تحصن در بهارستان یا خوف از گرفتاری بدیدن او نرفته‌ام هر کس در آن مجلس مرا میبیند خاصه کسانی که از قضایای باغشاه و خطر ناکی اوضاع برای من اطلاع دارند حیرت میکنند که من بملاحظه بیک مجلس عمومی وارد شده‌ام خصوصاً که بقزاقان دستور داده شده است چند نفر از متحصنین را اگر در خارج بهارستان ببینند با گلوله بزنند و نکارنده یکی از آنها است و چون ببهارستان بر میگردم ملك المتكلمين میگوید عجب است از شما که بدون هیچ ملاحظه میروید و میآید بعد میخندد و میگوید معلوم میشود اطمینانی حاصل کرده‌اید میگویم اینکه خیال است از کجا اطمینان دارم اطمینان من بقوت قلب خودم است شما هم خوب نمیکنید یکجهت اینجا توقف کرده هیچ بیرون نمیروید میگوید آخر تقصیرات هم درجه دارد بعضی تقصیرشان کمتر است و بعضی بیشتر البته شما بقدر من مقصر نیستید سخن باینجا قطع میشود بواسطه این مذاکره و دلجوئی از دوست خود که بنهایت پریشان احوال است شب دوشنبه را در بهارستان میمانم نیم ساعت بغروب مانده وزراء مایوس از اصلاح میروند تقی زاده بنکارنده میگوید کمیسیون باید منعقد شود مذاکرات لازم هست در حالتیکه آثار دهشت و اضطراب از بشره اش ظاهر است نه تنها او بلکه همه اضطراب داریم و تصور میشود همان شب ما را در بهارستان دستگیر خواهند کرد میآیم رفقا را پیدا کنیم میبینم ملك المتكلمين کنار نهر آب در آخر باغ روی فرشی بسا یک نفر دیگر نشسته پهلوی آنها مینشینم و میرزا جهانگیر خان را و امیدارم رفقا را جمع کرده کمیسیون منعقد گردد در اینحال حسنخان امین الملك از مجلس در آمده بطرف ما میآید که از در آخر باغ بیرون برود چشمش بما میافتد از دور سلام کرده میگوید حال میکنید میگویم بلی شما هم بیایید بنشینید حال کنید شما اینجا چه میکنید امین الملك از این سؤال وحشت میکند چون خیال میدهد بدین روز پیش در باره خود شنیده بوده است تصور میکند میخواهیم او را توقیف نمائیم ملك المتكلمين میگوید بودن ایشان در بهارستان مثل بودن من است در باغشاه امین الملك از این حرف بیشتر اندیشه میکند در اینحال من دست او را گرفته

## مصلی و مریوم

میخواهم بنشانم دست خود را رها کرده میگوید بعد از این حرف دیگر نشستن ندارد و با شتاب روانه میشود کمی بعد اعتضاد السلطنه پسر ناصرالدینشاه جوان هیجده ساله که چند سال در فرانک تحصیل کرده و چون امر همایش مختل بوده بطهران آمده در یکی از عمارتهای قسمت شمالی بهارستان منزل دارد با مملش وارد شده با همینشیند و اظهار مشروطه خواهی کرده در ضمن صحبت معلوم میشود بسا از طرف شاه گفته شده است منزلش را از بهارستان بیرون ببرد اکنون آمده بنوکرهای خود دستور بردن اسبابش را بدهد از این مطلب محقق میشود بهارستان بزودی مورد حمله خواهد شد خلاصه پاسی از شب میگذرد رفقا جمعه شده کمیسیون منعقد و مذاکره بسیار میشود همه باس آور در آخر شب تقی زاده میرود بمنزل خود که نزدیک بهارستان است و میپارد که اگر امشب از خانه او صدای شلیک بلند شد مجاهدین بکملک او و رفقایش بروند چه تصور میکند حمله بخانه او بشود بعد از رفتن او دیگر غیر از متحصنین کسی نیست شام مختصری صرف میشود و هر يك بحال خود هستند نگارنده قدم میزند بر ابرمملك المتكلمین که روی فرش در نهایت تفکر نشسته میرسم حال پریشان او را دیده يك شعر از تضمین میرزا ابراهیم ساغر اصفهانی را بخاطر آورده بمناسبت حال میخوانم اشك از چشم همه جاری میگردد و شعر این است :

حبيب در شب عاشور با صحابه نشست

بخرمى و بگفت ای گزیدگان الت

رسید موسم سیر ریاض جان پیوست

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل هست

صلای خوشدلی ای صوفیان باده پرست

رفقا با حال متقلب برخاسته استراحت مینمایند و باید دانست اگر این شب را نگارنده در بهارستان نمانده بودم شب بعد از آن را بالطبع آنجا میماندم و اکنون شاید زنده نبودم که این کتاب را بنویسم و لکن چون عمر من با آخر نرسیده بود بجای شب سه شنبه شب دوشنبه آنجامیمانم روز دوشنبه صبح زود مجلس شورا بملی سرآمد مقدّم میشود مذاکرات دیشب وزراء



### تضع روابط و تصمیم بچنگ

طرح گشته گفتگوی بسیار مینمایند در این مجلس عموم نمایندگان ساکت هستند و با حمایت ملت و برضد شاه سخن میگویند رئیس مجلس میبیند مجلس صورتاً موافق است و مخالفی نیست مجلس را علنی کرده با حضور تماشاچیان مذاکرات وزراء را میگوید خبر بمامیرسد فوراً خود را بمجلس میرسانیم میبینم هنگامه غریبی است نمایندگان فریاد میزنند و جوش و خروش مینمایند بعضی میگویند تا هشت ساعت دیگر باید این اردو را از خود دور کند و نقض قانونها که شده جبران نماید و از آتیه تأمین بدهد بعضی میگویند بیست و چهار ساعت مهلت دارد که این کارها را انجام بدهد بعضی از شدت شوق گریه میکنند که توانسته اند حرف خود را بزنند حاج میرزا ابراهیم آقای تبریزی جوش و خروش بسیار کرده مجلس را بیجان میآورد و بالاخره قرار میشود وزراء را بخواهند و مطلب را بتوسط وزراء بشاه برسانند مجلس پیش از ظهر ختم شده همه به شدت در خلقیکه در بهارستان و مسجد هستند میافتد مقارن اینحال آقاسید عبدالله و آقاسید محمد و سایر آقایان هم از مسجد سپهسالار که مردم آنها را در مجمع خود برده اند برگشته در اطاق مجلس مینشینند از یکطرف سربازان ملی مسلح شده در انجمن مظفری و انجمن آذربایجان و انجمن مجاهدین و در خود بهارستان جمع میشوند نمایندگان منتظر آمدن وزراء هستند و کلای طرفدار شاه بهر وسیله هست ساعت بساعت باو خبر میدهند بلکه شاید دستور هم بدهند بر میگردد به سوزه رفقاء میبینم ملك المتكلمين شخص فشنگ فروشی را طلبیده میخواهد هزار دانه فشنگ از او خریداری کند فشنگ فروش از یکطرف از شاه میترسد و از طرف دیگر از مشروطه خواهان ملاحظه دارد بهر صورت بانده در فشنگ میفروشد و متعذر میشود که بیش از این ندارد وای برای خرید همین مقدار کم فشنگ هم پول نیست بالاخره از این و آن قرض مینمایند که از جمله بیست و پنج تومان از بهاء الواعظین آشوب طلب وام میگیرند و این عین پولی است که در تقسیم مبالغی که از ورثه فریدون فارسی برای مجازات قتله او گرفته شده قسمت این شخص شده است باری در چند ساعت مهلت که هست کارکنان از نمایندگان و ملیون بوظیفه اینروز رفتار نمیکنند و باز حالت انتقار دارند که شاه از هیاهوی مجلس



## فصل سی و سوم

ترسیده دست از مخالفت بردارد بعقیده نگارنده باید در این چند ساعته فرصت آن چند نفر که مورد نظر شاه هستند و اهل جنگ نمیباشند شبانه خود را بمأمونی برسانند که در مجلس نباشند و از طرف مجلس بسفرای خارجی نوشته شود جواب این لایحه مجلس از شاه نرسید و ملت غیر از جبران نقض قانونها که شده و اطمینان از آتیه مقصدی ندارد و غیر از دویست نفر مستحفظ مخصوص که در ماه ذی القعدة بموجب دستخط شاه بمجلس داده شده مسالحتی اینجا نمیباشد و بهر حال اگر آماده جنگ هستیم باید قوه خود را سنجیده آنگاه اقدام کنیم و اگر آماده اصلاح هستیم باید بدون فوت وقت بتمام وسائل داخلی و خارجی متوسل شد اسباب اصلاح را فراهم آورد ولی ۲۴ ساعته بشاه مهلت میدهیم بی آنکه تدارك بعد از مدت را در صورت مخالفت دیده باشیم و این از نقصان تجربه و عدم رشد سیاسی ما است که بیگانهان را بعاقبت و خیم گرفتار میسازد.

واما حال بهارستان و بهارستانیان در بعد از ظهر این روز علماء و وکلاء در شمال باغ بهارستان متفرق هستند و همه مبهوت و متحیر آقا سید عبدالله کسالت مزاج دارد و در خیابان باغ فرشی افکنده و بستری گسترده اند در بستر افتاده بمتکای متعدد تکیه داده است و جمعی اطراف او نشسته اند آقا سید محمد گاهی درسبزه های باغ نشسته سیل میکشد و گاهی با وکلاء قدم میزنند حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران و ظهیر الاسلام برادرش که با دربار مربوطند و بملاحظه حفظ صورت و اطلاع بر احوال بهارستان آمد و رفت دارند بی آنکه آثار ملالی از صورتشان ظاهر باشد با بعضی از ملاهای دوم و سیم گوشه ای نشسته تماشا میکنند در این وقت بر میخیزند بروند نگارنده آنها را تعاقب کرده میپرسم کجا میروید جواب میدهند همین نزدیکها میرویم و بر میگردیم ظهیر الاسلام از نگارنده میپرسد وضع را چگونه میبینید میگویم خوب نمیبینم میگوید چه خواهد شد جواب میدهم آخر طوری میشود میگوید تا کی؟ جواب میدهم تا فردا چون اظهار میکنم زود برگردید حاج میرزا ابوالقاسم بطور استهزاء میگوید پیش از آمدن وزراتان ما خواهیم آمد بایکلبخندی که میفهماند از خبر دارد وزراء

## قطع روابط و نصیب به جنگ

نخواهند آمد و اگر بیایند هم تمیری نخواهد داشت بهر حال آنها میروند رئیس و بچاهای  
 مستشارالدوله آمده آقا سید عبدالله را برداشته در گوشه‌ئی بایستی از وکلای تندرو مدتی  
 صحبت میدارند بی آنکه بر ما معلوم شود چه صحبت داشتند و عیب کار اینست که در این  
 وقت تنگ هم باز با هم همفکر و خیال نمیباشیم اگر چه از بس منافق در میان هست چه  
 در علماء و چه در وکلاء نمیشود مطالب را علنی کرد بالجمله تا نزدیک غروب آفتاب  
 خبری نمیرسد وقت مغرب علماء بمنزلهای خود میروند ما هم جوقه جوقه در باغ بهارستان  
 نشسته صحبت میداریم ملك المتكلمين بینهایت پریشان خاطر است حاجی سید نصر الله  
 سادات اخوی روز ناعه حقوق را در آورده شعرهای صدر السلطنه را که برای جشن سلامت  
 شاه از قضیه بمب ساخته و بسیار مهممل است معضی تفریح خاطر ها میخواند و بجای چاره  
 اندیشی برای فردا تفریح مینمایند امین الضرب و حاج علی حاج حبیب تاجر شال فروش  
 دست یکدیگر را گرفته قدم میزنند آنها را صدا میگویم امین الضرب میگوید باشما نمیشود  
 نشست اشاره باینکه شمارا مفسد میخوانند و شاه باشما طرف است خلاصه قدری از  
 شب میگذرد صنیع الدوله و مشیر الدوله باحالت پریشان وارد شده میروند آخر باغ  
 بهارستان با هیئت رئیسه مجلس خلوت میکنند یکی از وکلاء دست صنیع الدوله را  
 گرفته میپرسد چه شد صنیع الدوله دست خود را بسختی رها کرده میگوید چگونه میتوانم  
 نتیجه را اینجا بشما بگویم یکی از مجاهدین بمشیر الدوله میگوید شما بیاییدنه آنوزیر که  
 حالش معلوم است مرادش صنیع الدوله است زیرا مردم نوعاً از صنیع الدوله خسوس  
 نمیکوبند بواسطه خصوصیتی که با امیر بهادر جنگ نموده است و امیر بهادر او را تمجید  
 میکند قدری فاصله مؤتمن الملك هم آمده بحوزه آنها وارد میشود در این ایام هر  
 وقت این سه وزیر یا يك یا دونفر از آنها میآیند معلوم است از جانب درباریان  
 آمده خبر خوشی ندارند و هر وقت همه میآیند یعنی مشیر السلطنه و علاء السلطنه  
 و مستوفی الممالك هم هستند معلوم است که شاه را دیده با امیدواری آمده اند  
 خلاصه آمدن این سه نفر معلوم میدارد که دستشان به شاه نرسیده خبر خوشی  
 نیاورده اند.

## فصل سی و سوم

نگارنده چون شب پیش در بهارستان مانده است و غالباً یکشب در میان بیرون  
میروم امشب را مصمم هستم بروم و چون از اطراف بهارستان اطمینان ندارم یکی از  
شاگردان خود را که با ملاقات من آمده میفرستم در شگه‌ئی کرایه کرده دورتر از در مجلس  
نگاه میدارد این در آخر باغ بهارستان و زیر عمارتی است که منزل متحصنین میباشد  
میخواهم از آن در بروم معلوم میشود قفل است در صدد می‌شوم کلید آنرا نزد هر کس  
باشد بگیرم میبینم ملك المتكلمین روی ایوان پای عمارت در تاریکی نشسته صد می‌کند  
کلید در را کی می‌خواهد میگویند فلانی جواب میدهد کلید نزد میرزا داود خان است  
تا میروند میرزا داود خان را بیاورند در را باز کنند می‌آیم نزد ملك که با او صحبتی ندارم  
جوانی را میبینم که در واقعه نهم ذی القعدة او را شناخته‌ام از خبر چینه‌های مخصوص شاه  
است و طوری امر خود را مخفی کرده خود را مشروطه خواه قلمداد مینماید که هیچکس  
نمی‌فهمد تنها چون در آن واقعه فهمیده است من از حال او باخبر شده‌ام هیچگاه نزدیک  
من نمی‌آید روزها در مجلس و بهارستان کمتر دیده میشود مگر انقلابی روی دهد که  
میان جمع دیده شود شبها در گوشه و کنار با کسانی که او را شناسند صحبت میدارد در  
اینوقت میبینم این جوان در تاریکی شب تنگ در کنار ملك نشسته با او دوستانه راز  
و نیاز میکند جوان از دیدن من شوش میشود خاصه که میبیند من سر بگوش ملك  
گذازده بار حرف آهسته می‌گویم ولی چه سود که هر چه نمیباید بشود بواسطه خوش  
باوریها شده است ملك میگوید میروید جواب میدهم بلی ملك با کمال یأس و حسرت  
میگوید پس در خانه خود بنماید میگویم خیر جای دیگر میمانم و گماشته خود را اینجا  
میگذارم کمیسیون هیئت رئیس وزراء که برهم خورد اگر خبر تازه‌ئی هست بمن برساند در  
را باز میکنند نگارنده خارج شده خود را بدر شگه رسانیده در کوچه که مقابل سفارت  
انگلیس است و عیالات من چند روز است آنجا رفته اند میروم مدتی منتظر می‌شوم  
خبری از بهارستان برسد و نمیرسد آرام نگرفته کاغذی مینویسم بمشیر الدوله که همسایه  
آن خانه است که اگر خبری دارید بمن بدهید برنده کاغذ جواب زبانی می‌آورد که فردا  
صبح معلوم میشود نمی‌فهمم فردا صبح چه معلوم میشود وزراء بمجلس میروند کار را

### قطع روابط و تصمیم بجنگ

اصلاح کنند یا فردا صبح جنگ میشود اگرچه شدت احتیاط مشیرالدوله را میدانستم ولی از این درجه احتیاط که جواب کاغذ مرا ننویسد تعجب میکنم خاصه که در کاغذ تصریح کرده‌ام اگر جواب بنویسد کاغذ را مفقود خواهم کرد خلاصه آنشب را با کمال نگرانی بسر برده صبح زود مصمم رفتن به بهارستان هستم که صدای تیر بلند میشود دوسه تیر خالی شده آرام میگردد و من عجله دارم زود تر خود را به بهارستان برسانم آدم خود را فرستاده‌ام درشکه بیاورد بر میگردد و میگوید نمیشود رفت قزاق و سرباز تمام گذرها را گرفته اطراف مجلس راهم احاطه کرده اند و نمیکذارند کسی به مجلسیان ملحق گردد خانواده من مرا سخت از رفتن ممانعت میکنند و در صورتیکه اهل جنگ نیستم و مسلحی با خود ندارم در واقع بیرون رفتن من خود را بهیچیکه انداختن است ولی باز دارم مقهور احساسات خود میشوم و میخواهم خود را به بهارستان و رفقا برسانم خاصه که خبر میرسد آقاسید عبدالله و آقا سید محمد را مردم با جمعیت زیاد وارد بهارستان کردند که برای رفتن بی اختیار شده میخواهم از در خانه بروم بیرون که صدای توپ بلند میشود در اینوقت خانواده و اولاد من بگریه و زاری افتاده من از خیال رفتن منصرف میشوم خاصه که صدای حرکت توپ و سوار جدید که بکمک قشون دولت میرود از پشت همین خانه که من هستم بگوشم میرسد و اینحال آدم ترکی دارم درشکه چی است گریه کنان آمده میگوید نه شهر روی خاک افتاده است و دنیا تیره و تار شده است ترا بحق جدت از خانه بیرون مرو او را مطمئن میکنم که بیرون نه بروم قصد من در شتابی که داشتم این بود که در حوزه رفقا داخل شده در بالایی که رسیده بسا آنها شرکت نمایم حالا که نخواهند گذارد بهارستان برسم البته بیجهت جان خود را تلف نخواهم کرد خلاصه یکساعت جنگ مغلوبه است و صدای شلیک از دو طرف بلند است و در ضمن صدای توپ که پی در پی میاید تاك تاك صدای تفنگ هم بگوش میرسد تا سه ساعت از ظهر میگذرد یکصد و نود توپ خالی میشود و تمام آنها را بمسجد سپهسالار و بهارستان و انجمنهای اطراف است خدا میداند بر من چه میگذرد انسان در آتش باشد بهتر است تا در خارج بیند دوستان و عزیزان یا افراد ملتش در آتش میسوزند و چاره نداشته باشد



## فصل سی و سوم

زیمهای آنخانه و اطفال گریه وزاری میکنند هرچه میخواهم آنها را آرام کنم نمیشود  
پی در پی خبر میرسد که فلان را کشتند فلان را گرفتند خون از دیده دل من جاری است  
صدای ضجه و ناله و همهجه با آسمان میرود این حال من اکنون برویم بر سر واقعه جنگ  
و احوال برادران و بقیه شرح حال نگارنده را در فصل چهارم خواهید خواند.



## فصل سی و چهارم

### جنگ و غارت و بدبختی

روز سه شنبه بیست و سیم جمادی الاولی ۱۳۲۶ پیش از طلوع آفتاب چند دسته قزاق و سرباز سیلاخوری و سرباز ماعقانی و غیره با چهار عراده توپ ته بر شربل و غیره از باغشاه برای محاصره مجلس و مسجد و انجمنهای اطراف بهارستان حرکت میکنند در صورتیکه مجلس اذن نداده است شب سه شنبه انجمنهای ملی با مجاهدین آنها در مسجد جمع باشند و نمیخواهند از جانب ملت اقدام بجنگ شده باشد از این سبب در مسجد سیهسالار زیاده از یکصد و پنجاه نفر از ملیون کسی حاضر نیست آنها اغلب از انجمن تبحار و اصناف و صرافانند بعد از ظهر روز دوشنبه که مذاکرات مجلس علنی منتشر میشود انجمنها هجوم آورده میخواهند اوجههای خود را بعاتتی که بوده اطراف مسجد نصب کرده مجتمع گردند ولی از طرف مجلس منع میشود تنها از هر انجمن چند نفر بایک عدد کم از مجاهدین در مسجد میمانند در مجلس هم غیر از متحصنین و یک عدد سرایدار و سربازهای گارد و چند نفر تفنگچی از انجمن مجاهدین کسی نیست در انجمنهای مظفری و حمیت و آذربایجان که اطراف بهارستانند در هر کدام عده کمی مستحفظ هست آنها هم شب کشیک داده صبح اغلب استراحت کرده و یا دنبال کار خود رفته اند.

انجمنهایی که در مجلس و مسجد هستند و از آنها اشخاصی شامل جنگ میشوند از اینقرار است: انجمن شاه آباد - انجمن فاطمیه - انجمن تشکر - مجمع انسانیت - انجمن امامزاده یحیی - انجمن وفائیه - انجمن مجاهدین.

انجمنهایی که در مراکز خود کار میکنند و جنگجویان آنها در محل خود داد مردانگی میدهند و با جزو مجاهدین در مجلس و مدرسه جنگ میکنند از اینقرار است:

### فصل سی و چهارم

انجمن آذربایجان - انجمن مظفری - انجمن حمیت - انجمن برادران دروازه قزوین .  
اشخاصی که در انجمن آذربایجان شامل جنگ شده به جنگجویان کمک مینمایند :  
میرزا احمدخان حامدالملک - میرزا عبدالرزاق خان حکاک - حشمت نظام - مشهدی  
عبدالله عطار - سیدابوالقاسم طلبه خاخالی - مشیردیوان خراسانی - برادرپری خان تبریزی میرزا  
حسینخان - میرزا حسین کرمانشاهی - غلامحسین خان تبریزی - قهرمان خان نوکر سردار منصور  
اشخاصیکه در انجمنهای مظفری و حمیت جنگ کرده و یا کمک به جنگجویان میدهند :  
موتق السلطنه - حیدرقلیخان پسر موتق السلطنه - آقا اسماعیل خان تبریزی - تنگدار  
حسین آقا - مشهدی رسول - مهدی قلیخان - عایققلیخان - آقامهدی - بهرامخان خواجه -  
آقا بشارتخان - آقاجواد سمسار - مظفرقلیخان - میرزاشفیع - سیدعبدالله .  
اشخاصی که از مجمع انسانیت در مسجد سپهسالار شامل جنگ میشوند :  
میرزا یحیی خان ولد میرزا عباسعلی آشتیانی - میرزا حسینخان گرکانی -  
قاسم آقای خیاط - مشهدی حسن تفرشی - محمدحسن بقال - محمود پاره دوز -  
میرزا رضای فراش .

اشخاصیکه از انجمن فاطمیه شامل جنگ میشوند :  
میرزا زین العابدین خان مستعانالملک - آقاسید محمود  
اشخاصی که از انجمن شاه آباد بسر در مجلس آمده آجا شامل جنگ میشوند :  
علیخان منتصرالدوله - شاهزاده حسن الهیارخان - میرزا حاجی آقا - میرزا محمد  
علیخان دواساز - میرزا حبیبالله میرزا یوسف - میرزا علیخان خیاط - یحیی خان ولد  
میرزا محمدخان - سرتیب محمدخان - رفعةالملک - حمزه سرباز - احمد آقای رزاز  
پسر کوچک مشهدی حسین فراشخانه .

از انجمن مجاهدین اشخاصیکه شامل جنگ میشوند :  
اصغر نجار - مشهدی اصغر دالان دار - مشهدی یدالله - سیدحسن رزاز - شیخ احمد -  
استاد حسین بناء - حیدر پاره دوز .

اشخاصیکه از انجمن تشکر در مسجد شامل جنگ میشوند :

## جنگ و غارت و بد بختی

حسینخان مشاق انجمن .

از انجمن امامزاده یحیی :

شهدی حسن شیشه بر .

اشخاصیکه از انجمن آذربایجان بمجلس رفته و آنجا جنگ میکنند و وکلای آذربایجان را محافظت مینمایند :

شجاع لشکر - میرزا امیرخان - پری خان - مبشر برادر حشمت نظام - حسینقلیخان تبریزی - سید حبیب لیمونات ساز - شکوه التجار برادر سید حبیب - آقا شیخ حسن طلبه - دونفر نوکر حسینقلیخان .

چون تحقیق کامل از اشخاص جنگجو بواسطه اینکه اسامی آنها ثبت نبوده ممکن نیست از این جهت بذکر نام یکمده از آنها که شناخته شده اند قناعت میشود و در تاریخهای مفصلتر شاید اشخاص دیگر هم نامبرده شوند و بهر صورت در دفتر حقیقی وطن نام نامی آنها با صدهزار افتخار و شرف ثبت است .

بالجمله چون تمام توجه قشون دولت بمسجد - پیمسالار است که آن سنگرگاه معتبر را از دست ملیون بگیرند اول آفتاب یکدسته قزاق بمسجد آمده چون در بازاسب و مردمیکه شب آنجا مانده اند آمدورفت میکنند اول دونفر صاحب منصب قزاق بمسجد وارد شده دیده بانی مینمایند و پشت سر آنها سیچهل نفر قزاق و یک صاحب منصب وارد میشود و چون قصد گرفتن سنگرها را دارند و مجاهدین و غیر آنها اغلب در مرتبه بالای مسجد هستند در حالتیکه بعضی هنوز از خواب بر نخاسته و بعضی مشغول نمازند قزاقان بطرف بام روانه میشوند میرزا باقرخان ناظم انجمن برادران دروازه قزوین و شیخ حسن خان نایب مدیر انجمن معمارخانه و میرزا حسینخان برادرش و بعضی دیگر از مجاهدین و بعضی از انجمن اصناف میخواستند آنها را برگردانند و نصیحت بآنها اثر نمیکند بالاخره مجاهدین از بالای بام سرتفنگها را بجانب ایشان بر گرهانیده میگویند اگر نروید خواهیم زد این اقدام مجاهدین و فشار مردم قزاقان را مجبور میکند مراجعت کنند مجاهدین خواه و ناخواه آنها را بیرون نموده در را میبندند .

## فصل سی و چهارم

حاجی سیدعلیمحمد کاشانی از اعضای انجمن اصناف و شیخ حسنخان و حاج سید محمد تنباکو فروش از ملیون بیرون در میمانند و برای قزاقان حکم علمای اصفهان را که در حرمت شلیک بمجلس و مجلس خواهان است میخوانند سید: یال الدین واعظ و سید یعقوب شیرازی و قاضی قزوینی میخوانند با قرآن بروند قزاقان را موعظه کنند که با برادران دینی خود جنگ نکنند مردم مانع شده میگویند این حرفها بگوش آنها فرو نمیرود از مسجد برای قزاقان نان و چای آورده آنها را بجای میدهند بخیال اینکه نان و نمک خورده باشند و با هم جنگ نکنند در اینحال با تلفن از مجلس آقا سید عبدالله و آقا سید محمد اطلاع میدهند و آن هر دو با جمعیتی از مردم تماشائی بجانب مجلس میآیند قزاقان از مسجد بیرون رفته در جلوخان مسجد و خیابان توقف کرده انتظار دستور مجدد را دارند در اینحال پی در پی قزاق و سرباز با آنها ملحق شده طرف سرچشمه راه خیابان و سر کوچه پشت مسجد را میگیرند و دو طرف خیابان رو بمجلس سوار قزاق ایستاده يك دسته سوار قزاق رو بروی در مجلس عرض خیابان نگارستان را میگیرد و هم يك دسته قزاق از طرف خانهای ظل السلطان آمده بلا دست انجمن آذر بایجان سر خیابان را میبندند يك دسته در سر خیابان سیف الملک راه عبور آن خیابان و خیابان صفیعلیشاه را مسدود میکنند يك دسته اول خیابان دوشان تپه راه آن خیابان را میبندند و هر دسته يك یا دو عراده توپ همراه دارند هر کس نقشه بهارستان و مسجد سپهسالار یا فضای نگارستان و خیابانهای اطراف نظایمه را بداند میداند که با این محاصره دیگر راهی برای وارد شدن به بهارستان و مسجد نیست مگر از جانب شرقی باغ بهارستان که دیوار کوتاه و در كوچك بی استحكامی بطرف صحرا دارد و هم در مسجد دری است در جانب شرقی که معروف بدر زنانه است و طرف شرقی مسجد و بهارستان از قشون دولت خالی است و تنها راه فراری است برای کسانی که در آن محوطه هستند خلاصه قشون محاصره کنند و هر کس بخواهد از حوزه محاصره خارج شود راه میدهند میروند و هر کس بخواهد وارد شود مانع میگردند در اینحال آقا سید عبدالله از طرف خیابان سرچشمه و آقا سید محمد از طرف دیگر وارد میشوند محاصره



### جنگ و غارت و بدبختی

کنندگان مانع ورود این دو نفر روحانی باجمعی که همراه آنها هستند نمیگردند و مردم بعاتتی که دارند سلام و صلوات میفرستند آقا سید عبدالله چون بدر مجلس میرسد میخواهد از کالسکه پیاده شود رو به مردم تماشائی کرده میگوید حقوق شما از من است و انشاءالله پایمال نخواهد شد کمال اطمینان را داشته باشید و بعد از ورود آقا سید عبدالله چند نفر از جوانان مجاهد از مجلس بیرون آمده با صاحب منصبان قزاق گفتگو میکنند بلکه آنها را متفرق سازند ثمر نمیکند قزاقان میگویند با شما جنگ نداریم مجاهدین میگویند پس اسلحه خود را باز کنید جواب میدهند اینکار را هم نخواهیم کرد مجاهدین میگویند پس قدری دور تر از در بهارستان بروید قزاقان قبول کرده دور میشوند در این حال آقا سید عبدالله سید محمد علی طهرانی را فرستاده رئیس قزاقان را که در نگارستان است آورده از او میپرسد شما چه مأموریت دارید جواب میدهد مأمور جنگ نیستیم آمده ایم هشت نفر را که شاه خواسته بگیریم و ببریم خوانندگان میدانند چند روز پیش از اینکه آن چند نفر خود در مجلس اظهار حضور برای خارج شدن از ایران میکنند شاه از گرفتاری و تبعید آنها صرف نظر کرده بر رئیس الوزراء دستخط مینماید آنها را عفو نمود اینک باز همان مطلب عنوان این محاصره است آقا سید عبدالله میگوید در این صورت شما که مأمور به جنگ نیستید اینطور نزدیک مجلس بودن صلاح نیست بهتر این است قدری دور تر بروید تا مجلس منعقد گردد و در خصوص آن هشت نفر هر طور مجلس رأی داد رفتار شود صاحب منصب قزاقان برگشته قدری تائینهای خود را که هنوز در آخر جلوخان بهارستان هستند دور تر میبرد ولی محاصره بر هم نمیزورد در این حال پولکنیک لیاخوف روسی رئیس قزاقان خود در فضای نگارستان حاضر شده دستور العمل سختی محاصره را میدهد جوانان مجاهد هم بالای بامها و سنگرها از سر در مسجد گرفته تا سر در انجمن آذر بایجان که منتهی الیه خط خیابان ظل السلطان است گرفته مهبای جنگ میشوند ولی عدد کل مجاهدین بهشتاد نفر نمیرسد بعضی از جوانان میبینند پولکنیک مکرر بتیررس آنها میآید میخواهند او را بزنند بزرگتر ها مانع شده میگویند چون جنگ شروع نشده اگر اینکار بشود تقصیر بگردن



## فصل سی و چهارم

ما ثابت خواهد شد پس از شروع به جنگ می‌توانید او را هدف سازید ولی بعد از شروع به جنگ دیگر پولکینیک دیده نمی‌شود و تیررس هیچیک از سنگرها نمی‌آید در این حال آقا سید جمال افجه باجمعی از مردم محله پایمنار (در حالتیکه بر حماری سوار است) می‌خواهد از خیابان سرچشمه وارد حوزه محاصره شده خود را بمجلس برساند قزاقان مانع شده نمی‌گذارند همراهان آقا سید جمال فشار می‌آورند که وارد شوند از طرف قزاقان تیری بجانب آنها خالی شده یکی از همراهان سید کشته می‌شود و دیگری مجروح می‌گردد (کشته شده آقا رضا جوان بیست و دو ساله است در لباس تجارت چند سال این جوان در مدرسه کمالیه طهران تحصیل کرده نیکو تربیت شده بود اینچنانچه احساسات خود می‌گردد) این اول تیری است که در این میدان خالی می‌شود و از طرف قشون دولت است ولی دولتیان می‌گویند صدای تیر از سر در مجلس بلند شد و شروع به جنگ از ملتیان بود برای خلط مبحث چنانکه در این حال پیر مردی از طرف خیابان مجلس بجانب مسجد می‌آید به صاحب منصب قزاقان (قاسم آقا) می‌گوید تیر اول که خالی شد از طرف مشروطه خواهان بود شك نداشته باشید تحقیق می‌شود پیر مرد عزبور نوکر کامران میرزا نایب السلطنه است که در میانه می‌خواهد خدمتی به حوزه مرکزی استبدادی کرده باشد خلاصه بمحض اینکه صدای تیر از این محل بلند می‌شود تمام تفنگچیان اطراف می‌پای جنگ شده و آقای افجه را با همراهانش بخانه میرزا صالح خان وزیر اکرم که مدتی حاکم طهران بوده اینک معزول است می‌برند آنجا از او نگاهداری می‌شود عاقبت کله او در خاتمه کار مجاهدین انجمن آذربایجان نوشته خواهد شد در این وقت یکمرتبه از اطراف یعنی از سر در مسجد و سر در مجلس و انجمن مظفری انجمن حمیت و انجمن آذربایجان جنگ شروع می‌شود و شرح حال هر يك تا خاتمه کارشان بطور اجمال نوشته می‌شود چون اول ورود قزاق بمسجد سیه سالار است از آنجا شروع می‌کنیم قزاقان در جلو خان مسجد و در خیابان هر دو هستند آنها که در خیابانند رو بروی سر در مسجد می‌باشند شلیک اول جمعی از آنها کشته شده عقب می‌نشینند قزاقانی که در جلو خان هستند خود را پای دیوار کشیده از شلیک بالا محفوظ می‌باشند و چون راه فرار

### جنگ و غارت و بدبختی

ندارند تسلیم شده تنگ و فشنگ و اسلحه هر چه دارند می‌دهند و مرخص می‌شوند چند نفر از سربازان در اطاق کوچکی در جلوخان مسجد جای قراول مخفی شده‌اند سید حاج آقا نام جوان بیست و دو ساله از انجمن برادران امامزاده یحیی شب در مسجد بوده صبح که می‌بیند هنگامه جنگ است بخانه خود رفته و صیتی که دارد میکند و بر میگردد و قتی که میرسد هنگامه جنگ در سر در مسجد گرم است و نمیتواند داخل مسجد بشود در همان اطاق كوچك با سربازان مخفی میشود که جنگ آرام شده خارج گردد و خود را بمسجد بیاندازد سربازان در آن اطاق سید را بسا کارد و خنجر میکشند و بعد از آنکه مجاهدین هلتفت میشوند در آن اطاق سربازهاست و اسلحه را از دستشان گرفته مرخص میکنند یکی از مجاهدین میرود نگاه کند که دیگر کسی آنجا نباشد می‌بیند سید جوان سرش روی دستش گذاشته شده و گذشته است در شلیک اول که مجاهدین میکنند در تمام اطراف قشون دولت شکست خورده عقب می‌نشینند و جمعی فرار میکنند بواسطه بلندی و استحکام سنگرهای ملیون صاحب‌منعبان می‌بینند اگر از طرف ملیون يك شلیک دیگر بشود قشون دولت بکلی متفرق خواهد شد و تلفات زیاد میدهد شروع میکنند بتوپ انداختن برای سنگرها مخصوصاً توپی که مقابل خیابان سرچشمه است گنبد و گلدسته‌های مسجد را که بلندترین سنگر مجاهدین است نشان کرده چندین توپ بکنند و گلدسته‌ها می‌زنند و کارگر نمیشود مگر مختصر خرابی که بکاشیهای گنبد و گلدسته‌ها میرسد اما مجاهدین بسیاری از ایشان هیچگاه جنگ ندیده صدای توپ را در جنگ نشنیده‌اند از صدای توپ و شریل که باره‌های آن کارگر میشود بوحشت می‌افتند خاصه که فشنگ آنها هم تمام میشود می‌فرستند نزد مجاهدین بهارستان از آنها فشنگ میخواهند در صورتیکه آنها خود از فشنگ تهیدست هستند.

بالجمله جنگجویان سنگرهای عالی مسجد تا فشنگ دارند و قشون دولت تیررس آنها هست کار میکنند ولی ماولی نمیکشد که قزاق و سرباز از تیررس دور تر رفته فشنگ آنها هم تمام میشود و جنگ این نقطه از طرف دولت منحصر میشود بتوپ برای

### فصل سی و چهارم

خراب کردن گنبد و گلدسته‌های مسجد و با این تفصیل آخرین سنگر ملیون که بدست  
قشون دولت در می‌آید همان سنگرهای مسجد سپهسالار است آنهم طرف عصر که از  
همه جا فراغت حاصل میکنند.

## فصل سی و پنجم

### قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران

سر در بهارستان محافظتش بانجمن مجاهدین سپرده شده اعضای انجمن مزبور اغلب اشخاص متفرق و کاسب هستند مشاق و فرمانده آنها امجدالملک جوانسی است بیست و پنج ساله برادرزاده حسنخان وزیر نظام این جوان از خود راضی چنان مینماید که روز جنگ بشهامت و شجاعت او انجمن مجاهدین از دیگران گوی سبقت میربایند ولی بدبختانه اول صبح جماعت را رها کرده دنبال کار خود میرود (۱) تا اینهای او هم بی فرمانده مانده در بالای بهارستان را باز کرده متفرق میشوند سربازهای سیلاخوری که از طرف خیابان دروازه شمیران بمدد قشون دولت آمده اند از همان در به بهارستان وارد میشوند سر در مجلس باین واسطه در هنگام جنگ مدتی از مستحفظ خالی میماند مگر معدودی که با وجود رفتن فرمانده و رفقا باز آنجا مانده جنگ میکنند نام آنها از این قرار است: اصغر نجار - یدالله اصغر دالان دار در اینحال مجاهدین انجمن شاه آباد چون محل انجمن ایشان از دایره محاصره دولتیان بیرون است يك يك خود را به مجلس انداخته بجای مجاهدین فرار کرده سر در را میگیرند و تا آخر جنگ مقاومت میکنند این جمع سوار و اسب بسیار را از بادر میآورند و اطراف تویی را که در آخر نگارستان است از قشون دولت و توپچی خالی میکنند اینست که با مناسب بودن فضای نگارستان برای توپ اندازی سر در مجلس خرابی زیاد نمیرسد و به جز یکی دو توپ بجانب سر در خالی نمیشود ولی گلوله شربل از طرف سرچشمه پی در پی میان بهارستان افتاده مینرکد از این جهت کار بر اشخاصی که در بهارستان هستند از حجج اسلام و دیگران سخت میشود میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل

(۱) شاید هم از اول برای همین کار آمده باشد.



## فصل سی و پنجم

که مردی جنگجو و تیرانداز قابل است با جوش و خروش فوق العاده جنگ میکند گاهی بمسجد میرود در بالای گنبد و گاهی سردر بهارستان کار میکنند و بهر حال جنگجویان را ترغیب و تحریص میکند همشیره زاده او میرزا اسدالله خان جوانی است بسن بیست و پنج سال خوشخو با طراوت و جنگجو بعد از آنکه اطراف توپ محاذی سردر را از نوپچیان خالی میکنند از سنگر فرود آمده میخواهد برود توپ را بمجلس بیاورد و همینکه در مجلس باز میشود و این جوان خارج میگردد از قراولخانه مقابل سر در مجلس که آخر نگارستان است گلوله بر پیشانی او اصابت کرده از پا در میآید جوانان نهش او را بهارستان برده کناری میگذارند میرزا اسدالله خان بعد از اصابت نیز مهلك آب میطلبند شاهزاده حسن از مجاهدین انجمن شاه آباد از حوض بهارستان کفی آب آورده بحلق او میریزد و بیچاره جان میپارد میرزا اسدالله خان در ایام تحسن بهارستان اغلب بانگارنده بود روزها زحمت روزنامه صور را تحمل میکرد و شبها تا نزدیک صبح بنوبت در بالای بام کشیک میکشید شب دوشنبه ۲۲ جمادی الاولی ده نگارنده در بهارستان بودم این جوان را در نیمه شب دیدم خورجینی بردوش دارد باطاقی که متحضنین در آنند وارد میشود در این خورجین اوراق طبع شده روزنامه صور است که از مطبعه گرفته آورده است در بهارستان توزیع کند و این آخر شماره صور است که در طهران طبع شده نگارنده استراحت میکند و آن جوان بپستن بسته های روزنامه میرد از دستور میشود با همه زحمت و خستگی بعد از فراغت از کار روزنامه استراحت خواهد کرد ولی بین الطلوعین است نزدیک گوش من صدائی مرا بیدار میکند چشم را گشوده میبینم اسدالله خان تفنگ خود را زیر سر و قطار فشنگ را که تازه از کمر باز کرده بروی آن میگذارد و میخواهد سر بروی آن گذارده دمی استراحت نماید و پیرسم شما نید. بای مگردیشب بعد از فراغت از کار روزنامه نخواهید خیر رفتن بالای بام کشیک دادم حالا خلاص شده میخواهم بخوابم از غیرت این جوان حیرت میکنم گونه های بر افروخته او و سبزه زنده دانش که تازه دمیده هیچگاه از برابر دیده اعتبار من دور نمیگردد و بشاخه نوری حکومت ملی باین نظر منسکرم که از خون اینگونه جوانان آبیاری شده



### قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران

است بالجمله در این حال که نعلش میرزا اسدالله خان کناردیواری گذارده شده خالوی او میرزا جهانگیر خان رسیده نعلش خواهرزاده مهربان خود را که بی نهایت باو علاقمند بود میبیند در صورتیکه تا اینوقت از کشته شدن او خبر ندارد بی آنکه اظهار تأسفی بسماید بچوانانی که اطراف نعلش او هستند رو کرده میگوید این نعلش خواهرزاده عزیز من است و من سزاوارترم برای اوسوگواری کنم بروید مشغول کار خود باشید که وقت تنگ است و کار سخت جوانان را بچنگ میفرستد و خود میرود بچستجوی تفنگ پنج تیر باندی که بتواند از بالای بام مسجد دست توپچی توپ سرچشمه را که گلوله شربل او بهارستانیان را سخت زحمت میدهد از کار ببرد اما بدست نیاورده بمقصود نمیرسد قشون دولت در اینوقت جری شده بکدسته سوار و سرباز هم باتوپ از خیابان دروازه شمیران بکماک آنها میرسد و از مقابل بارک امین الدوله که نزدیک دروازه است توپ را بمحارت غربی باغ شمالی بهارستان بسته چند توپ بآنجا میزنند خرابی مختصری وارد میآورد در اینحال آقاسید عبدالله و آقاسید محمد رئیس مجلس و حاج امام جمعه خوئی ( که با شاه مربوط است و در اینوقت آقاسید عبدالله فرستاده او را باصرار به بهارستان آورده اند) بامستشار الدوله و حکیم الملک و بعضی دیگر از وکلاء و جمعی از اشخاص که شب در بهارستان بوده اند رجلا اطراف آقایان جمع شده تصور میکنند هیچکس ممرض حجج اسلام و اطرافیان ایشان نمیشود میخوانند از بهارستان از راهی که بمسجد دارد رفته آنها را که سنگربندی و استحکامش بیشتر از باغ بهارستان است محل اقامت نموده مردم را دور خود جمع کرده و اطراف آنها را مجاهدین گرفته حفاظت نمایند تا خاتمه کار چه خود ولی دشمنان دوست نما که در میان آن جمع هستند نمیگذارند و آقایان را ترغیب میکنند که از راه خرابه دیوار شرقی باغ شمالی بهارستان خارج شده بروند ببارک امین الدوله که آنجا نزدیک است به آنکه تکلیف بعد از آنجا معین باشد در صورتیکه اگر دو سه روز نمیتوانستند بمانند لا اقل این روز را تا شب مانده آخر شب اشخاص خطرناک آنها میتوانند خود را بمامی برسانند ولی آقایان فریب خورده براهتمالی اشخاص ممرض یا نادان بیرون میروند و هر کس در بهارستان هست

## فصل سی و پنجم

غیر از ممدودی از مجاهدین که در سردر بهارستان جنگ میکنند از همان راه باتفاق حجج اسلام بیرون رفته باغ و مجلس را خالی مینمایند رفتن آقایان از بهارستان دست و دل جنگجویان را سست کرده میفهمند کار گذشته ناچار بعد از کمی خودداری از سردر فرود آمده با مجاهدین مسجد مشورت میکنند و بالاخره رأیشان بر این قرار میگیرد که از دیوار شرقی فرود آمده متفرق گردند بعضی از ایشان تفنگ و اسلحه را با خود برده و بعضی آنها را مییوب کرده هیاندازند و میروند اشخاص مهم از مجاهدین بعد از بیرون رفتن از مسجد هر يك شرح حال مفصل دارند که نه کتاب من گنجایش آن تفصیلات را دارد و نه اطلاع کافی دارم خلاصه تفنگ و اسلحه مجاهدین بضمیمه تفنگهایی که آنها از قشون دولت گرفته اند بدست قشون دولت میافتد مگر چند قبضه تفنگ که بتوسط بعضی از مجاهدین در خانهای اطراف بهارستان امانت سپرده میشود و عاقبتش معلوم نمیکردد

مجاهدین انجمن مظفری که در انجمن حمیت جنگ میکنند تاسنکر دارند میجنگند ولی از طرف قشون دولت از خیابان صفی علیشاه سنکر آنها توپ بسته میشود و یکطرف آنها خراب میکنند مجاهدین بعد از خراب شدن سنکر از راهی که برای فرار قرار داده اند متفرق شده کسی از آنها کشته نمیشود.

انجمن آذربایجان چند نفر تیرانداز قابل دارند آنها داد مردانگی میدهند توپچیهای توپی که برای خراب کردن سنکر آنها بسته شده یکی بعد از دیگری کشته میشوند و بالاخره یکی از توپچیان روسی که لباس خاکی رنگ در بردارد روی زمین خوابیده مثل اینکه تیر خورده باشد روی خاک میفلطد و بجانب توپ آمده پشت توپ که میرسد میخواهد برخاسته توپ را با طناب ببندد تا آنها از تیررس مجاهدین دورتر ببرند بمحض اینکه سر بر میدارد پیشانی او هدف تیر یکی از جوانان جنگجو گشته بخاک میافتد و تاهنگامه جنگ گرم است دیگر کسی جرئت نمیکند نزدیک آن توپ بیاید قزاقان عمارت فوقانی خانه سید علی قمی را که در محاذات سردر مجلس در آخر نگارستان واقع و مشرف است بر انجمن آذربایجان سنکر کرده اند ولی طولی نمیکشد

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان وجهانگیر و دیگران

که نعتی چند نفر قزاق در آن عمارت افتاده سنگر آنها خالی میشود ناچار در صدد خراب کردن سنگر مجاهدین انجمن آذربایجان بر می آیند و بعد از آنکه یک قسمت از دیوار عمارت مشارالدوله شیرازی که سنگر انجمن مظفری و حیثیت است خراب میشود از خیابان صفی علیشاه معاذاتی به انجمن آذربایجان پیداشده توپ را بآن انجمن می بندند و سردر انجمن که سنگر مهم مجاهدین است بضرب چند گلوله توپ از هم پاشیده میشود و تیراندازان آن سنگر اضطراراً با هر کس که در انجمن آذربایجان است بخانه میرزا صالح خان که رو بروی انجمن آذربایجان واقع است و یکی از سنگرهای ملی است میروند بی آنکه در طی نمودن عرض کوچه که فاصله است بکسی آسیبی برسد و بعضی از آنها میروند در عمارت فوقانی آن خانه که از دو طرف تیرانداز صحیح دارد و بجانب قشونی که در اول خیابان سیف الملک و اطراف قراولخانه رو بروی سردر بهارستان شلیک میکنند قشون دولت ناچار بعد از خراب کردن سنگر سردر انجمن آذربایجان توپ را برگردانیده با چند تیر دیوار خانه میرزا صالح خان را خراب و آن سنگر را هم از کار میاندازند و در این سنگر دو نفر مجروح میشوند - پس از خراب شدن این سنگر مجاهدین فرود آمده میبینند آقا سید جمال الدین افجه و جمعی از همراهانش در حوضخانه آن خانه نشسته انتظار مهکشتن از راهی قرار نمایند میرزا صالح خان صاحبخانه و جمعی دیگر از در کوچکی که از آن خانه بکوچه باریکی هست فداوار میکنند گلوله توپ میخورد بطاق عمارت حوضخانه آنها و جویهای شیروانی را فرو میریزد آقا سید جمال سخت متوحش شده مجاهدین انجمن آذربایجان بزحمت زیاد و بخراب کردن بعضی از دیوارها و راهی بپام عمارت برده درعبای خود پیچیده عمامه پسرش را بجای طناب بکار برده او را از دیوار بیابغ نظامیه فرو می آورند و از آنجا بایای برهنه از دری که از کنار حمام نظامیه بخوابان هست روانه میشود و هم بعضی از مجاهدین انجمن آذربایجان از این راه متفرق میشوند در غیر از این مواقع محصور که ذکر شد در جای دیگر شهر جنگی نمیشود مگر در خیابان چراغ برق که قهوه خانه معروف بعرضه را مدیر روزنامه روح القدس (۱) با چند نفر دیگر سنگر کرده هنگام گذشتن قشون و عبور دادن

(۱) که یکی از مشهورترین مجاهدین میباشد از مردم خراسان در سن سی و چند سال

## فصل سی و پنجم

توپ بآنها شلیک کرده چند نفر را میکشند و بالاخره روح القدس بدست قزاقان گرفتار میشود در عمارت ظل السلطان هم چند نفر تفنگچی قابل هست و از آنجا تیراندازی میکنند قشون دولت بعد از خرابی خانه میرزا صالح خان توپ را بخانه ظل السلطان بسته مقداری از جلو خان خانه او را خراب کرده میریزند که خانه را از تاراج غلام سیاه ظل السلطان از بالای عمارت تا مدتی مدافعه میکند و بالاخره مغلوب شده غارتیان بیغم میروازند در این وقت صدای تفنگ از اطراف آرام شده تنها صدای توپ بلند است که تا سه ساعت بغروب مانده پی در پی بانجمنهای خالی شده و سنگرهای نیمه خراب پی میجهد توپ میزنند و تا شب بهارستان و عمارت مجلس و تمام نقاط اطراف بهارستان و مسجد از خانه ظل السلطان گرفته و دکان جدید البنانی آن که اداره روزنامه باعداد هم جزو آنها است و خانه میرزا صالح خان و انجمن آذربایجان و خانهای اطراف آن و خانه سید علی قمی و انجمن حقیت و انجمن مظفری و دکان شمالی نگارستان و مهمانخانه آخر نگارستان و قهوه خانه مخصوص بهارستان و خانه ناجری که در شمال باغ بهارستان واقع است و مسجد سپهسالار جولانگاه تعدی غارتگران کشته هر دم پست فطرت اسباب نفیس قیمتی را از خانه ظل السلطان و خانه میرزا صالح خان و خانهای اطراف و از عمارت مجلس و عمارتهای بهارستان که پر است از ذخیره های گرانهای عهد میرزا حسینخان سپهسالار همه را یغما مینمایند و ای کاش ببردن اسباب قناعت میکردند درها و پنجره های گران قیمت را از جای کنده میبرند سنگهای هزاره ها را کنده چوبهای سقف را در میآورند آینه های بزرگ را از دیوارها جدا میکنند و هر کدام بزرگ است با سنگ آنرا شکسته تکه هایش را میبرند در عمارت بهارستان قریب سی عدد جار بلور بیست کاسه و کمتر و زیاده تر و چهارچراغهای قیمتی است همه را برده و هر چه بردنی نیست آنها را خورد مینمایند قالیهای بزرگ سنگین وزن و سنگین قیمت را قطعه قطعه کرده تقسیم مینمایند و این عمل با فرش بهارستان در تاریخ تکرار میشود (۱)

(۱) اشاره به فرش بهارستان عمارت کسری انوشیروان است که عربها تکه تکه کرده تقسیم نمودند



قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان وجهانگیر و دیگران

نابلوهای نقاشی شده گرانها بدست تاراج میرود بالجمله علاوه بر فرش و چراغ و مبل و اسباب و چراغهای برق و میز و صندلی و آینه‌های منصوب و غیر منصوب درهای خانم سازی شده و اُرسیهای منبت کاری اعلی و تخته بندیهای اطلاق جدید مجلس که بمخارج بسیار با صندلیهای ممتاز و میزهای قشنگ تازه ساخته شده و هنوز برای یکدفعه هم مجلس در آن اطلاق منعقد نگشته با سنگهای مرمر هزاره‌ها و کاشیهای قیمتی و آهنهای محبوسهای اطراف و هرچه را تصور کرده اند کسی بازای آن بولی بدهد همه را میبرند و همچنین در خانه ظل السلطان و باقی محلهای غارت شده باشیاء منقول اکتفا کرده از غیر منقول هم نمیگذرند و تمام این غارتها بدست قزاق و سربازهای سیلاخوری و کمی از اشرار و مردم بی سروپای شهری شده بکنفر از ملتبان در میان آنها دیده نمیشود هنگام جنگ از هیچگونه شهر کسی به حمایت مجاهدین نمیآید و هیچ جنبش از هیچ کجانبیشود مگر اینکه میرزا محمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و حسین آقای کاشانی که از متوقفین بهارستان بودند و اتفاقاً آن شب را بیرون مانده اند چون شروع بجنگ میشود و نمیتوانند خود را بمجلس برسانند بخانه میرزا محمد جعفر صدرالعلماء و حاج سید محمد برادر امام جمعه طهران و جمعی دیگر از روحایان درجه دوم و سوم رفته آنها را در مسجد جامع جمع کرده کفن بگردن و قرآن بدست میخواهند آنها را بجانب مجلس ببرند صدرالعلماء و حاج سید محمد و بعضی از معارف آنها از مسجد بیرون نمیآیند و میگویند آقا سید عبدالله پیغام داده است در مسجد بمالیم تا خبر او بما برسد باین عذر خود را مستخلص میسازند ولی شیخ مهدی پسر شیخ فضل الله نوری که سر برشوری دارد و از ابتدای مشروطیت اغلب بر ضد پدرش جزو ملیون کار میکرده جلوائین جمع افتاده روانه میشود و نطقهای مهیج میکند این جمعیت که با تماشاچی عددهشان بدو هزار نفر میرسد از بازار پامنار وارد خیابان سرچشمه میشوند قزاقان از آنها جلو گیری مینمایند دو نفر از آنها را با تیر زده میکشند مابقی بزودی متفرق میگرددند حالا برگردیم و بشکاش شرح حال علمای روحانی و وکلای مجلس و متعینین بهارستان که از آنجا بیرون



## فصل می و پنجم

رفتند پیردازیم .

این جمع از بهارستان خارج شده بیارک امین الدوله وارد میشوند آنها که اول ورود میکنند در را میبندند و آنها که بعد میسر سنده هجوم آورده از دیوار پارك فرود میآیند و تصور میکنند که چون این پارك در زمان مرحوم میرزا علیخان امین الدوله یکی از مرکزهای مهم قانون و مشروطه خواهی بوده است میتواند آخرین قاعه نگهدارنده مشروطه خواهان هم بوده باشد غافل از اینکه در دیوار عمارت و آب و درخت را در این امور مداخلیتی نیست بالعجله محسن خان امین الدوله که میبیند این جمع وارد شدند با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد میگوید من از شما دو نفر میتوانم نگاهداری کنم ولی دیگران باید خارج شوند هر چه آنها اصرار میکنند که از همه نگاهداری کنید تمر نمیکند بالاخره آقایان را میرد در اطاق نزدیک اندرون جای داده خود میرود بخانه نذر الدوله که دور نیست و از آنجا با تلفن بیاغ شاه میگوید آقایان منزل من هستند و هنوز او مراجعت نکرده است که قشون دولت بیارک وارد میشود در اینحال جمعیت پارك چند قسمت میشود یکقسمت ملك المتكلمين و پرش و آقا سید جمال الدین و میرزا جهانگیر خان و میرزا داودخان و قاضی قزوینی و برادرش میرزا علی اکبر که عصاکش او است و آقا سید نورالدین و بعضی دیگر که خطر بیشتر متوجه اغلب آنها است بخانه میرسید حسن برادر مدیر حبل المتین رفته آنجا مخفی میشوند و شرح حال آنها را بعد خواهم نوشت و بعضی از پارك در آمده متفرق میشوند بی آنکه دستگیر بگردند ممتاز الدوله رئیس مجلس و حکیم الملك در گوشه می مخفی شده کسی آنها را نمیبیند و بعد از گذشت واقعه از آن بیغوله در آمده با لباس مبدل خود را بسفارت فرانسه میرسانند و آنجا میمانند تا امنیت حاصل میکنند و بیرون میآیند حاج میرزا ابراهیم نماینده آذربایجان معدن غیرت و مردانگی جوان می و چند ساله که نگارش احوال او را کتابی جداگانه لازم است در خیابان پارك با قشون دولت روبرو میشود او را میگیرند و برهنه میکنند چون میخواهند سائر عورت وی را در آورند امتناع میکند ناگاه تیری از جانب یکی از قزاقان سواره باو رسیده بروی خاک میافتد فریاد میکند

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان وجهانگیروده بگران

وکیل آذربایجان و از دنیا می‌رود آن روز و آن شب لشکر او در بارک می‌ماند و روز دیگر سید محمد علی طهرانی یکی از مجاهدین رفته نعش او را برداشته در سر قبر آقای طهرانی بنحاک می‌سپارد از کشته شدن حاج میرزا ابراهیم آقایان روحانی خود را باخته



تسلیم قزاقان میشوند عبا و عمامه و لباس هر چه دارند ببقا می‌رود و کتک بسیار بآنها می‌زنند سر و صورت ایشان را مهر و ج می‌سازند و بسینه آقا سید محمد جراحی می‌رسند عاصی آقا سید عبدالله کنده میشود آب دهان زیاد بصورت آنها می‌اندازند آنها را با کمال بی احترامی سرو پای برهنه رو بقزاقخانه می‌برند و هر کس را که می‌گیرند اول بقزاقخانه برده از سان لیاخوف روسی گذرانیده از آنجا بیاغ شاه می‌فرستند ولی نزدیک میدان توپخانه سیدین سندی بن نمیتوانند دیگر پیاده بروند باین ملاحظه و یا بملاحظه اینکه در میدان شورش برپا نشود آنها را می‌برند بیاغچه پستخانه قدری نگاهداشته بعد در شگه حاضر

نموده بی آنکه بسلام بولکنیک ببرند بیاغ شاه می‌برند حاج میرزا ابراهیم آقا

در ورود دادن آقایان بیاغ شاه قشون مستحفظ که آنجا است هجوم می‌آورند که آنها را هلاک کنند ولی درباریان مانع شده آنها را در چادری جانی داده بعد از زمانی می‌فرستند از خانهای آنها عبا و عمامه و لباس برای هر یک آورده می‌پوشند و محبوس می‌نمایند آقایان بعد از دو روز یک دفعه شاه را ملاقات میکنند اول شاه در نهایت خشونت و بی ادبی با آنها صحبت میدارد آقا سید عبدالله می‌گوید اگر ما را نباید کشت بکشید اما اینطور با ما حرف مزید و همانطور که همه وقت صحبت میداشته‌اید

## فصل سی و پنجم

صحبت بدارید آنوقت شاه قدری ملایم میشود امیر بهادر در چادر آنها آمده سرزنش بسیار مینماید شایسته روسی بآنها اظهار میکند من مسلمانم و اسلامیت مرا واداشت این اقدامات را بکنم آقا سید محمد باو تغیر و خشونت مینماید و چون از جزئیات مذاکرات آنجا اطلاع نداریم باختصار میکوشیم .

خاتمه کار آقایان روحانی باین ترتیب است که در بسیاریان از حاج امام جمعه خوئی که از دوستان خودشان است معذرت خواسته او را مرخص میکنند آقا سید عبدالله را بعد از سه روز با آقا میرزا محسن دامادش و بعضی از پسران و بستگان او تبعید نموده باغلام مستحفظ بجانب قزوین و از آنجا بجانب عتبات میفرستند ولی در خاک ایران توقیف میشوند آقا سید محمد را در شمیران اجازه اقامت میدهند بشرط آنکه با کسی آمد و شد نکند او هم در آبادی در که شمیران میماند شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس شغری برای شاه میسازد و او را بحق خویشاوندی سوگند داده خلاصی میطلبد و رها میگردد .

## فصل سی و ششم

### قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

در فصل سی و پنجم نوشته شد ملك المتكلمین و پسرش محمد علی و سید جمال الدین واعظ و میرزا جم - انگیر خان و میرزا داود خان و قاضی قزوینی و برادرش و سید نورالدین و بعضی دیگر در خانه میرزا سید حسن کاشانی که متصل بپارك امین الدوله است مخفی میشوند اینك شرح گرفتاری آنها را مینویسیم بعد از آنكه آنجمع بخانه مزبور میروند مادر پیر میرسید حسن بنای گریه و زاری را گذارده میگوید شما باین خانه آمده اید خانه ما را خراب خواهند کرد اموال ما بگمما میشود ملك المتكلمین بمیرزا جم انگیر خان میگوید ما را كه دستگیر خواهند کرد بهتر اینست دل این زن را بدست آورده رفع اضطراب او را بکنیم چند نفر مخالفت کرده آنجا مخفی میشوند بطوریکه خود آن زن هم نمیدانسته است باین ترتیب كه خود را در آب انبار خانه انداخته در میان آب چند ساعت میماند تا شب میشود و فرار میکنند و از آنهاست میرزا قاسمخان تبریزی از کارکنان روزنامه صوراسرافیل مابقی بیرون آمده وارد خیابان میشوند سید جمال الدین خود را در خانه ثنی پنهان میکند و عاقبت کار او در جای خود نوشته میشود دیگران گرفتار میشوند باین ترتیب ملك المتكلمین چشمش درست نمیشود قاضی هم نابینا است هر دو را باید عصا کشی نمایند از این جهة نمیتوانند فرار کنند بعضی دیگر هم آنها را متابعت مینمایند همینكه وارد خیابان میشوند قزاقان اول میرزا جهانگیر خان و بعد دیگران را دستگیر کرده آنها را اینهاست كتاك میزنند و به روح ساخته سروپای برهنه همراهم را بقزاقخانه میبرند در راه كه این جمع را میبردند بعضی از مردم نادان بآنها ناسزا گفته نسبتهای ناشایسته میدهند میرزا جهانگیر خان بی دربی نطق میکند



## فصل سی و ششم

و از كتك و زخم كرد و ربا اندیشه نكرده ميگويد اي مردم ما وقتيم اها شما دست از مشروطه برنداريد و بقزاقان ميگويد ما مقصر پلتيكي هستيم كسي مقصر پلتيكي را آزار نميكند اين يگان، فهايي وطن از آن هنگام كه گرفتار ميشود دست از جان شسته هر چه در دل دارد ميگويد بلي روز اول آن مرد وطن پرست جان عزيز را با قلم نگارش صور اسرافيل يكمرتبه بكف گرفته نوشت آنچه نوشتني بود و اينك چند ساعت بقيه مهر خود را غنيمت ميداند كه ناگفته مانده هارا بگريد تا در خدمت بملت كوتاهي نشده باشد. ملك المتكلمين سكوت كرده درهمه صدمات كه باو ميرسيد حرفي نميزند تنها گاهي ميگويد: لاحول ولا قوة الا بالله بهمين حال آنها را ميبرند تا وارد قزاقخانه ميكنند و آنجا معبرين ميشوند صاحب منصبان قزاقخانه بي دربي بمحبس آنها آمده آنها را فحش داده آزار ميكنند ميرزا جهانگير خان در اين حال باز از نطقهاي وطن خواهانه دست بر نميدارد و دقيقه بي آرام نميگيرد بالاخره از بس حرف ميزند محبس او را جالبيكنند ملك المتكلمين كرسنه و تشنه است چون او را برهنه نكرده اند پوئي دارد بيكي از قزاقان ميدهد براي او نان و نان خورش و آبي بياورد و خواهش ميكنند ميرزا جهانگير خان را هم بياورند باو غذا بخورد ميگويند او زياد حرف ميزند ميگويد بسيارم حرف ازند او را هم مياورند غذا خورده بجاي خود برميگردانند اين چند نفر با جمعي ديگر كه گرفتار شده اند يا بتدريج تا عصر گرفتار ميشوند در قزاقخانه هستند طرف عصر آنها را بباغ شاه ميبرند و همه را در يك زنجير ميبنند و در بردن آنها بباغ شاه و هنگام ورود بمحبس و در محبس آنها را آزار بسيار ميكنند دست ملك المتكلمين جراحت برميدارد شبانه پولكنيك لياخوف و شاپشال و علي بيك بديدن آنها ميروند ملك المتكلمين به پولكنيك از بابت كتك بسيار كه بآنها ميزند شكايت ميكند و او مسيرد ديگر آنها را نزنند شاپشال با ملك المتكلمين صحبت داشته ميگويد چرا اينقدر از من بدگفتي ميگويد شما را ميگويند بمصلحت روس و بر ضد مصالح دولت و ملت ها كار ميكنيد بميرزا جهانگير خان ميگويد تو از كجا دانستي من يهودي هستم جواب ميدهد اينطور شنيدم تكليف روزنامه نويس اين است هر چه



قتل ملك وجهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

بگویند بنویسد و اگر دروغ است بعد تردید میکند بالجمله شمانت بسیار بآنها میکنند و میگویند فردا شما را بدار خواهند زد و میروند در اینوقت میرزا محمد علی پسر ملك المتكلمین از پدرش دور است بعد از زمانی آنها را بیرون برده چون بر میگردد اندک اتفاقاً او را نزدیک پدر زنجیر میکنند ملك از این اتفاق مسرور است و آنشب را اغلب با پسر صحبت داشته میگوید فرزند مبادا خودت را معرفی کنی که تو پسر من هستی بگذار ترا شناسند بلکه خلاص شوی اگر بفهمند تو پسر منی مشکل



میرزا جهانگیر خان

است خلاصی بیابی محبوسین آن شب را با کمال سختی میگذرانند فردا صبح میشود پاسی از روز برآمده دو نفر قزاق به محبس آمده ملك المتكلمین و میرزا جهانگیر خان را با زنجیر میبرند ساعتی طول نمیکشد که زنجیر های آنها را آورده آنجا میاندازند در هنگام بردن آنها ملك المتكلمین میگوید رفقا دیدار باز پسین است و همه گریه میکنند خلاصه آنها را میبرند در گوشه باغ شاه در میان فوج قزاق اول طناب بگردن ملك المتكلمین

افکنده مدتی او را عذاب میدهند و بالاخره میر غضبان با کارد روی شکم او افتاده شکمش را پاره میکنند و بسختی جان میدهد بعد از آن میرزا جهانگیر خان را میآورند چون کشتن رفیق خود را دیده است رمقی برای او باقی نمانده بیای خود نمیتواند بیاید او را میآورند طناب برگردنش انداخته بفشار کمی جان میدهد نفس هردو را میان خندق شهر میاندازند نعلها آنروز و آن شب در خندق است و بعد بهمت یکی از وطنخواهان

## فصل سی و هشتم

هرچه از آنها باقی مانده بخاک سپرده میشود بعد از کشته شدن این دو نفر قبری آتش  
غضب شاه و درباریان فرو نهشته تالطم امواج بلا بالنسبه آرام میگيرد و البته قصد کشتن



ملك التكلين



### قتل ملك وجهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

دیگران را هم دارند ولی بعضی از سفرای خارج بحضور شاه رفته میپرسند غیر از این دو نفر باز هم کسی را خواهید گشت جواب میدهد خیر این است که دیگر آشکارا کسی را نمیکشند حکومت شهر را نظامی کرده میدهند بپولکنیک لیاخف و او از جانب خود اعلانی منتشر کرده مردم را تخویف بسیار مینماید و پی در پی مشروطه خواهان را گرفته بمحبس میاندازد حمزه سرباز را که جزو مجاهدین بود گرفته نزد او میآورند از او میپرسد تو هم سرباز ملی بودی - میگوید بلی - در جنگ هم بودی - بلی قزاق هم کشتی جواب میدهد در جنگ نمیدانم چه شده است البته کشتار میشود میگوید حالا که راست گفتی تو را مرخص کردم برو همینکه روانه شده قدری دور میشود امر میکنند از پشت سر او را تیر باوان مینمایند دو نفر جوان که یکی هنوز خطاش ندیده در مجلس تیر برداشته در خون خود غوطه ورنند و عاقبت کار آنها معلوم نمیشود دو پسر حاجی محمد اسمعیل تاجر را که بیچارگان بمزم تجارت به استامبول میرفتند در مرکزیکه برای گرفتن دستگاه سفری رفته بودند کاریجهیان بطمع بردن پول و اسباب آنها یکی را کشته و دیگری را مجروح ساخته بعنوان مشروطه خواهی بدست قزاقان میسپارند و بساداره پولکنیک برده بعد از خدمات بسیار مرخص شده نشر آن يك تن که کشته شده است تامدتی در خیابان افتاده کسی جرئت نداشت بر دارد عباسقلیخان جوان تربیت شده و دانشمند پسر موق السلطنه که خود و سردیگرش جزو مجاهدین انجمن مظفری بودند در خیابان بدست دشمن گرفتار شده او را همانجا میکشند و دیگر شرح جنایتهایی که از مأمورین حکومت نظامی لیاخف و دربار باغشاه به بیچارگان در طهران میرسد و شرح حال متواری شدگان از آزادیخواهان در اطراف دشت و بیابان از گنجایش این تاریخ بیرون است اینك بشرح حال باقی محبوسین باغشاه پردازیم.

محبوسین باغشاه يك قسمت روحانیان بودند که عاقبت کار آنها گفته شد يك قسمت آنها که کشته شدند و از این هردو سخت تر حال کسانی است که آنها را درغل و زنجیر سخت بسته در اطاق گرمی رو بآفتاب در این هوای گرم تابستان منزل اینست که از تنگی منزل بروی یکدیگر ریخته اند بیشتر آنها مجروحند و اگر بظاهر توجهی

## فصل سی و هشتم

بزخم آنها شده دیگر مراقبت نشده است و در زحمت شدید هستند خوراك آنها روز و شب دو قرص نان است با اذیت و آزار بسیار عکس آنها که در باغشاه برداشته شده از بدبختی آن بیچارگان حکایت مینماید این اشخاص قاضی قزوینی و برادرش و شاهزاده یحیی میرزا که میخواستند است در کسوت روحانیون فرار کنند و بهمان صورت گرفتار محبوس شده و حشمت نظام و میرزا داور خان و حاج محمد نقی بشکدار و مشهدی باقر فرش فروش و حاج خان خیاط و شریف صحاف و میرزا محمد علی ملک زاده و روح الله دس و میرزا محمد علیخان استامبولی و شاهزاده ناصر الممالک و نایب باقرخان و غیره.

در میان این جمع نظر بدی که در باربان قاضی قزوینی دارند بدیگران ندارند بدو سبب یکی آنکه در قضیه خانه عضد الممالک قاضی احساسات وطن پرستی خود را کاملاً ظاهر کرده مورد غضب شدید شاه شده دوم که از این مهمتر است مسئله استخلاص اشخاص متهم به بمب اندازی برای شاه است بواسطه عملیات قاضی قزوینی در صورتیکه شاه بمسئله بمب بیش از هر چیز اهمیت میدهد و اشخاصی را که در کار کشف نشدن قضیه بمب و شناخته نشدن مرتکبین آن دخالت داشته اند دشمنان حقیقی خود میشناسد و قاضی قزوینی از افراد میرزا آنها است بیچاره مرد وطن پرست عاجز اکنون در زیر زنجیر استبداد با سرو صورت مجروح دچار شکنجه و عذاب است قاضی قزوینی از اشخاصی است که در مقصری همدوش ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان بوده میباید روز اول با رفقای کشته شده باشد ولی بدو سبب در کشتن او شتاب نمیشود یکی آنکه بخارجیه ها گفته اند غیر از همان دو نفر دیگر کسی را نمیکشند چنانکه گفته شد و دیگر آنکه تصور میکنند در استنطاق قاضی شاید بتوانند مرتکبین بمب را بشناسند چنانکه در استنطاق ملک زاده و دیگران از همزنجیرهای قاضی قزوینی تحقیقات در خصوص بمب در اول درجه اهمیت بوده است و همچنین امان الله خان ضیاء السلطان تركه که در قضیه بمب گرفتار شده و بمب میون مخصوصاً قاضی قزوینی مستخلص گشت در این وقت پنهان میشود و بواسطه و رسائل امان نامه باو میدهند همینکه آشکار

قتل ملك و جهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

میگردد او را دستگیر کرده در تحت شکنجه سخت در آورده از مسئله بمب او را استنطاق میکنند و چیزی بروز نمینماید قاضی در شبهای اوایل حبس خود که آزار بسیار میبیند بر ققایش میگوید اینها ما را بایی و لامذهب میدادند که اینطور بی رحمانه با ما رفتار میکنند بهتر این است قرآن و روضه بخوانیم بلکه کمتر ما را آزار نمایند و شروع میکنند بخواندن قرآن و در ضمن بروضه خوانی همه گریه میکنند و سر بازان متأثر میشوند ولی قدغن میشود که دیگر روضه نخوانند.

خلاصه قاضی قزوینی هیچده روز در باغشاه در تحت فشار سخت و بدترین احوال میگذرانند پس از آنکه استنطاق او تمام میشود چون عادت بخوردن ترباك دارد سم مخلوط ترباك کرده باو میخورانند و چون حالش منقلب میشود زنجیر او را برداشته در میان باغ میاندازند و با نهایت سختی جان میسپارد قاضی قزوینی از مال دنیا تهی دست بود و در اواخر عمر خدا باو پیری داد که بسیار بوی علاقه‌مندی داشت اما اجل مهلت نداد که او را خود بزرگ نماید.

بالجملة محبوسین را يك يك استنطاق کرده اشخاص متفرقه و غیر مهم را رها میکنند و مابقی را نگاه میدارند ظهیر السلطان را که یکی از تفنگداران ملی بود زنجیر کرده روزها در آفتاب میبندند و چند روز زحمت بسیار باو میدهند موسی خان معظم السلطنه و بعضی دیگر از جوانان محبوس و مغلولند از و کالای مجلس مستشار الدوله مدتی در حبس باغشاه میماند بحیی میرزا و میرزا داود خان از مقصرین درجه اول هستند و خطر جانی دارند ولی باید دانست که قضیه سفارت انگلیس و پناه دادن به جمعی از اشخاص خطرناك از ملیون و مخصوصاً از نمایندگان مجلس تأثیر شدید در دربار کرده بعد از گذشتن روزهای اولی و کشته شدن چند تن و نتیجه بدست نیامدن از استنطاق محبوسین در قضیه بمب غضب شاه و آتش انتقام درباریان اندکی فرو می‌شیند خصوصاً که نوشتجاتی از رؤسای روحانی نجف بشاه میرسد که خاطر او را مهوش میسازد که شرح آنها در فصل دیگر نوشته خواهد شد.

و اما قضیه سفارت انگلیس و تحصن ملیون شرح واقعه آنکه رابطه خصوصی



## فصل سی و هشتم

که میان صاحب منصبان سفارت انگلیس در طهران با رؤسای ملیون و آزادیخواهان از اوائل مشروطیت وجود داشت اکنون هم که روس و انگلیس با هم ساخته اند آن رابطه بکلی قطع نشده و غیر از سیاست مشترک روس و انگلیس که اکنون مناط کارهای خارجی دولت ایران است انگلیسان در خلفا يك سیاست خصوصی هم دارند که دل آزادیخواهان را از خود نمیرنجانند و تمام بدبختی آنها را بروسها نسبت میدهند و خود را در موافقت با سیاست روس ناگزیر معرفی مینمایند و این رابطه نسبت بوکلای تند رو مجلس بیشتر بتوسط آقا سید حسن تقی زاده و رفقای او است و قتیکه مجلس در شرف خراب شدن است و نمایندگان تند رو مخصوصاً تقی زاده و رفقای او بواسطه دشمنی که میان محمد علی شاه و آنها است در معرض مخاطره جانی هستند خصوصاً که قضیه بمب راهم بآنها نسبت میدهند بدیهی است خطر عظیم متوجه ایشان است لهذا تقی زاده چنانکه گفته شده است از پیش تهیه اینکار را دیده که در آخر وقت خود را بسفارت انگلیس انداخته آنجا محفوظ بماند اینستکه بتوسط صاحب منصبان سفارت انگلیس با میرزا علی اکبر خان دهندا و بعض دیگر با لباس مبدل داخل سفارت شده هر چه توانسته اند رفقای خود را از گوشه و کنار جمع کرده بآن مأمن میسرسانند و این اقدام در همان روز یست و سوم جمادی الاولی که روز بمبارد مان مجلس میباشد میشود و البته تمام اشخاص خطرناک چه وکیل و چه غیر وکیل در اینموقع توقع دارند که تقی زاده آنها را هم در رفتن بآن پناهگاه شرکت بدهد و از کجاکه در صدد نشده باشد بی آنکه موفق بگردد و بهر صورت در اینگونه مواقع که روز و انفساه است و هر کس بفکر جان خویش است نباید از کسی این توقعها را داشت و هر کس باید خود وسیله نجات خویش را فراهم آورد خلاصه بمحض اینکه معلوم میشود جمعی بسفارتخانه انگلیس رفته اند مشروطه خواهان نظر باینکه از این سفارتخانه بظاهر مشروطیت بیرون آمده است اینک هم میتواند نگاهدارنده طرفداران مشروطیت بوده باشد بی آنکه متوجه سیاست مشترک روس و انگلیس باشند و بی آنکه بدانند ممکن است همین سفارت که بظاهر گاهواره مشروطیت بوده

قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

است روزی قبر آن واقع گردد هجوم میآورند که وارد سفارتخانه شوند و جمعی وارد شده که عددشان بهشتاد نفر میرسد انگلیسان هم جلوگیری نمیکنند در اینوقت خبر بیاغ شاه رسیده بغوریت یکدسته سوار قزاق اطراف سفارت را گرفته مردم را مانع میشوند که بسفارتخانه وارد گردند و عده متحصنین محدود میشود بکسانی که تا آنوقت وارد شده اند و این روز دوم واقعه بمباردمان مجلس شورایی است گرفتن قزاق و پلیس اطراف سفارتخانه انگلیس را برای وارد نشدن ملیون موجب هیجان کارکنان سفارت میگردد بشاه گله میکنند چرا ما را محاصره کرده اید جواب میدهد چرا مردم را بسفارت راه میدهید میگویند مردم از ترس جان بسفارت هیآیند و قرار میشود مستحفظین را بردارند ولی قدری دور تر میبرند سفارتیان هم بلندن شکایت میکنند که سفارتخانه در محاصره است و پس از رسیدن جواب بآنها مکتوب ذیل از طرف شارژد افرانگلیس بمیسرزا محمدعلیخان علاءالسلطنه وزیر خارجه نوشته میشود :

جناب اشرف ارفع را که بر حسب امر اعلیحضرت اقدس شهرباری برای وهنی که در چندین روز بسفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان وارد آمده اظهار تأسف فرموده اند بنظر اولیای دولت خود رسانیدیم بموجب دستورالعمل که امروز از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده مأمورم بجناب اشرف ارفع اطلاع بدهم که عذر بی احترامیهای مکرره که باوجود پرتستهای رسمی دوستدار از طرف پلیس و بریکادقزاق نسبت بسفارت شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پس از دقت کامل بوضع شخصی که از این بابت حاصل شده است مطالب ذیل را طالب مینماید :

اول قزاق و پلیس را از حوالی سفارت بردارند و متعرض رعایای انگلیس و رعایا نشوند .

دوم وزیر دربار از طرف اعلیحضرت شهرباری و وزیر امور خارجه از طرف دولت ایران هر دو با لباس رسمی بسفارت انگلیس در شهر دار الخلافه آمده

### مصلحتی و ششم

رسماً کاملاً معذرت بخواهند و پیش از وقت بمدت کافی از آمدن خود اطلاع بدهند. سپس تمام اشخاصی را که در این اواخر برای کارهای متداولی به سفارت میرفته و یا از آنجا بیرون میآمده گرفته اند فوراً مرخص نمایند.

چهارم ضمانتنامه پادشاهی اعلیحضرت شهرباری برای امنیت جانی و مالی و شخصی اشخاصی که حال در آن سفارت متحصن هستند بدو ستار داده شود. اگر در میان متحصنین اشخاصی پیدا شوند که اتهام جنایتی بآنها برود باستثنای جنایتهای بلتیک که حال معفو است آنها را بقاعده در حضور یک نفر از اجزای سفارت انگلیس استنطاق نمایند الحال که این مطالب را به جناب اشرف میرسانم مأمورم اظهار نمایم اگر فوراً این مطالب بموقع قبول نیامد و از روی دقت مجری نشد دوات اعلیحضرت پادشاه انگلستان مجبور خواهد بود که هر اقدامی را مناسب بداند برای تحصیل ترمیم این رفتاری که خود را محق میداند بر آن بنماید بدستور العمل اولیای دولت متبوعه خود مشروط فوق را بنظر اعلیحضرت شهرباری میرسانم بعد از رسیدن این مکتوب بوزارت خارجه دولت فوراً در صدد انجام مطالب برآمده قزاق و پلیس را از اطراف و نواحی سفارت برداشت وزیر دربار و وزیر خارجه رفتند به سفارت رسماً معذرت خواستند اشخاصی را که به سفارت رفت و آمد میکردند گرفتار شده بودند رها کردند نوشته تأمین جانی و مالی برای متحصنین سفارت فرستادند و آنها بیرون آمدند مگر یکمده معین که آنها را قرار داده اند مسافرت کرده چندی در ایران نباشند و آنهاش نفرند تقی زاده - معاضد السلطنه - میرزا علی اکبر خان دهخدا - میرسید حسن حبیل المتین صدیق الحرم - بهاء الواعظین اما بانصاف بهاء الواعظین را نباید جزو آنهاش مرد چه روزی که در سفارت بکسانی که باید تبعید شوند برای خرج سفر پول میدهند تقی زاده اظهار استغنا نموده نمیگیرد در عوض بهاء الواعظین مبلغی میرسد که او انتظار نداشته در اینحال از خوشحالی برجسته میگردد زنده باد هرج و مرج خلاصه چند نفر را هم گفتند مدتی در طهران نباشند و آنها سعید الممالک تبریزی بود و برادرش و حسین آقای کاشانی - میرزا عبدالرحیم خلخالی و میرزا آقاخان از اجزای عدلیه این جمع در

### مصلحتی و ششم

رسماً کاملاً معذرت بخواهند و پیش از وقت بمدت کافی از آمدن خود اطلاع بدهند. سپس تمام اشخاصی را که در این اواخر برای کارهای متداولی به سفارت میرفته و یا از آنجا بیرون میآمده گرفته اند فوراً مرخص نمایند.

چهارم ضمانتنامه پادشاهی اعلیحضرت شهرباری برای امنیت جانی و مالی و شخصی اشخاصی که حال در آن سفارت متحصن هستند بدو ستار داده شود. اگر در میان متحصنین اشخاصی پیدا شوند که اتهام جنایتی بآنها برود باستثنای جنایتهای بلتیک که حال معفو است آنها را بقاعده در حضور یک نفر از اجزای سفارت انگلیس استنطاق نمایند الحال که این مطالب را به جناب اشرف میرسانم مأمورم اظهار نمایم اگر فوراً این مطالب بموقع قبول نیامد و از روی دقت مجری نشد دوات اعلیحضرت پادشاه انگلستان مجبور خواهد بود که هر اقدامی را مناسب بداند برای تحصیل ترمیم این رفتاری که خود را محق میداند بر آن بنماید بدستور العمل اولیای دولت متبوعه خود مشروط فوق را بنظر اعلیحضرت شهرباری میرسانم بعد از رسیدن این مکتوب بوزارت خارجه دولت فوراً در صدد انجام مطالب برآمده قزاق و پلیس را از اطراف و نواحی سفارت برداشت وزیر دربار و وزیر خارجه رفتند به سفارت رسماً معذرت خواستند اشخاصی را که به سفارت رفت و آمد میکردند گرفتار شده بودند رها کردند نوشته تأمین جانی و مالی برای متحصنین سفارت فرستادند و آنها بیرون آمدند مگر یکمده معین که آنها را قرار داده اند مسافرت کرده چندی در ایران نباشند و آنهاش نفرند تقی زاده - معاضد السلطنه - میرزا علی اکبر خان دهخدا - میرسید حسن حبیل المتین صدیق الحرم - بهاء الواعظین اما بانصاف بهاء الواعظین را نباید جزو آنهاش مرد چه روزی که در سفارت بکسانی که باید تبعید شوند برای خرج سفر پول میدهند تقی زاده اظهار استغنا نموده نمیگیرد در عوض بهاء الواعظین مبلغی میرسد که او انتظار نداشته در اینحال از خوشحالی برجسته میگردد زنده باد هرج و مرج خلاصه چند نفر را هم گفتند مدتی در طهران نباشند و آنها سعید الممالک تبریزی بود و برادرش و حسین آقای کاشانی - میرزا عبدالرحیم خلخالی و میرزا آقاخان از اجزای عدلیه این جمع در



### قتل ملك و جهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

ظرف دو روز بمصاحبت مأمور وزارت خارجه و غلام سفارت انگلیس بجانب رشت وانزلی روانه میشوند بعد از آنکه مردم طهران پروتست سفارت انگلیس و تسلیم شدن فوری دولت را میبینند سیصد چهار صد نفر مهیا میشوند بسفارت بروند وای چون قراردادها گذشته است دیگر آنها را راه نمیدهند و دیگر کسی بسفارتخانه طهران وارد نمیشود آنها هم که خارج شده اند بیخیال دنبال کار خود رفته آسوده خاطر میشوند جمعی از آزادیخواهان هم در شهر طهران و در اطراف شهر متواری هستند تا کی بتوانند آشکار گردند جمعی هم بقلهك شمیران که محل بیلاقی انگلیسین است میروند که در موقع نگارش شرح حال خود احوال این جمع را با عاقبت کار آنها نخواهم نوشت اینك شمه ای از اوضاع ولایات را بعد از خراب شدن مجلس و برهم خوردن بساط مشروطه در فصل جداگانه بنویسم .



## فصل سی و هفتم

### در ولایات بعد از خرابی مجلس

باید دانست که در اغلب ولایات ما همه وقت دو دستگی موجود است که پیش از این بحیدری و نعمتی نامیده میشد اکنون هم این اختلاف کلمه هست و دولتیان از دربار سلطنت گرفته تا کدخدای یکه آبادی سیاستشان اینست بآتش این دو دستگی دامن زده از اختلاف مردم استفاده نمایند و بعبارت دیگر مردم را بیکدیگر انداخته از خطر اتحاد آنها با هم که ضرورت دست تجاوز و تعدی ستمکاران طماع را کوتاه میکند جلوگیری کنند مردم نادان هم خیر و شر خود را نمیفهمند.

در این وقت اختلاف کلمه مزبور بصورت جنگ طبقاتی در آمده بکدسته بجدد خواه و دسته دیگر کهنه پرست در همه جا هویدا گشته در صورتیکه در میان هر دو دسته بسیار کم اشخاصی هستند که بمعنی این دو دستگی پی برده باشند و غالباً رؤسای ملکی و مذهبی آنها با هم بر سر ریاست کشمکش دارند و تابعین آنها کور کورانه بر ضد یکدیگر میباشند و البته عین اوضاع مرکز بتفاوت درجه در هر نقطه از نقاط مملکت ظاهر است خصوصاً که در ماههای آخر درباریان و روحانیان درباری مستبدین ولایات را واداشته اند عملیات آزادیخواهان را که در انجمنهای ایالتی و ولایتی بر ضد استبداد و درباریان کار میکنند عقیم بگذارند و دو دستگی شدید در همه جا آشکار گشته و بدیهی است اشخاص بالنسبه روشن فکر طرفدار حکومت ملی و مجلس و مشروطه هستند و کهنه پرستان و پیغمبران از روزگار طرفدار درباریان و دربارند و تا این وقت قوت و قدرت در دست فرقه اول بوده کهنه پرستان در جنگال آنان مقهور بوده اند ولی اینک قضیه بعکس شده و در تمام مملکت باستانی آذربایجان بیرق حکومت

### در ولایات بعد از خرابی مجلس

استبدادی بلند میشود ملاکین و مستبدین در هر لباس روی کار آمده مجلس و مشروطه و حکومت ملی و قانون را کفر و زندقه و طرفداران آنها را کافر و زندیق و واجب القتل می‌شمارند در اینحال پیدا است که آزادبخواهان بیچاره در ولایات که اغراض خصوصی زیاد و پناهگاههای مطمئن نسبت بمرکز کم است دچار چه بدبختیها میگردند چه اشخاص وطن دوست کشته میشوند و چه اموال و اغراض بیاد فنا میرود و همان حیدری و نعمتی پیش اکنون مستبد و مشروطه یا مسلمان و کافر نامیده میشود عجبا در بعضی از ولایات شمالی که انگلیسان کمتر نفوذ دارند و نمیتوانند اشخاص خطرناک را حمایت کنند یعنی از روسها جدا بمانند خود ملاحظه میکنند کار بد رفتاری مستبدین بامشروطه خواهان بجائی میرسد که مؤسسات روس در آن مکانها از مشروطه خواهان حمایت کرده آنها را پناه میدهند و از شر مستبدین نگاه میدارند چنانکه در گیلان نظایر بسیار دارد ولی بدیهی است که این برای اشخاص معروف و معمول است و الا بیچارگان باین چاره هم راهی ندارند خلاصه اگر چه مقتضی است بشمهائی از وقایع ولایات هم بعد از توپ بستن بمجلس و برهم خوردن مشروطه اشاره کنم ولی بدو سبب شرح آن وقایع را بتاریخهای مستقیم و مفصل مملکت و بوقت خود که برده از روی حقایق برداشته شده باشد و وسائل استخبار بیشتر در دست باشد موکول نموده فقط مختصری از اوضاع اصفهان را مینگاریم و بعد از آن باحوال آذربایجان که استثناء شد بطور اجمال میپردازیم.

اما اصفهان کسانی که جماد اول کتاب مرا خوانده میدانند در اصفهان نفوذ روحانیان بیشتر از همه جای ایران است یعنی از بقایای اوضاع و احوال روحانیان عهد اخیر صفویه هنوز آثاری در آن شهر دیده میشود اول شخص روحانی نمای آن شهر اول یادوم ملاک و متمول آن شهر است حکومتهای وقت هم برای برگردن کیسه خود یکی دوتن از این قبیل روحانی نمایان را راضی نگاه میدارند و لقمههایی از آنچه میبرند بهلق آنها میگذارند و گاهی در کارهای کوچک ضرر اندك را تحمل کرده توسط آنها را از مقصرین میپذیرند تا بحوزه ریاست آنها رونقی داده بتوانند آنها را بدو دهان خلق بمنزله

## فصل سی و هفتم

هويزه دهنه قرار داده از ترضائي كه بر ضد آنها بشود جلوگيري نمايند .  
 در سالهاي آخر شيخ محمدتقي نجفي كه خود را با آقاجفي معروف كرده در رأس  
 اينگونه روحاني نمايان در اصفهان واقع شده است .  
 آقا نجفي در ابتدای تبدل اوضاع سياسي مملكت كه مستلزم محدود ساختن  
 اختيارات غير محدود نوع او بود مخالفت ميكرد و ميخواست مشروطه را كفو مشروطه  
 خواهان را كافر بخواند ولي چون پيشرفت كار مشروطه را ميپند و بر رياست و تمول  
 خود نگران است مدتي سكوت ميكند و بالاخره با مجلس و مشروطه اظهار مساعدت  
 مينمايد خصوصاً كه ميپند برادر خود حاج آقا نورالله كه داراي ذوق ادبي است و خود  
 را تجديد خواه معرفي ميكند طرفدار حكومت ملي و در رأس آزاديخواهان اصفهان  
 واقع شده و اگر مخالفت كند بايد باوي طرف شده جنگ خانگي بنمايد اين است كه  
 در تمام مدت مجلس و مشروطه آقاجفي با مهارتي كه در اينگونه از امور دارد خود را  
 بيطرف متمایل بمشروطه نگاه داشته روحانيان مخالف مجلس از نجف و طهران و ولايات  
 ديگر مكرر خواسته اند او را با خود همراه كنند نپذيرفته ولي بديهي است كه در باطن  
 بيكار نبوده است چنانكه بعد از بتوپ بستن مجلس شخص مزبور از پسر پرده در آمده  
 خود را طرفدار سياست روحانيان مخالف مجلس معرفي ميكند و معلوم ميشود در باطن  
 باشيخ نوري در طهران همصفت بوده در باريان از او اطمينان داشته اند كه اصفهان را  
 بدست او نگاه خواهند داشت و نميگذارد برادر خود با آزاديخواهان ديگر در آن  
 شهر بر ضد در باريان قيامي بنمايند و هم بايد دانست كه اصفهان چنانكه مكرر گفته شده  
 است بواسطه محل جغرافيايي كه دارد و بمناسبت سياست روحاني نمائي كه در آن هست  
 از قافله تجدد خواهي حقيقي دور مانده و همچنانهاي آزادي طلبي آنها برنگ ساير  
 همچنانها غالباً رنگ دين و مذهب بخود ميگيرد و تعطيلات خنده آميز و سخرية انگيز مينمايد  
 مثلاً در موقعي كه مقرر بوده است از ولايات بحمايت مشروطه مجاهد بطهران  
 بيايد انجمنهاي ملي اصفهان هم هر کدام يكجمله مجاهد تفنگ بدست تپه ديده اند  
 بي آنكه معلوم باشد تيراندازي ميدانند بانه و در موقع نمايش قوه خود براي مساعدت

### در ولایات بعد از خرابی مجلس

با مجلس شورای ملی انجمنهای اصفهان بصورت دسته سینه زن و عزادار از شهر حرکت کرده بقبرستان تخت فولاد رهسپار میگردند و از جمله نهایشهای تازه مضحک این هیجان ملی یکی این است که جمعی از درویش درطایفه این نمایش نظامی واقع شده هر يك يك هاردرشت در دست دارد آنها را نمایش میدهد و این برای تخویف مستبدین است و بهمین جهت این نهضت در اصفهان به نهضت مار معروف میشود .

خلاصه روز توپ بستن بمجلس ملی در طهران بیرق استبداد در اصفهان بدست آقا نجفی بلند شده بدان میماند که نیابت پولکنیک لیاخوف را بهمهده گرفته باشد نهایت لیاخوف روسی با سر نیزه و توپ و تفنگ در طهران بر خد مجلس و مشروطه قیام میکند و این آقای روحانی بزور تکفیر که مجلس و مشروطه و انجمن ایالتی و بلدیه و تمام آثار مشروطه را جدا جدا تکفیر کرده پول دادن برای اصلاحات بلدیه را حرام میشمارد در صورتیکه همین شخص دو هفته پیش بطهران تلگراف کرده است مخالفت با مشروطه مخالفت با امام زمان است و قشون دولت اگر با مشروطه خواهان بجنگد در حکم قشون یزید و ابن زیاد میباشد و اینک خود در لباس دیگر میکند همانکار را که قشون دولت در طهران کرد خلاصه روزیست و سیم جمادی الاولی انجمن ایالتی اصفهان برهم خورده مشروطه خواهان بعضی گرفتار و بعضی متواری میشوند حاج آقا نورالله رئیس انجمن از اصفهان مهاجرت میکند و استبداد بتمام معنی در آن شهر حکم روا میشود آقا نجفی در اصفهان میگوید اگر خونی در راه مشروطه باید ریخته شود خون من است و راست میگوید اگر مشروطه ما بحقیقت مشروطه بود باید آقا نجفی و امثال او را در هر کجای مملکت باشند محاکمه عادلانه کرده در ازای تهمتیه که باسلام زده خود را حجت آن خوانده اند و در مقابل تجاوزات که بنام شرع مقدس بنواهیسی الهی و بجهان و مال و عرض مسلمانان نموده و تقویتی که از ستمکاران برای استفاده شخصی نموده اند مجازات داده خون آنها را بریزند و دامان پاک روحانیان حقیقی را از لوث همکاری اینگونه اشخاص دنیا طلب نامسلمان پاک نمایند ولی مشروطه مانا قاص و غیر خالص بود و نتوانست بوظایف حقیقی خود قیام کرده حق را از باطل جدا نماید



## فصل سی و هفتم

اینست که باین صورت فاضح و بدست اینگونه اشخاص وقیح برهم میخورد تاکی ملت  
رشد سیاسی یافته بتواند باحقوق حق مشروع خود قیام نماید .

و اما آذربایجان که در حفظ اساس حکومت ملی ایستادگی کرده بادیولت استبدادی  
طرف میشود و غالب میآید شرح بطور اجمال اینست که آذربایجانیان علاوه بر صلابت  
فکری که دارند و بیشتر شجاع و جنگجو هستند در اینموقع زیر بار تعذبات درباریان  
طهران که همه آنها را دیده و شناخته و بزرگ کرده اند نمیروند و بهیچیک از آنها از پادشاه  
گرفته تا کوچکتر نوکرانش اهمیت نداده آنها را قابل اعتناء نمیدانند و خصوصاً که  
آزادیخواهان تبریز و دیگر ولایات آذربایجان میدانند اگر تسلیم حکومت استبدادی  
طهران بشوند دولتیان مرکز و مستبدین محلی از روحانی نماورجال کهنه پرست بر  
عرض و ناموس آنها ابقاء نخواهند کرد این است که مقاومت بامال و جان خود را  
برای نگاهداری صورت حکومت ملی بر اسارت بدست روس و روس پرستان  
درباری ترجیح داده بادیولت استبدادی مخالفت مینمایند و دوجیز با درمیانی میکند  
که آنها در کار خود کامیاب میگرددند .

اول آنکه مهدیقاباخان مخبر السلطنه که اخیراً والی مشروطه خواه آذربایجان  
شده و از روی اصول مشروطیت با انجمن ایالتی و نمایندگان ملت کار میکند از اوضاع  
مرکز و احوال درباریان و سیاست داخلی و خارجی دربار کاملاً اطلاع دارد در اینوقت  
که مرکز مشروطیت مقهور دست مرکز استبداد میشود نه تنها صلاح خود را نمیدانند  
که در تبریز با آزادیخواهان طرف شود و اوامر استبداد را بموقع اجرا بگذارد بلکه  
معناً بمشروطه خواهان کمک کرده تمام قوای حکومت ملی را که در دست دارد حتی  
ذخیره قشونی و غیره را تسلیم انجمن ایالتی کرده راه اروپا را در پیش گرفته روانه  
میشود و این از دو جهت بحال ملیون آذربایجان مفید میگردد یکی آسایش خیال از  
طرف حکومت محل که با آنها طرف نمیشود دیگر رسیدن بلوازم جنگی مهم که تا مدتی  
میتواند برای آنها وسیله مدافعه بوده باشد .

دوم آنکه يك تن از خوانین آذربایجان که خود را طرفدار مشروطه نموده و با



## در ولایات بعد از خرابی مجلس

عده کمی از سواران خود از انجمن تبریز حمایت میکنند در موقعی که طرفداران استبداد از هر طرف بشهر هجوم آورده به خیال خود شهر را بتصرف در آورده اند و مشروطه خواهان راه نجاتی ندارند قیام نموده با قطار روی پیراهن بسته بیرون میآید مجاهدین را جمع میکند و پای جان میزنند و او ستارخان قرچه داغی است ستارخان رئیس مجاهدین میشود و در اینحال انجمن ایرانی تبریز هم دست و پای خود را جمع کرده قوای آذربایجان را در دست گرفته برای دفاع از حکومت ملی میا و مسجهر میگرد و بقدر لازم استعداد تهیه کرده شهر تبریز را بغیر از دو محله که مرکز مستبدین است سنگربندی مینمایند و برای دفاع از هر قدر قوه که از طهران برود آماده میشوند روابط آنها با طهران قطع میشود و از بودن رابطه مابین مستبدین روحانی نما و غیر روحانی تبریز و طهران جلوگیری مینمایند و محمد علی شاه بذریعگیاری و بی اعتدالی که بدست او و کارکنان مجلس در مدت اقامت آذربایجان در آن مملکت پاشیده اینک حاصل تلخ آن را چشیده آذربایجان بمنزله خار درشتی در دیده او میشود محمد علی شاه تصور میکند بدست مستبدین آذربایجان در هر لباس میتواند غائله مخالفت مشروطه خواهان را بر طرف سازد ولی زود ملتفت میشود قوت در دست مخالفین او است و از موافقین محلی برای او کاری ساخته نیست چنانکه مهمتر اسباب که او برای خود در تبریز تصور میکند رحیم خان چلیپا نلو است که با يك عده سوار در تبریز است و او را برای چنین روز آماده گذارده يك حمله ملیون رحیم خان و اتباعش از شهر تبریز خارج شده در گوشه ای بخودداری میردازد و یگانه امید شاه بیاس مبدل میگردد و ناچار يك فوج سرباز با آذربایجان میفرستد سربازان گرسنه برسیدن آنجا اسلحه خود را ریخته بعنوان اینکه با ملت جنگ نسبکنیم فرار مینمایند و این واقعه بر ناامیدی شاه بسی افزوده است و طولی نمیکشد که شاه میفهمد غائله آذربایجان سرسری نیست و باین سمتیها نمیشود آنجا غلبه یافت ملیون همه باهم اتفاق کرده اند مستبدین مقهور و منکوبند جنگجویان تدارك مدافعه را از هر جهت نیکو دیده استعداد کافی دارند سنگربندی شهر تبریز از روی نقشه صحیح و بدست اشخاص بصیر شده در سنگرها اسباب فشنگ و ریزی و اصلاح اسلحه بقدر لزوم

## فصل سی و هشتم

تهیه دیدم‌اند آزادیخواهان قفقاز سرآسلحه و لوازم و اشخاص جنگی و جنگ آزموده و مجاهدین بمب‌انداز و غیره بدانجا میفرستند و میدان جنگ مشروطه و استعداد مهمی در تبریز و اطراف آن مهیا است و برای رفتن بمیدان مزبور استعداد کافی لازم است این است که محمد ولیخان تنکابنی سپه‌دار را مأمور جنگ آذربایجان ساخته باندازه استعداد دولت استبدادی برای اوتیه قوه دیده اردوی مفصلی میخواستند بآذربایجان بفرستندی آنکه مختصر تر زلی در خاطر آزادیخواهان آذربایجان و طهران از تهیه این استعداد روی بدهد و تصوری برای آن بکنند بهر حال شرح وقایع آذربایجان را کتابی جداگانه لازم است و در این مقام بطور اشاره و اختصار مینویسم و باز در موقع نگارش قضایای عمومی پیش آمد های اوضاع آذربایجان را که تنها امید گاه آزادیخواهان تمام ایران است بمناسبت مقام خواهیم نگاشت .

باری در این وقت چنانکه از پیش اشاره شد تمام مملکت در تحت سلطه استبداد و در بار و در تحت قدرت اداره قزاقخانه که صاحب منصبان روس بر آن ریاست میکنند رفته آزادیخواهان در تمام ولایات مقهور و مغلوب و بسیاری از آنها مقتول و بسیاری متواری و باقی در زوایای خمول بانهایت پریشان حالی امرار وقت نموده انتظار پیش آمدن روزهای بهتری را دارند و روی دل همه بجانب فتوحات ملی آذربایجان است و از همه جاهر چه بتوانند بدانجا میرسانند بلکه یکمده از آزادیخواهان خارجه نیز آنها را کمک میکنند چنانکه بسکرویل (۱) آمریکائی جوان آزادی طلب از روی وظیفه وجدانی از کار مسلمی که در تبریز دارد دست کشیده بمجاهدین خدمت میکند و جان خود را هم در راه مجاهدت بثار مینماید نام یک او در تاریخ آزادیخواهی ایران تا بد پاینده است بدیهی است مجاهدین ارامنه و گرجی‌ها هم بواسطه قرب جوار آذربایجانیان را از مساعدت خود بی بهره نمیگذارند .

بالجمله شاه و درباریان او که از سیاست مهیب روس مدد میگیرند بواسطه اسباب چینی سفارت روس در طهران و موافقت انگلیسان بآنها بدول و ملل عالم و انمود میکنند

## در ولایات بعد از خرابی مجلس

که شاه از روی حق و انصاف مجلس را خراب کرد و مشروطه را بر افکند تمام خلق صلح و سلامت طلب ایران هم چه در مرکز و چه در ولایات با عقیده شاه همراهند و از دست مشتی آشوب طلب که بعنوان مشروطه خواهی مملکت را آشوب کرده آتش فتنه را برافروخته اند در عذاب بوده اند و اکنون خوشحالتند که بنیان فتنه و فساد برکنده شده پایه کارهای مملکت در جریان عادی خود افتاد در صورتیکه خوانندگان کتاب من میدانند نقشه آشوب مملکت در دربار کشیده شد و طوفان فتنه انگیزی و قتل و غارت از دربار برخاست برای پیشرفت نکردن کار حکومت ملی و برای برجیدن بساط مشروطیت و اگر نبود تحریکات درباری و خارجه همان مشروطه ناقص و آلوده با غراض اشخاص مانظر سلامت نفس و حس اطاعتی که در توده ملت ایران هست اثر نیکوی خود را بخشیده میوه های شیرین بار می آورد چنانکه يك نظر بعملیات قانون گذاری مجلس اول با بی تجربگی که داشت این مدعا را ثابت مینماید در اینصورت اگر تمام ولایات ایران بعد از توپ بستن بمجلس ساکت مانده تسلیم حکومت استبدادی بانغشاه و اداره قزاقخانه روس میشدند و از هیچ سرصدائی بلند نمیشد تیر تدبیر حق شکنانه درباریان بهدف آمده بآرزوی خود رسیده بودند ولی خدا نخواست بذری که با هزار مشقت پاشیده شده و با خون حساسترین فرزندان این مملکت آبیاری گشته است از میان برود این است که این سعادت نصیب آذربایجانیان شده نغمه مخالفت از آن سرزمین بلند میگردد و بعالمیان ثابت میکند اقدامات حکومت بانغشاه جابرانه بوده و قتل و غارت بهارستان از روی بغاوت و ستمکاری و بایک مشقت مردم صلح طلب و حق جو که فقط در راه آزادی ملت و سعادت مملکت از همه چیز خود صرف نظر کرده برای احقاق حق مشروع خویش قیام نموده اند با سر نیزه بیگانه نباید طرف شده خون آنها را ریخت کعبه آمالشان را خراب کرد و بمقدساتشان بیحرمتی نمود.

کدام قومند از متعدين ترين اقوام عالم که در میان آنها يك عده شرور و خود خواه نیست اگر در میان چند هزار نفر آزادیخواه ایران فرضاً چند نفر مفسد بسا تقلید ناقص کننده بی تجربه یافت بشود دلیل نیست که آن قوم بتمامه مفسد و فتنه جو بوده

## فصل سی و هشتم

باشند چنانکه در مسئله بمب اندازی بشاه که این قضیه در دربار سلطنت محمدعلیشاه در سبد تقصیرات ملیون و ذبحق بودن شاه نمودار ترین مطالب و باصطلاح گل سرسبد شمرده میشود مطلبی است که قطعاً برخلاف اراده عموم آزادیخواهان واقع شده و اگرچند نفری هم بر فرض از این قضیه آگاه و یاد در آن شرکت داشته‌اند بقدری مخفی بوده است که نزدیکترین اشخاص بمرکزهای ملی از نیت آنها آگاه نبوده رعایت عهد و پیمانی را که در نهم ذی القعدة همین سال بشهادت قرآن مجید بامحمد علی میرزا بسته‌اند بر خود و بر تمام افراد ملت لازم میدانسته‌اند و پیش از آنکه مخالفت شاه با تعهداتی که نموده آشکار گردد قصد جان او نمودن برخلاف همه چیز دانسته قصاص پیش از جنایت را قبیح می‌شمرده‌اند خصوصاً که معلوم نبوده است اگر محمدعلیشاه بدست بمب اندازان کشته شده بود در ب سعادت مملکت بادر بانی بمب اندازان و همستان آنها در سرکوچه باریک تکیه بر بریهای طهران آیا گشوده میشده و مملکت از هر مخاطره عظیم خارجی و داخلی محفوظ میمانده است یا نه بهر صورت مجاهدین آذربایجان روی ملت را سفید کرده فتح و ظفر هم پیوسته نصیب آنها میگردد و حق و کینه که عموم آزادیخواهان بلکه اشخاص بیطرف از عملیات شاه و درباریان او دارند بضمیمه تنفری که در سرتاسر مملکت از دخالت‌های نا مشروع روس و روس مآبان موجود است توجه فوق العاده ملی را بجانب سنگرهای محکم و خندقها و نقبها و دخمه های پر پیچ و خم مجاهدین تبریز ایجاب نموده عموم ملت ایران باستثناء معدودی اطرافیان باغشاه و همفکران آنها موقعیت مجاهدین آذربایجان را از خداوند منان خواهان میباشند.



## فصل سی و هشتم

### تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران

محمد علیشاه قاجار جوان مغرور پیغمبر از اوضاع روزگار بعد از غالب شدن بر  
مشتی رعیت بینوای خود و پس از خراب کردن مجلس شورایی و درهم پیچیدن بساط  
مشروطیت خود را پادشاه مستقل و مالک الرقاب ایران میداند و اطرافیان نادان یا مفرض  
و خود خواه و کج سلیقه او به حدی او را ستایش میکنند که مانند اسبهای سرکش باد  
در دماغش افتاده خود را کاملاً بر مرکب آرزوهای خویش سوار دیده چشمش بواسطه غرور  
موفور يك قدم پیش رو یا عقب سرش را مشاهده نمینماید.

محمد علیشاه در روز بیست و سوم جمادی الاولی ۱۳۲۶ از یکطرف سرباز و قزاق  
و توپ و تفنگ بمجلس فرستاده از طرف دیگر اسباب فرار خود را از وسایل نقلیه مختلف  
حتی اسب سواری زین کرده در جانب شمالی باغشاه نگاهداشته ملتزمین رکاب خود را  
حاضر کرده است که اگر قشون او از ملیون شکست خوردند قرار نماید بدیبهی است  
این حالت انتظار و اضطراب بیش از دو سه ساعت نیست که معلوم میشود استعداد جنگی  
ملیون بسیار کم است و غلبه با قشون دولت خواهد بود در این وقت شاه امیر بهادر جنگ  
و شایشال و اشخاصی را که بظاهر از دربار دور شده بودند بدر بار میطلبید و قتل  
فریدون را آزاد میکند و محبوسین سیاسی عدلیه و نظمی را که بامر مجلس محبوس  
شده اند را میباید و امیر بهادر را سیه سالار میکند و مشیر السلطنه بریاست وزراء بنام  
وزیر اعظم باقی میماند میرزا محمد علیخان علاء السلطنه وزیر خارجه و بعضی از وزرای



## فصل سی و هشتم

مشروطه خواه را هم که از آنها اطمینان دارد بکارهای خود باقی نگاه میدارد و سعدالدوله مشیر و مشاور همه چیز دربار است.

محمد علی شاه بعد از خراب کردن مجلس در باغشاه میماند آنجا عمارت میسازد و بواسطه خوش بینی که برای او داشته آنجا را محل اقامت خود قرار میدهد و بعد از استقرار برار یک سلطنت استبدادی روزی همانجا به سلام عام مینشیند سلام باغشاه که مکان آن را با فرش و قالیچه زینت نموده و مانند بارگاهی است که در مجالس تعزیه خوانی برای یزید درست میکنند خود روی صندلی که آنرا بروی تخت بلندی گذارده اند مینشیند وزراء و امراء دو طرف میایستند و بر بگاد قزاق بریاست پلکنیک لیاخوف صف میکشد در حالیکه محمد حسن میرزا پسر دوم شاه لباس قزاقی در بر کرده جزء قزاقان ایستاده است ازین مجلس روحیات شاه و درباریان او برای کسانی که دارای نظر دقیق باشند هویدا است و از همینجا حال رجال مستبد را که در چنگال قانون و مشروطه گرفتار بودند و اکنون بال و پر گشوده اند میتوان یافت مخصوصاً قسمت روحانیان مخالف روحانیان مشروطه خواه که شیخ نوری طبعاً در رأس آنها قرار گرفته است شیخ نوری که در کشمکش با رقیب خود آقا سید عبدالله بهبهانی مقهور شده در گوشه خانه نشسته بود از روز بیست و سیم جمادی الاولی از خانه در آمده میدان ریاست شرعی را برای خود بیرقیب دیده خود را شخص اول روحانیان ایران میداند و اوضاع را کاملاً بر وفق مراد خویش مشاهده میکند کلمه اش در شاه و درباریان نافذ حکمش مطاع و رأیش در نزد شاه متبع میباشد شیخ نوری کمتر روزی است که با شاه خلوت نکرده شاه را مساعدت فکری نکند ولی بدیهی است شیخ نوری با وجود مقرفی شدن بهمدستی با شاه در خرابی مجلس و برهم زدن مشروطه و قتل و غارت مردم دیگر نمیتواند جنبه تقدس و روحانیت و مورد توجه خاص و عوام بودن را هم حفظ نماید زیرا که آن جنبه طبعاً از میان رفته است شیخ نوری بعد از تبصیر آقا سید عبدالله و خرابی مجلس و برهم خوردن بساط مشروطه چون شخص زیرک و حساسی است حس میکند که آمد و رفت مردم نزد او فقط از ترس دوات استبدادی و برای توسل از این و از آن است والا مردم نوعاً از او

## تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران

متنفر شده مقام قدس روحانی برای او باقی نمانده است شیخ نوری تصور میکند مقام حجة الاسلامی هم که سالها آنرا دارا بوده از دستش رفته است لہذا بصورت فرمان حجة الاسلامی از دربار محمدعلیشاه مباحثات مینماید روحانیان دیگر هم که با شیخ همراه و برضد مجلس و مشروطه کار میکردند و مخدول و منکوب بودند مانند حاج سید ابوطالب زنجانی که مردی متکبر و خودخواه است و شاه بنصیحتهای او در ضدیت با ملت اعتماد بسیار داشت و مانند آخوند رستم آبادی و علامه محمد آملی و سیدعلی آقای یزدی و جمعی دیگر همه از گوشه انزوا درآمده بدربار رفت و آمد صمیمانه مینمایند و مشیر و مشار در امور دولت میشوند سید محمد یزدی و شیخ محمود ورامینی که در عدلیه بجرم خیانت بمشروطه محبوس بودند مستخلص و مورد مرحمت شاه میشوند و تصور مینمایند دور مخالفین آنها سپری شده و دوره ریاست آنها در رسید. رجال مستبد همه بروی کار آمده هر کدام مرجع خدمت مهم میگردند رجال مشروطه خواه که در حکومتها هستند همه معزول شده متواری یا خانه نشین میگردند و مستبدین بجای آنها حکومت مینمایند میرزا صالح خان حاکم طهران مغضوب شاه شده خانه او یغما میشود خیانتکارانیکه بکلات تبعید شده اند از طرف شاه احضار و با تشریفات و احترامات بطهران ورود مینمایند حتی قتل فریدون مورد انعام شاه واقع میگردند و این عملیات همه برخلاف مصلحت حقیقی شاه است زیرا بشیو میرسانند و عموم خلق بیخبر خبردار میشوند که وقایع جانگداز دوره مشروطیت از قتل و غارتها در مرکز و ولایات و قضیه حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه و حکایت قتل فریدون بارسای و نظایر آنها همه بدستور و برضای شاه و درباریان بوده است.

خلاصه محمدعلیشاه در کمال بیعلا حظگی در باغشاه سلطنت میکند و از هیچ کس و هیچ کجا ملاحظه ندارد مگر از دو جا یکی از آذربایجان که سالها آنجا بوده مردم آن ایالت را میشناسد و میداند جز جنگ کردن با آنها چاره ندارد و دیگر نجف اشرف که میداند رؤسای روحانی نجف غیر از آقاسید کاظم یزدی باقی با او مخالفند و بر عملیات اخیر او اعتراض سخت دارند لهذا برای جلوگیری از تعرض آنها با روحانیان

## فصل سی و هشتم

درباری مشورت کرده تلگراف ذیل بقلم آنها نوشته میشود و بامضاء شاه بنجف  
مخابره میگردد.

## صورت تلگراف شاه نمره ۷۴۱

«جنابان مستطابان آقایان ملاذالانام حجج الاسلام آیات الله فی الارضین ادام الله  
تعالی افاضاتهم از قراریکه بعرض رسیده در اینوقت که برای جلوگیری اشرار و اعاده  
نظم و امنیت داخله باره فی اقدامات کردیم مفسدین فرصت را ازدست نداده تجمعات  
هیئت علمای اعلام را مشهود نقل باره فی عنوانات و از آنطرف در مزاج عوام القای بعضی  
شبهات مینمایند برای رفع اشتباه خاطر جنابان مستطابان عالی را یاد آور میشویم که  
باهالی ایران عموماً و بذوات محترمه خصوصاً معلوم است در هنگام ارتحال شاهنشاه  
مفقور یدر تاجدارم که در اوضاع مملکت و اساس دولت تغییرانی روی داده و مرا برای  
نیابت سلطنت از آذربایجان بطهران احضار و تمام مهمام مملکت را بعد از من و اگذار فرمودند  
بواسطه تقاضای مزاج هنوز قانون اساسی که علامت مشروطیت دولت بود از صح  
شاهنشاهی مفقور نگذشته بلکه بواسطه بعضی عوائق نمیکذشت و هرچند عقلای  
مملکت و علمای این فن استعداد مشروطیت را در ایران فراهم نمیدیدند و لوازم  
اقدام باین امر بهیچوجه موجود نبود من مخصوصاً چون ترقی دولت و حصانت ملت  
را در ایجاد و استقرار مشروطیت میدانم خودم بنفسه متصدی این امر شده برای حفظ  
دین و دولت اسلام شید الله ارکانه قانون اساسی را در حالی که پدرتاجدارم را رقی و  
قدرتی باقی نبود قلم را در دستش گذارده بعد از آن هم از ساعتی که بر تخت سلطنت  
جلوس کردم تمام هم خود را در استقرار اساس مشروطیت مصروف و تا آنقدریکه  
در قوه داشتم و اسباب فراهم بود از پیشرفت این اساس قصور نورزیدم تا مشروطیت  
دولت که آزادی ملت است قرار یافت و مستحکم شد لکن متأسفانه این آزادی را که  
از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی از مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه  
و خیالات فاسده خود که مباین و منافی با اساس شرع مقدس اسلام بود قرارداد در ذهن  
عوام نوع دیگر رسوخ دادند خلاصه وقتی که در متمم قانون اساسی دیداد مذهب

## تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول هیجوار ایران

رسمی اهالی ایران مذهب مقدس جعفری و قانون شریعت غرای احمدی صلوات الله علیه است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیر ممکن خواهد بود بانواع حیل و دسیسه گاهی بزبان ناطقه و در نانی بکنایه و اشاره در روزنامهجات باسم ترك كهنه پرستی و خرافات عقیده و اذهان سلیمه عوام را مشوب ساخته و مقاصد خود را در ضمن الفاظ و عبارات ظاهر الصلاح بلباس مشروطیت جلوه داده تاجندی عامه را از ذکر معیبت و باره‌تی اعمال خیریه که بنای شرع بر آنها استقرار دارد بازداشتند و انجمن بایه تشکیل داده و گفتگوی آزادی اینطایفه را بعیان آوردند دیدم نزدیک است در اساس شرع مقدس نبوی رخنه انداخته و مقصود حضرت ختمی مرتبت را که انی تارك فيكم الثقلين کتاب الله و عترتی باشد از دولت اسلام زایل کنند چنانکه پاره‌تی از اعمال آنها را مستحضر شده‌اید بطوری اغراض خود را در ذهن عوام رسوخ دادند که علمای اعلام و بزرگان اسلام نیز از جلوگیری عاجز بودند بالین اقدامات که بغرض آزادی و شورش طلبی آنها نزدیک بود دولت و ملت را دچار مخاطرات عظیمه نمایند و اساس سلطنت شش هزار ساله ایران را متزلزل سازند بر حسب وظیفه شخصی لازم دانستم که بیش از این بعمل و سکوت دارواندارم اول برای حفظ دین و دیگر برای نگاهداری سلطنت که بخواست خداوند بقوت بازوی و جهد و کوشش اجدادم بمن تفویض شده است به یمن عنایت امام عصر عجل الله فرجه از آنها جلوگیری نمایم وجود آنها را که اسباب هرج و مرج و بی نظمی تمام مملکت گشته طرد و منع کنم و چون میدانم که برای حفظ حدود و مغاطه کردن برای خساطرهای محترمه پاره‌تی اشتباه کاری خواهند کرد شاید علاوه بر آنچه از مجمع ولایات منتشر ساخته نشر دهند لهذا یادآور میشویم که مشروطیت دولت را من خود در کمال میل و رغبت امضاء کرده در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورای اعلی با تمام جد و جاهم کوشید انشاء الله تعالی از برکت توجهات مخصوصه و ادعیه خالصانه جنابان مستطابان عالی امیدوارم در هر نوع ترقی و سعادت دولت و ملت خود من موفق گردم و از باطن آن ذوات مقدس همه نوع استمداد میجویم.

هیجدهم جمادی الاولی ۱۳۲۶ (محمد علیشاه قاجار)



## فصل سی و هشتم

جواب این تلگراف را فصل نهم میخوانید.

واما تأثیر خراب کردن مجلس شورای ملی ما در ممالک دیگر بدیهی است این واقعه از دو سبب در دل آزادیخواهان عالم اثر بد مینماید یکی مقهور شدن جمعی آزادی طلب بدست هشتی حتمکار مستبد و دیگر دخالت قوه نظامی حکومت مستبد روس که منفور آزادیخواهان دنیا است در این واقعه جانگداز پس میتوان گفت عموم آزادیخواهان دنیا با ملیون ستمدیده ایران اظهار همدردی مینمایند و بطور خصوصی در سه مملکت همجوار ما تأثیرات مختلف هویدا است اول روسیه که دولت و ملتش را باید جدا کرد و از هر یکی علیحدہ صحبت داشت. اما دولت تزاری روس بدیهی است از این فتح که در طهران بدست صاحبمنصبان او شده بخيال خود مشروطه را که بمنزله موی دماغ برای پادشاه جوان دوست و مطیع او بوده است ریشه کن نموده خوشحال است خصوصاً که در عین اتحاد ظاهری که با رقیب قوی پنجه خود انگلیس در ایران حاصل نموده در عالم رقابت باطنی این موفقیت را اگر چه با تحصیل رضای انگلیسان بوده است فتحی در مقابل انگلیس تصور مینماید و برخود بسی میبالد و اما ملت روس مخصوصاً آزادیخواهان آنها از دو سبب از این پیش آمد ناگوار بسیار آزرده خاطرند یکی همانکه بطور عموم نسبت با آزادیخواهان دنیا گفته شد و دیگر بطور خصوصی که در این فتح حکومت استبدادی ایران بتقویت دولت تزاری روس در مبارزه حیاتی و طبقاتی که با دولتیان و مستبدین روسیه دارد شکستی برای خود تصور مینمایند اینست که از اظهار همدردی نسبت بمليون مغلوب ایران و اظهار تنفر و رشدید از عملیات حکومت جابرانه خویش در يك مملکت ناتوان همسایه که تازه صراز خواب غفلت برداشته میخواهد در حوزه حقشناسان و حقوق طلبان بشری داخل گردد دقیقه فی فرو گذار نمینمایند و این احساسات از ملت آزادیخواه روس در قفقاز بیشتر از دیگر ممالک روسیه هویدا است بواسطه قرب جوار با ایران و بسبب مناسبات بسیار قفقازیان با ایرانیان و بودن جمع کثیر ایرانی در بلاد قفقاز که اغلب طرفدار آزادی ایرانند و دیگر تأثیر شکست ملیون ایران در انگلستان - و در انگلستان هم باید دولت و ملت را جدا کرد (بالینکه خالی از



تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران

اشکال نیست) و نسبت بهریک جداگانه سخن گفت دولت انگلیس که میبیند بواسطه تحریکات شدید روس در دربار محمدعلیشاه بسبب نقشه انقلابی که از طرف درباریان ایران برای خلاص کردن خود از طوق مشروطیت سر تا سر مملکت ما پر آشوب است و طرق و شوارع روز بروز نا امن تر میگردد و به تجارت آنها زیان میرسد بائی ندارند که ملیون ایران را فدای منافع خصوصی خود نمایند و بصورت يك مجلس شورای نورسی که در قضیه شناختن عهدنامه ۱۹۰۷ مسیحی آنها با روس روی موافقت نشان نداده آنرا رد نموده است سیلی دردناکی بدست دیگری زده باشند تا بزدن آن سیلی دو کار شده باشد یکی تنبیه آزادخواهان بر حرارت و کم تجربه ایران و دیگری دامن زدن به آتش تنفر ایرانیان از روس رقیب دیرینه خود خصوصاً که معذور آزاد نگذاشتن محمدعلیشاه در اختیارات سیاست خارج مملکتی خود (که موجب مساعدت آنها با ملیون ایران در تبدیل اساس حکومت استبدادی بمشروطیت بود) بر طرف شده و عهدنامه ۱۹۰۷ تکلیف آنها را باز قیوب خود در ایران و در وسط آسیای منجمده است بهبارت دیگر دولت انگلیس بمقصودی که در ترویج مشروطیت ایران داشته رسیده است در اینصورت اکنون صرفه و صلاح خود را در آن میداند که اظهار علاقمندی بمواد معاهده ۱۹۰۷ با روس بنماید تا از آنرا به حفظ سیاست خود در ایران موفق گردد اینجا است که به حکومت ملی ایران مانند کار کند شده ار کار افتاده نظر مینماید بلی در عین حال نمیخواهد تا وقتی که حکومت مقتدر تابتی که طرفدار سیاست او باشد در ایران نباشد قانون اساسی ایران لغو گردد بهر حال آنچه در ایران روی داده اکنون در چشم دولتیان انگلیس سوء اثر نکرده بلکه صبی بر صرفه و صلاح سیاسی و اقتصادی خود میداند و امالت انگلیس ماتی را که میتوان در مقابل دولت نام برد جمعی از آزادخواهان تندر و انگلستان و ابرلاندهای مخالف دولت انگلیسند که آنها هم در اظهار تنفر از عملیات روس با اشتراك انگلیسان در ایران کوتاهی نمیکند و در صورتیکه تأثیر مهمی نخواهد داشت و بدیهی است که آزادخواهان هندوستان و کلیه فارسیان ایران دوست هم در شمار این جمع میباشند و با ملیون ایران اظهار همدردی مینمایند

## فصل سی و هشتم

همسایه سیم ما که خود در حال انقلاب است و مشروطه شدن ایران در مزاج حکمران مستبد آن سوء اثر بسیار داشته و اکنون از شکست ملیون و فتح محمد علی شاه که روابط خصوصی باهم دارند خوشحال است دولت عثمانی است با سلطنت عبدالحمید خان دوم عبدالحمید از مشروطه شدن ایران که قهرآدر تزلزل استقلال و استبداد او مؤثر بوده است بی نهایت اندوهناک بود و اجازه نمیداد اندک خبر از اخبار حکومت ملی ما در جراید مملکتش منتشر گردد بدیهی است از فتح محمد علی شاه و خراب کردن مجلس و هرچیدن بساط مشروطه روح تازه بخود میگیرد اما عمر این خوشحالی بسی کوتاه است زیرا که مقارن شکست ملیون و فتح دولت استبدادی در قسطنطنیه قضیه بعکس شده حکومت استبدادی عبدالحمید خان بدست جمعیت اتحاد و ترقی عثمانی برهم خورده حکومت ملی تأسیس میگردد و بهمان اندازه که این قضیه در مزاج سلطان حمید سوء اثر کرده زندگانی را در کام وی تلخ مینماید رسیدن خبر شکست سلطان بدست ملیون عثمانی در مزاج شاه جوان تازه طعم استبداد را چشیده تأثیر نموده خاطر او را سخت مشوش میدارد در رسیدن سفیر کبیر جدید عثمانی نصوهی بیگ بطهران بهر وسیله هست قلب او را جلب کرده نمیکذارند طرف توجه ملیون ستمدیده ایران واقع بگردد چنانکه در جلد سیم این کتاب خاطر خوانندگان از قضایای ارتباط آزادخواهان ایران و عثمانی آگاه خواهد گشت عجلاناً میتوان گفت یکی از اطمینانهای بزرگ که بیفاصله بعد از غلبه محمد علی شاه بر ملیون ایران بر قلب او میخورد بعدی که از شدت عملیات جابرانه او و در باو یالش نسبت با آزادخواهان گرفتار در غل و زنجیر اندکی میگذرد رسیدن خبر فتح ملیون عثمانی است و شکست سلطان مستبدی که سی سال در مقابل آزادی ملت خود مانند سد آهنین بافشاری کرده است در این صورت البته محمد علی شاه حق دارد از این بش آید ناگهان بینهایت آزرده خاطر باشد و شهید غلبه بر مشروطه خواهان بکامش تلخ گردد و این تلخکامی ضمیمه میشود بدو تلخکامی دیگری بافشاری آذربایجانیان در مخالفت با حکومت استبدادی او چنانکه در اوایل همین فصل بگذاشته شد و دیگر استاد کی سخت رؤسای روحانی عبات عالیات در رد عملیات حق شکنانه شاه و درباریان

### تأثیر خرابی مجلس در دربار باغشاه و دول همجوار ایران

و تعرض شدید در جواب تلگراف شاه که عین آنرا در این فصل خواندید و جوابش را در فصل بعد خواهید خواند و هم احکام دیگر که از ناحیه مقدس رؤسای روحانی مزبور خطاب بشاه و دولت و روحانیان و رؤسای ایلات و عشایر ایران مخصوصاً رؤسای آذربایجان صادر میشود و ارکان باغشاه را متزلزل میسازد و ماهرچه از آنها را که بدست آمد در فصل بعد از این فصل و در فصول دیگر خواهیم نگاشت و بهر حال پیش از یکی دو هفته از خرابی مجلس و گرفتاری آزادبخواهان نمیگذرد که شاه از بابت قضایای آذربایجان و احکام روحانیان نجف و درهم شکن-تن اساس حکومت استبدادی عثمانیان پیش از آنکه لبش بخندد چشمش گریان میگردد و در عین حال که گرفتاران بیچاره باغشاه و اداره قزاقخانه و نظمی و انبار دولتی روز و شب در شکنجه و عذاب جسمانی هستند شاه جوان بدبخت بسوء سیاست خود و درباریان بیگانه پرست نادانش به عذاب و شکنجه روحانی گرفتار است.

## فصل سی و نهم

### تعرضات بشاه وقتل دو آزادیخواه

در فصل پیش از این نوشته شد که محمدعلی شاه در عین غرور غلبه بر ملیون و برهم زدن مجلس و مشروطه از دوجا نگرانست و روز بروز بر نگرانی او افزوده میشود یکی از مخالفت آذربایجانیان و دیگر از تعرض رؤسای روحانی نجف اشرف - برای جلوگیری از مخالفت مردم آذربایجان بفرستادن اردو متصل شده است و برای جلوگیری از تعرض روحانیان نجف بمنابع تلگرافیکه عیناً در فصل پیش نگارش یافت.

محمدعلی شاه و درباریان او و روحانیان درباری تصور میکنند با آن تلگراف علمای نجف را قانع نموده اند و چون قضایا گذشته و شاه بر تخت قدرت و استقلال جایگزین است رؤسای روحانی هم سکوت اختیار خواهند کرد و اگر جواب موافقی ندهند مخالف هم نخواهند داد ولی باید دانست که رؤسای روحانی نجف موافق با مشروطه علاوه بر وظایف دیانتی که دارند در مقابل آنها رقیب با - که رقبائی هست و هر قدر هم که آنها شخصاً مذهب الاخلاق باشند و دارای مقام شامخ حوزه آنها مجبور است در مقابل حوزه رقیب خود داری کرده تا آنجا که بتوانند دست از تعرض بشاه برند دارند خصوصاً که عرابض کتبی و تلگرافی تظلم آمیز ملیون هم که در روزهای آخر کشمکش با شاه نزد ایشان فرستاده شده همه رسیده است و آنها را تهییج شدید کرده تلگرافی که بزودی خواهید خواند بتوسطه نفر رئیس روحانی مشروطه خواه که پیش از اطلاع بر حبس و طرد آنها صادر شده است در اینموقع میرسد .

جواب تلگراف شاه از طرف رؤسای روحانی نجف اشرف

«تهران توسط جنابان مستطابان حجج الاسلام بهبهانی و طباطبائی و افجه دامت



### تشریحات پشاه و قتل دو آزاد پشاه

بر کاتبان حضور مبارک علی حضرت اقدس شاهانه خلد الله ملک به پندار ادعیه خالصانه عرضه میداریم واضح است که اقدامات مجدانه داعیان محض حفظ دین مبین و قوت و شوکت دولت و ترقی ملت و ترقیه حال رعیت و صیانت نفوس و اراضی مسلمین بوده است مکرر هم این معنی را نصحاً و خلوصاً تلکرافاً و کتباً به عرض رسانیده و به جواب مساعد نایل نشدیم حالا دستخط تلکرافی واصل و زیارت و موجب کمال اسف و حیرت گردید زیرا که معلوم شد باز انفس خائنین و مفسدین و غرضین اثر سمیت خود را بخشیده لزوماً خالصانه عرض مینماییم اگر اظهارات ملوکانه همان قسمی که مأمور است مبتنی بر واقعیت و بر



از راست بچپ : حاجی شیخ مازندرانی - حاجی تهرانی - آخوند خراسانی

آقای حاج شیخ عبدالله مازندرانی حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مضمون فرموده حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام که خیر المقال ما صدقه الفعّال تطابق داشت چنین روز گاران تازه برای دین و ملت دست نمیداد در اتلاف نفوس و اراضی و اموال مسلمین باین حد هتھی نمیشد و چنانکه هم کامله در اینموقع واقعاً با اصلاحات



## فصل سی و نهم

مملکتی متوجه بود این اغتشاشات مملکت ویرانه ساز خصوصاً آذربایجان که هزاران نفوس و اعراض تلف شده و میشود نمیشد و سرحدات مملکت چنین بیصاحب نمیمانند و پای اجانب بمملکت باز نمیشد و در طهران با آن امنیت بچنین هیئت موحشه تشکیل اردو نمیرمودند دفع مفسد و قلع و قمع فرقه ضاله بایه خذلهم الله تعالی بوزارت عدلیه ارجاع و بعد از نبوت شرعاً بر وفق قوانین مشروطیت امهل ما یکون و موجب استحکام اتحاد دین و دولت بود گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بایه منتشر مینموده بعرض اقدس نرسیده است هزاران افسوس که مفسدین نمک ناشناس محض تشرف بمقصود خودشان ساحت اقدس مارکانه را بچنین اقدامات موجب یأس کلی و مکرر نقض عهود و ایمان مؤکده آلوده و اینعهد فرخنده را که سزاوار بود سردفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامیهای ابدیه نمودند علی ایحال بدیهی است حفظ دین مبین اسلام و استقلال دولت اتنی عشریه شیدالله از کانهای بعدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف و التزام بدان بر قاطبه مسلمین خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجبات است و این اقدام اخیر اگرچه موجب یأس کلی است لکن چنانچه مفسدین باز هم ذات اقدس را بحالت دین پروری و مملکتداری بگذارند امید است افشاءالله تعالی بحسن تدارك و اقدامیکه کاملاً موجب رفع وحشت عمومیه باشد مبادرت فرموده کسبختگی کلی را خدای نخواست که تکلیف حفظ دین و دولت و اعراض و اموال ملت اقتضای دیگر خواهد داشت رضا نخواهند داد و الامر لمن له الامر (نجل مرحوم حاج میرزا قاسم سره) (داعی محمد کاظم الخراسانی) (الجبانی عبدالله المازندرانی) بعد از رسیدن این تلگراف بمحمدعلیشاه حواس او پریشان شده روحانیان درباری را دعوت کرده با آنها صحبت طولانی میدارد و میگوید علمای نجف مرا محارب خوانده اند من اگر اقدامی کردم به پیشنهاد و با مشورت با شما نموده است حالا هر طور میدادید جواب علمای نجف را بدهید آقایان هم با نهایت افسردگی از حضور شاه بیرون آمده در مسجد میشوند با روحانیان موافق خود در ولایات بست و بند تازه نموده بلکه بتوانند بقوت اجتماع از تضرعات رؤسای روحانی نجف جلو گیری نمایند و نتیجه نمیگیرند و هم در این مقام مناسب

### تعرضات بشاه و قتل دو آزاد بنهواه

است دیگر تلگرافات علمای نجف را که پیش از خرابی مجلس صادر شده است و در این ایام بظمان رسیده و یا آنکه پیش رسیده و نشر نشده درج نمائیم تا مقام مساعدت آن ذوات مقدس در نگاهداری اساس مشروطیت بهتر هویدا گردد.

### تلگراف بتوسط علمای طهران خطاب بقشون دولت باین مضمون

عموم صاحبمنصبان و امراء و قزاق و نوکرهای نظام و سرحدداران ایران ایدهم الله تعالی را بسلام وافر مخصوص میداریم همواره حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهده آن برادران محترم بوده و هست همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس قویم مشروطیت هر که باشد و ادنی تعرض بمسلمان حائیان این اساس قویم محاربه با امام عصر علیه السلام است البته باید همگی ابداً برخند مشروطیت اقدامی ننمایند محل امضاء و مهر سه رئیس روحانی طهرانی و خراسانی و مازندرانی.

### ایضا طهران توسط حجج اسلام بهبهانی و طباطبائی و افیجه دامت برکاتهم

عموم برادران لشگری و توپخانه و قزاق و رؤسای عشایر و ایلات و قاطبه عساکر اسلامی دامت تائیداتهم بدانند سابقاً آن برادران گرامی تلگراف کردیم که حفظ و حراست نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهده کفایت شماها است حال هم صریحاً میگوئیم همه بدانند همراهی و اطاعت حکم شلیک بر ملت و قتل مجلس خواهان در حکم اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است محل امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی.

### ایضاً تبریز بتوسط انجمن ایالتی بتمام عشایر و ایلات و سرحدداران آذربایجان اردبیل و قرجه داغ و مشکین و میانج و ماکو و غیرهم دامت تائیداتهم

اهتمامات این خدام شریعت مطهره در تشیید اساس مشروطیت برای حفظ مذهب اتنی عشریه و جلوگیری از دشمنان دین اسلام است و تمام داکر می ماها در این سعی و اقدامات بغیرت دینی آن برادران بوده و هست و آنچه برخلاف مشروطیت تا بحال از هر کس ظاهر شد همه بتحریر کات بوده حال علانیه خود شاه در مقام قتل مسلمانان بر آمده است لهذا صریحاً میگوئیم که اهتمام در تشیید مشروطیت چون موجب حفظ دین است

### محل سی و نهم

در حکم جهاد در رکاب امام زمان او و احقاد و سر موئی همراهی با مخالفین و اطاعت حکمشان در تعرض بمجلس خواهان بمنزله اطاعت یزید بن معاویه و با مسلمانی منافی است محل امضاء و مهر سه رئیس محترم روحانی

و هم باصفهان و شیراز خطاب بایل بختیاری و ایل قشقایی بهین مضمون تلگراف میکنند و بطهران خطاب بانجمنهای ملی در قلع و قمع هر کسی مخالف مشروطیت باشد شرحی مینویسند این احکام هم بعد از وقوع میرسد و بطور خفا بدست مشروطه خواهان میافتد.

و نیز بعد از رسیدن خبر مشروطیت عثمانی بنجف اشرف که ضرورت برؤسای روحانی ایران آزادی کامل داده میشود که هر چند بخواهند بحکمران مستبد ایران در موضوع بر همزدن اساس آزادی ملت تعرض نکنند محدودی نداشته باشد بلکه موجب خشنودی کارکنان حکومت آزادینخواه عثمانی باشد تلگراف ذیل را بطهران مخابره میکنند.

بتوسط جناب رئیس الوزراء حضور اقدس ملو کانه من الله علی الرعیه برأفته بدبختی و سوء حفظ همین است که دولت علیه عثمانیه با آن درجه نفوذ و اقتدار و عدم قدرت احدی کائناً ما کان تغلف از او امر شاهانه را چون دانستند که امروز حفظ بیضه اسلام و قدرت و قوت دین مبین و دولت منوقف بر مشروطیت است اعلان مشروطیت فرموده اسلام و مسلمین را صربلند و قایح آن عما قریب انشاء الله تعالی مشهود خواهد بود لیکن سوء حظ ایرانیان بخت برگشته چنین نتیجه داد با آنکه شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه این اساس مقدس را استوار فرموده بوده همینکه نوبت تاجداری بذات اقدس رسید احاطه خائنین خودخواه و دشمنان دین و دولت باریکه سلطنت یوماً فیوماً جز القای فساد و اغتشاش بلاد و تحریک مفسدین و انلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین و مکرر نقض عهد نگردید و آنچه داعیان و اساقضای و خلیفه و تکلیفیکه در حفظ دین و دولت و ملت که در عهده داریم دولتخواهانه است حکام رشته اتحاد و عدم قطع روابط استدعا نمودیم قولاً کمال مساعدت اظهار و عملاً بر ضد حقیقت رفتار و بالاخره نیاز شدن

### تعرضات بشاه و قتل دو آزادبخواه

لسان جسارت بمقام سلطنت مؤدی و نتیجه سوء تدابیر خائنین دفع فاسد بافسد شد و تفرقه کلمه دولت و ملت در تهدید دماء و تخریب بیوت و غارت اموال مسلمین و تبعید علمای عظام بعد از این همه اهانتها بدست دشمن روسی و استخفاف کلام مجید الهی عزاحمه و سایر شمائر اسلامی که دول کفر هم محترم می شمارند الی غیر ذلک هیچ فرو گذار نکردند این دسته اعادی دین و دولت که خود را چنین دولتبخواه قلم دادند تا مرزوبوم ایران را بکلی ویران و دولت و ملت را بالهره معدوم و ملک را تسلیم اجانب نکنند مرادشان حاصل نخواهد شد لیکن سزاوار است ذات اقدس بخود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و دولت خود چه کرده و میکنند مقام سلطنت اسلامی را وسیله هدم اساس دین عین و اعدام ملک و ملت فرموده اند آذربایجان از دست رفت حال بقیه هم معلوم است چنانکه بعد از این بنابر نگاهداری باقی ماندگان دارند انشاء الله تعالی تدارک این شایع بجلب قلوب و طرد مفسدین و خاصه متذقین کلام الله و هاربین ملت و عقد مجلس محترم مبادرت فرموده زیاده بر این برباد دادن دین و دولت همت نگمارند و این خدام شرع انور را با آنچه مهما امکان از اعلان آن بقاطبه مسلمین ایران و غیره تحذیر داریم ناچار فرمایند انشاء الله تعالی (الاحقر نجل المرحوم میرزا خلیل قدس سره محمد حسین) (الاحقر محمد کاظم الخراسانی) (الاحقر عبدالله المازندرانی) و هم تجار ایرانی مقیمین استانبول بتلکراف حضوری با حجاج اسلام نجف گفتگو کردند و شرح وقایع طهران را اطلاع دادند و جواب خیلی مساعد با تمجید زیاد از اقدام سلطان عبدالحمید خان در اعطای مشروطیت بملت عثمانیه گفتند و اماتأثیر این وقایع و این تعرضات در دربار باغشاه باید دانست که محمد ولیخان سپهدار از حکومت وارد و کشی آذربایجان استقامت دهد و عبدالعزیز میرزای عین الدوله که یکی از مهمترین رجال دولت است و با آذربایجانیهان هم سوابق بسیار دارد والی و رئیس اردوی آذربایجان میشود در صورتیکه باطناً از شاه راضی نیست و ناچار است این مأموریت را بپذیرد عین الدوله می رود به تبریز و از در صلح طلبی در آمده با رؤسای ملیون ملاقات کرده آنها را بصلح دعوت مینماید ولی تمام اقدامات او بی نتیجه مانده بالاخره ملیون بعین الدوله مینویسند که صالح باشاه شرایطی دارد که اول آنها دایر



## فصل سی و نهم

شدن مجلس شورایی است در طهران و حفظ حقوق کامل در آذربایجان این خبر در دربار تأیید شد و می‌کنند و بعضی به وصول تعرضات سخت رؤسای روحانی که بی دریغ میرسد و می‌نویسند اگر مجلس داده نشود کشور گذشته جبران نکرد همه بایران حرکت خواهیم کرد شاه بی اندازه آزرده خاطر شد اجتماع مردم آزاد بخواه طهران هم در قلهک و در سفارت عثمانی چنانکه در فصل دیگر شرح داده میشود بر آزرده گی خاطر شاه افزوده روزی شیخ فضل الله و مشیر السلطنه و امیر بهادر را احضار کرده بآنها فحش میدهد و میگوید شما گفتید مجلس را توپ بند شما مرا واداشتید مسجد را خراب کنم حالا بیایید جواب بدهید آنها هم با کمال کدورت از حضور شاه مرخص میشوند و شیخ نوری بعد از این مجلس پروبالی را که باز کرده بود جمع کرده از خانه کمتر بیرون می‌آید و بلکه کمتر دیده میشود در دربار هم اختلاف کلمه بین رجال دولت افتاده چند دسته برضد یکدیگر تشکیل میشود و هر دسته يك یا چند نفر از معمین طماع خود خواه را دستیار خود قرار داده برضد همدیگر روز و شب کار میکنند عجبتر آنکه شاه هم مانند یکی از درباریان برای خود دسته بندی دارد و اشخاصی را برای تحصیل خبر و اسباب کار بودن بخود اختصاص داده در خلوت با آنها سر و سری دارد و چنان مینماید که بزودی دشته امور دربار از هم گسیخته شود خاصه که پول هم ندارند و کسی هم به آنها قرض نمیدهد مالیاتها را نمیتوانند وصول کنند و در تمام مملکت مردم از دادن مالیات امتناع دارند و این مسئله بیشتر از هر چیز موجب پریشان خاطر ی شاه شده است خصوصاً میشوند رؤسای روحانی نجف عزم دارند اگر شاه نصایح ایشان را نشنود مالیات دادن بلوا را حرام نمایند که در اینصورت تمام مالیات دهندگان اطاعت این حکم شرعی را بر خود فرض خواهند شمرد و قهراً سلطنت محمد علی شاه منحل میگردد بدیهی است این تأثیرات علنی است چونکه بتدریج حاصل میگردد و صورت ظاهر را تا مدتی محفوظ نگاه میدارد چنانکه در عین حال از کشتن دوتن از آزاد خواهان هم یکی در بروجرد و دیگری در طهران دریغ نمیکنند و آن دو تن سید جمال الدین واعظ و روح القدس میباشند.



### ترضات بشاه و قتل دو آزاد بهواه

حال سید جمال الدین واعظ از روز ۲۳ جمادی الاولی که در بهارستان بوده بر نگارنده پوشیده است که بعد از متفرق شدن آزادیخواهان او کجا مخفی شده و با اینکه از يك با اندکی عاجز است چگونه خود را محافظت نموده نمیدانم فقط میدانم



مرحوم سید جمال الدین واعظ اصفهانی

که چند روز در طهران مخفی میشود و بعد با لباس مبدل و با اندک تغییر قیافه بطرف همدان رهسپار میگردد و بامید آنکه با میرزا محمد حسن خان مظفر الملک حکمران همدان

### فصل سی و نهم

دوستی قدیم دارد و میتواند او را محافظت نماید مظفرالملک نوکری دارد حسین نام او را برای کارهای خود بطهران فرستاده او سید را بپیرلباس و هر قیافه باشد می شناسد اتفاقاً مراجعت نوکر مزبور بهمدان تصادف میکند با عزیمت سید جمال الدین بدان صوب در راه سید خود را تا آنجا که میتواند حفظ میکند که کسی او را نشناسد حتی به حسینخان نیز آشنائی نمیدهد و باینکه در یک کاری هستند و روبروی یکدیگر نشسته اند چون بهمدان میرسند میرود بحمام و حسینخان بمظفرالملک اطلاع میدهد از آمدن سید جمال الدین بهمدان مظفرالملک میفرستد سید را از حمام بدارالحکومه برده برای او منزل مخصوص که چندان در انظار نباشد تعیین کرده از او پذیرائی مینماید خبر بدربار میرسد که سید در همدان و در خانه حکومت است شاه باتلگراف اکیدمی سپارد که سید را توقیف نمایند و باید دانست که سید در ایام ولایتعهد شاه مدتی در تبریز و مورد نهایت توجه ولیعهد یعنی شاه حالیه بوده است ولی در کشمکش مشروطه و استبداد نه تنها آن رابطه دوستی منقطع شده بلکه شاه بواسطه نقطهای مهیجی که سید بر ضد درباریان مستبد نموده طرف بغض شدید و درباریان است و در بغض بودن از رفقای خود ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و بعض دیگر چیزی کم ندارد مخصوصاً سید طرف بغض شدید روحانیان درباری است و هر چه بتوانند شاه را در اعدام او بنام فساد عقیده تشویق مینمایند در اینوقت که معلوم میشود سید در همدان است قوه استبدادی دربار و کارکنان روس و روحانیان درباری همه دست بدست میدهند که سید اعدام گردد از طرفی مظفرالملک از سید نزد شاه باتلگراف شفاعت میکند و اورا ضمانت مینماید که منبعد برخلاف گذشته مداح شاه بوده باشد و علمای همدان را وامیدارد از او شفاعت نمایند ولی هیچیک مؤثر واقع نشده امر مؤکد بحاکم همدان صادر میشود که سید را اعدام نماید مظفرالملک اطاعت این امر را برخود غیر مقدور دانسته استعفا میکند آنگاه تلگراف میشود که او را با میرافخم همدانی که اکنون حاکم بروجرد است تسلیم نماید امیرافخم سید را از مظفرالملک گرفته بروجرد میبرد و شبانه طناب بگردن او بسته او را با عذاب شدید بقتل میرساند و این در ماه رجب ۱۳۲۶ می باشد قبر او در

### تشریفات پشاه و قتل دو آزادیشواه

قبرستان بیرون دروازه بروجرده است و اما روح القدس این مجاهد قوی القلب خراسانی چنانکه نوشته شد در روز هجر که در خیابان چراغ برق طهران در قهوه خانه موسوم به رتس اول کسی است که بر راه برقشون دولت از قزاق و غیره میگیرد و مدتی آنها را معطل میکند تا وقتی که توپ بقهوه



مظفر الملک

خانه بسته آنجا را خراب میکنند و او را گرفتار مینمایند روح القدس با جوانی که سمت شاگردی او را دارد گرفتار میشود در دست قزاقان دچار آزار و شکنجه بسیار میگردد و مدتی در این عذاب و شکنجه است بالاخره او را بانبار دولتی میبرند انبار محبس قدیم دولت است که در دوره قاجاریه فجایع بسیار در آن واقع شده است و هر کس را میخواستند حبس او منتهی بمرگ شود او را در انبار محبوس میساخته اند در این وقت بعضی از مقصرین را مخصوصاً آنها که در

جنگ شرکت عملی داشته اند بانبار میفرستند و روح القدس یکی از آنهاست بیچاره روح القدس شبهای بسیار را در انبار دولت با شکنجه و آزار بروز میآورد و بالاخره او را میدهند با قربای قزاقانی که نسبت میدهند این مجاهد قاتل آنها است تا قصاص کنند قزاقان او را باشد عذاب کشته بدنش را در چاهی که بمنزله قبر کشته شدگان در انبار است میاندازند.



## فصل چهارم

### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

برای پی بردن بزنگانی هفتاد و پنج روزه نگارنده باید بروز ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ که روز توپ بستن بمجلس شورای ملی است بازگشت نموده حال و کار مرا از آن روز تا موقع تبعید از وطن که جلد سیم این کتاب به آن سرگذشت شروع میگردد دانست ضمناً از قضایای واقعه اینمدت از طرف دولتیان و ملیون آگاه گشت آخر فصل سی و سوم نوشتم که صبح روز ۲۳ جمادی الاولی نگارنده نتوانسته خود را بیمارستان برساند و ناچار تا شب در همانخانه بسختترین احوال میگذرانید برای اینکه اگر در پی گرفتاری من به آنخانه بریزند خانواده من و صاحبخانه ها کمتر در وحشت و اضطراب بوده باشند خرابه ای است پشت آنخانه هوا که نازیک میشود میروم به آن خرابه و شب را در آنجا بروزم یا ورم در آن خرابه دیوار کوتاهی است که از آنجا میشود بیای رفتم که درختهای کهن دارد مرا راهنمایی میکنند که اگر مأمورین دولت به آن خرابه آمدند از آنرا فرار کرده در باغ مزبور مخفی گردم لباس سفید در بردارم در موقعیکه کنار دیوار خرابه ایستاده راه فرار را ملاحظه میکنم همسایه های آنخانه که باقتضای فصل روی بام خوابیده اند و میدانند در آن خرابه کسی منزل ندارد و مرا از دور دیده می آیند بر سر دیوار خانه از صاحبخانه می پرسند در خرابه کیست هر چه میخواهند کتمان کنند نمیشود بالاخره میفهمند آن شخص من بوده ام بیتابیت مضطرب میشوند که مبادا بودن من در آن محل موجب خرابی خانه آنها و غارت اموالشان بشود و یا اسباب گرفتاری برای آنها فراهم بیاورد لهذا بر صاحبخانه فشار می آورند که این شخص امشب باید از اینمحل برود ولی بهر زبان هست آنها را راضی میکنند که من امشب را آنجا صبح نمایم و فردای آن روانه گردم صبح زود از

### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

واقعه شب آگاه می‌شوم و می‌بینم این واقعه همه را سخت پریشان خاطر دارد و چون روز نمی‌توانم از آن‌خانه بیرون بروم مصمم می‌شوم هر طور باشد روز را آنجا مانده شب از آنجا روانه شده جای دیگر پنهان کردم پاسی از روز بر می‌آید خبر می‌آورند ملك المتكلمين و میرزا جهانگیر خان را در باغشاه کشتند خبر کشته شدن این دو دوست عزیز و صدماتی که بر آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و بر رفقای آزادیخواه رسیده و میرسد روزگار را در چشم من تیره و تار میکند خصوصاً که خبر می‌آورند نعش جوانان مجاهد را مردان جرئت ندارند بردارند زنیاهت کرده آنها را بر میدارند و آزادیخواهان را پی در پی گرفته آزار می‌رسانند و بقزاقخانه و باغشاه می‌برند این خبرها زیاده‌تر اسباب وحشت اهل آن‌خانه میشود و من چاره ندارم مگر آنکه تا شب آنجا بمانم پیش از ظهر عیالم را می‌فرستم بخانه خود تا بمضی اسناد و نوشتجات مردم را از خانه بیرون ببرد که اگر بریزند بخانه و غارت کنند بصاحبان آن اسناد ضرری وارد نگردد هنوز عیال من برنگشته است که از پشت آن‌خانه صدای توپ بلند میشود تصور میشود که دانسته اند من در آن‌خانه هستم و چون این خانه از خیابان بزرگ عقب افتاده خانه دیگر را مقدمتاً خراب میکنند در این حال خبر می‌آورند خانه ظهیرالدوله را که نزدیک این‌خانه است برای گرفتن مجاهدین که آنجا مخفی شده اند بتوپ بستند و هم خبر میرسد که در گیر و دار خرابی خانه ظهیرالدوله کسی فریاد می‌کرده است فلانی در این نواحی است او را هم پیدا کنید این خبر که میرسد بر اضطراب اهل خانه افزوده شده ناچار من از خانه درآمدم بهمان خرابه که شب را در آن بسر برده مخفی می‌کردم و در این حال عیال من بعد از انجام کاری که از برای آن رفته است در خیابان در حین توپ بستن بخانه ظهیرالدوله تصادف کرده بحال غشوه در کنار خیابان میافتد حقیقتاً کار این خانم در این روز تقدیر کردنی است و رشادت مردانه میکند در اینوقت هم خود را نیاخته بخانه می‌رساند و مرا از این اضطراب خیالی در می‌آورد تا غروب آفتاب من در آن خرابه هستم یکی از همسایگان آن خانه که شب مرا در خرابه دیده و فهمیده است هنوز نرفته ام قرآن سر دست گرفته بر سر دیوار خانه آمده باهل خانه می‌گوید باین قرآن قسم اگر الان فرود می‌روم خبر میدهم بیایند او را بگیرند تاها آسوده



## فصل چهارم

باشیم بدیهی است من نمیتوانم دیگر در این خانه یا در آن خرابه بمانم ناچار برای بیرون رفتن حاضر میگردم در صورتیکه نمیدانم چگونه و کجا بروم بالاخره لباس نوکر خود را پوشیده او را لباس بهتری پوشانیده باتفاق از خانه بیرون میآیم و خیال میکنم اگر بگذارند بگذرم بخانه تاجری که در همسایگی خانه ما است و بامن دوستی دارد رفته شب را در آنجا بمانم و از آنجا فکری بروزگار خود بکنم از خانه بیرون آمده بخوابانی که پهلوی سفارت انگلیس است وارد میشوم خیابان پر است از سوار قزاق و تمام توجه آنها باینست که کسی طرف سفارت نرود منم که این قصد را ندارم لهذا متعرض من نمیشوند - اتفاقاً در شبکه خالی رسیده هر دو در درشکه نشسته بسرعت طرف میدان توپخانه روانه شده در نزدیکی منزل تاجر مزبور پیاده میشویم حالا باید چند کوچه پیاده رفت دکانهای سرگذر باز است و چراغها میسوزد و کسبه آن حدود مرا در هر لباس باشم میشناسند با وجود این کسی ملتفت نشده بخانه تاجر مزبور میرسم تاجر دوست من مرا که میبیند سخت مضطرب میشود و میگوید وضع خانه ما خراب است این دوروز برادران شما و جمعی دیگر اینجا مخفی بودند مادر زن من که عیال قزاقی است وضع را دیده و صریح میگوید امشب نباید کسی از این اشخاص در این خانه بوده باشد از این جهت آقایان بیرون رفتند حالا شما آمدهاید نمیدانم چه باید کرد از شنیدن این واقعه و دیدن اضطراب خاطر صاحبخانه متحیر میمانم عاقبت میگویم خانه خود ما نزدیک است میروم بخانه خود جواب میدهد هرگز راضی نخواهم شد که شما امشب خانه خود بروید بالاخره برادرم حاج میرزا علی محمد که همسایه تاجر مزبور است آمده فکر بسیار میکنم و قرار میشود آن شب را همانجا بمانم بی آنکه خانواده او بفهمند و صبح زود بروم بمنزل برادرم تا شب و شب از آنجا بجای دیگر نقل کنم برادرم این قرار را میدهد و بمنزل خود میرود اگر چه برای او هم امنیت نیست ولی مسلم است اگر من خانه او باشم خطرناکتر خواهد بود خلاصه آن شب را در سردابه خانه تاجر صبح میکنم صبح زود در خانه را میزنند برادرم آمده ورقه‌ئی در دست دارد که از خانه ما نوکرم بار مینویسد دیشب یکساعت از شب گذشته کسی آمد در خانه سراغ آقا را گرفت گفتم خانه نیست گفت من آدم معتضد دیوان

### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

رئیس نظمیہ ہستم باو کار لازم دارم اگر اورا ملاقات نکنم بد خواهد شد فردا صبح ہر اتفاقی بیفتد از من کلمہ نکنند معلوم شد همانوقت کہ من بخانہ تاجر وارد شدم ام اجزای نظمیہ اطراف خانہ مابخیال گرفتاری من بودہ اند و اگر بخانہ خود رفتہ بودم قطعاً گرفتار میشدم رسیدن این ورقہ موجب رحمت برادرم شدہ سخت میترسد من بخانہ او بروم این است کہ باز بچوانمردی درست تاجر آنروز را ہم درہمان سردابہ کہ شب را بروز آوردہ بودم میمانم چون ساعتی از روز میگذرد صاحبخانہ میگوید صلاح این است من بیازار بروم احتیاط کنید خانوادہ من شما را ندانند چونکہ نگفتہ ام کیست اینجا مانده است تاجر میروند نزدیک ظہر صدای مادرزن صاحبخانہ بلند میشود کہ باز آمدہ و دختر خود را سخت میترساند کہ راضی نشود کسی در خانہ او مخفی گردد کم کم مادر و دختر شروع کردہ شرح یغماہای قزاقان را در مجالس و خانہای اطراف نقل میکنند و از مجلس و مجلسیان و مشروطہ و مشروطہ خواہان بدگویی زیاد مینمایند ہمہ را گوش میدہم و میگویم خدایا کی شب میشود کہ من از اینخانہ بیرون بروم خلاصہ شب میشود بقصد رفتن بخانہ یکی از دوستان کہ در انتہای جنوب شہر ظہران واقع است با لباس مبدل و باتفاق نوکر خود از آنخانہ در آمدہ در درشکہ نشستہ روانہ میشوم دوجا از عقب سر صدا میکنند درشکہ را نگاہدارند تابیتند کیست ولی فکاہ نمیدارم آنجا کہ پیادہ میشوم و باید مدتی پیادہ بروم تا بآنخانہ برسم چند نفر از مأمورین دولت مرا تعقیب میکنند ولی من بروی خود نیاورده ام و وحشت نمیکنم و بخانہ می کہ باید بروم میروم آنها میفہمند من در کدام خانہ رفتم و ملتفت میشوند کسی در غیر لباس خود میخواہد مخفی گردد خلاصہ بواسطہ اینکہ مأمورین حکومت دانستہ اند در این خانہ کسی مخفی شدہ است و بواسطہ اضطراب شدید صاحبخانہ از بودن من در خانہ او آن شب را بزحمت در آنجا بسر بردہ صبح فردا مصمم میشوم بجای دیگر بروم ولی نمیدانم کجا بروم در اینحال شخصی از دوستان پدرم کہ مردی امین و خدا پرست است و صدقات دنیا را بسیار خوردہ میرزا مصطفی نام بآنخانہ وارد شدہ و از حال من خبردار میگردد مرا بمنزل خود کہ درہمان حدود است میخواند شب بعد در تاریکی شب

## فصل چهارم

بمنزل او میروم چند روز در خانه او میمانم بدن صریانی بسیار میکند و هرچه از دست خود و خانواده اش برمیآید کوتاهی نمینمایند ولی رسیدن يك خبر نعمت این آسایش را هم سلب میکند و آن این است که حکومت نظامی میخواهد بیهانه اسباب غارت شده بمضی از خانهای محترمین و تمام خانهای شهر را بکاوند این است که نگران مانده زنی را بعنوان معالجه نزد یکی از دکتران شهر که بامن دوستی دارد و باخارجها میرابطه نیست میفرستم و از او میخواهم با سفارت انگلیسی مذاکره کند اگر من خود را بقلهك که محل بیلاقی انگلیسان است و پدر من آنجا باغچه ملكی دارد برسانم میتوانم جان خود را حفظ کنم یانه دکتر مزبور ملاقات کرده اطمینان حاصل مینماید و مرا اطلاع میدهد در این حال مصمم میشوم بهروسیله هست خود را بقلهك برسانم و دراینکار غلامعلیخان قنجر که سالها زحمت پرورش او را کشیده ام مرا مساعدت کرده و روز پنجشنبه سیم شهرج آ یعنی نه روز بعد از واقعه خرابی مجلس در وسط روز بالباس مبدل سلامت بیاغ قلهك میرسم و جان خود را از معرض خطر دور مینمزم و پیش از آنکه کسی بر بودن من در قلهك آگاه شود پدر و برادر و تمام خانواده را از شهر بشمیران آورده تا يك اندازه خاطر ام آسوده میگردد خلاصه بعد از ورود بقلهك که قدری آسایش خیال حاصل میکنم یادم میآید یانزده سال پیش از این شاهزاده محمدتقی میرزای ركن الدوله در طهران پدرم گفت باغچه قلهك را دارید یا فروختید پدرم جواب داد دارم گفت بشما وصیت میکنم اگر هرچه را دارید فروختید این باغچه را بفروشید که روزی بکار شما خواهد خورد و امروز همانروز است که باغچه جان ما را حفظ میکند قلهك یکی از دهات شمیران است سالهاست محل بیلاقی سفارت انگلیس شده در مقابلهش زرگنده محل بیلاقی روسهاست در آن ده روسها و انگلیسها در این ده بواسطه قدرت خود و ضعف دولت تصرفات حاکمانه مینمایند در اینحال که من بقلهك وارد میشوم گرچه در منزل خود هستم ولی در واقع در تحت حفاظت انگلیسان در آمده اطمینان حاصل کرده ام که در اینجا برای من مخاطره جانی نخواهد بود با وجود این خبر بودن من در قلهك باندازه تی در دربار سوء اثر میکند که تصور میکنند بدون هیچ مزاحم میتوانند مرا دستگیر نمایند این

### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

است که یکمده سر باز سیلاخوری با عده‌ئی سوار قزاق مأمور میشوند مرا دستگیر نمایند  
سوار و قزاق مزبور بقلهك آمده اطراف منزل ما را میگیرند و فریاد میزنند مقصرا در  
دامان خدا نشسته باشد او را خواهیم برد سفارت انگلیس بتوسط تلفن بادربار مذاکره  
طولانی نموده تذکر مینماید که تعرض باین شخص که در خانه خود نشسته است چون  
جنب باغ سفارت است در حکم توهمین سفارت خواهد بود بالاخره سر باز و قزاق مزبور  
را احضار کرده مراجعت مینمایند و این در روز پنجم جمادی الثانیه میباشد روز یکشنبه  
ششم جمادی الثانیه مفتاح السلطنه بسرمفتاح المالك که مدیر کارهای سفارت انگلیس است  
در وزارت خارجه از جانب وزیر خارجه علاء السلطنه نزد من آمده اظهار میکند شاه  
بینهایت از شهادتنگ است و میگوید مردم باو توجه دارند بودن او در ایران موجب  
زحمت خواهد شد و حتماً او را تبعید باید کرد گفته است هر طور امنیت میخواهد باو بدهید  
که از آنجا بیرون آمده از ایران خارج گردد جواب میدهم خود را مفسر دولت و ملت  
نمیدانم و میتوانم ثابت کنم که از روی غرض شخصی قدمی برنداشته‌ام باوجود این اگر  
خاطر شاه از بودن من در خاک ایران تا ایندوجه متوحش است من بعض آسایش خاطر شاه  
مسافرت میکنم البته بتوسط سفارت انگلیس جواب و سؤال خواهد شد و هر وقت آنها  
اطمینان حاصل کردند خواهیم رفت دو روز بعد از این جواب و سؤال از طهران خبر  
میرسد بکنفر مأمور حکومت و بکنفر قزاق بخانه ما رفته تمام حیاطهای ما را تفتیش  
کرده اند و بالاخره سیدی از بستگان ما را که در آنخانه بوده برده اند نزد لیاخوف  
او را استنطاق کرده بقید ضامن رها کرده اند و بیشتر نظر داشته اند بدانند من چگونه  
توانسته‌ام خود را بقلهك برسانم بعد از این واقعه چند روز دیگر کسی متعرض من نمیشود  
این خبر در شهر منتشر میشود که من توانسته‌ام در قلهك محفوظ بمانم جمعی از اشخاص  
آزاد میخواهند بهر وسیله خود را بقلهك میرسانند و در باغات آنجا منزل میکنند و روز  
بروز بر عتد آنها افزوده میشود روز جمعه یازدهم جمادی الثانیه مفتاح السلطنه میآید و  
میگوید بر حسب امر وزیر امور خارجه مطالبی را که شما گفتید راپرت کرده بشاه داده شد  
جوابی که دستخط فرموده اند این است که شاه در زیر راپرتی که مشتمل بر اظهار وطن



## فصل چهارم

خواهی و بفرستی من نوشته شده بمضمون ذیل دستخط نموده است. «وزیر خارجه این رابرت را بوزیر اعظم نشان بدهید در هر صورت عاجلاً باید قرار حرکت این سید و برادرش را بدهید که حرکت نماید بودن او در طهران اسباب فساد است» مفتاح السلطنه میسر شد حالا تکلیف چیست میگویم من برای مسافرت حاضرم ولی من اولاً باید ثابت کنم مفید نیستم بلکه مصلح و بعد از اثبات این مطالب و تحصیل امنیت از راه البته خواهم رفت مفتاح السلطنه ناامید از اینکه من بدون قید و شرط آنطور که شاه خواسته است بروم روانه میشود در این روز یکی از آزادیخواهان که در روز جنگ مجروح شده بود از طهران بقلهك آمده بر من وارد میشود و میگوید حالا که جان ما سلامت ماند نباید دست از خدمت برداشته آسوده بنشینیم و حقوق ما از میان برود ما چند نفر سفارت انگلیس در طهران رفتیم قبول نکردند وارد شویم و گفتند کار متحصنین این سفارت تمام شده است اگر میخواهید بمانید و امنیت ندارید بقلهك بروید ما هم آمده ایم و بودن شما را در اینجا غنیمت شمرده میخواهیم اجتماعی داشته باشیم و با مشورت یکدیگر کار بکنیم میگویم اینکار زود است حالا مردم تازه دانسته اند اگر قلهك بیایند ایمن خواهند بود تعجیل در این اقدام و اجتماع سبب میشود که از آمدن اشخاص بقلهك جلوگیری کنند و این راه امنیت مختصر هم بسته شود بگذارید مردم جمع شوند هر وقت جمع شدند هر چه تکلیف خود را دانستند خواهند کرد ولی شما میگویم شخص عاقل در مرتبه از راه خطرناك عبور نمینماید ما اگر میخواهیم بمذاکره تازه پردازیم اولاً باید خود را از اغراض شخصی خالی نمائیم و برای رضای خدا بگوئیم و بشویم و ثانیاً باید ملتفت باشیم که چه نقص در کارهای ما بود که این نتیجه را داد آن نقص را برطرف نمائیم تا اگر خدا خواست و بمطالبه حقوق خود کامیاب شدیم دیگر از مخاطرات ایمن باشیم برفقای خود تذکر بدهید که بقصد خالص و براه عقلانی قدم بزنند بلکه باحقاق حق خود موفق گردند در آخر مجلس اصرار میکند که چند نفر از واردین قلهك امروز در محلی جمع میشوند و خواهش دارند شما هم بیایید مشورت نمایند میگویم امروز برای اینکار حاضر نیستم نه اینکه در واقع مایل نبودم بادروستان خود صحبت بدارم خیر بلکه اطمینان ندارم در میان آنها خبرچین نبوده باشد و به علاوه



### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

چنانکه گفته شد این اجتماعات را زود میدانم میگوید تکلیف واردین قلعه را باید معلوم کرد کجا بمانند و چه بکنند میگویم شما خود منزلی بگیرید هر کس آمد آنجا وارد شود تا بعد تکلیف معلوم گردد عجلتاً غیر از تحصیل امنیت جانی مقصدی نباید داشت و بعد از دوازده روز جمعیت زیاد شده پهلوی سفارت انگلیس باغی میگیرند چادری برپا میکنند و بی دربی مردم آنجا جمع میشوند و بازاریان تصور میکنند از باغ قلعه در آنوقت همان کار ساخته است که از باغ سفارت انگلیس در طهران در موقع گرفتن مشروطه ساخته شد البته این اشتباه بزرگ است زیرا که سفارت انگلیس در این روزها آن روز تفاوت بسیار دارد در روز دوشنبه بیست و هشتم جمادی الثانیه مفتاح السلطنه میآید و میگوید شاه از من پرسید در کار حرکت فلانی چه کردی گفتم کاری نکردم چون مشغول تصفیه کار متحصنین سفارت انگلیس در شهر بودم فرصت نکردم بکار قلعه بپردازم نام شما را برد و گفت او در قلعه مانده جمعیتی دور خودش جمع کرده است هر روز هم میفرستد از شهر جمعی را میبرد البته زودتر برو او را وادار از این مملکت برود و نصیحتش کن که توقف او صحیح نیست جواب میگویم برای رفتن حاضر بودم ولی اولاً پول ندارم و در کار استقراض هستم و ثانیاً شاه دستخط کرده اند فلانی و برادرش هر دو بروند در صورتیکه من و برادرم هر دو باختیار نمیتوانیم حرکت کنیم یکی بواسطه کسالت پدرم و دیگری پرستارماندن جمع کثیر اهل و عیال پس باید من تنها بروم و برادرم بماند میگوید کی خواهید رفت جواب میدهم لابد تا آخر ماه رجب طول خواهد کشید میگوید دیر است شاه اصرار دارد زودتر بروید میگویم اگر این اصرار بحرکت من برای مجازات اعمال گذشته من است که شنیدم عفو عمومی داده شده و اگر بملاحظه آینده است که من در خانه خود نشسته با کسی مراوده ندارم و از در این خانه بیرون نرفته‌ام چرا باید اینقدر اسباب خیال شاه شده باشد و بفرض که عازم مسافرت بشوم بچه طریق اطمینان حاصل کنم میگوید سفارت انگلیس که هنوز رسماً در کار شما حرفی نزده است و چون شما در خود سفارت نیستید و قلعه هم با اینکه نزد انگلیسان حکم عمارت سفارت را دارد اما وزارت خارجه رسماً این مطلب را پذیرفته هر چه راجع بمداخله سفارت در قلعه است دوستانه فیصل میشود و روی کاغذ لعیاً ورنند که رسمیت پیدا کند و سند

## فصل چهارم

آنها شده حتی برای ایشان ثابت گردد در اینصورت سفارت نمیتواند رسماً در تحصیل امنیت برای شما در بیرون رفتن از قلعه اقدامی بکند بهتر این است که شاه دستخطی بدهد و آن دستخط را شما بفرستید به سفارت و سفارت بوزیر خارجه مینویسد که فلانی چون در قلعه منزل دارد و میخواهد برود و دستخط امنیت از شاه برای او صادر شده است او دستخط شاه را به سفارت فرستاده نزد ما سپرده است البته ما هم با واطمینان میدهیم که چنانچه و مالا در امان خواهد بود جواب میدهم اسباب مسافرت من فراهم نیست اگر دوات مرا گرفته بود و گذشته با اخراج کرده بود تکلیفی متوجه من نبود ولی اکنون که من مجبور از مسافرت باشم البته قراری باید برای طلبکارهایم بدهم که سر راه مرا نگیرند و تکلیفی برای خانواده ام معین نمایم تهیه خرج سفر بینم و اینکارها وقت لازم دارد مفتاح السلطنه میرود جواب میآورد.

از طرفی مردمی که در قلعه جمع شده بالینکه اغلب اشخاص بیغرض و وطنخواه هستند بی نقشه و بی رویه رفتار نموده اسباب توجش شاه را فراهم میآورند و بالاخره رفتار دیگران دامنگیر من خواهد شد در اینصورت هر چه زودتر مسافرت کنم البته بهتر خواهد بود خصوصاً که میشنوم قنصل انگلیس بمحل اجتماع متحصنین رفته و گفته است جمعیت کردن شما در اینجا صلاح نیست و با حفظ صحت این آبادی منافعی میباشد شما میدانید ما نمیتوانیم در کار داخله مملکت ایران مداخله نمائیم فقط ماحق تجارتی در اینجا داریم در اینصورت اجتماع شما در اینجا برای ما مضراست آقایان جواب میدهند ما از ترس جان خود اینجا آمده ایم و بیرون نمیرویم مگر آنکه ما را اجبراً بیرون نمائید گفته است شاید با آنجا هم بکشند نگارنده میداند توقف در قلعه و بیاتحصن در سفارتخانه دیگر در اینوقت برای مطالبه حقوق ملی بکلی بی اثر است فقط برای حفظ جان اشخاص خطرناک مفید میباشد ولی حالی کردن این مطلب با اشخاص متفرقه که اینجا جمع شده اند بسیار مشکل میباشد و در عین حال افکار متشتتی در میان همین جمعیت کم نیز دیده میشود که جمع آوری آنها هم آسان نمیشود و همه یأس آور است خلاصه روز چهارشنبه آخر ماه جمادی الثانیه باصرار سفارت انگلیس که اینجا جمعیت زیاد نباشد

## شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

و هم بملاحظات دیگر بعضی در مدد میشوند که جمعی هم بسفارت عثمانی رفته آنجا متحصن گردند روز پنجشنبه و جمعه یکصد نفر علاوه بر آنچه در قلعه بوده اند از طهران آمده هر نه نفر آنها را بیک نفر میسپردند و بعد از ظهر روز جمعه این جمع در اطراف تجریش با هم وعده شده یکمرتبه بسفارت بیلاقی عثمانی وارد میشوند سفیر کبیر دوسه نفر از عقای آنها را خواسته میبرد مطلب شما چیست جواب میدهند ما امنیت نداریم پادشاه ما مکرر قسم بقرآن خورد و مخالفت کرد مجلس ما را بر هم زد علمای ما را تبعید کرد مسجد ما را خراب نمود جمعی از ما را کشت باینها را اطراف خود جمع کرده است و مسلمانان را که غیر از عدل و داد چیزی نمیخواهند باسم بایی تهمت میزنند و میکشند برادران ما را در آذر بایجان گرفتار قتل و غارت کرده است عفو عمومی داده و باز در طهران و ولایات مشروطه خواهان را گرفتار و معذب میسازد از اینجهت ما پناه بشما آورده ایم که بواسطه شما عرایض ما بشاه برسد سفیر کبیر قبول میکند که عاجلاً بممانند تا جواب از استانبول برسد سفیر کبیر عثمانی در اینوقت نصوحی بیک است اینمرد تازه بطهران آمده است بجای شمس الدین بیک که شرح حال او را در اول این کتاب نوشته ایم اینمرد هنوز اخلاق و عاداتش معلوم نیست در روز اول ملاقات شاه برخلاف رسم و عادت مدت طولانی با شاه خلوت داشته و هنوز معلوم نیست آن مذاکرات چه بوده و عاقبت این اقدام ملتخواهان چه خواهد شد عاجلاً فایده صوری که دارد اینست که سفارت انگلیس از بین المحدثین که بود خلاص شد و تحصن در سفارتخانه اجنبی از انحصار خارج گشت ولی از طرف دولت فوراً در راه شمران و در اطراف سفارت عثمانی سوار قزاق میگذارد که نگذارند دیگر کسی بسفارت وارد گردد و هم از طرف سفارت انگلیس بمتحصنین قلعه بیغامی میرسند که باید در ظرف مدت ۲۴ ساعت متفرق شوید و پس از اصرار و الحاح متحصنین مقرر میدارند که بیش از اینکه هست در قلعه اجتماع نشود اجتماع سفارت عثمانی که بیش از قلعه موجب نگرانی شاه است و روز جمعه نهم رجب با دادن امان نامه از طرف شاه بآنها و وعده اصلاح کار آذربایجان و آزادی محبوسین طهران کار آنها خاتمه یافته متفرق میشوند روز یکشنبه ۱۱ رجب

باز از طرف شاه بر نگارنده سخت گرفته میشود که باید از ایران خارج شوی و دستخطی بوزارت خارجه نموده برای من فرستاده میشود دستخط بخط خود شاه و بمضمون ذیل است:



مجلس علمیه عالیہ  
فلسفہ و منطق



### شرح حال نگارنده در مدت هفتاد و پنج روز

«وزیر خارجه از قراریکه میگویند جمعیت زیاد بقولیک رفته است و در باغات آنجا جمعیت پر شده نمیدانم راست است یا دروغ یا وجود آن قرار داد و نوشتجات رسمی دیگر نمیدانم سفارت چرا از اجتماع قولیک ممانعت نمیکند تمام این بازیهای صیدیچی است و حالا تکلیف چه چیز است؟ نگارنده جواب میدهد که بنخودم و خانوادهم امنیت بدهند از تبعید برادریم که ناچار است بواسطه کسالت پدرم در طهران باشد صرف نظر کنند رفتن منهم از روی اجبار نباشد خواهم رفت مفتاح السلطنه اندکی سختی میکند چون اطمینان دارم که جبراً مرا نمیتوانند تبعید کنند او را از منزل خود بیرون میکنم ولی بعد از ساعتی برگشته اظهار میکند دستور داشتم اول با شما سختی کنم که بروید و اگر نپذیرفتید بروم از سفارت انگلیس تقاضا کنم شما را خارج نمایند رفتم سفارت دیدم میگویند کسی بر فلانی حق ندارد تحکمی کند میل دارد برود و میل ندارد در خانه خودش نشسته و آزاد است در این صورت مجبور نیستید بمسافرت میگویم حالا که مجبور نیستیم بعضی اینکه خاطر شاه ایندرجه مشوش نباشد حرکت خواهم کرد نوشته امنیت برای خود و خانوادهم بیاورید و مرا آزاد بگذارید روانه میشوم فرستاده وزارت خارجه میرود و دستخطی از شاه بمضمون ذیل میآورد:

«وزیر خارجه بسیدیچی دولت آبادی و برادرش و پدرش لازمه اطمینانرا بدهید و خودش هم که میخواست مسافرتی بکند ضرری ندارد بروم شهر رجب ۱۳۲۶»  
بعد از رسیدن این دستخط و تأمین نامه ها که اصلش در سفارت میماند و سوادی دریافت میشود وسائل مسافرت را فراهم کرده بوعده غیر معلوم ترک وطن کرده عزیمت مینمایم صاحب منصب سفارت انگلیس چرچیل نام از نگارنده میپرسد کی حرکت خواهید کرد جواب میدهم همین در روز میگوید یک هفته دیگر بمائیت برای چه میگوید چون شاه گفته است تا این شخص در ایران است من خواب ندارم بگذارید یک هفته دیگر هم نخواهد بهر حال با رعایت احتیاط که در راه آسیبی نرسانند مصمم مسافرت میگردم شرح مسافرت یا تبعید مرا خوانندگان در جلد سوم این کتاب مطالعه خواهند کرد.

و الحمد لله اولاً و آخراً رجب ۱۳۲۶





## فهرست اعلام جلد دوم

اجلال السلطنه، حسن خان ۱۲۳، ۱۶۰  
احتشام السلطنه، میرزا محمود خان ۴۱، ۴۳،  
۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲،  
۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳،  
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶،  
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۰،  
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،  
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۸،  
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱،  
۲۳۲، ۲۷۳  
احمد میرزا ۲۶۰  
اسدآبادی، سید جمال ۲  
اسدالله خان (میرزا) ۳۰۰  
اسدالله خان ۳۰۰  
اسکوئی، حاج عبدالرزاق ۷۵  
اسمعیل (میر) ۲۲۲، ۲۲۳  
اسمعیل سلطان ۱۷۶، ۱۸۹  
اصفهانى، سید عبدالرحیم ۲۹۸  
اصفهانى، سید عبدالوهاب ۳۰۰  
اصفهانى، میرزا محمود ۲۷۴  
اصطهباناتى، حاج شیخ باقر ۲۱۱  
اعتضاد السلطنه ۳۱۰  
اعتماد السلطنه ۱۳۰

۶

آجودان باشی، اللهیارخان ۱۶۷  
آشتیانی، حاج میرزا حسن ۸۰۷، ۱۲۰، ۱۵۰، ۲۲۰  
۲۳  
آشتیانی، میرزا عباسعلی ۳۱۸  
آشتیانی، شیخ مرتضی ۷، ۱۶  
آشتیانی، میرزا مصطفی ۳۰  
آشتیانی، میرزا یحیی خان ۳۱۸  
آصف الدوله شاهسون، غلامرضا خان ۱۴۹،  
۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶  
آقا، حاج میرزا ۲۷۵  
آقاخان کرمانی (میرزا) ۲  
آلش ۲۰۱، ۲۲۳  
آملی، ملا محمد ۱۶، ۱۶۹، ۳۵۷  
ابراهیم خان (میرسید) ۲۰۲

الف

ابوالحسن (حاج) ۲۳۰، ۲۳۱  
ابوالحسن خان ۲۸۷  
ابوالسادات ۲۰۲  
اردیلی، سید جلیل ۳۰۸  
ارشد الدوله ۲۷۱

|                                           |                                               |
|-------------------------------------------|-----------------------------------------------|
| ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴              | افجه ای، سید جمال الدین ۱۷، ۲۶، ۱۰۹، ۳۲۲،     |
| ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱              | ۳۶۷، ۳۶۴، ۳۲۹                                 |
| ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷              | اقبال الدوله کائناتی ۵۲، ۱۰۶، ۱۴۹، ۱۵۳،       |
| ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳              | ۱۶۲، ۱۶۱                                      |
| ۲۲۰، ۱۸۰، ۱۶۰، ۱۵۴                        | اللهیارخان، حسن ۳۱۸                           |
| امین السلطنه ۱۲۵                          | ام الخاقان ۹۶، ۹۷                             |
| امین الضرب، حاجی حسین آقا ۴۱، ۴۲، ۷۵      | امام جمعه، ابوالقاسم (حاج میرزا) ۳، ۴، ۶،     |
| ۳۰۳، ۲۷۴، ۱۸۰، ۱۷۵، ۱۲۵، ۱۱۸              | ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۰۹، ۱۴۰،                 |
| ۳۱۳                                       | ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۹                                 |
| امین الملك، حسن خان ۲۳۴، ۲۵۰، ۳۰۵،        | امام جمعه، میرزا زین العابدین ۱۵              |
| ۳۰۹                                       | امام جمعه، سید محمد ۲۹۲، ۲۸۳، ۲۸۲،            |
| ب                                         | امجد الملك ۳۲۵                                |
| بروجردی، نعمت اله ۲۱۱                     | امیر بهادر جنگ، حسین پادشاهان ۲۵، ۲۶،         |
| بروجردی، شیخ محمد ۱۲۱                     | ۲۸، ۳۳، ۳۲، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶،                   |
| یسکرویل ۳۵۲                               | ۵۷، ۸۲، ۸۷، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۵۳،                    |
| بشارت خان ۳۱۸                             | ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۶، ۲۰۱، ۲۲۹،                 |
| بنکدار، حاج محمد حسن ۷۲                   | ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۲،                 |
| بهاء السلطنه ۲۵۱                          | ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۶، ۳۰۴،                 |
| بهاء الدین بیك ۵۸                         | ۳۱۳، ۳۳۳، ۳۷۰                                 |
| بهاء الراعظین ۱۳۵، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۶۸،         | امیرخان سردار ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۱۰۴، ۱۲۹،           |
| ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۴۳                             | امیر کبیر، میرزا تقی خان ۹۹                   |
| بهیهانی، سید عبدالله ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۱، ۹ | امین الدوله، میرزا علی خان ۲، ۱۲۷، ۳۳۲،       |
| ۱۲، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹            | امین الدوله، میرزا محسن خان ۳۳۲               |
| ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۴، ۴۷، ۵۸، ۶۰            | امین السلطان، میرزا علی اصغر خان (اتابک اعظم) |
| ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۳،           | ۳، ۴، ۹، ۱۵، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹،              |
| ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶،             | ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰،               |
| ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶،        | ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸،               |
| ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱،             | ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷،               |
| ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰،             | ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷،               |
| ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۴،             | ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۰۴،              |

|                                       |                              |
|---------------------------------------|------------------------------|
| تبریزی، میرهاشم ۱۵۹                   | ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱ |
| تفرشی، مشهدی حسن ۳۱۸                  | ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲ |
| تفرشی، سیدعلی اکبر ۳                  | ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲ |
| تنی زاده، آقا سید حسن ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۸   | ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹ |
| ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶          | ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸ |
| ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۵۷، ۲۷۵          | ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴ |
| ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۷۲          | ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱ |
| ۳۴۴                                   | ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳ |
| تنکابنی، محمد ولی خان ۶۸، ۶۹، ۸۲، ۲۵۲ | ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷ |
| ۳۶۹                                   | ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۷ |
|                                       | ۳۷۵                          |

|                                       |                              |
|---------------------------------------|------------------------------|
| ت                                     | بهبانی، سید علاء الدین ۳۰    |
| ثقة الملك گیلانی، میرزا اسمعیل خان ۱۸ | بهبانی سید محمد ۲۴، ۲۶۳      |
| ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۴                         | بهرام خان خواجه ۳۱۸          |
|                                       | بهمن، میرزا علی اکبر خان ۱۱۱ |

|                                     |                     |
|-------------------------------------|---------------------|
| ج                                   | پ                   |
| جلال الدوله ۱۴۱، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۴ | پرویز، حسین آقا ۲۵۷ |
| ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰        | پطرس ۲۰۸            |
| ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۷                       |                     |
| جمشید، ارباب ۲۷۴                    |                     |

|                                       |                                        |
|---------------------------------------|----------------------------------------|
| چ                                     | ت                                      |
| چرخیل ۱۷۲، ۳۸۵                        | تاجر، میرزا محمود ۲۹۸                  |
| چلیپانلو، رحیم خان ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۵۹، ۲۶۷ | تاجر اصفهانی، میرزا آقا ۶۵             |
| ۳۵۱                                   | تاجر تبریزی، حاج محمد اسمعیل ۱۹۶       |
|                                       | تبریزی، حاج میرزا ابراهیم آقا ۱۵۴، ۱۸۶ |
|                                       | ۲۵۴، ۲۵۷، ۳۱۱                          |
|                                       | تبریزی، حاج محمد اسمعیل ۷۵، ۱۲۵، ۱۸۱   |
|                                       | ۲۷۳، ۳۱۸                               |

|                                    |                                        |
|------------------------------------|----------------------------------------|
| ح                                  | تبریزی، پری خان ۳۱۸                    |
| حاجب الدوله، مصطفی بحان ۳۲، ۵۲، ۵۳ | تبریزی، حاج میرزا حسن ۱۲۹              |
| ۸۲، ۱۰۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۲۲        | تبریزی، غلامحسین خان (صودا سرافیل) ۳۱۸ |
| حاج میرزا آقا ۱۵۴                  | تبریزی، میرزا قاسم خان ۳۰۸، ۳۳۵        |
| حامد الملك، میرزا احمد خان ۳۱۸     |                                        |



دولت آبادی، حاج میرزا علی محمد ۱۹، ۷۱،

۲۵۰، ۲۵۶، ۳۷۶

دولت آبادی، مجدیہ ۱۵۶

دولت آبادی، یحیی ۳۸۵

دهخدا، میرزا علی اکبر خان ۳۰۰، ۳۰۸،

۳۴۲، ۳۴۲

دهخدا، یحیی خان ۳۰۰، ۳۰۸

ر

رزاز، حاج محمد حسین ۲۵۸

رستم آبادی، ملا محمد علی ۱۶۹، ۱۷۰، ۳۵۷،

رسول، مهدی ۳۱۸

رشدیه، میرزا حسن ۶۵

رضت الملك ۳۱۸

رکن الدوله، محمد تقی میرزا ۳۷۸

روح القدس ۳۷۰، ۳۷۳

روسی خان ۱۳۳

ز

زرتندی، شیخ علی ۲۱۶

زنجانی، حاج میرزا ابوطالب ۶۱، ۱۶۹،

۱۷۰، ۳۵۷

زین العابدین (شیخ) ۲۶۸

س

سادات اخوی، حاج سید نصرالله ۱۲۵، ۳۱۳،

ساغراصفهانی، میرزا ابراهیم ۳۱۰

سالار الدوله ۳۱، ۹۶، ۹۷، ۱۵۸، ۱۵۹،

سپه دار اعظم سید تنکابنی، محمدولی خان

سپه سالار، میرزا حسین خان ۳۳۰

سردار اسعد بختیاری، علی قلی خان ۶۸

جل المتین، میر سید حسن ۳۴۴

حبيب (حاج) ۲۷۲

حسام الملك همدانی ۱۵۸

حسن ۲۰۱، ۲۲۳

حسن (میرزا) ۳۷

حسن (میرزا سید) ۱۶۸

حسین خان (میرزا) ۳۱۸

حشمت الدوله ۲۶۱

حشمت نظام ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۰

حکاک، میرزا عبدالرزاق خان ۳۱۸

حکیم الملك، میرزا ابراهیم خان ۱۹۶، ۲۲۶،

۳۲۷، ۳۳۲

حکیم الهی، میرزا فضل الله ۲۲۸

حیدرخان سید عمراوغلی

خ

خراسانی، میرزا محمد ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۱

خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم ۳۶۵، ۳۶۶،

۳۶۹

خلخال، سید ابوالقاسم ۳۱۸

خلخال، میرزا عبدالرحیم ۳۴۴

خلیل (میرزا) ۳۶۵، ۳۶۹

خوئی، حاج امام جمعه ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵،

۲۸۶، ۳۲۷، ۳۳۳

د

داودخان (میرزا) ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۰، ۲۵۷،

۲۵۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۳۲،

۳۳۵، ۳۴۱

دیر الملك ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۸

دواساز، میرزا محمد علی خان ۳۱۸

۳۹۰



سردار افخم، آقا بالا خان ۱۵۹

سردار کل ۲۴۱

سردار منصور رشتی ۲۴۱، ۲۵۰، ۱۵۱، ۲۵۳

۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۰

۲۷۹، ۲۸۰، ۳۱۸

سردار نصرت، رحیمخان ۱۲۸

سعدالدوله، میرزا جواد خان ۵، ۹، ۱۳۶

۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۶

سید السلطنه، میرزا فتح الله خان ۱۶۰

سید الممالک تبریزی ۳۴۴

سقط فروش، شیخ حسین ۲۸۶

سلطان المتکلمین، حاج شیخ مهدی ۸۴

سلطان علی خان ۱۲۲

سلیمان خان، میرزا ۳۰۵

سمسار، آقا جواد ۳۱۸

سید بحرینی ۶۴

سید کمال ۱۸۶، ۱۸۹

سید محمد ۱۱۱

سید محمد (حاج) ۳۰۹

سید محمود (آقا) ۳۱۸

سید مصطفی (آقا) ۱۳۶

سید مطهر ۲۴۲

سید ولی الله ۱۱۱

سید ولی الله خان دکتر نصر (میرزا) ۱۹۶، ۲۹۲

سید یعقوب ۳۰۸

سیف الدوله، سلطان محمد میرزا ۱۱۰، ۱۵۸

۲۶۸

سیف الدین (شیخ میرزا) ۳۶، ۳۹

سیف الملک ۳۲۰

ش

شاپال ۱۰۰، ۱۵۲، ۱۶۲، ۲۵۰، ۲۵۲

۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۸، ۳۳۲، ۳۳۶

شالچی، حاج محمد علی ۷۵

شاهرودی، حاج محمد تقی ۷۵

شجاع لشکر ۱۷۱، ۳۱۹

شریتمدار ۲۱

شریف خان ۳۰۰

شماع السلطنه ۴۴، ۸۷، ۹۶، ۹۷

شفیع (میرزا) ۳۱۸

شمس الدین بیگ ۱۹، ۲۰، ۴۱، ۳۸۳

شوشتری، سید حسن ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۲۷۱

شیخ الرئيس، ابوالحسن میرزا ۳۳۴

شیرازی، سید محمد رضا ۱۶۸، ۲۲۵، ۲۵۰

۲۵۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۰

۳۰۸

شیرازی، سید یحیی ۲۱۵

شیرازی، سید یعقوب ۳۸۳

ص

صاحب اختیار، فقاری غلامحسین خان

صارم الدوله ۱۶۸

صالح خان (میرزا) ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۵۳، ۳۲۲

۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۷

صدر السلطنه ۳۱۳

صدرالعلماء، میرزا محمد جعفر ۷، ۱۱، ۳۰

۳۷، ۵۸، ۶۸، ۹، ۱۰، ۱۳۰، ۲۱۴

۲۱۵، ۲۱۶، ۳۳۱

صدرالمحققین اصفهانی، سید جمال الدین ۶

صلح الملک ۲۲۳

طباطبائی، محمدصادق ۹۳، ۹۵، ۲۸۰، ۲۸۳  
طهرانی، سید محمدعلی ۳۲۱، ۳۳۳  
طهرانی، شیخ محمدعلی ۱۷، ۱۸

### ظ

ظفر السلطنه (حاکم طهران) ۶، ۱۷۵، ۱۷۶،  
۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵  
ظل السلطان، مسعود میرزا ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۵،  
۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۰،  
۲۱۲، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۸۴، ۳۰۷،  
۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۱  
ظہیر الاسلام، سید جواد ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۶۷،  
۲۸۳، ۲۹۲، ۳۱۲  
ظہیر الدوله صفا علی شاہ ۱۵۸، ۱۶۸، ۳۷۵  
ظہیر السلطان ۱۶۷، ۳۴۱

### ع

عباس آقا ← صراف تبریزی  
عباس قلی (میرزا) ۱۶۰  
عباس قلی ۳۳۹  
عبدالسرب آبادی قزوینی، حاج شیخ مهدی  
۱۲۹  
عبدالله میرزا ۱۴۳  
عسگر کاریچی ۷، ۲۲، ۲۳  
عضد الملك قاجار، علی رضا خان ۹، ۶۳، ۸۱،  
۸۳، ۱۱۱، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۲۲،  
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵،  
۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱،  
۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹،  
۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۳، ۳۲۰

صراف، حاج سید محمد ۷۵

صراف تبریزی، عباس آقا ۱۴۲، ۱۴۳،  
۱۴۴، ۱۴۵

صنیع الدوله ۳۷، ۸۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶،  
۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۰۵،  
۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸،  
۲۶۷، ۲۷۹، ۳۰۵، ۳۱۳

صنیع حضرت، سید محمد خان ۱۵۹، ۱۶۰،  
۱۶۵

صویر اسرافیل، میرزا جهانگیر خان ۱۶۸،  
۲۳۲، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۸۰، ۲۸۱،  
۳۰۰، ۳۰۵، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۲،  
۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۷۵

### ض

ضیاء السلطان تبریزی، امان الله خان ۵۶، ۲۰۱،  
۲۲۲، ۲۲۳، ۳۴۰

### ط

طباطبائی، میرزا ابوالقاسم ۳۰  
طباطبائی، سید احمد ۷، ۲۵، ۱۲۹  
طباطبائی سید محمد ۹۷، ۱۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۹،  
۲۲، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۴،  
۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۶۰،  
۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۸۷، ۸۸، ۱۰۵،  
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۲۹،  
۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۷۸، ۲۱۱،  
۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۳، ۲۴۷، ۲۸۲،  
۲۸۵، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵،  
۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۶۲، ۳۶۷،  
۳۷۵

غلام خان ۱۸۸، ۲۳۳

غلام رضا خان ۱۶۸

غلام رضا خان ۱۸۸، ۲۳۳

غلام رضا خان ۲۸۸

غلام سیاه ۱۸۸

## ف

فانشکوف ۱۸۵

فارسى، فریدون ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۲۳

۲۳۳، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۲

۲۸۷، ۳۱۱، ۳۵۷

فرانشاسى، محمد باقر خان ۲۵۷

فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷

۱۲۸، ۱۳۲

## ق

قاجار غلامعلی خان ۱۳۶

قاسم آقا خیاط ۳۱۸

قاضى قزوینى ۱۹۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۷

۲۵۵، ۲۵۷، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۳۵

۳۴۰، ۳۴۱

قجر، غلامعلی خان ۲۱۷، ۲۲۷

قرچكى، حسن خان ۲۶۸

قرچه داغى، ستار خان ۳۵۱

قققازى، شیدا اف ۲۰۰

قمى، حاجى میرزا سید حسین ۱۰۹

قمى، ملا محمد رضا ۲۱۵

قوام الدوله ۱۴۷

قوام الملك شیرازى ۱۶۳، ۱۱۱، ۲۱۲، ۲۶۷

قهرمان خان ۳۱۸

عطار، مشهدى عبدالله ۳۱۸

علامه الدوله ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۲

۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۶

۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷

۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۳۹

۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰

۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۳

۲۷۹، ۲۸۰

علامه السلطنه، میرزا محمد علی خان ۵۲، ۱۲۴

۱۲۸، ۱۴۸، ۲۳۸، ۲۶۲، ۲۷۹، ۳۱۳

۳۴۳، ۳۷۹

علامه الملك ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۴۷

علی (حاج) ۲۷۴

علی آبادی، میرزا داود خان ۳۰۸

علی اف ۱۶۹

علی یك ۲۵۰، ۲۶۸، ۳۳۶

علی قلی خان ۳۱۸

عمو اوغلى، حیدر خان ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۴

۲۳۵

عنایت الله ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴

عین الدوله، عبدالمجید میرزا ۳، ۴، ۵، ۸، ۹

۱۱، ۱۴، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۶

۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷

۵۲، ۶۶، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱

۹۰، ۱۰۴، ۱۲۳، ۳۶۹

عین السلطان ۱۶۸

## غ

غفارى، غلام حسین خان وزیر مخصوص ۱۰۵

۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۹

## ك

كاشانی، حسین آقا ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۴۴

كاشانی، سید عبدالرحیم ۲۵۸

كاشانی، سید علی محمد ۳۲۰

كاشانی، سید محمد باقر ۷۵

كاشانی، شیخ محمد صادق ۲۱۴، ۲۱۵

كاشانی، میرزا مهدی خان ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸

۱۵۳، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۶

كاسران میرزا ۴۵، ۸۳، ۸۸، ۱۰۴، ۱۱۴

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴

۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹

۱۶۱، ۲۷۱، ۳۲۲

کتاب فروش، اسد الله ۳۰۸

کحال، دکتر حسین خان ۱۶۳

کرمانشاهی، میرزا حسین ۳۱۸

کرمانی، میرزا رضا ۶، ۲۳۰

کشیکچی باشی ۲۲۰

کلهر، داود خان ۱۵۸

## گ

گرانلوف ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۲۵۴

گرجانی، میرزا حسین خان ۳۱۸

## ل

لیاخوف ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹

۳۴۹، ۳۵۶، ۳۷۹

## م

مازندانی، حاج شیخ عبدالله ۳۶۵، ۳۶۶

۳۶۹

مازندانی، شیخ عبدالنبی ۲۸۹

مجدد الاسلام کرمانی ۶۵

مجدد الدوله ۱۰۴

مجلد السلطان ۱۸۸

محتشم السلطنه، حاج میرزا حسن خان ۵۲،

۷۴، ۷۵، ۸۶، ۱۲۸

محسن، (آقا میرزا) ۳۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵

۲۵۰، ۲۸۹

محقق الدوله ۸۲

محمدخان (میرزا) ۲

محمد تقی (حاج) ۷۲

محمد رضا (میرزا) ۲۲

محمد صادق خان ۲۵۰

محمد علی میرزا (شاه) ۵، ۳۲، ۸۱، ۹۶

۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۳۲

۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۰

۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۵

۲۷۹، ۲۸۲، ۳۲۲، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵

۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴

۳۶۶، ۳۷۰

محمود ۱۷۲

محمود (شیخ) ۲۶۸

مخبر الدوله ۲۶۳

مخبر السلطنه، مهدی قلی خان ۳۷، ۴۱، ۸۶، ۸۹

۹۱، ۹۴، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷

۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶

۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۷

۳۵۰

مدیر الدوله ۲۴۱

مدیر الصنایع ۳۰۸

|                                          |                                         |
|------------------------------------------|-----------------------------------------|
| مرتضوی، (سید) ۲۷۴، ۱۸۱                   | مصباح السلطنة، میرزا حسین خان ۱۹        |
| مساوات - محمد رضا شیرازی                 | مصطفی خان ۲۳۱                           |
| مستشارالتجار ۲۹۸                         | مظفرالدین شاه ۵، ۱۵، ۴۲، ۶۱، ۸۱، ۹۶     |
| مستشارالدولة تبریزی، صادق خان ۱۵۴        | ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۵               |
| ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۷             | ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۶۶                 |
| ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۴۱                            | مظفرالملک، میرزا محسن خان ۱۶۸، ۳۷۱      |
| مستشارالدولة تبریزی، میرزا یوسف خان ۲    | ۳۷۳، ۳۷۲                                |
| مستشارالسلطان، میرزا علی نقی خان ۱۱۰     | مظفرقلی خان ۳۱۸                         |
| ۳۰۴، ۳۰۱                                 | معاذ السلطنة نائینی ۱۷۰، ۳۴۴            |
| مستشارالملک گرگانی، میرزا شفیع خان       | معاونالدولة ۲۵۷، ۲۵۰                    |
| ۸۸، ۸۱                                   | معتمد خاقان، شکرالله خان ۴۰، ۲۲۱، ۲۳۹   |
| مستوفی الممالک، میرزا احسن خان ۱۳۷، ۱۴۷  | ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶            |
| ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۶۲، ۲۷۹، ۳۱۳             | معرب، حاج سید حسن ۶۹، ۷۰                |
| مستوفی الممالک آشتیانی، میرزا یوسف خان   | معصوم (حاج) ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰               |
| ۱۳۷                                      | معظم السلطنة ۳۴۱                        |
| مندانالملک، میرزا زین العابدین خان ۳۱۸   | معین الاسلام ۲۱۱                        |
| مسیب خان (میرزا) ۳۱۹                     | معینالتجار بوشهری، حاج آقا محمد ۷۵، ۷۶  |
| مشارالدولة شیرازی ۱۴۲، ۳۲۹               | ۱۲۵، ۱۸۰، ۲۱۸، ۲۷۴، ۳۰۳                 |
| مشیرالدولة، میرزا احسن خان - مشیرالملک   | معینالدولة ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸      |
| مشیرالدولة، میرزا حسین خان ۸۳، ۱۴۷       | ۲۷۳، ۱۷۸                                |
| ۲۹۳، ۲۹۲                                 | معین العلما ۱۹                          |
| مشیرالدولة، میرزا نصرالله خان ۲۷، ۲۸، ۲۹ | معین حضور ۱۴۲                           |
| ۳۰، ۵۲، ۵۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸           | مفاخرالملک - ۲۵                         |
| ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۹، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۵            | مفتاح السلطنة ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵   |
| ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۷۱             | مفتاح الملک ۳۷۹                         |
| ۱۷۶، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۷۹، ۳۱۳، ۳۱۴             | مقتدر نظام، خسرو خان ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵      |
| ۳۱۵                                      | ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۸۹                           |
| مشیرالسلطنة، میرزا احمد خان ۱۰۴، ۱۴۷     | ملک المتکلمین، حاج میرزا نصرالله ۱۸، ۲۳ |
| ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۳۸، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۸             | ۳۱، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۷          |
| ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۸۲             | ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴          |
| ۳۱۳، ۳۵۵، ۳۷۰                            | ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۲            |
| مشیرالملک، میرزا حسن خان ۳۷، ۵۲، ۸۰      | ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۲            |
| ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۵۲              | ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷            |
| ۲۶۲                                      | ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷            |
| مشیردیوان خراسانی ۳۱۸                    | ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱            |
|                                          | ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۰            |



- نائب الصلح شیرازی ۲۹۰  
نجم آبادی، شیخ محسن ۱۲۱، ۳۰۸  
نجفی، شیخ محمد تقی ۳۴۸، ۳۴۹  
نصر السلطنه — تنکابنی، محمد ولی خان  
نصیر الملک ۲۱۱  
نظام السلطان ۴۰  
نظام السلطنه، حسین قلی خان مافی ۱۷۶، ۱۷۸،  
۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۶،  
۲۴۷  
نظام الملک، میرزا کاظم خان ۳۷، ۱۳۲، ۹۰،  
۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶  
نصرة السلطان، میرزا محمد علی خان ۱۹، ۳۱  
نقیب السادات شیرازی ۱۱۴، ۱۶۹  
نوری، حاج شیخ فضل الله ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۵، ۳۴،  
۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۸۲  
۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،  
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵،  
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱  
۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵،  
۱۸۶، ۱۹۱، ۲۳۱، ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۳۱  
۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۰  
نوز (مسیو) ۳، ۵، ۲۲، ۲۳، ۲۸  
نیرالدوله ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۱، ۲۴۸، ۲۵۰،  
۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۰  
نیر الملک ۵۶
- و
- واعظ، سید جمال الدین ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵،  
۱۸، ۱۶۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۷، ۳۰۸  
۳۲۰، ۳۷۰، ۳۷۱  
واعظ، شیخ مهدی ۱۷۰  
واعظ تهرانی، حاج شیخ محمد ۸، ۶۶، ۶۸،  
۲۹۷  
واعظ یزدی، شیخ محمد ۶  
وثوق الدوله ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
- ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴،  
۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۷۵  
ملکم خان ۲  
ممتاز الدوله، میرزا اسمعیل خان ۱۹۶، ۲۱۹،  
۲۲۰، ۲۳۴، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۳۲  
منتصر الدوله ۳۱۸  
موتمن الملک، میرزا حسین خان ۳۷، ۸۰،  
۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۶۲، ۲۷۹  
۳۱۳  
موثق السلطنه ۳۱۸، ۳۳۹  
موقر السلطنه ۲۵۰  
مؤبد، شیخ عبدالعلی ۳۰۸  
مؤید الدوله ۱۶۰  
مؤید السلطنه، محمد حسین میرزا ۲۲۵،  
۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۱  
مؤید السلطنه گرانمایه، میرزا رضا خان ۲۰۵،  
۲۱۳، ۲۴۶  
مهدی آقا ۳۱۸  
مهدی قلی خان ۳۱۸  
مهندس الممالک، میرزا نظام الدین خان ۱۲۲،  
۱۲۸  
مهندس باشی، میرزا عباس خان ۱۲۰
- ن
- ناصر الدین شاه ۱۵، ۴۲، ۶۳، ۸۶، ۱۲۲،  
۱۳۰، ۱۶۸، ۲۳۰، ۲۳۸، ۳۱۰  
ناصر السلطنه طباطبائی ۱۶۱  
ناصر الملک، میرزا ابوالقاسم خان ۵۲، ۵۳،  
۵۴، ۵۵، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳  
۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸  
۱۸۲  
ناصر الممالک ۳۴۰  
نائب ۳۰۸  
نائب السلطنه — کامران میرزا

وجیه الله میرزا ۲۹

ورامینی ، شیخ محمود ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۸۷،

۳۵۷

وزیر افخم، حسن خان ۱۶۵

وزیر افخم — یزدی، سلطان علی خان

وزیر نظام، حسن خان ۱۶۷

وزیر همایون — کاشانی، میرزا مهدی نوحان

وکیل السلطنه ۱۳۸

ی

یحیی (میرزا) ۱۳۸، ۲۸۰، ۳۴۱

یزدی، سید احمد ۲۳۳

یزدی، سلطان علی خان ۱۲۴، ۱۶۵

یزدی، سید علی آقا ۱۵۵، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۶۹،

۲۳۱، ۲۶۸، ۳۵۷

یزدی، آقا سید کاظم ۳۵۷

یزدی، سید محمد ۱۳۰، ۱۶۹، ۲۳۰، ۲۳۱،

۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۸۷، ۳۵۷